

مرتضی فرحیان - محمد باقر نجف زاده بار فروش



طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب

چاپ و نشر بنیاد



بها: ۱۶۰۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب

همراه با: پیشگفتاری در قلمرو «طنز» و تاریخ تحلیلی

«مطبوعات طنز و فکاهی»

جلد سوم

به کوشش:

محمد باقر نجف‌زاده بارفروش — مرتضی فرجیان



تهران، ۱۳۷۰



چاپ و نشر بنیاد (منعلق به بنیاد مستصفیان و جانبازان انقلاب اسلامی)

طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب

به کوشش: محمدباقر نجف زاده بارفروش — مرتضی فرجیان

(جلد سوم)

چاپ اول: ۱۳۷۰

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تهران تایمز

چاپ: دیانت

حق چاپ محفوظ است

صندوق پستی ۴۵۸۵ — ۱۵۸۷۵

فهرست مطالب

عنوان: صفحه

سرآغاز سخن ۷۹۳

پیشگفتار نخست

در قلمرو طنز ۷۹۷

طنز و ایران ۷۹۸

طنز و فکاهه در دیدگاه برخی از مشاهیر ۸۰۲

طنز در لغت ۸۰۹

هزل ۸۱۱

هجو ۸۱۲

فکاهه ۸۱۴

لطیفه ۸۱۵

حضور، جایگاه، کالبد، انواع و اشکال طنز ۸۱۶

کالبد نخستین طنز ۸۱۶

طنز در قلمرو فولکلور ۸۱۷

شعر فولکلوریک طنز ۸۱۹

باورهای طنز ۸۲۱

مثل طنز ۸۲۲

۸۲۳	داستان و افسانه فولکلوریک طنز
۸۲۴	آداب و رسوم طنز
۸۲۵	بازی نمایشی فولکلوریک طنز
۸۲۷	طنز در نثر و نظم فارسی
۸۳۵	فکاهی
۸۴۷	حضور شعر نو در آثار فکاهی
۸۴۹	احمد ا
۸۵۱	فنی نو در شعر طنز
۸۵۳	کمدی یا نمایش طنزی
۸۶۶	ماسک ساختگی
۸۶۷	نمایش های کمدی در ایران
۸۶۷	طنز و نمایش های عروسکی
۸۶۹	طنز و نمایش های عروسکی در ایران
۸۷۰	طنز و خیمه شب بازی
۸۷۴	طنز در نمایش سنتی میاه بازی
۸۷۹	پرده خوانی
۸۷۹	طنزهای معرکه گیری در ایران
۸۸۰	طنز در تعزیه
۸۸۱	طنز و نوروز خوانی
۸۸۲	سینمای کمدی
۸۸۵	سینمای کمدی در ایران
۸۸۹	کاریکاتور
۸۹۳	کارتون
۸۹۳	طنز در آثار دینی
۸۹۴	طنز در خطابه
۸۹۵	طنز ترانه ای و بدلی
۸۹۸	طنز در فرهنگ جبهه و جنگ
۹۰۰	مشاغل طنز‌صرایان
۹۰۰	طنز پردازان مستقل و گروهی
۹۰۱	گزینش نام مستعار
۹۰۳	نامهای مستعار طنز‌صرایان ایران
۹۱۳	جایگاه و حدود عناصر میهم طنز

پیشگفتار دوم

تاریخ تحلیلی مطبوعات طنز و فکاهی معاصر	۹۱۵
مطبوعات طنز و فکاهی	۹۱۶
تقسیم بندی ادواری مطبوعات طنز	۹۱۷
نامگذاری مطبوعات فکاهی	۹۱۸
اهداف نشریات طنز و فکاهی	۹۱۸
بازی با واژه ها در مطبوعات طنز	۹۱۹
سمبل های مطبوعات طنز	۹۲۰
نشریات فکاهی و طنز محلی	۹۲۱
سرقات ادبی در مطبوعات فکاهی	۹۲۲

مطبوعات طنز و فکاهی

به ترتیب حروف الفبا	۹۲۳
آذربایجان	۹۲۴
آری	۹۲۵
آرزو- آی ملامعو- ارتجاع	۹۲۶
ارژنگ	۹۲۸
استیداد	۹۲۹
امید- بابا آدم	۹۳۰
بابای امیر- بابا شمل	۹۳۲
بخت جوان- بختک	۹۳۵
برجیس- بمبو	۹۳۷
بوق (شپیور)	۹۳۸
بوقلمون- بهلول- بهلول	۹۴۲
بهلول- بهلول	۹۴۳
بیداری خوزستان	۹۴۹
پرو- تارتان- پارتان	۹۵۳
تشویق- تشویق- تنبیه	۹۵۴
تنقید	۹۵۵
توفیق	۹۵۵

۹۶۸	توفیق فکاهی ماهانه
۹۷۳	سالنامه فکاهی توفیق
۹۷۴	توفیق دیدار
۹۷۹	توفیقیون (فکاهیون)
۹۸۴	تهران مصور فکاهی
۹۸۴	جنگ - جنگل مولا
۹۸۷	جنگل مولا
۹۸۸	جوک - جیغ و داد - چنته پابرهنه
۹۹۰	حاجی بابا - حاجی بابا
۹۹۳	حشرات الارض
۹۹۵	حکیم باشی - خرمن سوزان - خنده - خورجین
۱۰۰۰	خورشید ایران - خوشخنده
۱۰۰۳	دانش اصفهان
۱۰۰۴	دخو
۱۰۰۷	دخو
۱۰۱۰	رفتگر - روزنامه فکاهی امید ایران
۱۰۱۲	زرخ پوتار
۱۰۱۲	زنبور - سالنامه فکاهی ماهتاب
۱۰۱۳	سپید و سیاه
۱۰۱۵	سیاست روشن - شب نامه
۱۰۱۷	شعرنامه دوره گرد - شنگول
۱۰۱۹	شنگول باشی
۱۰۲۳	شوخ و شنگ - شوخی
۱۰۲۴	صوراسرافیل
۱۰۲۶	صورت
۱۰۲۷	طلوع
۱۰۲۸	طوطی - ظریف
۱۰۲۹	فانوس
۱۰۳۳	فریاد خزر - قلقلک
۱۰۳۸	قلندر - قهقهه فکاهی
۱۰۴۶	قیف
۱۰۴۷	قیل و قال

۱۰۴۹	کارتون - کاریکاتورپروزی
۱۰۵۰	کاریکاتور شوخی - کاریکاتور
۱۰۵۳	کرنا - کسالت - کشکیات
۱۰۵۷	کلثوم ننه - کل نیت - کی به کیه - گل آتشی
۱۰۵۸	لک لک - لوتی - ماه
۱۰۵۹	(سالتنامه فکاهی) ماه - متلک
۱۰۶۲	مرآت - مزه لی - مش حسن
۱۰۶۵	مشعل - مشغولیات (نمکدون)
۱۰۶۸	ملانصرالدین
۱۰۷۱	ملانصرالدین - ملانصرالدین
۱۰۷۱	ملانصرالدین امروز - ملانصرالدین
۱۰۷۵	منافق - مهدی جمال
۱۰۷۷	میزان - نامه آهنگر (چلنگر)
۱۰۷۹	ناهید
۱۰۸۱	نسیم شمال
۱۰۸۲	نوشخند - هردمبیل - هیاهو
۱۰۸۴	یاقوت
۱۰۸۶	یزدان
۱۰۸۸	یویو
۱۰۹۰	نشریات متفرقه
۱۰۹۵	فهرست برخی از منابع پیشگفتار

بنام خداوند جان و خرد

سرآغاز سخن

چارلی چاپلین: «بزرگترین افتخار من خنداندن مردم گریبان است»^۱.

طنز از مهمترین ویژگی‌ها و متعلقات جامعه انسانی است و صرف نظر از یک سری وجوه متشابه در جوامع انسانی جهان، هر کشوری دارای قلمرو طنز مختص به فرهنگ خود نیز هست که همه این موارد به پدیده‌های اقلیمی و زیستی و فولکلور مردم کشورها بستگی دارد که گاه گونه‌هایی از همین دسته از قالب‌ها و انواع طنز ویژه ملل هر سرزمین است و این‌ها را نمی‌توان در میان مردم دیگر دیده و یافت.

گفتیم طنز و طنز امروزه واژه‌ای جامع و فراگیر است که شامل واژه‌ها و قلمرو: فکاهی، هجو، هزل، شوخی، تمسخر، انتقاد و... و فولکلور، سینما، تئاتر، نمایشهای سنتی نیز می‌شود و گام زدن و جستجو در این حوزه از اندیشه‌براستی‌کاری دشوار بوده و عمری چند ساله می‌طلبد زیرا به راستی طنز دارای قلمرو اندیشه‌ای و حضوری بس گسترده و پیچیده است که در پیشگفتار این مجموعه پیچیدگی و حضور دامنه‌دار آن را در جای‌جای فرهنگ انسانی درمی‌یابیم و شاید «جورج برناردشاو» پیربی‌راه‌نگفته که: «خطرناکترین بیماری ادبی این است که کسی وسوسه شود درباره‌ی بذله‌گویی و مطایبه بنویسد، زیرا این کار نشان می‌دهد که آن کس نه از نویسندگی خبر دارد و نه از بذله‌گویی و شوخ‌طبعی»^۲. گرچه کمی هم پرت و پلا گفته اما حقیقتی است که پژوهش در حوزه طنزکاری سخت و دشوار است و پدید آورندگان «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» با عمری چند سال جستجو

۱- توفیق فکاهی هفتگی، پنجاهمین سال انتشار، شماره ۶، پنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰، ص ۱۹.

۲- مقاله نرازدی سینمای کمدی ایران از غلام حیدری، درنامه فیلمخانه ایران، سال اول، شماره اول، پاییز

و کوشش آن را پیشکش ساحت ادبیات و ادب پروران هموطن می نماید. و گفتنی است که این اثر نتیجه یک عمر نیست بلکه حاصل چند عمر است. اگر بقول فلان و بهمانی که مدام از خود سخن می گفت و در هر سخن هم می افزود «اگر ریا نشود!». و تو خود حدیث مفصل بخوان از این محمل. و ایضاً به قولی ها هم و قس علی هذا. از قلمفرسایی آن چنانی صرف نظر کرده و دست برمی داریم اما در تنمّه و تکمله سرآغاز سخن اذعان می داریم که این اثر کامل نبوده و حق و حقوق کلمه و کلام را ادا نکرده ایم و عیوب فراوانی در آن وجود دارد که بی گمان غفلت و کوتاهی از ماست. گرچه به مصداق «بی عیب و نقص خداست» و نویسندگان به بهانه این مصداق و مضمون قصد تبرئه خویش ندارند اما حقیقتی است که هیچ کس و هیچ چیزی کامل و بی عیب نیست افزون بر اینکه «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» نخستین و جامع ترین اثری است که در قلمرو طنز در ایران نوشته شده است و جای تردیدی نیست. به هر پندار با هر کمیت و کیفیتی که هست، این اثر را به محضر مردم فرهنگ دوست و ادب پرور و طنزدوست ایران پیشکش می نمایم و چشم آن داریم که مورد پسند هموطنان قرار گرفته و ما را از انتقادات و راهنمایی های خود بی بهره نگذارند تا به یاری خدای بزرگ در چاپهای بعدی اصلاح، کاهش و یا افزایش دهیم که انشاء الله مقوله افزایش مطالب حتمی خواهد بود.

«طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» شامل: یک مقدمه یا پیشگفتار در قلمرو طنز و یک پیشگفتار درباره تاریخ تحلیلی مطبوعات طنز و فکاهی و بالاخره شرح احوال، عکس یا طرح و آثار نظم طنز شاعران طنزسرای ایرانی به ترتیب حروف الفبا است چه حدود مشخص برگزیده شده تاریخ ادبی این الزام را فراهم آورده و نیازی به تعیین ترتیب زندگی نامه و آثار شاعران بر حسب ترتیب کروئولوژی و تاریخ تولد و مرگ آنان نیست. در بخش «مطبوعات طنز و فکاهی» نیز چنین طرحی افکنده ایم. نکته ای در مورد شاعران طنز سرا مطرح است. این است که بی گمان شاعرانی چند را از قلم انداخته ایم و این مشکل مسئله عدم دستیابی به شروح احوال است که انشاء الله با پژوهش بیشتر در چاپهای بعدی اضافه خواهیم نمود و این مورد شامل شرح احوال و ذکر آثار چند تن انگشت شمار بیش نیست. دیگر آنکه نویسندگان این اثر به لحاظ بروز پدیده سیاسی «باندبازی» از پس از پیروزی انقلاب تا کنون از گرایش و یا توجه و یا غلتیدن در این حول و حوش و فضا — کماکان — پرهیز می نموده و بیننا و بین الله از این اندیشه گریزان و متنفّر بوده اند و بالاخره سعی نموده ایم که هر که در حوزه طنز نظم زحمت کشیده و کار کرده، از او یاد کنیم اگر

چه مخالف با عقاید ما و ارزشهای جامعه بوده باشد. حتماً که در جامعه اسلامی چنین خوی و خصلت و روشی مورد پسند و رضایت خدا و پیشوایان مذهبی و مقرران درگاه حق است تا پادافره ما چه باشد. و انشاء الله با حل دشواری های کمبود کاغذ و گرانی ها بتوانیم بزودی بخش دوم این کتاب یعنی «طنز نویسان ایران از مشروطه تا انقلاب» را پیشکش نمائیم.

طی چند سال پژوهش در قلمرو طنز معاصر، مدیون مهربانی ها، یآوری ها و یاری های کسان و عزیزانی بودیم که اینک تنها برای سپاسگزاری ناچیز و تذکر، نامشان را یاد می کنیم: مجتبی بابائی مسؤول و سرپرست کتابخانه سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد، غلامرضا فیاضی، شاهرخ اعتمادی، عباس تکین (عکاس)، محسن گندمکار و رمضان برزیگر محمدی کارکنان کتابخانه سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، آقای محمد رفیع ضیائی، خانم زهرانوربخش و همکاران پرکار و فروتنش از کارکنان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، آقای رئیسی و صادق شیخ اولیاء لواسانی و دیگر عزیزان کتابدار کتابخانه و تالار مطالعه شهید ترکا شوند دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، استاد رمضانعلی شاکری و دیگر عزیزان کتابدار کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، عزیزان کتابدار کتابخانه قائم شهر، ساری و بابل و کتابخانه دانشکده اقتصاد بابل سر، جناب استاد مهاجرانی، خانم جاوید، خانم رودی، آقای بابائی و دیگر عزیزان کتابدار کتابخانه مؤسسه (روزنامه) اطلاعات و عزیزان کتابدار مؤسسه (روزنامه) کیهان، آقای ابراهیم امین زاده و زمان مهدی از مؤسسه اطلاعات برای ترجمه برخی از متون ترکی - آذری، آقای حسن تهرانی، عزیزان و بزرگواران کتابخانه ملی تهران چون: عباس طباطبائی، احمد صباگردی مقدم، پوران دخت رضوانی، صدیقه سلطانی فر، کبری خداپرست، فاطمه خورشیدی، احمد شاه صفی و رضا اقتدار و دیگر یاران و مهربانان که صمیمانه و از روی اخلاص و سعه صدر یاور و پشتیبان نویسندگان بوده اند و در جستجو و یافت منابع و مأخذ از هیچ کوششی فروگذار ننموده اند، خداوند بدانها توفیقات روزافزون دهاد و همواره پشتیبان و مایه دلگرمی شان باشد.

محمد باقر نجف زاده بار فروش - مرتضی فرجیان

تهران، اسفند ۱۳۶۸

پیشگفتار نخست

در قلمرو طنز

طنز و ایران

مطلع:

هنوز جامعه ما «طنز» و قلمرو پیچیده و گسترده آن را نمی داند و نفهمیده است. گاه طنز را با معانی و مفاهیم دیگر اشتباه می کند. به هر پندار طنز خیلی بیشتر از درک و فهم و شناخت سطحی و فنی و تکنیکی با جامعه انسانی از آغاز آفرینش تا کنون در ابعاد و قوالب گونه گونه همراه بوده و حضور دارد. گرچه بسیاری هم طنز را چیز بد و گاه ضد مذهب می پندارند اما حتی حضور طنز را در آثار مذهبی یا فراموش کرده اند و یا دریافته اند. با این اوصاف طنز در فرهنگ و تمدن ایرانی جایگاه و رونق فراوانی دارد چه باشکوه ترین حضور طنز، صد سال اخیر بوده و بیشترین آثار هم در این دوره پدید آمده است که ارزش فراوانی نسبت به ادوار گذشته دارد. و سزاوار است که ادعا نمود، ایرانی بالفظه طنز پرداز بوده و طنز از ارزشهای فرهنگی اوست و نسبت به مردم دیگر کشورها چیز کمی ندارد و در این حوزه اندیشه از گذشته تا حال سرشار از گنجینه های فرهنگی و ارزشی است.

نگارندگان و گردآورندگان این کتاب قصد ابراز تعصب بی جا و ملی گرائی و خودستائی نادرست ندارند اما این سخن استاد محمدعلی جمالزاده را به عنوان حجت و دلیل اعلام می دارند که: «ایرانی فکاهی طبع خلق شده است و تمام خارجییانی که ما را از نزدیک شناخته اند تصدیق نموده اند که صحبت با ایرانیان دلپذیر و خوشمزه است و سرتاسر مشحون است از نکات و لطائفی که به دل می نشیند و فراموش نمی گردد و بهای مخصوصی دارد و می توان آویزه گوش و هوش قرار داد^۱». آثار نظم و نثر فارسی موجود—از آغاز تا کنون، به ویژه آثار دوره معاصر—سرشار از ادبیات و فرهنگ طنز و فکاهه است اما با این تفاوت که خالقان آثار طنز، این حربه را برای سرگرمی و مشغولیات صرف بکار نگرفته اند بلکه با این

پدیده به جنگ با بدی ها و نارسایی ها پرداخته و در عین حال دادخواهی نموده اند و صورتهائی از بیداری و جنبش و اندیشه و فرهنگ مردم خود را نشان داده اند. با مطالعه آثار طنز مستقل و غیر مستقل ایرانی، به راحتی می توان به این مقاصد و اندیشه ها و... دست یافت.

گرایش به طنز از زمانهای دور رایج بوده و بی گمان در آثار منثور و منظوم فارسی حضور ارزشمندی داشته است. چه اگر گشتی در تاریخ ادبیات فارسی و دواوین شعرا داشته باشیم، می توانیم نمونه های فراوانی از حضور قالب ها و بخش های متفاوت طنز را بیابیم. سراج الدین قمری آملی (میان ۵۵۰ تا ۵۶۰ - ۶۲۵ هجری) که نمونه ای از طنز پردازان گمنام اما موفق قرن ششم و هفتم هجری قمری است در مثنوی «کارنامه» خود علل گرایش را به دایره طنز اینگونه توجیه می کند: «معلوم است که آدمیزاد را از عالم غیب که آن را «امر» می گویند و از عالم شهادت که آن را «خلق» گویند، آفریدند. یکی عالم روح است و دیگر عالم جسم، چنانکه شاعر بدان اشارت کرده است و گفته: «ترا از دو عالم برآورده اند.» هر چه در عالم جد است بیشتر از عالم نفسانی است و هر چه در عالم هزل است از نتایج جسم است، و البته مردم را از آنکه گاه گاه طیران طبع بیشتر به سوی هزل باشد و بد نیست که گفته: «جد همه ساله خون مردم بخورد.» و نیز به تجربه معلوم شد که مردم، هزل را بیشتر خریداری می کند که جد را، خاصه در این روزگار، و اهتزاز و نشاطی که از هجو زاید، بیشتر از آن است که از مدح خیزد. زیرا که اغلب مردم مستحق نکوهشند. چون مردم را هجوگویی وضع الشئ فی موضعه باشد. و لذت عبارت است از ادراک چیزی ملایم و موافق. پس چون هجو مردم گویی حق به مستحق رسانیده باشی، و کسی که سامع بود چیزی موافق ادراک کرده باشد، لذت خوشتر شود، و روایت می کند جاحظ از استاد خویش که او گفت لم یبق من لذات الدنيا الا ثلث انتباهک للحرب و اکل القديد و الوقیة فی الثقلی^۲».

طنز در قلمرو فرهنگ و ادبیات ایرانی بویژه در دوره معاصر خیلی بیشتر و برتر از حوزه و حدود طنز در فرهنگ و ادبیات دیگر ملل جهان است اگر چه عزیز نسین طنزنویس معاصر ترکیه در پیامی به خوانندگان آثارش در ایران این گونه قلمفرسایی و خودنمایی کرده است:

«پیامی از دوست شما عزیزنمین.

خوانندگان عزیز!

فوق العاده خوشوقتم که می توانم به عنوان یک فکاهی نویس ترک با شما سخن

بگویم.

بر درخت کهنسال ادبیات کشور من ترکیه، همیشه دو شاخه پربارتر و ثمربخش تر بوده: شعر و دیگر هزل نویسی. و سبب آن که این دو هنر تا بدین حد از دیگر زمینه ها پیش افتاده، این است که هر دو، از قدیم الایام با ریشه های عمیق خود یکسره از توده مردم، از چاهسارهای عمیق و پنهانی زندگی مردم آب می خورده است. ما هزل نویس بسیار بزرگی داریم که پانصدسال پیش از این می زیسته، نامش دنیاگیر گشته است. ناصرالدین خواجه نام دارد و توانسته است ندای خود را از دیوارهای بلند زمان و مکان بگذراند، و به زبان گوناگون، برای مردمی از رنگها و نژادهای گوناگون سخن بگوید، آنان را بخنداند و به تفکر وادارد. پیام این نویسنده بزرگ، هنوز و در زمان ما نیز تازه و با طراوت است، و ما هزل نویسان ترک، به شاگردی این استاد گران مایه مباحثات می کنیم.

بدینگونه، در ترکیه، هزل نویسی [که خصیصه اصلیش پرداختن به واقعیات زندگی مردم است] هنری است بسیار کهنسال؛ سالخورده ای است که امروز، از تماس با فرهنگ جدید جهان نیروی تازه یافته، جوانی و شادابی خود را بازیافته است.

چنانکه گفتم، در ادبیات ما، فکاهی نویس حامی و خدمتگزار مردم است. هنرش جنبه شخصی و خصوصی ندارد، بلکه از همه مردم سخن می گوید و با همه مردم.

برای مردم کشور ما نیز فکاهیات به صورت سلاحی درآمده است که با آن از آزادی و از حقوق خویش دفاع می کند. و این، نکته تازه ای نیست، چرا که همیشه چنین بوده است: آثار ناصرالدین خواجه و بکتاشی و مصاحبه های قره گوز و جز اینها سراسر مبارزه حق با دروغ و تزویر، پیروزی حقیقت و یکرنگی بر دورویی، نبرد صدق و صفا با ناپاکی و ریا، و غلبه تجدد بر کهنه پرستی است. و بنابراین، ادبیات فکاهی ترک، همیشه متضمن حقیقتی بزرگ بوده و هست؛ و از نسلی به نسل دیگر به میراث می رود بی آنکه تأثیر ویران کننده زمان و حوادث، غباری بر آن بنشانند.

در اینجا، در کشور من، خنده و اندیشه، پهلوه به پهلوی هزل نویسی گام برمی دارد. در اینجا، تعمق و تفکر بر خنده غالب است و هم از این روست که هزل نویسان ترک، در کار خویش با چشم رسالتی بس مهم و جدی می نگرند.

من نیز بیست سال است که در این کارم، و در این زمینه طبع می‌آزمایم. من در داستانهای خویش، همیشه کوشیده‌ام طرحی - چنانکه هست و به چشم نمی‌آید - از جامعه خود در معرض تماشا قرار دهم. هدف من این است، اما این که تا چه اندازه در وصول بدین هدف پیروز بوده‌ام، قضاوتش با من نیست. ع - ن».^۳ با توجه به ادعای ما، باز طنز پردازان ایرانی امروز هنوز آنگونه که انتظار می‌رود از این سلاح بهره لازم را نمی‌برند و برخی نمی‌دانند که چگونه از طنز در خدمت به جامعه و ارزشهای روزگار و ستم‌زدائی و زشتی‌زدائی استفاده نمایند. و این مسایل بیانگر این نکته است که گروهی طنز پرداز از اهمیت کاربرد آن غافل اند پس ما می‌گوییم که در طنز باید در تأیید خوبی‌ها، حمایت از درستی‌ها، نقاشی حقایق و طراحی ارزش‌ها، بدی‌ها، ناراستی‌ها و زشتی‌ها را گفت، ارزیابی و مقایسه نمود و مقاصد را بیان کرد و نمایاند. اینکه یک طنز سرا یا طنزنویس و کاریکاتوریست و دیگر طنز پردازان در قلمرو آفرینش، موفق اند یا ناموفق، دیگر بستگی به توانایی، تجربه و دانش آفریننده دارد و در مقام مقایسه با دیگر آثار موفق طنز گذشته و حال جایگاه نیک یا برتری را بدست آورده است.

نکته‌ای را که در همین مرحله شایسته است بیشتر اشاره نمایم، مسئله شیوه پرداخت طنز پردازان به طنز و طراحی و نقاشی محاسن، معایب و انتقادات است. مسئله تأثیر و نمایش ارزشمند و موفق طنزهاست و در نهایت مسئله استقبال، اظهار علاقه و لطف مردم نسبت به این پدیده‌ها. آفرینش خوب طنزها و انگشت گذاری بر حساسیت‌ها و دردهای جامعه، مشکلات و معضلات وقت، سیر تاریخی نمایش دشواری‌ها و شیوه‌های پرداخت به آن‌ها، بیانگر موفقیت فرهنگ طنز و مقام و جایگاه طنز پردازان در همه قالب‌های ادبی و هنری است.

در دیدگاه برخی از مشاهیر:

دکتر عبدالحسین زرین کوب محقق، نویسنده و استاد نامدار ایرانی:

«باری طنز در شعر و ادب ما سابقه‌ای دارد جالب و نام عبید زاکانی کافیت تا تصویر روشنی از گذشته آن به ذهن القاء نماید — : طنز اجتماعی و طنز اخلاقی. با این همه گاه می‌ترسم که تأثیر عمده بعضی از این طنزها فقط این باشد که بلاهای سخت را هم آسان کند و بی اهمیت. اما طنز آمیخته به اغراض سیاسی که امروز فی المثل شاعران توفیق — هفته نامه هزل آمیز اما بسیاری جدی عصر ما — را در انتقاد از معایب اجتماعی قدرت می‌بخشد پدیده‌ای است تازه و مخصوص به عهد ما — عهد مشروطه. طنز اجتماعی در واقع اعتراض است بر نابسامانی‌ها و بی‌رسمیها که در یک جامعه هست نهایت آنکه گویی جامعه نمی‌خواهد این اعتراض‌ها را مستقیم بشنود یا بی‌پرده. خواه بدان سبب که خود شاعر جرئت ندارد بی‌رمز و کنایه انتقادش را به زبان بیاورد و خواه به سبب آنکه احوال زمانه چیز جدی و صریح را نمی‌پسندد به پرده‌پوشی مایل است و به شوخی. هریک از این عوامل ممکن است سببی باشد برای پیدایش هجو و هزل یا طنز اجتماعی. حکایتی هست در باب عبید زاکانی که اهل علم بود و اهل مدرسه. نسخه‌ای در علم معانی و بیان تصنیف کرده نام شیخ ابواسحق و خواست آن را بنظر رساند. شیخ شاه به مسخره‌ای مشغول بود و شاعر نزد او بار نیافت. بازگشت و از آن پس به مسخرگی پراخت و طنز و هجو...»

... همین طبع ملول عامه که خیلی زود از چیزی جدی خسته می‌شود و مخصوصاً علاقه و شوقی که به شوخی و هرزگی دارد بی‌شک محرک خوبی است برای ذوق شاعر در ایجاد طنز و هزل. این طنز و هزل در بعضی موارد از نوع خاصی است از قبیل آنچه اروپائیان پارودیا^۱ می‌خوانند و در واقع عبارتست از آنکه سبک بیان، طرز فکر و یا حتی لفظ و عبارت

یک شاعر را بگیرند و به کلام او که جدی است رنگ شوخی دهند و مسخره. نمی دانم این را باید به چه نام خواند؟... نقیض که شاید به بعضی خاطرها بگذرد عام ترست و در آن لازم نیست کلام شاعر اصلی را رنگ غیر جدی بدهند بسحاق اطعمه و حکیم سوری در غزل طعمای وقاری یزدی در غزل لباسی بیش و کم در این کار تجربه های جالب داشته اند اما یک نمونه وحشیانه یا وحشت انگیز آن در کلام عبید زاکانی است آنجا که داستان رستم و هومان را با لحن و سبک شاهنامه رنگ مسخره می دهد و با بیان فخیم بلند فردوسی از آنها دو همجنس گرای می سازد که در میدان جنگ هم لذت خود را می جویند. باری این نوع شعر و تمام انواع مطایبات خشونت آمیزی که نزد سعدی خبیثات نام گرفته است هدف عمده شان تفریح عامه است و ارضاء میل سرکوفته ای که آنها دارند به لفظ رکیک. میل شدیدی که آداب و رسوم آن را گه گاه محدود می کند و سرکوفته. باری، آنچه در قسمتی از این انواع هزل و طنز شعر فارسی مایه تأسف است اشتغال آن است به هرزگیها و بی بندوباریها - که زیاده عفت و اخلاق را لطمه می زند. با این همه به این دریدگیها هم باید به چشم اغماض نگریست آن هم از کسانی که تضییقات و محدودیتهای گونه گون برای آنها مجالی باقی نمیگذاشته است تا به اخلاق بیندیشند و به عفت های زبانی. در هر حال قبول و شهرت این اشعار طنزآمیز تا حد زیادی سببش علاقه عامه است به فحشهای هرزه و به شوخیهای زننده^۱...».

استاد سید محمد علی جمال زاده:

«اگر شعر را زبان حال عناصر نخبه و برگزیده و دست چیده یک ملت و قومی یعنی مردم کاملتر و فاضلتر و فهمیده تر و حساس تر آن قوم و ملت بدانیم لا جرم تصنیف (و هکذا اشعار و قطعات فکاهی) بلا شک زبان حال قاطبه آن مردم و حتی بینواترین و مستمندترین و از لحاظ معنی و معرفت تهیدست ترین افراد آن به حساب می آید و اگر بخواهیم بدانیم که قوم و ملتی چگونه فکر می کند و به چه چیز فکر می کند و آرزوهایش کدامست و در طلب چیست و چه می خواهد و چه می گوید و چه می جوید یکی از بهترین راه ها برای جواب دادن به این پرسش همانا رسیدگی و تحقیق درباره تصنیف ها و ترانه ها (و اشعار و داستانهای فکاهی) آن قوم خواهد بود.

۱- شعری دروغ، شعری نقاب، از دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ سوم، سازمان انتشارات جاویدان، بهار

شعر فکاهی دو مزیت دیگر هم دارد که بسیار گرانبهاست و به همین نظر بر تمام ما فرض و وظیفه است که حتی المقدور در ترویج و تشویق آن بکوشیم زیرا اولاً اشعار فکاهی چون درست انعکاس صدا و فکر و آرزو و گله و رضا و شادی و سوکواری قاطبه مردم است به همان زبان مردم یعنی طبقه ای که در نزد ما و در زبان ما «کوچه بازاری» و «خرده پا» و «کاسبکار» معروف گردیده است سخن می راند و لهذا در حقیقت به صورت جعبه حبس صوتی در می آید که تمام کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عوامانه (در واقع زبان اکثریت کامل ملت) و گوشه ها و کنایه ها و اشاره ها و رموز و متلکها و لغزها و چیستانها در آن منعکس می گردد و ثبت و ضبط و محفوظ می ماند. مزیت دوم این است که این نوع شعرها و حکایات را حتی مردم کم سواد ما می خوانند و لذت می برند و علاوه بر آنکه از اوضاع و احوال خودشان آگاه می گردند بیدار می شوند و چشم و گوششان باز می شود رغبت به خواندن و نوشتن و با سواد شدن پیدا می کنند خودم مکرر در طهران دیدم در گوشه کوچه و خیابان جوقه جوقه دور هم روی زمین نشسته بودند و یکی از آنها که کوره سوادى داشت روزنامه های فکاهی را برای آنها می خواند و دیگران با دقت تمام گوش می دادند و چه بسا صدای قهقهه آنها که دل را از فرط مسرت می لرزاند بلند می شد و می فهمانید که محرومین ابد و ازل هم از چیزی خوششان آمده است و دارند مزه خوشی و تفریح را می چشند و غم و غصه و اندوه آب و نان را چند لحظه فراموش نموده از برکت اعجاز شعر و کلام خود را همترازوی آنها می بینند که جواب سلامشان را به زحمت و با هزار افاده می دهند.^۲

یحیی آراین پور نویسنده «از صبا تا نیما» و پژوهشگر نامدار:

«آن نوع ادبی، که در السنه غربی satire نامیده می شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش و بزه ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات و منفی و «ناجور» زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق آمیز، یعنی زشتتر و بدترکیبتر از آنچه هست نمایش می دهد، تا صفحات و مشخصات آنها روستنر و نمایانتر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی و مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب قلم طنزنویس با هر چه که مرده و کهنه و واپس

۲- مقاله ای شب آرام، ای شب قدسی، از: استاد جمال زاده در مجله کاوه منطبعة منیخ المان شماره شش بهمن

مانده است و با هر چه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز می دارد، بی گذشت و اغماض مبارزه می کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده خنده شوخی و شادمانی نیست. خنده ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم خطا کاران را به خطای خود متوجه می سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است، برطرف می کند. به عبارت دیگر اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می کند و هدف آن اصلاح و تزکیه است نه ذم و قدح و مردم آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است: ناراحت می کند، اما ممنون می سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وا می دارد.

در مقام تشبیه می توان گفت که قلم طنزنویس کارد جراحی است نه چاقوی آدمکشی با همه تیزی و برندگیش، جانکاه و موذی و کشنده نیست بلکه آرامبخش و سلامت آور است. زخمهای نهانی را می شکافد و می برد و چرک و ریم و پلیدیها را بیرون می ریزد، عفونت را می زداید و بیمار را بهبود می بخشد.

گاهی خنده و شوخی گذران و خفیف و زاییده نقصها و اشتباهات کوچک و بی اهمیت است و زمانی تلخ و زهرآگین و ناشی از عیوب و مفساد و گمراهیهایی که مقام اخلاقی طبیعت بشری را تنزل می دهند. پس هر چه مخالفت نویسنده و بغض و کینه او نسبت به حوادث زندگی شدیدتر و قویتر باشد، به همان نسبت طنز کاریتر و دردناکتر می شود و از شوخی و خنده ساده و سبک به مرتبه اعلای آن که همان «طنز واقعی» باشد، نزدیک می گردد.

... از آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که طنز حقیقی هرگز نمی تواند بی هدف و رؤیایی و وهمی باشد و به عبارت دیگر یورش طنزنویس به سنگر «زشتی و پلیدی» هنگامی می تواند قرین موفقیت گردد که تمثال بی مثال و الهام بخش «نیکی و زیبایی» پیوسته در مد نظر او باشد.

طنزنویس هنگامی که به موضوع معینی می خندد و آن را رد و انکار می کند، در واقع آرمان مثبت خود را، که در جهت مخالف آن قرار دارد، آشکار یا نهانی و صراحتاً یا تلویحاً به خواننده عرضه می دارد.

... خلاصه، طنز تنها هنگامی می تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی که از مشاهده اختلاف عمیق و

عجیب زندگی موجود با اندیشه یک زندگی مأمول در رنج و عذاب است — همین صفت عالی و هدف بزرگ طنز است که هوراسیا در روزگاران قدیم بدان اشاره کرده است.

هزل و هجو در ادبیات ایران — ادبیات طنزی باید ناظر به حوادث کلی (تپیک)

زندگی باشد، نه انحرافات جزئی و تصادفی از حد عادت و طبیعت، و بنابراین نباید حربه تعرض و تجاوز بر شخصیت کسانی قرار گیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوشایند نیستند. هجو کسان و ناسزاگویی شایسته نام نویسنده و مقام نویسنده کی نیست. متأسفانه در ادبیات قدیم ایران طنز به معنایی که شناختیم، یعنی انتقاد اجتماعی به کنایه و در جامه هزل و شوخی کمتر وجود داشته، زیرا در آن عصر و زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی کشور، ادبیات اغلب برای شاه و درباریان و خواص مملکت به وجود می آمد و قهراً شاعر و نویسنده نمی توانست از اعمال و افعال اربابان خود و دستگاهی که بر آن ریاست داشتند، انتقاد کند. به علاوه در «هزل» و «هجو» گویندگان ایران، همیشه عوامل شخصی (سوبژکتیف)، خاصه کینه و غرض و خودبینی، مقام اول را می گرفت و مجالی برای تصویر حقیقی و کلی باقی نمی گذاشت. هجوسرایان به جای آنکه به مسائل اجتماعی بپردازند و معایب عمومی جامعه را نشان بدهند، یا به رقیبان و همکاران خود می تاختند یا به ارباب نعمت و احسان، که از دادن صله و پاداش به آنان مضایقه و امساک می کردند، دشنام و ناسزا می گفتند و بدین طریق هم پایه سخن و هم مقام انسانی خویش را پایین می آوردند.^۳

دکتر علی شریعتی، استاد دانشگاه و متفکر معاصر:

«ایرانی در لطیفه ساختن و ظریفه پرداختن و خرده گیری های موشکافانه و نکته سنجی های زیرکانه و پوشیده تافتن و پنهان گفتن ورنده دست انداختن و کنایه و ابهام و مجاز و استعاره و ذم بمایشبه المدح و به «در» گفتن تا دیوار بشنود و حال را به گذشته بردن و حسابش را رسیدن و گذشته را به حال کشاندن و در پس تعبیرات و توجهات و پرسوناژهای آن از تیررس حالیون مخفی شدن و در سنگردین و تاریخ و قصه و اسطوره و عرفان و تصوف و زهد و انزوا به کمین نشستن و از پشت پرده های رنگارنگ شعر و شوخی و ضرب المثل و معانی و بیان و بدیع و صنایع لفظی و معنوی بی شمار تیراندازی کردن و هزاران لطایف الحیل دیگر... روحی زیبا یافته، زیبا و زاینده و فرهنگی ساخته سرشار از لطافت و طنز و نقد...».

کیومرث صابری (با نام مستعار گل آقا):

«طنز، جراحی است و هجو سلاخی. هزل و شوخی و متناوبیه بدون اینکه قصد ارزشگذاری داشته باشم یا بخواهم آنها را نفی کنم، زنگ تفریح زندگی است. طنز، تعلیم و تدریس است. مبتنی بر هدف متعالی است. طنزنویسی، ادای یک تکلیف اجتماعی است. طنز سیلی محکمی است که به صورت یک مسموم می‌زنند تا خوابش نبرد. هدف، کمک به ادامه حیات اوست. مثل فشاری است که به سینه یک مغروق وارد می‌شود. چه بسا که دنده‌هایش را هم بشکند، اما ریه‌هایش را فعال و حیاتش را تضمین می‌کند.^۴»

«گورتی»^۵

از محررین نامی روزنامه معروف «دیلی تلگراف» در باب فکاهت شرح مفصلی نوشته که به این جمله منتهی می‌شود: «مجملاً آنکه، به عقیده من فکاهت عبارت از مشاهده دقیق زندگی و حیات با تغییرات و تحولات آن که گاهی نورت‌بان خورشید فضای آن را روشن و گاه دیگر ابرهای تیره افق آن را تاریک می‌سازد وظیفه نویسنده فکاهی پیکار و جدال است با افکار و احوال حزن‌انگیزی که از این کیفیات تولید می‌گردد... خلاصه آنکه نویسندگان فکاهی نقاش‌هایی هستند زبردست که حتی پیکر غم افزای بی‌نوائی را نیز با خامه گلگون طعن و طنز آراسته با سرخاب لطیفه و مزاح که بسا از خون دل خود آنها سرخی گرفته است چهره پرچین عجزور یأس و ناامیدی را مشاطه می‌نمایند در این موقع لازم است مجملاً تذکر داده شود که بین فکاهیات و نوشته‌های جلف و سبک و هرزه باید جدأ تمیز داد.^۵»

کارتن انگلیسی:

«فکاهت در نظر من حکم اکسیژن را دارد در هوایی که برای تنفس لازم است مایه کیف و سرخوشی دنیاست و اگر چه فکاهت علاوه بر کیف و نشاط مولد مواهب دیگری نیز هست ولی وظیفه اصلی او از همین جا شروع می‌شود لابد کمتر اشخاص به این فکر افتاده‌اند که اگر غفلتاً خنده از دنیا برمی‌افتاد زندگانی اولاد آدم چه صورتی پیدا می‌کرد...»

۴- روزنامه اطلاعات، شنبه ۲۲ مهر ۱۳۶۸ شماره ۱۸۸۷۴ ص ۶.

۵- مقدمه جمال زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اچنه» ص ۲.

من تصور می‌کنم که گنده دماغی و ترشروئی بر تمام معابر کره زمین استیلا یافته و انتحار و خودکشی به اندازه زیاد می‌شد که برای جسد مردگان جای کافی باقی نمی‌ماند. در صورتی که خنده و فکاهت با آنکه نمی‌تواند کاملاً از کلیه عوارض مرض آمیز هم و غم و بدبختی جلوگیری نماید مع هذا باز مؤثرترین ضد عفونی است که به نوع بشر عطا گردیده و متأسفانه هنوز علما محققین راه کشف آن را پیدا نکرده‌اند. اشخاصی که دارای طبع فکاهی هستند در واقع اکسیر حیات و کیمیای سعادت در دست آنهاست و با این معجون عجیب که دوی هر دردی است تمام مصائب را مبدل به طلا می‌نمایند مخصوصاً اگر این مصائب مربوط به دیگران باشد نه به شخص خود آنها به حکم کوزه گر از کوزه شکسته آب می‌خورد و از آنجائی که کاخ کمدی بر روی تراژدی قرار گرفته یعنی خندانان دیگران از جویبار دلسوختگی و ناامیدی سرچشمه می‌گیرد و عموماً خاطر و باطن نویسندگان فکاهی مانند زمین شوره زار است که دست بدبختیها و حرمان روزانه آن را آبیاری می‌کند خدا کند که پس از این عمر فانی در آن عالم نهان و حیات جاودان که سیاحان عرفان و حکمت هنوز نقشه آن را نکشیده و کتاب راهنمایی برای آن به طبع نرسانده‌اند از نعمت فکاهیات و مطایبات محروم نباشیم والا شکی نیست که در آنجا سخت دچار ملال و کسالت زوال ناپذیر خواهیم شد ولی به طور یقین خلقت که خود استاد اعظم و مرشد کل فکاهت است و مخلوقات فکاهی آن در هر گوشه و کنار دیده می‌شود فکر این مشکل را هم نموده که بندگان خدا در آن دنیا از این باده یکتا متنعم و متمتع باشند و البته همانطوری که در این دنیا خنده چون دایه مهربان در کنار گهواره نوع بشر نشسته و با لائی لائی دلچسب خود این طفل یتیم را تسلیت می‌بخشد در آن عالم نیز این کودک بیچاره بی دایه نخواهد ماند^۶».

زینگوبیل:

«زینگوبیل نویسنده مشهور انگلیسی در جواب سئوالی که مؤلف فرانسوی «خنده در آسمان گرفته» در باب فکاهت از او نموده، همینقدر بوسیله تلگراف این جواب را داده است: «فکاهی تبسمی است در چهره خردمندی و حکمت^۷».

۶- مقدمه جمال زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص ۱-۵.

۷- مقدمه جمال زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص ۵.

طنز TANZ در لغت

طنز واژه‌ای عربی است و از فرهنگ اعراب وارد فرهنگ و ادب فارسی شد. در لغت عرب می‌گویند: طَنَزَ طَنَزًا: یعنی او را ریشخند کرد و سخنانی به او گفت که او را به هیجان آورد.^۱

اهل لغت^۲ همچنین برای این واژه معانی: فسوس کردن، فسوس داشتن، افسوس داشتن، طعنه، سخریه، برکسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، ناز، سخن به رموز گفتن، به استهزاء از کسی سخن گفتن ذکر کرده‌اند. اما در اصطلاح نوعی از آثار ادبی که در برشمردن زشتی‌های کسی یا جامعه‌ای صراحت تعبیرات هجورا ندارد، و اغلب غیرمستقیم و به تعریض عیوب کسی یا کاری را بازگویی می‌کند.^۳

در عربی واژه «طناز» و در فارسی ترکیبات طنز با پسوندهای گفتن، کردن، گری و طنزکنان، طنزنویس، طنزسرا، طنز پرداز، طنزی، طنزنامه، از روی طنز، طنزگو... وجود دارد. دامنه طنز بسی گسترده است که حضور آن را در گفتار و کردار و رفتار معمولی آدمی و محیط، فولکلور، تئاتر و نمایش، فیلم، کاریکاتور و ادبیات کلاسیک می‌بینیم.

در باره اقسام طنز یعنی هزل، هجو، مطایبه، لطیفه، و... و اصطلاحات و واژگان: ابتذال، اختلاط، اردک پرانی، استخفاف، استطراف، استهجان، استهزاء، اُشْتَلَم کردن، انبساط، بددهانی، بدزبانی، بدگویی، بذاء — بذاءت، بذاء، بذله، بذله بازی، بذله پردازی، بطالت، بی ادبی، بی حفاظی، بی حیایی، بی خردگی، بی شرمی، بیغاره، بی نمکی، پراگنده گویی، پرده دری، پریشان گویی، تَبَسُّط، تَبَسُّطَل، تجاهل العارف، تخلیط، تخیل، ترفند، تُرْکانه سخن گفتن، تُرْهات، تَسْخَر، تُسْ نَقْسی، تَشَاغُل، تَشَدُّد، تشنیع، تشهیر، تَظَانِز، تطفیل، تَطْنِز، تَظَارُف، تَظَرُّف، تعریض، تَعْنُت،

۱- فرهنگ لاروس عربی - فارسی ج ۲ ص ۱۳۹۲.

۲- بنگرید به لغت نامه دهخدا ذیل «طنز».

۳- دایرة المعارف فارسی دین طنز، ج ۲ ص ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱.

تَعْنِيف، تَعْيِيب، تَغَابِي، تَغْفِيل، تَفَكُّه، تَفَكِيه، تَقْيِيح، تَقْرِيع، تَلْعَابِه، تَمَاجُن، تَمَآخِرِه، تَمَسْخَر، تَمَلُّح، تَمَوِيه، تَنَابِز، تَهْتَك، تَهْجِيل، تَهْجِن، تَهْكَم، تِيزْزَبَانِي، جَمَز، جَوَاب، چَرَنَك، چَرَنَد، حَرْفْ گِیرِي، خَامْ دَرَايِي، خَبَط، خَبِيثَات، خُرَافَات، خَرْدَرِ تَاخْتَن، خَرْطَبِي خَرْفَرُوشِي، خُزْعَالِه خَزْعَبِل، خُزْعَبِل، خُزْعَبِلَه، خُزْعَبِيل، خَلَاعَت، خَنْدَسْتَانِي، خَنْدِه خَرِيشِي، خوش طَبِيعِي، خوش مَيْشِي، دِرِپُوسْتِن [کسی] اِفْتَادَن، دَرِيْدِه زَبَانِي، دُشْنَام، دُشْنَامْ گُوبِي، دُشْنَامْ گِیرِي، دُعَابِه، دَرَبْ و دَرَابَت و دُرُبَت، دَرَع، دَم، رَقَاعَت، رَكَاکَت، رِيشْ گَاوِي، زَبَانْ دَرَازِي، زُخْرُفُ الْقَوْل، زَخْمْ زَبَانْ زَدَن، زَنْخْ زَنْبِي، زَبِيجْ زَنْبِي، زَبَر و بَلَا گِفْتَن، رَاژْخَايِي، سَب، سَبْکَسَارِي و سَبْکَسَرِي، سَتِيزِه رُويِي سُخْرِه و سُخْرِيه، سَسْتْ رِيشِي، سَفَاهَت، سَقَطْ گِفْتَن، شَتَم، شَطَارَت، شِمَاتَت، شَأَت و شَتَان، شِنَاعَت، شوخْ چَشْمِي، شوخْ رُويِي، شوخْ زَبَانِي، شوخِي، شِيرِيْنْ زَبَانِي، شِيرِيْنِيْ کَرْدَن، [شِيرِيْنْکَارِي]، صَحْک، صَحْکَه، طَعْنِه، طَبِيبَات، طَبِيت، طَبِرِه گِیرِي، ظَرَاْفَت، ظَرَفَاء، ظَرِيفِي، عِتَاب، غَمَزْکَرْدَن، فَحْش و قَحَاشِي فُشَار، فُظْ و فُظَانَت، فُضُول و فُضُولِي، فَلَادِه و فَلَادَه، قَدَح، قَدَف، قُومُوزْ يَا، گَسْتَاخْ رُويِي، گَسْتَاخْ سَخْنِي، گَسْتَاخِي، گَوَاژ و گَوَاژِه، لَأْبَالِيْگِرِي، لَآغ، لَآغِيَه، لَعْب، لَعْن و لَعْنَت، لَقُو، لَمَز، لُودْگِي، لَهَو، مُجَاوِيَه، مَجَانَه، مَجَاعَت، مُجُون، مَحَال، مُحَاكَات، مُحَالَات، مُحَاقَقَه، مَخْرَقَه، مَخْرَقَه، مَدَاعِبِه، مَزَاح، مَسْخَرِه کَرْدَن و مَسْخَرْگِي، مَضَاحِک، مُطَازَنَه، مُطَاطَبِه، مُنَاقَضَه، مُهْمَل، نَادَرِه، نَاسْزَا و نَاسْزَاگُوبِي، نَقَادِي، نَكْتِه، نَکُوهْش، نِيکْ مَحْضَرِي، وَقَاحَت، وَقِيعَت، هَتَکْ و هَتَاکِي، هَجَن، هَذِيَان، هَرَزِه و هَرَزِه دَرَايِي و هَرَزِه گُوبِي و هَرَزِه لَافِي و هَرَزِه لَآيِي، هُزْء، هَکْ، هَمَز، هَزْلِيَات، يَاوِه و يَافِه، يَاوِه دَرَايِي و يَاوِه گُوبِي، «دکتر علي اصغر حلبی استاد فلسفه دانشگاه در فصل پنجم (ص ۹۷-۱۸۰) کتاب «مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران» به طور مفصل ترجمه، شرح کرده و معادلات اروپایی آنها را آورده است. و ما از پرداخت دوباره این واژگان و اصطلاحات قلمرو طنز پرهیز می نمایم اما جای تأمل و اندیشه است که دکتر حلبی واژگان فراموش شده و واژگان محلی ایرانی معادل را نیز در این کتاب ارزشمند یاد نماید و بار دیگر این فصل از کتاب را با اصول علمی تر یعنی ذکر لغت، آوانگاری (فتوتیک)، معادل فرانسوی - آلمانی و انگلیسی، شرح و تفصیل بیشتر از جمله برخورداری از منابع لغوی دیگر و ترتیب بهتر و منطقی تر و نگارش نوین ارائه دهد. در اینجا چند واژه از قلمرو و طنز بنا به ضرورت طرح می شود و بار دیگر یادآور می شویم که نام کتاب را به لحاظ اشتغال بر غالب معانی «طنز» نهادیم نه فکاهی.

هزل^۱ HAZL

«هزل» واژه‌ای عربی است به معنی: بیهوده گفتن، لاغ و سخن بیهوده، مُزاح کردن و آن را در برابر جد و پند و حکمت دانسته‌اند و معانی دیگر چون دروغ و خلاف واقع و باطل، سخنان زشت و شرم‌آور به قصد شوخی و... را به معانی آن افزوده‌اند. و دهخدا معتقد است که: «هزل شعری است که در آن کسی را ذم گویند و بدو نسبت‌های ناروا دهند، یا سخنی است که در آن مضامین خلاف اخلاق و ادب آید»^۲.

در عربی از آن اقسام و ترکیباتی چون: هزال، هازل، هزلیات، هزلیه و... و در فارسی ترکیباتی چون: هزل گو، هزل نویس، هزل سرا، هزل (گویی، نویسی، سرایی، گویان، نویسان، سرایان)، هزل پرداز و هزل نامه و... وجود دارد. هزل از انواع ادبی و مهم قلمرو طنز است که بخش چشمگیری از آن را به خود اختصاص داده است.

سنائی در حدیقه^۳ می‌گوید:

بیت من بیت نیست، اقلیم است
هزل و جدم، هم از یکی خانه است
عقل مُرشد چه می‌کند تعلیم
هزلش از سحر شد روان آمیز
هزلَم از جدِ دیگران خوشتر

هزل من هزل نیست، تعلیم است
گرچه با هزل جدِ بیگانه است
توجه دانی که اندر این اقلیم
یعنی ار جدِ اوست جان‌آویز
شکر گویم که نزد اهل هنر

و مولوی معتقد^۴ است:

تو مشو بر ظاهِرِ هزلش....
هزل‌ها جد است پیش عاقلان
درج در افسانه‌شان بس سِر و پند
گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها

هزل تعلیم است آن را «جد» شنو
هر جدی هزل است پیش هازلان
کودکان افسانه‌ها می‌آرنند
هزل‌ها گویند در افسانه‌ها

۱- بنگرید به «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران» ص ۱۴-۳۴.

۲- لغت‌نامه دهخدا ذیل «هزل».

۳- حدیقه ص ۷۱۸.

۴- مثنوی دفتر ۴ ص ۴۱۹.

مولانا عبدالرحمان جامی بند می دهد که^۵:

باغ خندان ز گِل خندان است
خنده هر چند که از جدّ دور است
دل شود رنجه ز جدّ شام و صَباح
جد بُود پا به سَفَر فرسودن
گر نه آنود گیت رنج ز دای
لیک هزلی نه که از دود دروغ
تخم کین در دلِ دانا کارد
شوز قیاض خرد تلقین جوی

خنده آیین خردمندان است
جدّ پیوسته نه از مقدور است
می کن اصلاح مزاجش به مُزاج
هزل یک لحظه به راه آسودن
شود، از رنج در اُفتسی از پای
بَرَد از چهره قَدِر توفروغ
خود خجلت به جبین ها آرد
راست گوی لیک خوش و شیرین گوی

هجو HAJV

«هجو» از هَجَا یَهْجُو و واژه ای عربی است که در ادبیات فارسی نیز راه یافت. یعنی دشنام دادن و بدگفتن و زشت شمردن. و از آن معانی و مفاهیم: عیب شماری، ناسزا گفتن و فحش دادن و دشنام گفتن، و سرزنش کردن و بیهوده گوئی و یاوه پردازی اخذ نموده اند. ابن بسّام (متوفی ۳۰۳ هـ. ق) آن را به دو گونه «هجاء الاشراف» و «هجاء الاراذل» تقسیم کرد که اولی آشوب برانگیز و خانمان سوز و دومی بی ضرر و زیان است. «هراس» (۸-۶۵ ق. م) در تعریف هجو گفته: «هجوگوئی، کسی است که چون سخن می گوید، حقیقت را با خنده می گوید» و ابوالعلاء معری (متوفی حدود ۷۷۰) گفته: «بهترین هجو، هجوی است که اگر آرا بر دختر دوشیزه ای در پشت پرده بخوانند، از آن شرمگین نشود». «هجو» از انواع ادبی است که بخش مهمی از قلمرو طنز را به خود اختصاص می دهد. هجو در همه فرهنگها و آثار ملل جهان وجود دارد و امروزه نیز حضور گسترده ای از خود را به نمایش می گذارد.

شاعران و اندیشمندانی چند مقوله «هجو» را مورد نکوهش قرار داده و کماکان نویسندگان و شاعران را به پرهیز و دوری از این فرهنگ و کردار تشویق و ارشاد نموده اند. استاد سعید نفیسی از جمله بزرگانی است که اینگونه تذکر و هشدار می دهد:

۵- هفت اورنگ «مبحة الابرار» ص ۵۴۹.

۶- و نیز بنگرید به مبحث «هجو» در مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران ص ۳۵-۴۴.

«... زهجو روی بگردان و گرنه خوارشوی زبان هجودل خلق را همی ساید
 زمدح و هجو کسی نامور نشد به جهان چو گفت بایدش انگشت خویشتن نباید
 کسی که آبروی خلق بردو گفت هجا زبسی ندامت آب از دو چشم پالاید^۷...».

«هجو» و «هجا» و «تهجا» «هچی»، «هجا»، «اهجو»، «اهجیه»، «مهاجاه»،
 «تهاجی» و... از دیگر اقسام و معانی قلمرو «هجو» در زبان و ادبیات تازی و «هجو
 کردن»، «هجو خواندن»، «هجو ساختن»، «به هجو پرداختن»، «به هجو رو آوردن»،
 «هجا گفتن»، «هجوگو»، «هجو سرا»، «هجا سرا»، «هجویه»، «هجو گوی»،
 «هجویه سرا»، «هجویه پرداز»، «هجا گویی»، «هجویه گویی»، «هجا گویی»،
 «هجا سرائی»، «هجویه سرائی»، «هجوی»، «هجویات»، «هجویات گویی»،
 «هجویات سرائی»، «هجونامه»، «هجوگو»، «هجانویس»، «هجونویس»،
 «هجویه نویس»، «هجوخوان»، «هجو پرداز»، «هجو دیگری گفتن»، «هجو خود گفتن»،
 «هجو خودی گفتن»، «هجو غریبه گفتن و یا سرودن و یا خواندن»، «هجوگویان»،
 «هجو سریان» و... از دیگر اشکال و معانی و مفاهیم واژه «هجو» در زبان و ادبیات فارسی
 است.

«هجو» همچنین در بخش های دیگر قلمرو یعنی نمایش، فیلم، ادبیات، کاریکاتور
 و... و مقولات اجتماعی، سیاسی و دینی و... وجود داشته و دارای شدت و ضعف نیز
 هست. هجو ابتدا از شعر عربی وارد شعر فارسی شده است. این صنعت در شعر فارسی به
 بدترین وضع خود کشیده شد و حدود و ثغور اخلاق و انسانیت توسط این نوع ادبی دچار
 تخدیش و تحقیر قرار گرفته است. شاعران هجاگوی ایرانی چندی داریم که شاعران دیگر از
 آنان بیم داشتند و این گروه در پرداخت به هجو جانب افراط را می گرفتند. مثلاً درباره
 توانایی حکیم شفقایی اصفهانی (متوفی ۱۰۳۷ هجری) نوشته اند که: «از تاب شمشر
 مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره برخود می لرزیدند^{*}». اما هم او به خاطر عدم رضایت
 شاه عباس از هجوگرانی وی دست از این کار کشید و توبه کرد. و غالباً نیز چنین بود چه
 بیشتر هجو پردازان به آثار بدکار و اعمال و آثار بجا مانده خود پی برده و در سالهای پس از
 ارتکاب به این قلمرو، از آن دست کشیده و ابراز تنفر نموده اند و گاه برخی، آثار خود را از
 میان برده اند.

۷- تذکره شعرای معاصر ایران ج ۱ ص ۴۱۱.

• تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ ص ۶۲۹.

بخش هائی محدود از گستره طنز یعنی انتقاد، هجو و هزل و شوخی در شعر فارسی از اواخر قرن سوم هجری یعنی از مسعودی مروزی شاعر تا هنگام آشوب ها و جنبشهای قبل از صدور فرمان مشروطه در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی دیده می شود که بیشتر هجو بوده و همه این قالب ها در چند شعر شاعران حضور دارد البته جز چند کتاب مستقل انگشت شمار طنز که در بخش «نثر و نظم طنز»، آنها را برشمرده ایم. هجوهای فردوسی درباره محمود غزنوی، ابوالعلاء گنجوی درباره خاقانی، مجیر درباره خاقانی و بالعکس، فتوحی درباره انوری، سیدالشعراء رشیدی درباره عمیق بخارایی، سوزنی درباره عمیق و ستائی و انوری و معزی و ادیب صابر و رشیدی سمرقندی و خمخانه، انوری درباره بلخ، مختاری غزنوی، شریف تبریزی درباره استادش لسانی شیرازی، وحشی بافقی درباره موحدالدین فهمی کاشانی و شجاع الدین غضنفر کاشانی کره جاری و محتشم کاشانی و تابعی خوانساری و بالعکس، شیدای فتحپوری درباره طالب آملی و میرالهی و کلیم قدسی نمونه هائی از هجو در طول تاریخ ادب فارسی است که بیشترین بخش از قلمرو طنز را در بر می گیرد.

فکاهه FOKÁHA

فکاهه واژه ای عربی است و در فرهنگها آمده:

الفکاهه: شوخی، مزاح، خوش مزگی^۸. خوش طبعی، گفتگوی خنده آور میان دوستان. مزاح برای انبساط نفس^۹.
در عربی از آن اقسام: تفکّه، تفکیه، فکاهیات، و در فارسی اقسام و ترکیبات: فکاهه، فکاهی، فکاهی پرداز، فکاهی نویس، فکاهی سرا، فکاهی گو، فکاهی سرایان، فکاهی نویسان و... وجود دارد. امروزه میان واژه فکاهه و طنز اشتباه می گیرند اما واژه طنز بر واژه فکاهه چیرگی داشته و آن را شامل می شود و بدین ترتیب فکاهه از اقسام طنز است. فکاهه در انواع ادبی حضور دارد.

۸- فرهنگ لاروس عربی - فارسی ج ۲ ص ۱۵۸۶. مفردات راغب ص ۳۸۵، و غیاث ولسان العرب.

۹- اقرب الموائد.

«من دزدَم؟ ابداً! من فقط اشیاء را قبل از اینکه مالکشان آنها را از دست بدهند، پیدا می‌کنم*».

لطیفه^{۱۰} LATIFEH

لطیفه در لغت یعنی نکویی، چیز نیک و نازک، سخن خوش، خوشمزگی، شوخی و نکته‌پردازی که عربی بوده و جمع آن لطائف می‌باشد. در فارسی از آن ترکیبات: لطیفه‌گو، لطیفه‌سرا، لطیفه‌گویی، لطیفه‌سرایی، لطیفه‌گویان، لطیفه‌سرایان، لطیفه‌یابی، لطیفه‌یاب، لطیفه‌یابان، لطیفه‌طرازی، لطیفه‌پرداز، لطیفه‌پردازی، لطیفه‌پردازان، به لطیفه پرداختن، به لطیفه رو آوردن، لطیفه‌نغز، لطیفه‌زشت، لطیفه‌بی‌مزه و یاوه، و... داریم. و کتاب ارزشمندی از قرن نهم و دهم به نام «لطائف الطوائف» از مولانا فخرالدین علی صفی (متوفی ۹۳۹ ه. ق) به فارسی در دست است. همچنین نکته‌ها و رگه‌ها و اشکال لطیفه را می‌توان در کتب نثر و نظم فارسی یافت و اینجاست که لطیفه را به عنوان انواع طنز در می‌یابیم.

لطیفه در انواع فرهنگی دامنه طنز چون نمایش، فیلم و... وجود دارد. «لطیفه» به عنوان یکی از سرگرمی‌های روزانه و هفتگی در روزنامه‌ها، مجلات و... و گفتگوهای خانگی حضور گسترده‌ای در دنیای امروز دارد. مخصوصاً مطبوعات خارجی و ایرانی در چند سال اخیر (حدود هفتاد سال اخیر) از نعمت لطیفه سرشار است و عوام از این مقوله استقبال می‌نمایند.

۰ بنگرید به: کتاب تئاتر/ دفتر اول، مقاله «کمدیا دل آرتِه و ریشه‌های تئاتر کمدی» ص ۷۱.

۱۰- بنگرید به: «مقلعه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران» ص ۱۵۸-۱۵۹.

حضور، جایگاه، کالبد، انواع و اشکال طنز در فرهنگ و زندگی انسانی

«طنز» پدیده، موضوع و یا مقوله‌ای است که در بخش‌های گوناگون فرهنگ و تمدن انسانی و کالبد‌های: کالبد نخستین، فولکلور یا فرهنگ مردم، هنرهای نمایشی: سنتی - سینما - تئاتر، ادبیات کلاسیک و سنتی (نثر و نظم)، کاریکاتور و... حضوری پربار و گسترده دارد که درباره‌ی هریک سخن خواهیم گفت و البته هریک از این بخش‌ها به بخش‌ها و پاره‌های دیگر تقسیم می‌گردد.

حضور و کاربرد گسترده «طنز» و انواعش نشان آن دارد که تا چه حد و اندازه این فرهنگ در بخش‌های گوناگون و متفاوت و متنوع فرهنگ و زندگی انسانی راه پیدا کرده و توانسته است که جایگاه و اهمیت خود را نشان دهد. با نگاه به جزء جزء و بخش بخش اشکال طنز و انواع آن در همه فرهنگ‌ها بویژه فرهنگ ایرانی به صورتهائی شیرین و جاذب و جالب از کالبد‌های طنز دست می‌یابیم که برای بسیاری ناشناخته و باور نکردنی است و بعدها نیز همین گمنامی و ناشناختگی ادامه خواهد داشت چه هنوز که هنوز است منتقدی یا منتقدانی موفق و کارآمد نداشته‌ایم تا ارزش‌های طنز را به مردم بشناسانند و ما در این رساله برای نخستین بار قصد تحلیل و بررسی و نشان دادن جایگاه و انواع طنز ایرانی داریم تا چه اندازه موفق باشیم.

کالبد نخستین طنز

«طنز» پیش از خودنمایی در هر جامعه‌ای سنتی یا کلاسیک یک نمود و نماد ابتدائی دارد و درواقع باید گفت که کالبد و جامعه نخستین و ابتدائی طنز را می‌توانیم در احوال، کردار، رفتار و گفتار عادی و معمولی مردم جستجو کنیم. از آغاز آفرینش تاکنون به اندازه قدمت و وسعت تاریخ انسانی و جهان طنز عادی و معمولی به عنوان پدیده‌ای روزمره رخ داده، وجود داشته، دارد و خواهد داشت. امروزه ما آدم‌ها با نگاهی در قلمرو طنز به

راحتی می‌توانیم صورتهای بسیاری از طنز را در قالب‌های گوناگون و متنوع بیابیم. و حتی می‌توانیم این طنزها را به بخشهای: روستائی، شهری، بازاری، محلی، مدرسه‌ای، مکتبی، خانگی، اجتماعی و... تقسیم نماییم چه این گونه طنزها فراوانند و دارای نمادها، فرم‌ها و معانی متفاوت اند مثلاً: مترسک سرخرمن، لنگیدن کسی، با عصا رفتن پیرمردی، خمیده راه رفتن پیرزنی، عینکی شدن کسی که تاکنون عینکی نبوده و با خجالت عینک به چشم می‌زند، خندیدن کودک، خندیدن فرد گریان، لکنت زبان (یا زبان گرفتگی) کسی، حرف زدن لال‌ها و کسانی که ادای لال‌ها را در می‌آورند، سکسکه (و هیجه هیجه) کردن فردی، نمونه‌هایی از این گونه ابتدائی و عادی و معمولی نخستین طنز هستند. که همه این موارد در بخش «کالبد نخستین» طنز جا می‌گیرند.

طنز در قلمرو فولکلور^۱ Folk lore

برای شناخت تاریخ پیدایش طنز و فکاهی ابتدا باید در زندگی مردم و آنگاه در فرهنگ آنان (یعنی همان فولکلور) متداول در بینشان جست و جو کرد و آنگاه به بررسی آن در حوزه ادبیات و فرهنگ کلاسیک و سنتی پرداخت. چه در قلمرو فرهنگ هر قوم و ملتی، فولکلور یا فرهنگ مردم یا دانش توده و یا به قولی دانش توده عوام، نخستین دستمایه ارزشی انسانی است. و این مجموعه ارزشی است که در سیر تکاملی و دگرگونی خود اندک اندک از وحدت نظر دور شده و آنگاه دارای صور اندیشه‌ای پیچیده و گوناگونی گردید. به گونه‌ای که هر صورت اندیشه، خود دارای شعبات و شاخه و برگها شد. به هر پندار، فولکلور بی هیچ تردیدی ما در دانشهای هر قوم و ملتی است. و سزاوار است، تأکید و تصریح نمود که ریشه هر دانشی در فولکلور اقوام و ملل موجود جهان است چه بسا در راه حل دانشها و پدیده‌های امروز، شیوه‌ها و نمونه‌هایی از آن‌رامی‌توان در فرهنگ توده یافت. مثلاً شیوه درمان یک بیماری چون صرع که در طب امروز از طریق دارو و دیگر صورتهای درمانی معالجه می‌شود، در برابر آن طب سنتی اقوام و ملل گوناگون جهان شیوه‌های درمانی متفاوتی دارد. و گاه می‌توان در مقام ارزیابی، گونه‌های درمانی برتر و والا تر و ارزشمندتری در طب سنتی یافت.

۱- این مبحث برای نخستین بار در صفحه «فرهنگ مردم» مجله اطلاعات هفتگی طی سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۹ هر هفته نوشته و چاپ می‌شده است ولذا از یاد کرد شماره و صفحه و تاریخ بند بند بخش این نوشتار پرهیز کرده‌ایم.

در دایره اندیشه طنز نیز تفکر و قیاس به همین صورت است که صورتهای نخستین طنز در فولکلور اقوام و ملل جهان وجود دارد. و در حوزه طنز ایرانی این ترتیب و تشکل قابل تأمل است: ۱- طنز سنتی (فولکلوریک) ۲- طنز کلاسیک ۳- طنز معاصر که هر یک از این بخشها خود اقسامی دیگر دارد. در بخش پرداخت به طنز سنتی باید به آثار و منابع فولکلوریک اقوام و ملل گوناگون ایرانی مراجعه کرد و آنگاه به بررسی پرداخت. توجه کنید: آثار فولکلوریک از دوره های بسیار دور نادر است و به سختی می توان این مواد را یافت. اما هر چه هست، گوشه هایی از همین عناصر را می توان در برخی کتب قدیمی جستجو کرد. باید افزود که بیشتر آثار فولکلوریک نگاشته و گردآوری شده در صد سال اخیر می باشد و از تاریخ یاد شده به عقب تر آثار بسیار اندکی در دست است که اقصا کننده نیست.

دیگر اینکه هنوز بسیاری از موضوعات فولکلوریک گرد نیامده و پژوهشگران از کم و کیف و صور اندیشه ای اقوام ایرانی بی خبرند. جای آن است که متفکران و صاحبان قلم و آراء و عقاید اقوام و ملل ایرانی در گردآوری، ثبت و ضبط و حفظ و اشاعه میراثهای فرهنگی دیار خود همت کنند و در نمایش ارزشهای انسانی زادگاهشان کوشش تمام ورزند و با کوتاهی و کم توجهی ها از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنند و اجازه تخریب، فراموشی و تخدیش بارهای فرهنگی و ادبی ندهند. مثلی معروف است که می گویند: «ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است». و اگر تاکنون کسانی در فکر گردآوری فولکلور دیار خود نیفتاده اند، اکنون لازم است که آستینهای دستان آرزومند خود را بالا زنند و در ارائه این ارزشها همت کنند که فوت وقت، کاری بس زیانبار است. به هر پندار، برای شناخت قلمرو طنز در فولکلور ایرانی با همین منابع در دست می توان به تحلیل پرداخت و چاره ای جز این نیست. با توجه به این که در شناخت طنز منابع محدودی در دست است، همین آثار محدود نیز سودمند است.

گفتیم که در شناخت طنز ابتدا باید به بررسی «کالبد نخستین» آن پردازیم و آنگاه به فولکلور و غیره. اینجا است که سیر تکاملی طنز را می بینیم. و درمی یابیم که طنز رفته رفته از حالت عادی به درآمده و در جامه ها و کالبدها و اشکال متنوع و متفاوت بروز کرده است. و مثلاً در حوزه فولکلور ایرانی شکل ارزشمندتر و تازه تر و متکامل تر آن را می شناسیم.

طنز در فولکلور ایرانی در برگیرنده: نمایش های سنتی (چون: بازیهای نمایشی، معرکه، تعزیه، گفتگوهای نمایشی خاص عروسی و آداب مذهبی، سیاه بازی و...)، آداب

و رسوم و آیینها، شعر، مثل، مثل، بازی (خواه منظوم خواه غیرمنظوم)، لالائی، چیستان، داستان، افسانه و... می باشد. در هر یک از بخشهای فرهنگی فولکلور ایرانی طنز به گونه های مختلفی وجود دارد: سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... یا به این صورت از تقسیم بندی عمومی: تلخ، شیرین، گزشت آلود و... و یا بخشهای: هزل، هجو، مطایبه و شوخی، متلک و... و یا از لحاظ دیدگاه فنون بلاغت و صناعات ادبی آمیخته و دربرگیرنده آرایشهای لفظی و معنوی چون: تضاد و تقابل و تطابق، مراعات النظر، لف و نشر (مرتب و مشوش)، تشبیب، عکس، جناس (و انواع آن)، تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و... می باشد.

شیرینی و جاذبه طنز در فولکلور ایرانی به لحاظ فرهنگ و زبان و ادبیات مردم دیارهای ما به اندازه ای است که در این حوزه اندیشه می توان ساعتها سخن گفت و کتابها نوشت و نمونه های بسیار متفاوتی را ارائه داد که سرشار از لطف است. تا جایی که همه این ارزشها را می توان در دنیای امروز مثلاً در قصه نویسی، فیلمسازی، تئاتر و... بکار برد و یا در قلمرو دانشهای کلاسیک و پیشرفته امروز چون: روانشناسی، تعلیم و تربیت، جامعه شناسی، هنر و... بهره ها برد و مورد قیاس و سنجش و شناخت قرار داد. انصافاً طنزهای فولکلوریک بقدری شیرین و ارزشمند است که مردم هر زبان و هر فرهنگی از این گستره طنز لذت می برند و نسبت به آن عکس العمل های مثبتی نشان می دهند و آن را تأیید می کنند و بدین وسیله خشنود بوده و دل مشغولی ها دارند. نکته ای که در قلمرو طنز فولکلوریک مطرح است، این است که طنز یک هنر، فن، ارزش، سرگرمی، ... و صنعت ادبی است و پرداخت به طنز، به عنوان تمسخر، دست انداختن و عیب شماری یک قوم و ملت و طایفه و شهر و روستا و استان نیست بلکه در این نوشتار ما قصد بررسی ادبی و فرهنگی آن داریم و راهیابی و شناخت به صورتهایی از اندیشه که دیگران از نگرش علمی و دقیقه آن غافلند. اکنون نمونه هایی چند از انواع قالب های طنز فولکلوریک ارائه می شود، توجه کنید و لذت ببرید:

شعر فولکلوریک طنز:

وَلَمْ در گرمسیر نقل مکان کرد	هوای سرحند و آب روان کرد
تمام آب سرحند نوش جاناش	خودش رفت و مرا آتش به جان کرد

(ترانه فارسی)

دَهَن قیچی رهی نزن به هم ای دورغ نیست به خود قیچی قِسم
اگه هی هم بزنی، دعوا میشه بی خودی تو او خنه غوغا میشه
(ترانه مشهدی، سروده میرخدوی)

می گاوِه نعره کونه مه بدوشین می شیر ماس بزن بازار بفروشین
شالِه شالِه ترا درده بگیریه اگر درده نبون مرگه بگیریه
برگردان: گاو من نعره می کند که بیائید شیر مرا بدوشید. شیر مرا ماست بزنید و به
بازار ببرید و بفروشید. ای شغال ترا درد بگیرد، اگر درد نگیرد، مرگ بگیرد.

(گردآورنده از خلیفه محله شلمان گیلان: داود خانی)

محلّه بار کرد و دلبرم رفت غرور و نوجوانی از کفم رفت
غرور و نوجوانی مال دنیا همه را ول کنم که دلبرم رفت
(گردآورنده از فوجی سبزوار: تاج محمد پسنده)

سر کوه بلند دودو کنم من سبوی زن ماژم را او کنم من
اگر بخاطر نامزه نباشه سبورا بشکنم، تیلو کنم من
(گردآورنده: دکتر مهدی پرویز نیلوفری)

الهی سوزن دست تو بودم میان پنجه و شست تو بودم
اجل آمد که جون من بگیرد ندادم، چونکه پابست تو بودم
کتاب هفته، شماره ۶، ۲۱ آبان ماه ۱۳۴۰ ص ۱۷۷

از اون بالا میاد یک ابرتیره نساخانم سوار اسب نیله
جلوداری جلویش را بگیریه که رویش ناز که گردی نگیره
(گردآورنده از سبزوار: سیمین آقایی)

کینار لپ دریا گرم ماهی خوند میب بینی وشتی مین هرابی
الهی بمیره کیجائی دایی م و تِه دِتار دینگو جدایی

برگردان: در کنار ساحل دریا ماهی می گیرم و برای تو «هرابی» [نوعی آهنگ و
ترانه با لهجه خاص محلی مازندرانی] می خوانم، الهی ای دختر، دایمی ات بمیرد. میان ما
دوتا جدائی انداخت.

(گردآورنده از بهشهر: موسی غلامزاده عسکری)

باورهای طنز:

باور ماکویی:

- وقتی سگ زوزه می‌کشد، از آسمان بلا رد می‌شود!
- در شب اگر سوت بزنی، جن‌ها دورت جمع می‌شوند!
- در شب نباید آب داغ بیرون ریخت، بال جن‌ها می‌سوزد!

(گردآورنده: احمدعلی حق‌زاده)

باور مشهدی

- هر کس در روز شنبه پیاز بخورد، دولتمند خواهد شد!

(گردآورنده: جلیل احقریان)

باور سرپل ذهابی

- اگر بچه‌ای در خواب بخندد، خواب می‌بیند که پدرش مرده ولی اگر در خواب بگرید، خواب می‌بیند که مادرش مرده است!
- اگر مرغ صدایی شبیه خروس درآورد، نشانه مردن کسی است. لذا باید مرغ را سر برید که علاجی جز این ندارد!
- اگر مرغی تخم نمی‌کند، از آب اولین باران سال بنوشد، حتماً تخم خواهد گذاشت!

(گردآورنده: محمدرضا حیدری‌فر)

باور گرمه بجنورد:

- خارش بینی هشدار است برای کتک خوردن!
- دیدن مرده در خواب نشانه رسیدن مسافر از راه است!
- اگر کسی شب به آینه نگاه کند، رنگ صورتش زرد می‌شود!

(گردآورنده: وحید صادقی)

باور مازندرانی:

وقتی درختی پس از چند سال بار ندهد، کسی تبر گرفته نزد آن می‌رود و می‌گوید بار می‌دهی یا تنت را از ریشه قطع کنم و کسی دیگر ضامن می‌شود که آقا کارش نداشته باش انشاء الله امسال یا سال دیگر بار می‌دهد و معتقدند که انشاء الله این تهدید کارگر شده و درخت بار خواهد داد. با این موضوع می‌توان دریافت که در فرهنگ شاعرانه مازندرانی،

طبیعت و درخت درک و شعور نیز دارد و می‌تواند بفهمد و یا آن را به محاکمه کشید و قس علی‌هذا.

(گردآورنده از روستای خضیر کلای قانجهر: مرضیه بابائی «نصف زاده»)

باور حمیدیه‌ای:

— اگر از چشم راست گاو اشک بیاید یا مریض می‌شود یا آن را می‌دزدند.

(گردآورنده از اهواز: مریم فریسات)

مثل طنز:

مثل تبریزی:

●● آج نُولَمَزْ گوزی قارالار، بوشلی نُولَمَزْ اوزی سارالار.

برگردان: شخص گرسنه نمی‌میرد، چشمش سیاهی می‌رود. شخصی که بدهی دارد، نمی‌میرد، رنگش زرد می‌شود.

(گردآورنده از تبریز: لعیا اورنگی)

●● حکیم سیز و حاکم سیز مَمْلُکَتَدَه اتورما.

برگردان: در مملکتی که حکیم و حاکم ندارد، نشین.

(گردآورنده: لعیا اورنگی)

مثل سویزی:

●● یَه قِرون بِدیه هِلِشْ ما — یَصِفِشْو فِلِفِلِشْ ما.

برگردان: یک قران داده، هل می‌خواهد، نصفش را فلفل می‌خواهد.

توضیح: این مثل در مورد کسانی بکار می‌رود که بیشتر از حقشان توقع دارند.

راوی: زینب سویزی، ۳۵ ساله از روستای سویز سبزوار.

(گردآورنده از تهران: قدرت رضازاده.)

مثل کاشانی:

●● گدایه خرداش، خیال می‌که به شرداش.

برگردان: گدا یک خر داشت، خیال می‌کرد که یک شهر داشت.

توضیح: در مقام کنایه به کسبی گویند که به دارائی اندک خود بنازد.

●● شکم ناشدا، ارغای پیشداشدا.

برگردان: شکم ناشتا، آروغهای پنج تاشش تا.

توضیح: این مثل را هنگامی بکار می برند که کسی توانایی انجام کاری را نداشته، اما پیوسته ادعا می کند.

(گردآورنده: عباس خوش عمل از تهران)

مثل امیر کلای بابل:

●● نکرده وُنزا، گِرِنه علیرضا!

برگردان: هنوز نکرده و نژائیده، [اسم بچه را] می گیرد علیرضا!

(گردآورنده: رضا سعادتى فرد)

مثل مهریزد:

●● شوهرم شغال باشه، آردم تو طغار باشه.

یعنی: شوهرم هر کسی که می خواهد باشد، مهم آن است که مخارج خانه را تأمین کند.

(گردآورنده: غلامحسین زار، زاده - رضاعلى صابونى)

مثل نیشابوری:

●● از نعلجی گُربَه رَمُگوم باجی!

برگردان: از ناچاری به گربه می گویم باجی!

(گردآورنده: زهرا خوشن)

مثل لری:

●● نون میرمه - گالون جافیر.

برگردان: از من نان می خورد. گاوران (گاوپران یا گاودار) جعفر است.

(گردآورنده: ازدورود لرستان: رضا آتش روز)

داستان و افسانه فولکلوریک طنز:

افسانه خرس:

«گروهی از مردم... برآنند که گاهی خرس آدمی رامی کشد تا ابزار جنگی وی را بدست آورد و این ابزار را پنهان همی دارد تا روزی آن را به کسی دهد که به وی نیکی کرده است. یکی از همراهان من چنین می گفت که روزی یک شکارچی ناگهان در

کوهستان به گله‌ای از خرس برخورد که دور هم نشسته و سرگرم ناله و زاری بودند. شکارچی ترسید و خواست بگریزد اما خرسی بزرگ وی را بگرفت و بی آنکه آزاری برساند پهلوی خرس‌های دیگر بنشانند. آنگاه شکارچی دریافت که آنان به خرس مرده‌ای می‌گیرند که در آن میان دراز کشیده است. خرس‌ها به او اشاره کردند تا گوری بکنند و مرده را در آن جای دهد و با خاک پوشانند. شکارچی چنین کرد. یکی از خرس‌ها آنی چند ناپدید شد و آنگاه با چندین جنگ افزار جنگی بازگشت و آنها را به شکارچی بداد و شکارچی جان سالم بدر برد.»

(هانری ماسه، معتقدات و آداب ایرانی، ج ۱ ص ۲۸۵)

داستان کوتاه میبدی:

گویند مادری چهار دختر دم‌بخت و ایضاً ترشیده داشت که هر چهار تایشان دارای لکنت زبان بودند و به علت همین لکنت زبان بود که کسی به خواستگاری آنان نمی‌رفت. از قضا روزی کسی برای خواستگاری به منزل این خانواده می‌رود. مادر به دخترانش نصیحت کرد که اصلاً جلوی خواستگار، حرفی نزنند. چون خواستگار متوجه زبان گرفتگی (= لکنت زبان) آنها می‌شود. مادر به اتفاق دختران نزد خواستگار می‌رود و آنگاه برای انجام حاجتی به بیرون از اتاق می‌رود و دختران همگی همچنان ساکت در برابر خواستگار نشسته‌اند. ناگهان پشه‌ای به داخل پارچ شربت می‌افتد.

دختر اولی گفت: دِیدِ یه پشه افت تاتاد توپا پارچ چ چربت.

دختر دومی گفت: بابالش گی گیر و در درش کش.

بعد دختر سومی گفت: مه‌مه که گر مامادر ن گفت که کفپ نزنید؟

و بالاخره دختر چهارمی گفت: باباری که که لالا به خو خودم نه کفپ زدم نه

کفپ می ززنم و نه نه بناست کفپ کفپ بزئم؟

خواستگار که دید هوا پس است، عطایشان را به لقایشان بخشید و پیش از آنکه مادر

دخترها بیاید، خانه را ترک گفت!

(گردآورنده: ثریا رحمانی)

آداب و رسوم طنز:

رسم مشهدی:

وقتی که کمبود باران بود. کودکان و نوجوانان مشهدی دور هم جمع شده، با

صدای بلند می‌خواندند:

چُولَه غَزک بَارون کن بَارون اوشِشرون کُن
 ما بَچه های گُرگُم از تَشِیگی که مُردُم
 گَنَدُمای شُرخ لاله از غَم اومِننَالِه
 برگردان: مترسک کاری کن باران بیاید (بیارد). باران زیاد بیارد. ما بچه های
 گرگ هستیم. از تشنگی داریم می میریم. گندهای خوشه قرمز، از غم کمی آب می نالد.
 و وقتی که باران می بارید، از خوشحالی می خواندند:

بَارون مِیه جَر جَر بالای بومب هاجِر
 هاجِر عروسی داره دُمب خروسی داره
 برگردان: باران تندتند می آید. روی بام هاجر می آید. هاجر عروسی دارد. دم
 خروسی دارد.

(گردآورنده از اهواز: مسعودسلطان آبادیان)

بازی نمایشی فولکلوریک طنز

در فرهنگ مردم ایران بازی های نمایشی چندی وجود دارد که در حوزه طنز جا
 می گیرد و از غنای ارزشمندی برخوردار است. متأسفانه این پاره از فرهنگ مردم و طنز
 فولکلوریک در میان خود مردم و اندیشمندان ناشناخته است و تنها «ابوالقاسم انجوی
 شیرازی» کتابی به نام «بازی های نمایشی» تألیف کرده که چند بازی نمایشی طنز دارد
 اما آثار مدون و جامع دیگری در دست نیست. و افزون بر آن اثر مستقلی درباره طنز نمایشی
 فولکلوریک ایرانی نوشته نشده است. در اینجا نمایشی طنزی به نام «گاگا^۱ gá gá»
 که در روستای گل تپه، دیواندره^۲ اجرا می شود، به عنوان نمونه ارائه می شود، توجه کنید:
 «گاگا» یک بازی نمایشی است که در شبهای زمستان هنگامی که قوم و خویشها، افراد
 روستا دور هم جمع شده اند، اجرا می شود. این نمایش بیشتر جنبه کمیک دارد و برای
 خنداندن اطرافیان است.

۱- یعنی: گاو گاو.

۲- افسانه ها، نمایشنامه ها و بازیهای کُردی، جلد دوم، نمایشنامه ها و بازیها، به قلم: علی اشرف درویشیان.

بازیگران: یک نفر چهار دست و پا در روی زمین می ایستد و نقش گاو را بازی می کند. یک نفر صاحب گاو است که مقداری نمک با گاووش حمل می کند و خودش هم بر گاو سوار است. یک نفر کدخداست که به دعوای رسیدگی می کند. چهار یا پنج نفر و گاه تمام افراد حاضر در شب نشینی خریدار نمک هستند. دو نفر چهار دست و پا روی زمین می ایستند و نقش سگ را بازی می کنند.

صحنه: یکی از اتاقهای روستا

صاحب گاو با چوبی در دست سوار بر گاو از دور می آید. به وسط اتاق که می رسد، گاو خود را روی زمین ولو می کند.

صاحب گاو: هون صاحب مرده. دُمَت را ببرند. پوستت را بکنند. بلند شو. هون یا لا. (گاو تکان نمی خورد.)
صاحب گاو: آهای کدخدا به فریاد برس! گاوم تلف شد.
کدخدا: چه شده بابام؟
صاحب گاو: گاوم پا انداخته. حالش خراب است.
کدخدا: بارش چیست؟
صاحب گاو: نمک.
کدخدا: آهای مردم نمک.

خریداران نمک از اطراف حمله می آورند و با چنگ و دندان و نیشگون گاو را حسابی آزار می دهند. گاو به هوا می پرد. صاحب گاو مردم را دور می کند و دوباره به طرف کدخدا برمی گردد. اما در این هنگام گاو از پشت سوار صاحبش می شود و صاحب گاو هر چه تقلا می کند. نمی تواند از چنگ گاو خلاص بشود. به محض اینکه صاحب گاو کیسه های نمک را برمی دارد که گاو را بار کند گاو ناگهان خود را به زمین می زند و مثل گاوی که در حال مردن باشد، دست و پا می زند.

کدخدا: بابا تو از بس گاو را اذیت کرده‌ای که به سرش زده و
پاک دیوانه شده. آخر خوش انصاف، هم خودت سوار شده‌ای هم نمک
روی پشتش گذاشته‌ای.

صاحب گاو: کدخدا انصاف داشته باش. بین این گاو چطور سوار
من شده!

بین کدخدا و صاحب گاو زد و خورد در می‌گیرد. کدخدا
سگهای خود را به جان صاحب گاو می‌اندازد. خریداران
نمک از پشت به جان گاو می‌افتند و نیشگون می‌گیرند. و
نمایش باخنده و سروصدا به پایان می‌رسد.

طنز در نثر و نظم فارسی

در بخش نثر و نظم ادب فارسی از آغاز تا کنون مطالب طنز فراوانی وجود دارد که
گنجینه‌ای ارزشمند بشمار می‌آید. آثاری چند به عنوان «گزیده» و «برگزیده» طنز از نثر و
نظم ادب فارسی گذشته و امروز توسط نویسندگان و پژوهشگران معاصر نگاشته شده که
ارضا کننده و چشمگیر نیست. اما از آثار مستقل طنز گذشته می‌توان: اثنای الطوائف
تألیف مولانا فخرالدین علی صفی (متوفی به سال ۹۳۹ هجری)، آثار عبید زاکانی شاعر قرن
هشتم، غالب اشعار سراج الدین قمری آملی (متوفی ۶۲۵ هجری قمری)، برخی آثار سعدی
شاعر و نویسنده قرن هفتم، آثار محمدحسن صفا علی معروف به نبی السارقین در دوره
ناصرالدین شاه، آثار بسحق اطعمه (متوفی به سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ یا ۸۳۷ هجری)، آثار نظام
محمودقاری یزدی (در قرن نهم) آثار مولانا معین اللّٰه و حافظ صابونی (در قرن ده و یازده) را
نام برد. اینجا برگهائی از طنز، نثر و نظم آثار گذشته فارسی ارائه می‌شود.

نمونه‌های طنز نثر و نظم ادب فارسی:

«گویند اعرابی به ماه محرم که پیش از این خیرات و مبرات در آن بسیار بود به
یکی از شهرهای ایران رسید هر شب و روز در ضیافتی و میهمانی‌ای، غذاهای رنگین تناول
می‌کرد و چون به قبیله بازگشت، نوبت دیگر به ماه رمضان به امید خوشیها و لذات پیشین
بدین صوب شتافت این بار جز چین ابروی روزه‌داران به روزه و صلوات و ادعیه نافله گذاران

به شب چیزی نیافت و از نام این دو ماه پرسید، گفتند: اولی را اسم محرم الحرام است و دومی را رمضان المبارک نام. اعرابی گفت: لا والله محرم المبارک و رمضان الحرام!». (امثال و حکم ج ۳ ص ۱۳۵۹)

«زاهدی در مجلسی می‌گفت آیا ماه رمضان از ما خشنود رفت یانی؟ ظریفی گفت بلی خشنود رفت، زاهد گفت از کجا می‌گویی؟ گفت از آنجا که اگر ناخشنود رود سال دیگر باز نیاید.».

(لطایف الطوائف ص ۳۲۵)

«ظریفی از عالمی شنید که هر که روز عرفه روزه دارد، کفاره گناه یک ساله وی شود. ظریف روزه گرفت، اتفاقاً فصل تابستان بود و هوا به غایت گرم، چون وقت استوا شد، گرسنگی و تشنگی برو غلبه کرد، روزه بگشاد و طعام و شراب خورد، برو اعتراض کردند که چرا روزه تمام نکردی؟ گفت تمام این روزه کفاره گناه یک ساله است. من بیم روزه داشتم حالی مرا کفاره ششماه گناه کافیت.».

(لطایف الطوائف ص ۲۹۹)

«ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند، صاحب‌دلی برو بگذشت. گفت: ترا مشاھر چندست؟ گفت: هیچ. گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می‌خوانم. گفت: از بهر خدا بخوان.

گرتو قرآن برین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی (کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۱۲۷)

بدان را گوشمال دادن و گذاشتن همان مثلث که گرگ گرفتن و سوگند دادن.

(کلیات سعدی، ص ۸۸۳)

حکایت

شنیدم که دزدی در آمد زده‌ست به دروازه سیستان برگذشت
بدزدید بقال ازو بیمدانگ برآورد دزد سیه‌کار بانگ
خدایا توشبرو به آتش مسوز که ره می‌زند سیستانی به روز
(کلیات سعدی، ص ۳۵۳)

چند بیت طنز از حافظ:

زکوی میکده دوشش به دوش می‌برزند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش

نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد چاره آنست که سجاده به می بفروشیم
 صوفی مجلس که دی جام و قدح می شکست باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد
 مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

نمونه‌هایی از طنز در قالب‌های شعر فارسی:

در توحید^۱

[توحیدیه] لیلی و مجنون قرن اتم

«ای همه هستی ز تو پیدا شده»
 آنکه ز کس رشوه نگیرد توئی
 «زیر نشین علمت کاینات»
 «توب کس و کس به تو مانند»
 «ملک تعالی و تقدس تراست»
 صنع تو ایجاد کند مردمان
 قهر تو بمب اتم و هیدروژن
 کز اثر این دو، تمام جهان
 خلق کند مهر تو، بی قروفر
 تا که نشینند چو در پنتیاک
 هان، برسان از ره لطف و کرم
 شکر تو گوئیم فزون از شمار

از: اسدالله شهریاری
 صاحب پول از تو توانا شده
 و آنکو «پارتی» نپذیرد توئی
 حکمت تو داغ کند رادیات!
 آنچه دهی «ارد» نگویند نه
 چه متواضع، چه «مقیس» تراست!
 تا که حق هم ببرند از میان!
 آورد و خلق کند مطمئن؛
 نیست شود ناگه، بایک تکان!
 این همه میلیونر و میلیارد
 کوچه نمایند پر از گرد و خاک
 اسکن بسیار که بی درد و غم
 ذکر تو سازیم همیشه شعار

تحمیدیه: *

حمد و سپاس^۲

سپاس و حمد بی پایان خدا را که خندیدن عطا فرمود ما را

۱- کلیات سال دوم شماره ۵۰، شماره مسلسل ۱۰۱، سه شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۴۵ ضمیمه شماره ۱۱۸۷ تهران

مصور ص ۳

۲- کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجته» ص ۱.

ه بنگرید به کتاب «تحمیدیه در ادب فارسی» به قلم: استاد دکتر غلامرضا ستوده و محمدباقر نجف زاده بار

فروش.

تبسم آفرینی کو عطا کرد
 میان جمله حیوانات بخشید
 حکایت میکند خندیدن گل
 بشکر این عطا با خنده روئی
 ملایک تهنیت گویند و تبریک
 بروحانی زحق طبع فکاهی

بما این خنده دندان نما کرد
 لب خندان فقط جنس دوبا را
 تبسمهای لعل دلربا را
 بروز و شب ستایش کن خدا را
 جواب خنده های پرصدا را
 عطا شد تا بخنداند شما را

مناجات:

از: امیرالشعراء

مناجات^۳

«الهی به مستان میخانه ات»
 الهی به احوال آن بی قرار
 به حال پریشان آن کارمند
 «به الطاف خاص» جناب رئیس
 به بازاری غصه دار و «مچل»
 به راننده دردمند و پکر
 به مسند نشینان کاخ سنا
 به صف های پشت در سینما
 به آن نانوائی لوس و عبوس
 به ماهی سفید یک سی تومان
 به حال پوکر باز «مایه ضعیف»
 به آن عاشق دلخور «هاج و واج»
 به حال هنرمند از «هر» جدا
 زطرح «چاخان» خلق را کن خلاص

«به طرح آفرینان» دیوانه ات!
 که هر صبح در صف کشد انتظار
 که مقروض گردیده و مستمند
 که پیوسته دارد «به ماشین نویس!»
 که در دست دارد چک بی محل
 که در چاله چوله شکسته فنر
 که دارنده لطفی به «صاحب عصا»^۴
 که پیوسته باشند بی انتها
 که با آرد قاطی نماید سبوس
 که امسال چون کیمیا شد گران
 که هر دم «بلوف» می خورد از «حریف»
 که معشوقه اش کرده است ازدواج!
 که گم کرده از غصه او دست و پا
 به هریک بده مبلغی اسکناس!

۳- کشکیات سال سوم شماره ۲۸، شماره مسلسل ۱۳۳، سه شنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۴۵ ضمیمه شماره ۱۲۱۸ تهران

مصور ص ۴.

۴- مقصود «امیرعباس هویدا» آخرین نخست وزیر مخلوع و معدوم رژیم پهلوی است.

مثنوی:

آخدا ۵۱

از: اکبر جمشیدی

ای خدائی که جهان مال تو است
خالق آدم و جن و ملکی
این جهان یکسره در دست تو است
صاحب شوکت و جاهی آخدا
آخدا! ای که تویی بنده نواز
ای که خلاق مه و خورشیدی
با تو اسرار نهانی دارم
منم آن بنده زحمتکش تو
من سرگشته پی امر معاش
تنم از رنج و الم خسته شده
آن چنان کم شده نور بهرم
آخدا رفت جوانیم زدست
بنگر از رنج و محن پیر شدم
این شنیدم چو کسی رنج برد
من بسی رنج کشیدم آخدا
هیچ از خویش نبردم ثمری
این جهانی که نکوساخته ای
با همه وسعت و زیبائی آن
گر چه خوش نقش و بلند ایوان است
چونکه یک متر زمین زین همه خاک
روز و شب در به در و حیرانم
نه منم غرق به دریای محن
عده ای راحت و مست از می ناب

همچونانی به پرشال تو است
کهنه معمار بنای فلکی
همه جا خانه در بست تو است
هر کسی را تو پناهی آخدا
با تو خواهم که کنم راز و نیاز
بشنود دل «جمشیدی»
گفتگوشی خودمانی دارم
بنده ساده دل و بی غش تو
کرده ام بس که شب و روز تلاش
در شادی به رخم بسته شده
کز دو متری شناسم پیرم
پشتم از محنت ایام شکست
در جوانی ز جهان سیر شدم
آخر رنج بری گنج برد
خبر از گنج ندیدم آخدا
رنج بود از من و گنج از دیگری
صیقلی کرده و پرداخته ای
با همه لطف و دل آرائی آن
بهر من تنگ تر از زندان است
تو ندادی به من ای ایزد پاک
خانه بردوشم و سرگردانم
اکثر خلق جهانند چو من
دسته ای در تعب و رنج و عذاب

آخدا هر چه که بودت ز قدیم
 آنچه بر ما تو ز احسان دادی
 آخدا از سخن بنده خویش
 نکنند در هم و دلگیر شوی
 ز آدمیزاده جان پاک کنی
 تا نرنجی آخدا از سخنم
 بهتر است اینکه ببندم لب خویش
 بین یک عده نمودی تقسیم؟
 رنج و غم بی کش و پیمان دادی
 بنده مفلس و شرمنده خویش
 از بشر سازی خود سیر شوی؟
 عالمی را تپه خاک کنی؟
 مشتی محکم نرنی بر دهنم
 بیش از این کش ندهم مطلب خویش

مثل:

«زاغچه» — رهی معیری

نیش و نوش^۱

دوش پرسیدم از یکی کز غیب
 می شود انتخاب پیر غلام
 خنده ای کرد و گفت این پاسخ
 نمونه دیگر کاربرد تمثیل در اشعار فکاهی، در زبان خسرو شاهانی است. شاهانی در نوشته ای برای نگارنده این سطور، خاطره ای بدین شرح یاد آور شد:

«سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱ شمسی بود وضع مالی مؤسسه کیهان طوری خراب بود که پرداخت حقوق کارکنان دو ماه و سه ماه عقب می افتاد. در همان سال مرداد ماه داشت تمام می شد، هنوز حقوق خرداد ماه ما پرداخت نشده بود. من این دو خط شعر را گفتم و برای آقای دکتر مصباح زاده فرستادم که مصراع چهارم آن «ضرب المثل» مشهور است:

بیستم بُرج است گاهی هم زیاران یاد کن
 اینکه رسمش نیست دایم کار اما پول هیچ
 ده حقوق ماطلبکاران مارا شاد کن
 «یا بکش یادانه ده یا از قفس آزاد کن».

شعر فولکلوریک:

به شعر محلی مشهدی خسرو شاهانی با نام «ای بشه»^۷ بنگرید:

یارا اگر با موسر جور و جفایه، ای بشه
 یا که بی معرفت و شرم و حیایه، ای بشه^۸

۶- بابا شمل، سال اول، شماره بیستم، ۵ شنبه ۳ شهریور ماه ۱۳۲۲ ص ۸.

۷- روزنامه خراسان مشهد، ۱۳۳۶/۹/۷.

۸- باشد.

اگر اودستای نرمش که زخون موی لات
ای همه زلزله وسیل و بلاها که میه
اگر ای برف و یخ و سرما و طوفان و بلا
از هم سر و زازل خرج غنی رفته سوا
نفت اگر گرفته گیرون، هم به فدای سردوست
حاجی محترک گردن کلفت ما اگر
کاراوشیخ ریاکارا اگر در همه عمر
اگر ای توپ و تفنگا که حریفا میزن^{۱۳}
هر چه دیدی تو مزن دم که برات ضررده^{۱۴}
چمدنم؟ موجی بوگوم؟ که واز برام خط نکشن

تاسر پنجه پاش غرق حنایه، ای بشه
موموگوم^{۱۰} نه! تومیگی کار خدایه، ای بشه
هم بری^{۱۱} خاطر مویک لاقبایه، ای بشه
خرج اواز مو و تو اگرسویایه^{۱۱}، ای بشه
ای گیرونی اگر ت به مار وایه، ای بشه
با همه پول و پله و ازُم گدایه^{۱۲}، ای بشه
فتنه و معصیت و ریب و ریایه، ای بشه
بریه امنیت و صلح و صفایه، ای بشه
اگر ای کارا خطایا که بجایه، ای بشه
توبخن^{۱۵}، چکار دری اگر خطایه، ای بشه

نمونه قصاید

در آثار نظم فارسی، قصیده «در دسربثائی» سروده استاد ابوالقاسم حالت است که یازده بیت از این شعر در توفیق هفتگی سال ۱۳۳۹ شماره ۱۰ صفحه ۹ چاپ شده است، توجه کنید:

گرد چارگرگ هار و شیر خونخوارت کنند
چيست زين بدتر که روزی در جهان احتیاج
هیکلت را گر که بگذارند از اول لای جرز
زجرهائی کز پی یک دار بستت می دهند
از پی خرج گزاف کنند یک یا دو چاه
بسکه بینی رنج، در تعمیر سقف یک اتاق
فعله و معمار، اول خوب خونت می مکند
سیم کش، گچکار، بنا، شیشه بر، اسفالت کار
از غم رنگی که متری صد تومن گردد تمام

به که خود بیچاره بنا و معمارت کنند
همچومن محتاج سیمانکار و گچکارت کنند
به که آخر منتری یک تیغه دیوارت کنند
بیشتر باشد از آن زجری که بر دارت کنند
با سر اندر چاه بدبختی نگو نسارت کنند
بیشتر راضی شوی گر زیر آوارت کنند
بعد از آن تسلیم آهنکوب و نجارت کنند
هر یک اندر بند صد محنت گرفتارت کنند
رنگرزه های سیاه دل، زرد رخسارت کنند

۹- می گویم.

۱۰- برای.

۱۱- سوا.

۱۲- باز هم گداست.

۱۳- می سازند.

۱۴- ضرر دارد.

۱۵- بخوان.

گر که یک نوبت شوی در دام بنایان اسیر
این جماعت گر که بنمایند صد تکلیف شاق
خواب در چشمت نیاید از سحر شب تا سحر
چون به حال خسته نزدیک سحر رفتی به خواب
شاید امر و زازدم خمپاره و توپ و تفنگ
لیک بنایان به ضرب تیشه و بیل و کلنگ
شهرداری هم پیاپی می فرستد بازرس
می بردیک متر دیوار حیاطت را عقب
گر نیابت برخلاف نقشه باشند اندکی
دست و پالت را فرو بندند با تعطیل کار
بهر جرم کوچکی، پول کلان پرداختن
الغرض جیت گرانبار است اگر از اسکناس
آنچه باید کرد آخر، گر که از اول کنی
فعله و بناتو گوئی متحد گردیده اند
بهر قرض پول بارنج صدی سی شصت بار
تا که بفروشی متاع خانه را از مفلسی،
گچ فروش، آجر فروش، آهک فروش، آهن فروش
بهر سنگ و کاشی و سیمان و موزائیک و گچ
بهر آهن می فرستندت به بازار سیاه
بهر ده مثقال آهک صد تومن گیرند پول
بهر سی چل کیسه گچ چون کیسه بر، پنجاه بار
کی شوی بهر مصالح با مفا سدر و بر و
بی گمان در فکر بنائی نیستی هیچگاه

تا ابد از هر چه بنائی است، بیزارت کنند
با کلک بهر قبولش نیز، ناچارت کنند
بس که طی روز با تشویش و غم یارت کنند
صبح با بانگ کلنگ و تیشه بیدارت کنند
عاقبت جان در بری، گر عزم پیکارت کنند
رستم دستان اگر باشی لت و پارت کنند
تا نظارت دم به دم در نحوه کارت کنند
تا کسان شب کارها در پشت دیوارت کنند
با خسونت غرق در تهدید و اخطارت کنند
بعد سوی دادگاهی ویژه احضارت کنند
نیست طبعاً باب میل، لیک وادارت کنند
چونکه رفتی در برقاضی سبکبارت کنند
نه به کارت کار دارند و نه آزارت کنند
تا ز بهر خانه ای عمری گرفتارت کنند
خوار در سر پنجه مشتت را با خوارت کنند
رهسپاران در ره دکان سمسارت کنند
دم به دم هریک دچار رنج بسیارت کنند
آن چنان هر سود و اندت که بیمار ت کنند
تا که دزدان لخت، در آن دزد بازارت کنند
بعد یک خروار منت هم چو خربارت کنند
دست در جیب کتت یا جیب شلوارت کنند
عاقلان گرا گهت سازند و هشیارت کنند
گر درست از در سرهایش خبردارت کنند

فکاهی^۱

به مناسبتِ سفرِ رابیندرانات تا گور شاعر و دانشمندِ بلندپایهٔ هند به ایران.

«دهخدا»

به میثکت نیست در مازندرانان
چنین سعدی که دید اندر قیرانات
نباید بود از آنان دلگرانان^۲،
میل زان کرده اند از تو کیرانات،
زقم تا رسته آهنگرانان
زهر سو پهنبادی^۳ و قیرانات
برنج از آسک و نار از تو برانات
فرستادیت از کالنجرانان
به استقبالِ توتا لَنکرانات
مثالت^۴ میکلانج^۵ و رامبرانان
بُقس، سرکیس و هایک و تیگرانان
که باشد مولدِ اوتابرانان
مگر هستش سرشت از زعفرانات
اگر قهمت زند بر تر خورانات

خوش و خوب آمدی رابیندرانات
ملک^۶ با شاهرخ^۷ با توقربینند
جلوت اردر نیامد خوب ملت
دول اندر کنارت چون گرفتند،
وگر نه در رَهت بستندی آئین
نِشار مَقدمت را ریختندی
بیاور دیمت آر بودی مِه مهر
اگر محمود^۸ بودی مانده صد پیل
می آمد تولشتوی^۹ ار بود زنده
کشیدندی، اگر می زیستندی
زارمن آمدندی تا به جلفا
بنا میزد تویی همسنگِ آن مرد^{۱۰}
فزاید شادی دل زان محاسین
زفهمی در گذشتی تر خورانی^{۱۱}

۱- دیوان دهخدا ۱۴۵-۱۴۸.

۲- مراد ملک الشعراء بهار است.

۳- مراد ارباب کیخسرو شاهرخ نمایندهٔ مجلس و رئیس وقت انجمن زرتشتیان ایران است.

۴- اشاره به سردی پذیرائی از تاگور است ظاهراً به مناسبات سیاس.

۵- پهنباد: پَناباد. دهشاهی.

۶- مراد سلطان محمود غزنوی است.

۷- مراد نویسندهٔ بزرگ شروی است.

۸- مثال: تصویر. نقش.

۹- مراد میکلائو و رامبراند دو پیکرتراش و نقاش مشهوراند به ترتیب از مردم ایتالیا و هلند.

۱۰- مراد فردوسی است که از یو باژ ناحیهٔ طابران طوس بود.

۱۱- فهم و ترخوران دو ناحیه اند از ایران مرکزی به حدود اراک و مصرع را تعبیر مثلی است.

بود با شعر نغزت شعر هوگو
تو خود، گرچه بزرگی، لیک رفته ست
گرفته صیتِ فضلِت اذر گنگ
ولی ترسم ز گام آرد ترا سخت
جهان را همچو خور زیر پی اندر
تمام مملکتها سیّر کردی
بدیدی باخترا را و خراسان
بشستی رنگهای خون که بودی
کجا آن شولکِ گیتی نوردت
سبک روحا! شگفتی بس که آبی
رُموزِ فضلِ تودانی ندانند
اگر مرگ آیدت بعد از صد و آند
در آن گیتی به سوکت بار بندیز
تو گر سُقراطِ عصری چون نترسی
بِحَمْدِ الله که در ایران نبودی
و گرنه تُرک نادانی گلوله
یزید آسا بُریدی حلق و خستی
چرا رفتی تواز فردوس زردشت
نترسیدی که سازندت مسلمان

به پیش نافه در بومادرانات^{۱۲}
به جسمت روح ازما بهترانات^{۱۳}
اگر چه، تادر اسکندرانات،
میان این دو در کوراندانات^{۱۴}
سپیدی زین کران تا آن کرانات
ز حدِ گلگته تا نوبرانات
چنانچون نیمروز و خوربرانات
به هر سنگی به دشتِ خاورانات^{۱۵}
که تا مالیم دروی قیظرانات^{۱۶}
به مهمانی ما جمعی گرانات
از این مشتی خیر اُشترچرانات
کند عالم به غم جامه درانات
زند هر دم ره جامه درانات^{۱۷}
که ریزندت به ساغر شوکرانات^{۱۸}
به روز جنگی ما در چالدرانات^{۱۹}
زدی بر گردنت یا گردرانات
لبت از کین به چوب خیزرانات
به سوزان دشت این نیز و رانات^{۲۰}
بگیرندت سپس ختنه سورانات

۱۲- بومادران: گیاهی اسب دوانی با بوی تند.

۱۳- ازما بهتران: پریان.

۱۴- منحوت از کلمه «کوران» فرانسه است به معنی جریان هوا.

۱۵- اشاره به رباعی ابوسعید است:

در دامن دشت خاوران سنگی نیست - کز خون دل و دیده در آن رنگی نیست...

۱۶- قیظران: به جای قطران به کار رفته است که در مداوای گری به کار می برده اند.

۱۷- جامه درانات: نام آهنگی است.

۱۸- شوکران: نوعی زهر است.

۱۹- اشاره است به جنگ شاه اسماعیل با عثمانیان در صحرای چالدران که دهستانی است از توابع ماکو نزدیک

مرز ترکیه به مغرب ایران.

۲۰- دشت نیز، زراب: صحرای عربستان.

خوشا بادِ اِلَه آباد و لاهور
 که گویی آهوی چین نافه افکند
 نمی بودی اگر مهمانِ دولت
 چه عیب ار در جدالِ شیخ^{۲۲} مانی
 شغالی بیشهٔ مازندران را
 نماندم قافیه جز آنکه گویم

نسیم دلکش و جان پرورانات
 به باغِ سَعْتَرَات و ضَمِرانات^{۲۱}
 پلودادیمت اندر سَتُورانات
 که خواندی در کِتابات^{۲۳} و قُرانات
 نگیرد جز سگِ مازندرانان
 از این پس قندرون را قندروانات

خیز و خرخر کند به چشم بین!

زین اَلَمْ شَنگه ها^۲ مَلُول و نَزند
 گِج و کالیوه^۳، لَنگ و لُوک^۴ و دُرُم^۵
 دَم فرو بسته گَنگلاج^۷ آسا
 مُتفکربه کارهایِ زمان
 عاقبت از جماعتِ مَبهوت
 گفت: «بودم پَریر^۹ در گُمَرک

شامگاهان من و رفیقی چند
 مَنگ^۶ و سَرگشته می زدیم قَدَم
 با به تَشییع مُردگان تَرسا^۸
 صُنّتِ مردان و هایهویِ زنان
 یک تن ازما شکست قُفلِ سُکوت
 پیِ کاری به پیشِ مَشیر «دُک»^{۱۰}

۲۱- سَعْتَر و ضَمیران: دو نوع گیاه خوشبو، ریحان.

۲۲- مراد مناظرهٔ اوست با مرحوم شریعت سنگلجی در انجمن ادبی ایران که ظاهراً در آن به دستوری حکومت قصد تحقیر تا گور بوده است.
 ۲۳- قُران: قرآن.

۱- دیوان دهخدا ص ۵۶-۵۹. مضمون این مثنوی از منقول «زَرزَر کُشد بی رَز در دسر» مأخوذ است.

۲- اَلَمْ شَنگه: غوغا و هیاهو و همهمه.

۳- کالیوه: نادان، گِج.

۴- لَنگ و لُوک: حقیر و زبون.

۵- دُرُم: خشمگین.

۶- مَنگ: گِج.

۷- گَنگلاج: الکن.

۸- تَرسایان در مراسم تشییع خاموش باشند. در حالی که مسلمانان لا اله الا الله گویان جنازهٔ مرده را مُشایعت

کنند.

۹- پَریر: پریروز.

۱۰- مَسِیْرُ دُک: تعبیری است از نام واقعی یا فرضی مُستشار خارجی آن زمان گُمَرکات.

مژده داد او که: حَمَلِ غَلَّةِ نَانِ
چون به جَنْبِ قُرَاتِ وُدْجَلِه و شَطْ
چارواشان^{۱۱} دگر چون نیست به کار،
زان سپس حَمَلِ غَلَّةِ آسان است،
مُدْعَا را کنون دَلِیلِ نِکُو،
گفت این، نامه‌ای کشید از میز
می نویسد: به سالِ سیصد و چار^{۱۳}
از عِراقِ عَرَبِ زَنُوعِ سُتُور،
سُدُسِ^{۱۴} این عِدَّةِ اُشْتِرو اُسْتِرو
گَر تَقاضایِ مُشْتِری نَبُدِی
قَرطِ^{۱۵} کالایِ قَرطِ مُشْتِری است
گفتۀِ مَرْدِ نَارَسِیدِه به بُنِ
پوزخندی زد و به طِیْبَتِ^{۱۷} گفت:
مؤمنان را کنون گِه شادِیست
فَر مَرْدانِ مُلْکِ رُوزِ افْزُونِ
شَهرِ ما پُر شود کنون از خَر
گرچه تَمثیل اندکی تلخ است

شود امسال بی‌گمان آسان،
راه آهِن کشیده‌اند، سه خَطْ،
بفروشندشان به ما ناچار،
ز عِراق است یا خراسان است،
إِطْلَاعَاتِ گُمَرِکِ قَرَه سُو^{۱۲}،
رو به من کرد: کای رفیقِ عزیز!
چهل و شش هزار بیش از پار،
سویِ این مُلْکِ، کرده است عُبُور
خَر و خَر کُرْ پَنجِ سُدُسِ دگر
عَرَضَه کئی این چُنین گَزاف شدی؟
کَثَرِ خَر، نشانِ خَرخَری^{۱۶} است»
یکی از ما سَتَدِ عِنانِ سَخْنِ
«حَذَرِایِ دُوسْتان! که کار آشفْت
سَر و آسا ز مَمانِ آزادِیست^{۱۸}
قَدَمِ نَورسِیدگانِ مَیْمُونِ
بود ارزان و گردد ارزانتر^{۱۹}
از شکر زارِ عارِفِ بِلِخ است:

۱۱- چاروا: خر.

۱۲- قَرَه سُو: نَوْشَمًا نواحی کرمانشاه. سَرَحَذَاتِ عِراق.

۱۳- یعنی در سال ۱۳۰۴ هجری.

۱۴- سُدُس: شش یک. یک ششم.

۱۵- قَرط: بسیاری. افزونی.

۱۶- خرخری: خریدخر، خریدن خر. (به معنی گولی و حُمق نیز ایهام دارد).

۱۷- طِیْبَت: شوخی، مزاح.

۱۸- اشاره است به این بیت مولوی:

ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

۱۹- اشاره است به این بیت مولوی:

شهرِ ما فردا پُر از شَکَر شود

شَکَر ارزانست، ارزانتر شود

«دَرّه دَرّه که در زمین و سماست جنس خود را چوکاه و کاهرُباست ۲۰»
 در مَثَل گفته اند اَهْلِ نَظَر: «زَر کشد زَر و درد سَریبی زَر ۲۱»
 گرچه «زَر زَر کشد» شده ست مَثَل حال «خرخر کشد» ببین به عَمَل
 چند «زَر زَر کشد» شنیدی؟ هین خیز و «خرخر کشد» به چشم ببین!

وَصَفُ الْحَالِ لُوطِيَانِه^۱

دهخدا - «دخو»

مَشْتی اِسْمال به علی کار و بار ازار شده تو بمیری پاطوق مابچه بازار شده
 هر کسی واسه خود یَگه میاندار شده علی زهتاب در این ملک پاطوقدار شده
 وکیل مجلس ما حَجّت آقا سردار شده

مَشْتی اِسْمال نمیدونی چه کشیدیم به حق چَقَدِه وایه مشروطه دویدیدیم به حق
 پاهامان پینه زدو پاک بُریدیم به حق به جَوُونِ پَر و پا قُرس ندیدیم به حق

همه از پیر و جَوون و زَمال و وَر دار شده

بعد از این بَر سَر ماها چه بلاها بر سه چه بلاها که از این خلق به ماها بر سه
 به گوش ما و تو فردا چه صداها بر سه کار این مُلک از اینجابه کجاها بر سه

تقی نَجاریه پا اوستای مِعمار شده

۲۰ - اشاره است به این شعر مولوی:

دَرّه دَرّه کاند اِیْن اَرَضِ و سَماسَت جنس خود را همچو کاه و کهرُباست
 ۲۱ - اشاره است به این مَثَل:

«زَر زَر کشد و بی زَر درد سر». رجوع به امثال و حکم دهخدا شود.

۱ - مخمس وصف الحال لوطیانه با عنوان ادبیات در نامه «هفتگی جنگل» سال اول شماره سوم به تاریخ سه شنبه ۶ رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری چاپ شده و در آغاز آن نوشته اند: «اثر طبع نقاد ادیب سخنور آقا میرزا علی اکبرخان (دخو) قزوینی که خدمات ایشان به عالم معارف و تصرفاتش در ادبیات ایران عظیم النظیر است و اینک جزو مهاجرین ایران در زوایای وطن متواری است و در «دارالشورای گُبرای» سمت وکالت داشته و از سران آزادیخواهان بشمار می رود. ما آن وجود مبارک را از حیث اشتهاار مستغنی از معرفی می دانیم. چون در انتشار بیانات فصیح، آبدارش بی اختیاریم محض آنکه قارئین گرام بار دیگر آن وجود محترم را به یاد آرند ما زائیده طبع او را که نشراً و نظماً از نوادر زمان است، زینت بخش صفحات «جریده جنگل» می نمایم».

هیچ کس واسهٔ مایک پاپاسی کار نکرد به ازین خوش غیر تاذره ای کِردار نکرد
چه خیانت ها که آن بی رگ دیندار نکرد تاسوار خر خود شد خر شو بار نکرد
باز بگو مشروطه از ما چرا بزار شده

مشتی اسمال به اوجفت سبيلات قسیمه لوطی حقّ و حساب دان به خداخیلی کیمه
هر کسی را که به بحرش بروی اهل نیمه ماریه اینها بزنه والا هه برمار سیمه
سراسر راسته ما معدنِ اطوار شد

مشتی اسمال به علی این بچه ها گشت لَشند بلانسبت بلانسبت همگی لاف کشند
خلق بی منت و دون و کینس و بد گنشدند به سَرِیه لش مُرده همه در کشمکشند
چون سگ و گرگ پی خوردنِ مُردار شده

جُلُتا فکر تلکه به دوصد شیوه و رنگ ماهمه لول و پاتیلیم زافین و زبَنگ
از مَدَجَتی گرفته تابه گل مهدی پلنگ صاف در خور خورِ خوابیم همه مست و مَلنگ
کی می گه مِلّتِ ایرون همه بیدار شده! *

چَرند^۱ و پَرند^۲

«برهنه خوشحال» - دهخدا

مرد دودِ خدا رانده هربنده آکَبَلای^۳! از دَلَقِک معروف، نماینده آکَبَلای!
باشوخی و بامسخره و خنده آکَبَلای! نزمُرده گذشتی ونه از زنده آکَبَلای!
هستی تو چه یک پهلویک دَنده آکَبَلای!

نه بیم زگف بین ونه جنگیرونه رَمال نه خَوف زدر ویش ونه از جَذبه، نه از حال
نه ترس ز تکفیر ونه از پیشتو^۴ شاپشال^۵ مُشکل بَبَری گور، سر زنده آکَبَلای!
هستی تو چه یک پهلویک دَنده آکَبَلای!

* - دیوان دهخدا ص ۱۶ - ۱۷.

۱ - دیوان دهخدا ص ۱ - ۳.

۲ - از شماره ۱۷ روزنامهٔ صوراسرافیل (پنج شنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۵ هـ. ق.) با امضاء مستعار «برهنه خوشحال».

۳ - آکَبَلای: آکر بلانی.

۴ - پیشتو: شلول، هفت تیر.

۵ - شاپشال: یک یهودی باغچه سرائی (کریمه ای) بود که مانند علی بیگ قفقازی طرفِ شورِ محمد علی شاه بود و وقتی با رُولور به مُحَقِّق الدوله حمله کرده بود.

صدبار نگفتم که خیالی تو مُحال است ثانیمی از این طایفه محبوسِ جوال است
ظاهر شود اسلام در این قوم، خیال است هی باز بزن حرفِ پراکنده آکَبَلای!
هستی تو چه یک پهلویک دنده آکَبَلای!

گاهی به پَر و پاچه درویش پَریدی گه پَرده کاغذ لُقّ آخوند دَریدی
آسرا رِ نهان راهمه در صُور^۶ دَمیدی رود رِ پایی یعنی چه؟ پوسْت گنده آکَبَلای!
هستی تو چه یک پهلویک دنده آکَبَلای!

از گرسنگی مُرد رَغِیت به جَهَنم ورنیست در این قوم مَعِیت به جَهَنم
تیریاک بُرید عِرْق حَمِیت به جَهَنم خوش باش تو با مُطرب و سازنده^۸ آکَبَلای!
هستی تو چه یک پهلویک دنده آکَبَلای!

تو مُنْتَظری رشوه در ایران رود از یاد؟ آخوند ز قانُون وز عَدَلِیه شود شاد؟
اسلام ز رَمال و ز مُرْشید شود آزاد؟ یک دفعه بگو مُرده شود زنده آکَبَلای!
هستی تو چه یک پهلویک دنده آکَبَلای!

رباعی:

وزیر کشور گفت: شهرداریها کاری برای مردم نکرده اند.

جراید

از زبان ما!.

حرف تو درست است، بجای می گوئی بنگر که، که هستی و چها می گوئی!
گوئی که برای خلق کاری نشده «جانا سخن از زبان ما می گوئی»!^{۱۰}

ص، خاجه لوتی

۶- کاغذ لُقّ: در و پنجره چوبی که به جای شیشه بر آن کاغذ چرب بچسبانند.

۷- صور: اشاره است به روزنامه «صور اسرافیل» و نیز به صوری که فرشته موسوم به اسرافیل به گاه رستاخیز در آن نهد، ایهام دارد.

۸- سازنده: نوازنده، عَمَل طرب.

۹- ادوارد براون در کتاب «مطبوعات و شعر در ایران جدید» متن مخمس فوق را با ترجمه انگلیسی و مقدمه ای در باب آن آورده است:

Browne, The presse and poetry of modern persia.p.179- 182.

۱۰- کشکیات ضمیمه ماهنامه تهران مصور، شماره ۷، سال اول، آبان ماه ۱۳۴۶، ص ۱۰.

قطعه:

کعبه آمال^۱

از: ملک حجازی «قلزم»

چه گویم با تواز احوال ملت؟
 فغن از شومی اقبال ملت
 زبن برکننده باد آمال ملت
 که بردند از کف استقلال ملت
 که باشد ملک ایران مال ملت
 هوای حسن استقبال ملت
 بدین منوال، ماه و سال ملت
 به هم بر بسته دست و بال ملت
 به نفع خویش، اضمحلال ملت
 به دست ریشدار، اطفال ملت

چه پرسی ای دل از اوضاع ایران؟
 امان از مجلس شورای ملی
 اگر این کعبه آمال ملی است
 تفو بر این و کیلان تبه کار
 وطن را می فروشند و ندانند
 به ساز غیر، می رقصند و دارند
 خدایا! تابه کی باید گذشتن
 خدایا تا کی از این دسته طرار
 خدایا مضمحل ساز آنکه خواهد
 گنه ازماست، کاینسان ریش داریم

نمونه طنز «رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى الْعُجْزِ»:

خوش برآمد بنده را عمری دمار از روزگار
 جان بابا، مثل من هرگز مشو آموزگار!

روز روشن شد به چشم رونوشت شام تار
 روزگار خیط و پیطم را ببین با چشم خویش

نمونه طنز «رَدُّ الْعُجْزِ عَلَى الصَّدْرِ»:

نموده زرد، از وحشت مرا رخ
 زطرز فکر آن کله، وزان مُخ!
 «مرتضی فرجیان»

رخ هم رنگ با دمجانیت ای یار
 مخ من نیز دائم می کشد سوت

شعر ضریبی

نازک نارنجی «محمد حاجی حسینی»
هرکی در این عهد و زمون فکر کلا گذاشته
یا اونیکه ز لاغری، چومیله های آهنه
ز رحم و انصاف و صفا، تابتونه فراریه
چا خان ما، دروغ ما، درمیون ملل تنکه
نگواگه عقب بریم، تقصیر چرخ فلکه
تا که نشه بدتر ازین، محیط و روزگارمون^۱
کلا گذاشتن نه فقط، شغل تو و کار منه
اونکه ز مال من و تو، خیکیه و آبستنه!
سحرکه از خواب پامیشه، فکر کلا گذاریه
سراسر زند گیمون، همه ش دروغ و کلکه
توی جهان وزنه ما، سبک تر از باد باد که
بیادادش عوض بشیم، تا خوب شه کار و بارمون

شعر کودکانه

شعر سیاسی - اجتماعی در قالب زبان و فرهنگ کودک مانند:

برای بچه ها.

خورشید خانم آفتاب کن^۲

به من برنج تر آب کن

گرسنه دین نداره	میلسپا جان شتاب کن!
با هیچ که کین نداره	یه مشت کوپن تو چاپ کن!
قسم به جان تجریش	بیا و تو صواب کن
به قلب ما مز نیش	جواز آرد و باب کن
پیش شریدون توباد کن!	ما بچه های ابرون
جیره مار و زیاد کن،	دو دست شسته از جون
هرکه به فکر خویشه	پول می ریزیم چون ریگ
کوسه به فکر ریشه	کفگیر رسید ته دیگ!
دولت به لفت و لبسه	نمونده یک پشیزی
بدش میاد دکیسه	نه گوش داریم نه دیزی،
خانه که چن تا کد بانوست	کک افتاده توتنبان
یقین بدون خاک تا زانوست	بیا و خودتو بجناب!

۱- توفیق فکاهی هفتگی، شماره ۸، پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ (پنجاهمین سال انتشار)، ص ۱۸.

۲- بابا شمل، سال اول، شماره هجدهم، پنجشنبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۲۲ ص ۳.

نمونه طنز (مدح شبیه به ذم): که ممکن است در قالب شعر جدی هم ارائه شود.
عیب توجمله همین است به دنیا، کامروز هیچکس نیست به خوبی و وفاداری تو
و نیز:

زدست توبه درو کوه ودشت بگریزم که شاملم نشود لطف تو مگر آنجا!
«مرتضی فرجیان»

نمونه طنز (ذم شبیه به مدح): که ممکن است در قالب شعر جدی هم ارائه شود.
هزارحسن تو را هست و یک از آن این است که بر برادر خود هم نمی‌کنی انفاق!
و نیز:

درست است اینکه داری کله‌ای گر ولیکن در عوض چشم تو کم سواست!
«مرتضی فرجیان»

آواز کوجه باغی:

از او یارتقی

«قاسم رفقا»

ای انگلیس^۱

کوتور آن نخوت و آن باد و فیس، ای انگلیس گردخوانت کودگر خان و رئیس، ای انگلیس
بی وفائی کرد با ما غصه و اندوه و درد باتوزان روزی که شد یار و انیس، ای انگلیس
نزد هرنامرد تا کی می‌کنی اظهار درد داروی درد تومی باشد گریس، ای انگلیس
حیف بر من خورده می‌گیرند استادان شعر ورنه می‌گفتم که می‌باشی خبیث، ای انگلیس
آن قراری را که با آن ثروت ما برده‌ای گر نگهداری کنی گردد نفیس، ای انگلیس
لوله ما باز ریزد چیز در چیز شما تانگوئی گشته ایرانی خسیس، ای انگلیس

شعر اجتماعی:

شعر «زنی که من دارم» سروده «فینگیلی» است که نام تخلص مرتضی فرجیان می‌باشد. در این شعر شاعر از زبان مردی سخن می‌گوید که همیشه با زنش دعوا و مرافعه و بگومگو و کتک کاری دارد و یک آن از دست زنش آرام و قرار ندارد (البته با کمی غلو) و

افزون بر این مادرزنش در این درگیری‌ها همدست دخترش می‌باشد و تشدیدکننده اختلاف‌های دختر و دامادش است، توجه کنید:

«زنی که من دارم»^۱

نصیب گرگ نگرده، زنی که من دارم
فرشته پا نگذارد به خانه من هیچ
سیاه گشته زوشگون و گاز و اردنگی
بدون تکمه بود یا بکل بود پاره
برای خوردن پس گردنی توگوئی هست
به روی بام زهمسایگان نباشد جا
سراغ من ملک الموت هم نمی‌آید
زنی ضمیمه مادرزنی که من دارم
زترس و وحشت اهریمنی که من دارم
به رنگ چهره «کا کا»^۲ تنی که من دارم
به روی کت و پیراهنی که من دارم
دراز هم‌چو شتر، گردنی که من دارم
زداد و قال کتک خوردنی که من دارم
زترس دیدن مادرزنی که من دارم

نمونه دیگر، گریز شاعری از ازدواج ورد درخواست مادر را می‌بینیم که فرهنگ گریز از ازدواج را که در یک زمان محدودی رایج بوده، منعکس می‌کند. این شعر در قالب شعرهای ضربی است.

«نازک نازنجی» محمد حاجی حسینی

ای ننه! اسم زن نبر، که مثل بزرم می‌کنم

ای ننه! من زن نمی‌خوام، نوک‌ترم قریونتم
نرو واسم خواستگاری، ننه بلا گردونتم
ای ننه! اسم زن نبر، که مثل بزرم می‌کنم
انقده تعریف می‌کنی، ز دخترا به پیش من
نباش توفکر خونه و، زندگی وتی تیش! من
ای ننه اسم زن نبر، که مثل بزرم می‌کنم
واسم اگه زن نگیری، یه عالمه ممنونتم
اسم زن و که میبری، یاد جهنم می‌کنم
می‌ترسم و سه چار کیلو، زوزنم و کم می‌کنم
تا عاقبت به چسبونی، یکی شویخ ریش من
دیزی خودم بار می‌کنم، چائی خودم دم می‌کنم
می‌ترسم و سه چار کیلو، زوزنم و کم می‌کند

۱- توفیق فکاهی ماهانه، سال هفتم، شماره ۷۰، مهرماه ۱۳۴۷، ص ۲۶.

۲- نام خود مجله توفیق که به استعاره بکار برده می‌شود و کاریکاتوره‌های فراوانی از آن که چهره سیاه و کبود رنگ داشته و به عنوان ناظر در کنار حوادث اجتماع است، کشیده شده است.

هرکی که هالو بشه و، تو این زمونه زن بخواد
زیر فشار زندگی، باباش باید که دربیاد
ای ننه اسم زن نبر، که مثل بز رم می‌کنم
باید واسه خرج خونه، روزی سه چار دفه بزاد
من نمیشم مثل اونا، حواسم وجم (!) می‌کنم
می‌ترسم سه چار کیلو. زوزنم کم می‌کنم

و نمونه دیگر، شعری است که بیانگر تجمل گرایی و تجمل پرستی بیهوده همسر یک کاسب جزء در پی یک چشم هم جسمی و حسادت است و این تصویر نمایشگر صورتهای اندیشه ای موجود در یک مقطع زمانی کوتاه غرب گرایی و خود باختگی فرهنگی مردم می باشد و شاعر با گزینش شیوه گفتاری خوب در قالب شعری ضربی، این کژاندیشی و عدم تطابق موقعیت اقتصادی مرد و خواسته زن خانه دار را به انتقاد و نکوهش گرفته است، توجه کنید:

«نازک نارنجی» «محمد حاجی حسینی»

همسایه ها بمن میگن، عرضه نداره شوهرت

لبوفروش کوچه مون، کاسب بنده خدا
دیشب دیدم نصف شبی، اون زن رند ناقلا
میگه بخر پالتوی پوست، میشنفه اون گوش کرت؟
چه چیز من کمتره از، هیکل شهلا عینکی
صب تا حالا هی سرمو، شیر میمالی الکی
همسایه ها بمن میگن، عرضه نداره شوهرت
پالتوی پوست میخواد دلم کوری مگه زمستونه
بمن چه که بچه تو، لخت تو کوچو و یلونه
بمن چه که زغصه ها، منگ شده سرکرت

هر چی خودش بی کلکه، یه زن داره مثل بلا
بجون احمد لبوئی، کشیده لنگه کفش را
یا فوری باید بخری، یا میزنم توی سرت!
تمام کاسبها بمن، میگن ز خوشگلی تکی
خجالتم خوب چیزیه، عجب چا خان و کلکی
یا فوری باید بخری، یا میزنم توی سرت!
بمن چه که کرسی تو، بدون آتیش میمونه
بمن چه که پس افتاده، کلی کرایه خونه
یا فوری باید بخری، یا میزنم توی سرت!^۲

۱- توفیق فکاهی ماهانه، سال ششم، شماره ۵۸، مهر ماه ۱۳۴۶ (چهل و ششمین سال انتشار)، ص ۳۲.

۲- توفیق فکاهی ماهانه، سال هفتم، شماره ۷۵، اسفند ماه ۱۳۴۷، ص ۱۱.

حضور شعر نو در آثار فکاهی و طنز

گرچه شعر نو «یا نیمائی» و غیر نیمائی چند دهه پس از تولد و رشد و نمو آثار فکاهی پدید آمد، اما ضمن حضور در ادب امروز، در آثار فکاهی نیز راه یافت و هویت خود را نمایاند. شعر نو در آثار فکاهی برخلاف حضور خود در دیگر بخش های ادبی، با استقبال بسیار اندک و ضعیف روبرو شد و در نتیجه شاعران فکاهی سرا یا نخواستند و یا نتوانستند اثر یا آثاری در قالب شعر نو و در کم و کیفی موفق بیافرینند و ورزش ادبی، تمرین و تجربه خود را در این حوزه اندیشه ای نو مورد آزمایش و ارزیابی قرار دهند و اینجاست که می بینیم طنز پردازان و فکاهی سرایان آفرینش آثار خود را در قالب های کهن و شیوه های متقدمان اما با مضامین و اندیشه های نوین بیشتر پسندیده اند و بدینگونه بی توجهی، یا کم محلی و تنفر خود را به آفرینش اشعار نو نیمایی و سپید اعلام و ابراز داشته اند. و شاعران نوپرداز نیمایی و سپید طنز پرداز کمی داریم. آثار طنز و فکاهی در قالب شعر نیمایی و سپید از لحاظ فنون بلاغت، صناعات ادبی و سبک شناسی نیز قابل ارزیابی است. اینکه به نمونه ای از شعر نو بنام «تأسف...!» سروده محمد صالحی آرام که به مناسبت وقوع زلزله در خراسان و تقدیم به شاعران مسئول یاد شده، توجه کنید:

محمد صالحی آرام

تأسف...!

و اندر حالتی آکنده از وحشت
زمین بار دگر لرزید
و هی لرزید و هی لرزید و هی لرزید
چون دزدی که می ترسید
زمین هم سخت می ترسید و می لرزید
تا آخر، بچاک پیرهن جا داد
مردان نجیبی را
وزن ها را و کودک ها!



من اینجا سخت مغمومم.
مرا رهتوشه ای غیر از «تأسف» نیست
دلم می خواست تا «رهتوشه» خود را

پیاده تا دل ویرانه «فردوس» می بردم
 ولی افسوس «نا»ئی نیست!
 ولی افسوس «پا»ئی نیست!
 بجایش مرهم احساس را از دور...
 بروی زخمهای سخت می بندم!



تأسف های بی پایان...
 شما ای کاروانسالارهای غم
 شما را می فرستم من بسوی «کاخک»،
 بجای خویش!
 جای پول ناقابل
 و جای مسکن و منزل!
 و جای خون بی ارزش و مقداری غذای گرم



من اینجا سخت مغموم
 ولی افسوس مشغولم!
 چراغ شام دیجورم
 مپندارید بی نورم
 «رسالت» ها مرا باشد!
 چه باید کرد «مپسولم»^۱.

صالحی آرام در ارائه تصاویر بر آن است که با نیش قلمش به شاعران در خود فرو رفته بفهماند که از خود بدرآیند و از یاوه سرائی ها و خود فریبی ها دست کشیده و با خود تکانی و بازگشت به خویشتن شعارها را به مرحله عمل بکشانند. صالحی آرام با تسلط کامل نوعی همگامی و همراهی شعر درد را با نیش کنایه و طنز در قالب و دیدگاهی نوین جا داده است. این گونه آثار با همه کمیت، از نظر کیفی در رتبه برتر و ارزشمندی قرار دارد.

احمد ا

«احمد ا ahmadá» واژه‌ای عربی - فارسی و از مقوله اسم است. «احمد ا» یعنی شعر بد و بی معنی و بی وزن و بی قافیه و سخیف. این گونه شعر از نخستین هنگامه‌های شعر مکتوب حضورش را اعلام کرد اما بیشتر در دوره صفویه و قاجاریه مورد استفاده و آزمون شاعران بود و سخن پردازان این قالب شعر را برای تفریح و خوشمزگی و سرگرمی و وقت گذرانی و در عین حال توان اندیشه و علم خود می سرودند و عموماً سست و بی اهمیت بود گرچه از لحاظ ادبی آنقدر هم بی ارزش نیست و می توان از دیدگاه زبانشناسی، لغت و... مورد ارزیابی قرار داد.

نویسندگان ایرانی از میان «احمد ا گوها»: میرزا دلشاد معروف به «ملک معارف قمی» شاعر قرن سیزدهم هجری قمری، خواجه هدایت الله رازی متخلص به «هدایت» معاصر شاه عباس اول که پنج مثنوی بی معنی در برابر خمسه نظامی سروده است، میرزا سیمای مشهدی شاعر دوره صفویه که در ساعت یک هزار بیت می ساخته و... را دارای آثار برگزیده این فن می دانند و کتاب «صندوقچه اسرار» محمدعلی جمالزاده آماری از احمد ا گوها دست می دهد.

نمونه شعرهای «احمد ا»:

از: وحید دستگردی

مطلع قصیده:

ای سخن گستر صواب آن شد که برخیزی زجا	رخنه افکن گشت در کاخ سخن سیل خطا
ملک دانش شد خراب و بوم در وی پادشا	دشمن بیگانه تا گردید صراف سخن
پشه گرد دپیل و، قطره نیل و خرچنگ اژدها!	لعبت پاریس را چون پارسی شد ملعبه
دم ز شهنامه زند فیروز جیر ژاژخا!	برتر از سعدی گزینند جای دلشاد قمی!
بر بلاهت چندن و برهوش، در دسرفزا	و آن مزخرف ساز از گفتار بیهوده شدن است
مجرم طوسی نبی، دلشاد قمی پیشوا!	بدر دین فیروز، پیشش استاد ارجمند!

از آخرین «احمد اها» در ادبیات فارسی، احمدای زیبایی به نام «احمدای غریب» از استاد دکتر مظاهر مصفا است که اطلاع یافته و بدست آورده ایم، متن شعر بدین گونه است:

احمدای غریب^۱

بر در مادر غریبم پیش مادندر غریب
نی به سوی آسمانم ره، نه در خاکم قرار
از کجایم آمده سوی کجایم رهسپار
با کله بیگانه ام با پیراهن نا آشنا
هم غریب زاد گاهم هم غریب هردیار
خامه ام بانامه ام چشم و نگاهم با خطم
در همه آفاق گیتی کشته ای چون من که دید؟
چشم من با چهره فصاد من نا آشناست
رشته تابیده ام، نه بار سن تاب آشنا
باد صحرای پرورم افتاده در گرداب درد
گردباد خاک خیزم، سخره دست هوا
فتنه تنهایی ام از صادر و وارد ملول
در غریب آباد گیتی هر کجبار و کرده ام
خاکم از شش گوشه گیتی است گویی ز آنجهت
کاشکی ای کاشکی دانستمی معنای خویش
حشر اگر با اهل دنیا داشت خواهم روز حشر
در کف دریای هستی چون خسی سرگشته حال
اشک خاک آلوده ام افتاده از چشم زمان
طرز دل برکنندم از یار دیرین دردناک
غمگسار من دمی هیچ آشنای من نبود
مانده ام در هفت اقلیم غریبی نامدار
بر سر این هفت پرده خاک اغبری رفیق
عاشقی دیوانه ام بیگانه از معشوق خویش
اهل پوچ آباد هیچستانم از اقلیم نیست

در بردختر غریبم همره همسر غریب
از پدر مانده جدایم در بر مادر غریب
نیست غیر از این که دانم مانده ام ایدر غریب
باسرای وبام و در بابالش و بستر غریب
رانده از هر در به غربت مانده بر هر در غریب
این یکی با آن یکی هریک به یک دیگر غریب
دیده ام بادست قاتل نای با خنجر غریب
دست رگ زن بارگم با خون من نش تر غریب
آهن تفتیده ام بادست آهنگر غریب
موج دریا گوهرم مانده به جوی و جر غریب
گردخود پیچیده ام در کوه و در کرد در غریب
عاشق بی رنگی ام با اسود و احمر غریب
دیده ام خلف و امام و ایمن و ایسر غریب
دست من بادیده بیگانه است و پا با سر غریب
واژه مهجورم اندر نامه و دفتر غریب
بود خواهم ای دریغادر صف محشر غریب
گردخود گردم درین دریای پهن اور غریب
زیر پای رهروان توده اغبر غریب
شیوه دل بستنم در شاهد نو بر غریب
گرچه عمری بوده ام من غمگسار غریب
رانده ام از چار سوی موطن و کشور غریب
زیر این نه تور واق گنبد اخضر غریب
سالکی سرگشته ام باراه و بار هر غریب
یاز هیچ آباد پوچستان به دنیا در، غریب

اشک چشم تا کم افتاده جدا از اصل خویش
 باخم و خم خانه هم با ساقی و ساغر غریب
 هستم امروزی که هستم شاخه‌ی بار و برگ
 بودم آن روزی که بودم نخل بار و غریب
 احمد افتاده ام از صحبتت تا من جدا
 در غریب آباد هستی مانده ام یکسر غریب
 گر چه همچون من غریبی در جهان ای شعر من
 باتوام ای شعر من، گرمی کنی باور غریب

مظاهر مصفا (۱۳۶۴/۶/۳۰)

فنی نودر شعر طنز

در پایان قرن هشتم و اوایل قرن نهم نوعی ادبی از حوزه شعر طنز در بخش هزل پدید آمد که بی سابقه بود. این نوع ادبی، پرداخت به وصف اغذیه، اطعمه، اشره، اقمشه و البسه در قالب طنز و انواعش می باشد. این پدیده در این دوره بطور مستقل انجام گرفت و شیخ جمال الدین (یا فخرالدین) ابواسحق حلاج اطعمه شیرازی معروف به «شیخ اطعمه»، «شیخ ابواسحق حلاج»، و «بُسحق اطعمه» متوفی به سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ یا ۸۳۷ هجری قمری بطور مستقل دیوانی در این زمینه (چاپ استانبول به سال ۱۸۸۵ میلادی به همت میرزا حبیب اصفهانی و چاپ اخیر در شیراز) دارد که چندی پس از او نظام محمود قاری یزدی در نیمه دوم قرن نهم به سبک بسحق اما در توصیف انواع البسه دیوانش را ارائه داده است. سبک این کار گرچه تازگی ندارد و به قول دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران «در دورانه‌های پیش گاهی به اشعاری در توصیف اغذیه باز می خوریم مثلاً قصیده تتماعیه از شمس الدین احمد بن منوچهر شست کله^۱ یکی از این قبیل اشعار است که در آن وصف یکنوع از غذاها و کیفیت تهیه و بسیاری از خصائص و اوصاف آن با هنرنماییهای شاعرانه بیان شده است.^۲» اما به این کمیت و کیفیت و روش تازگی محسوس و مخصوصی دارد. گونه کار بُسحق اطعمه و نظام قاری این طور بود که با وام گرفتن وزن و صورت و فرم و قالب و جایگزینی کلمات بدل به جای واژه‌ای اصلی اشعار شاعران مقدم و هم عهد خود در عین وصف اطعمه و البسه و ذکر فواید و لذت‌ها و باطنز و شوخی ارائه می دادند. این شیوه بعدها یعنی در دوره معاصر از مشروطه تا کنون توسط شاعران دوره‌های استبداد و اختناق و آزادی پیروی شده و در

۱- بگریذ به: تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۸۵۲ به بعد.

۲- تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ ص ۱۹۵.

سطحی گسترده و وسیع برای موضوعات مختلف بویژه موضوعات سیاسی و اجتماعی سروده شده است و این روش همچنان ادامه دارد. در بررسی این فن نو در دایره طنز به فرهنگ غنی ای از واژگان و ترکیبات در قالب جدی و نو فراموش شده و تازه برمی خوریم که برای محققان لغت فارسی جالب توجه خواهد بود و افزون بر آن برای محققان لغت کوچه پسکوچه و عامیانه امروزه نیز سخت با اهمیت است. پیش از پرداخت به نمونه های این نوع از شعر، باید گفت که هدف شاعران مثلاً «ابواسحق با استقبال و جوابگویی و تضمین اشعار پیشینیان و معاصران برای سخن گفتن از مطامع و ملذذات نخواستہ است شکمخوارگی خود را ثابت کند بلکه تمام ابیات اونشان از آرزوی ارضاء ناشده غرائز انسانی درگیر و دار محرومیتها و ناداشتی های طبقات معینی دون طبقات مرفه است. مثلاً با خواندن این مطلع حافظ که نشان از اندیشه ژرف شاعر در مقام تنبه از گذشت عمر و فوآت فرصت می دهد:

مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو یادم از کشته خویش آمد وهنگام درو
بسحق به یاد گرسنگی های خود و طبقه پیشه وران هم طراز خود می افتد^۳ و چنین وانمود می کند که با شکم تهی بدینگونه سخنان نباید از راه رفت و بنابر مثل عامیانه عهد ما فکر نان باید کرد که خربزه آبت! در چنین حالی است که بسحق شعر حافظ را بدینگونه جواب می دهد:

گفتم ای عقل به ظرف تهی از راه مرو
قرص خورشید تو یک روز به نانی به گرو
خرمن مه به جوی خوشه پروین به دوجو
سخن پخته همین است نصیحت بشنو...^۴

طبق پهن فلک دیدم و کاس مه نو
چرخ گوا این عظمت چیست چو نتوان کردن
اگرم گندم به غران بود بفروشم
دست بردنبه بریان زن و یخنی بگذار
دو غزل سعدی به مطلع:

وین آب زندگانی از آن حوض کوثرست
پیغام آشنا نفس روح پرورست

این بوی روح پرور از آن کوی دلبرست
از هر چه می رود سخن دوست خوشترست
استقبال بسحق اطعمه:

در شعر من از آن همه ذکر مرعفرست
بوی کباب می رسد از مطبخم به دل
درقلیه نیست حاجت مرواری نخود

«کز هر چه می رود سخن دوست خوشترست»
«پیغام آشنا نفس روح پرورست»
«معشوق خوب روی چه محتاج زیورست»

۳- شغل بسحق پنبه زنی بود و لذا به همین سبب به «حلاج» ملقب و معروف شد.

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ ص ۱۹۶.

درانتظار حلقه زنجیر حلقه چى
لوزینه ماهیى است که دردام رشته شد
خرما و ماست دست درآغوش کرده اند
بسحق نسبت سخن خودمکن به قند
و این غزل در پاسخ و تضمین غزل حافظ^۵ از بسحق اطعمه:

هرزمان که دریابى نان گرم و بورانى
از پی چنین لوتى گرسی به صابونى
نان سعت و صوفى ما و مرغ و مشکوفى
پیش سرکه ازسختودم مزن که نتوان گفت
هرکه عشق کاجى پخت عاقبت پشیمان شد
دل ز چشم بزغاله گوش داشتم لیکن
نان و شیردان بسحق دادتونخواهد داد
وقت راغنیمت دان آنقدرکه بتوانی
حاصل از حیات ای جان آن دمست تادانى
آن باوست شایسته وین به ماست ارزانی
باطیب نامحرم حال دردپنهانی
عاقلا مکن کارى کاورد پشیمانی
کله پراز مغزش می برده پیشانی
جهد کن که ازکیپادادخویش بستانی^۶

کمدی یا نمایش های طنزى

در فرهنگ طنز به بخش عظیمی در گونه ای دیگر برمی خوریم که آثار مکتوب بسیاری داشته و از دیرینه ترین هنگام حتی سالها و قرن های پیش از میلاد (ع) وجود داشته و ارزشهای بسیاری را به خود جلب نموده است که در عین حال انواع گوناگون نیز دارد. این بخش عظیم «طنز یا کمدی نمایشی» است که خود به بخش های غربی و شرقی، سنتی و کلاسیک و مدرن در هر کشور و منطقه و فرهنگ تقسیم می شود. و در یک نگرش دیگر شامل: «مسخرگی» یا «کمدی محض» یا «کمدی سبک» Low COMEDY و «کمدی فلسفی» COMEDIA FILOSOFICA و هزل و هجو انتقاد و... می باشد. و یا شامل موضوعاتی چون اجتماعی، اقتصادی و ادبی و سیاسی می شود. و یا موارد و بخش هایی چون نمایش های محلی و ابتدائی، ساده، پیچیده، حماسی، عرفانی، رمزی و یا قالب ها و رنگهائی چون: شیرین و خوش، تلخ و گزنده، زشت و عالی، اخلاقی و انسانی و

۵- مطلع غزل این است:

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دمست تادانی

۶- بنگرید به: تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ ص ۱۹۵-۱۹۸ و ۲۴۴-۲۵۲.

غیر اخلاقی و حیوانی، هدف دار و پوچ گرا، مذهبی و غیرمذهبی، ضعیف، متوسط و قوی و... را در برمی گیرد. که در این مبحث برخی از انواع نمایش غربی و ایرانی مورد ارزیابی قرار می گیرد.

در تعریف کمدی گفته اند که «اثر دراماتیکی که اخلاق و عادات و مفاصل اجتماع را با بیان مضحک و مفرح بیان کند و موجب عبرت و اعجاب گردد. معمولاً در کمدی بازیگران خوشحال و خنداندن جز در مواقعی که بیان عشقی تأثیر و حزن ایجاد کند^۱». و از انواع آن می توان این نوع کمدی ها را یاد کرد:

میم Mime: «نوعی کمدی که در آن هنر پیشه بوسیله حرکات، اعمال و احساسات را بیان کند بدون آنکه سخنی بگوید^۲». «میم» دارای اصطلاحات، فرهنگ و تاریخچه ارزشمندی است^۳. این نوع نمایش در سده ششم پیش از میلاد در ایالات مگارا Megara در یونان پدید آمده بود.

فرس Farce: از دیگر انواع عامه پسندترین نوع کمدی است که آن را بازی کوتاه و لوده بازی نیز گفته اند و از قرن سیزدهم در اروپا بوجود آمد که خاستگاه آن کشورهای فرانسه، آلمان و انگلستان است و از دل نمایش های مذهبی چون میستری Mistery و میراگل Mircle بیرون آمد.

از کمدی فرس، نمایش کمدی با افراد ابله و دست و پا چلفتی دیوانه به نام «نمایش سوتی Sotties» و نمایش کمدی «موعظه های مفرح Sermons Joyux» پدید آمد.

پانتومیم Pantomime: که صحنه هایی از آن جنبه کمیک دارد.

کمدیا دل آرته^۴: از انواع تئاتر بدیهه سازی است که جنبه کمدی دارد و از موفقترین کمدیهای غرب است. این نوع کمدی بعدها در فیلمهای وسترن راه یافت و هنوز صورتهائی از آن در نمایش ها اجرا می شود.

و دهها نوع غربی و شرقی دیگر که دامنه وسیعی از هنرهای نمایشی جهان را در بر

۱- مکتب های ادبی، رضا سیدحسینی

۲- فرهنگ فارسی معین ج ۴ ذیل میم.

۳- بنگرید به مقاله «میم» از منصور خلیج در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ۷۶-۸۴.

۴- بنگرید به مقاله «کمدی فرس» در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ۸۴-۸۸ از منصور خلیج.

۵- بنگرید به مقاله «کمدیا دل آرته» و ریشه های تئاتر کمدی» از جورج هنسل، ترجمه و تنظیم: رضا

کرم رضائی در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ۶۶-۷۶.

می‌گیرد که «گر بگویم شرح آن بی حدشود — مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

البته در تقسیمی دیگر می‌بینیم که: دکتر خزانلی در مبحث مقدمه «شرح گلستان» خود پس از تقسیم تأثیر یونان قدیم به تراژدی و درام به معنی خاص و کمدی و کمدی منشور و منظوم می‌گوید: «شخصیت‌های کمدی مقامشان کمتر از شخصیت‌های تراژدی است و ممکن است کاملاً قهرمانان کمدی ساختگی و قراردادی باشد اما باید به اعمال نشاط‌آور مشغول شوند و نتیجه اعمال آنها هم شادی‌آور باشد. برخی معتقدند که کمدی مأخوذ است از لفظ comey که به معنی روستا است و این نوع اثر ادبی از روستاها به شهر آمده و منسوب قوم Dorien می‌باشد^۶». وی سپس کمدی را به این بخشها تقسیم می‌نماید:

الف — کمدی اشخاص comédie de caractere که نتیجه منطقی عمل قهرمانها است.

ب — کمدی خصال comédie de mœurs که به اخلاق یک دوره یا یک طبقه توجه دارد.

ج — کمدی وقایع مرتبته comédie d'intrigue که به فعالیت خارجی قهرمانان توجه ندارد و بیشتر هم آن مصروف به پیچیدگی و تسلسل وقایع است.^۷

در بررسی قلمرو طنز نمایشی، ارزیابی بخش‌های آن در «مکاتب نمایشی»^۸

styles of Theatre = school of Theatre

چون: کلاسیسیسم Classicisme «رومانتیسم = رمانتیسیسم» Romanticism =
symbolism = symbolisme «سمبولیسم = سیمبولیسم»

«نیچرالیزم = ناتورالیسم» Naturalism = Realism «رئالیسم»

Expressionism «اکسپرسیونیسم»

Impressionism Impressionisme «امپرسیونیسم»

«آوانگاردیسم» «Dadaism» «دادائیسم» «سورئالیسم»

Surrealism = Surrealisme «نمایش حماسی یا اپیک تیاتر Epic Theatre» و...

امری لازم و درخور توجه است که از پرداخت به آن واطناب سخن پرهیز می‌کنیم. چه دارای

۶ — شرح گلستان ص ۲۵ — ۲۶.

۷ — همان مأخذ پیشین.

۸ — بنگرید به: مجله نمایش، شماره ۲۵، سال سوم، آبان ۱۳۶۸، مقاله «آشنایی با مکتب‌های ادبی — نمایشی

از دوران کهن تا زمان معاصر» از دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی ص ۴۸ — ۵۵.

دامنه بحث و گفتاری گسترده است.

و از میان طنزپردازان نمایش نامه نویس جهان، می توان این چهره های نامدار و برگزیده را یاد کرد:

۱- ژرژ کورتولین GEORGES COURTELINE (۱۸۵۸م-۱۹۲۹م در پاریس) که نام اصلی وی «ژرژ- ویکتور- مارسل موانو MARCEL MOINEAU - GEORGES - VICTOR بوده و از او بیش از چهل نمایشنامه بلند و کوتاه در دست است که معروفترین آنها عبارت است از: «بوبروش» BOUBOUROCHE (۱۸۹۳م) «ترس از ضربات» LAPEUR DES COUPS (۱۸۹۴م)، «مشتکی جدی» MONSIEUR BADIN «آقای بادن» (۱۸۹۶م)، «UN CLIENT SERIEUX (سرکلانتر خوش قلب» (۱۸۹۷م)، «L'ARTICLE 330 (ماده قانون ۳۳۰» (۱۹۰۰م)، «ترازوها» LAPAIX CHEZSOI (۱۹۰۱)، «آرامش در خانه خود» (۱۹۰۳م)، «کوزه» LACRUCHE (۱۹۰۹) و... «حواله پستی» LALETTE CHARGEE (۱۹۱۱م).

۲- آندره پراگا ANDRE PRAGA اهل بلژیک در دهه هفتاد با آثاری چون: «داستان یک پیراهن و یک ویلون» HISTOIRE D'UNE CHEMISE ET D'UN VIOLON (۱۹۶۳م)، «سایه ها» OMBRES (۱۹۶۴م)، «آب معدنی ژووانس» LA CURE DE JOUVENCE (۱۹۶۶م) «وعدۀ ملاقات در بریا- ساوارن» RENDEZ- VOUS CHEZ BRILLAT- SAVARIN (۱۹۶۷م)، «نوشتن برای تئاتر» Ecrire pour le theatre (۱۹۷۰م)، «چیز» LA CHOSE (۱۹۷۱م)، «برادران» LES FRERES (۱۹۷۲م)، «دوشکا» DOUCHKA و «اتاق انتظار» SALLE D'ATTENTE (۱۹۷۷م).

۳- شارل دوکوستر CHARLES DE COSTER (متولد ۱۸۲۷م- ۱۸۷۹م) نویسنده بلژیکی فرانسه زبان نویسنده محبوب ترین و شادترین حماسه دنیا به نام «افسانه و ماجراهای (اولن اشیگل) LA LEGEND ET LES AVENTURES d'ULENSPIEGEL ET DE L'AMME GOEZOZAK

۴- موریس مترلینگ MAURICE MAETERLINCK (۱۸۶۲م- ۱۹۴۹م بلژیک) با نمایشنامه «پرندۀ آبی» LOSEAU BLEU (۱۹۰۸م).

۵- میشل دوگلدروود MICHEL DE GHELDERO DE (۱۸۹۸م-۱۹۶۲م) با آثاری چون: «اسکورپال» (۱۹۴۸م)، «مکتب دلچکان» (۱۹۵۳م) و «جادوی سرخ» (۱۹۵۵).

۶- میشل فور MICHEL FAURE نمایشنامه‌نویس، مترجم و روزنامه‌نگار معاصر کانادایی با آثاری چون: «شیطان در تابستان» (LEDIABLE EN ÉTÉ (۱۹۶۹م) و «چه سن و سالی داشت موزارت؟» (۱۹۷۰م).

۷- میگوئل دسروانتس ساودرا MIGUEL DE CERVANTES SAAVEDRA (۱۶۰۵م-۱۶۱۵م)، «میان‌پرده» (ENTREMES=) INTERLUDE، «دو حرف» (LOSHAB LADORES، «هشت کمدی و هشت میان‌پرده» (OCHO COMEDIAS Y OCHO ENTREMESSES)

۸- اسلاومیر مروژک SLAWOMIR MROZIEK (متولد ۱۹۳۰م در «کراکوی» لهستان) با آثاری چون: «پلیس» (۱۹۵۸م)، «آهو» (LABICHE) (۱۹۶۷م).

۹- اوژن یونسکو EUGENE IONESCO (متولد ۱۹۱۲ در رومانی) با آثاری چون: «آوازه‌خوان طاس» (LA CANTATRICE CHAUVE (۱۹۵۰م در پاریس)،

«درس» (LA LECON (۱۹۵۱م)، «صندلی‌ها» (LES CHAISES و «قربانیان وظیفه» (VICTIMES DU DEVOIR (در ۱۹۵۳م)، «آمده، یا چگونه می‌توان از شرش خلاص

شد» (AMÉDÉE OU COMMENT S'EN DEBARRASSER (۱۹۵۴م)، «ژاک یا اطاعت» (JACQUES OU LA SOUMISSION و «تابلو» (LE TABLEAU

(۱۹۵۵م)، «بدیهه‌گویی آتما» (L'IMPROMPTU DEL'ALMA (۱۹۵۶م)، «مستأجر جدید» (LE NOUVEAU LOCATAIRE (۱۹۵۷م)، «کرگدن‌ها» (RHINO

(CEROS (۱۹۶۰م)، «شاه می‌میرد» (LE ROI SE MEURT (۱۹۶۲م)، «تشنگی و گشنگی» (LA SOLIF ET LA FAIM (۱۹۶۶م)، «بازی قتل‌عام» (JEUX DE

MASSACRE (۱۹۷۰م)...

و از نخستین تقسیم‌بندی‌های نمایشنامه‌های طنزآلود می‌توان این مورد یعنی نمایشنامه‌های طنز کوتاه و بلند را ارائه داد که نمونه این دو تقسیم‌بندی بدین گونه است:

۱- نمایشنامه‌ها طنز کوتاه: مانند «حواله پستی» از «ژرژ کورتولین»، «داستان یک پیراهن و یک ویلون» از «آندره پراگا»، و نیز «نوشتن برای تئاتر» از هم او، «دو حرف» از «سروانتس»، «نقص» از «اوژن یونسکو»

۲- نمایشنامه‌های طنز بلند: مانند «چه سن و سالی داشت موزارت» از «میشل فور»، «هشت کمدی و هشت میان‌پرده» از «میگول دیسروانتس ساودرا،

به نمونه طنز نمایشی توجه کنید:

آهو

نوشته: اسلاومیر مروژک SLAWOMIR MROZEK

ترجمه: داریوش مؤدیان

آدمهای نمایش:

مسافر

پیرمرد

توریست

مادر و پسر بچه‌اش

و دیگران...

همه اشخاص نمایش، غیر از مسافر و پیرمرد، دوربین عکاسی به همراه دارند. حتی پسر بچه هم دوربین عکاسی دارد، البته یک دوربین ساده و کوچک. توریست چاق به جز دوربین عکاسی به یک دوربین صحرایی بزرگ و دقیق نیز مجهز است. مکان: کابین یک قطار معلق، در کوهستان.

مسافر در گوشه‌ای، کنار پنجره نشسته، پالتوی بلندی به تن دارد و کلاه‌ی بزرگ بر سر که بامد روز هماهنگی ندارند. سخت غرق مطالعه کتابی است. مقابل او پیرمرد نشسته است. طرف دیگر کابین - باز هم کنار پنجره - مادر و پسر بچه‌اش و آقای توریست چاق نشسته‌اند. از پنجره‌ها خیلی آرام جنگل کوهستانی رژه می‌رود. مسافرین دیگر با یکدیگر آهسته مشغول گفتگو هستند. آنها را باید خیلی طبیعی به نمایش کشید. چه اینجا و چه جاهای دیگر نمایش صدای آنها باید تصویر یک گروه «کر» را در بیننده ایجاد کند.

توریست چاق: (که با دوربین صحرایش به بیرون چشم دوخته و از دیدن مناظر لذت می‌برد) به‌به! خانمها و آقایان... توجه، توجه... توجه کنید: یک آهو!

مسافرین دیگر کجا، کجا؟

توریست چاق به اندازه چهار انگشت به سمت چپ، جنگل کاج! (همه به جز

«مسافر» و «پیرمرد» از جای خود پریده و به جانب پنجره‌ای که مادر و پسر بچه‌اش در کنار آن نشسته‌اند می‌دوند.

مادر خدایا، من که نمی‌تونم بینمش.

توربست چاق (خیلی مؤدب) اگر اجازه بفرمائید. جای دقیق‌اش رو برای شما مشخص می‌کنم.

مادر خواهش می‌کنم! می‌دونید: برای خودم که نمی‌خوام، به خاطر بچه‌اش؛ از شما خواهش می‌کنم!؟

توربست چاق بسیار خوب، توجه کنید: فشار باد: ۱۱۵ درجه، اتمسفر: حدود ۳/۳؛ رطوبت ۰/۸ درجه، ارتفاع از سطح دریا: تقریباً ۷۳۲ متر.

مادر متشکر، خیلی! (مادر، پسر بچه‌اش را روی نیمکت می‌ایستاند و در حالی که از پنجره به بیرون خیره شده با شوق و شغف فراوان فر باد می‌زند.)
مادر یک آهو!

مسافرن آه، چه زیباست! (همه از آهو عکس می‌گیرند.)

توربست چاق (به پیرمرد) شما، آقا؟

پیرمرد من فلجم، آقا!

توربست چاق آه... آقایان همسفر، دو نفر داوطلب، خواهش می‌کنم تشریف بیارند اینجا! ما باید بزرگتر خودمون رو بیاریم این طرف. (دو مرد داوطلب، «پیرمرد» را بغل کرده، از میان جمعیت، به آن سمت می‌برند. «مسافر» تنها مانده، او به اطراف توجه‌ای ندارد، غرق در مطالعه است.)

پیرمرد خیلی خیلی تشکر دارم. بسیار ممنون، آه... ها، بله، یک آهو، و اون هم چه آهوی زیبایی، از بهترین نژاد، خودش هم مثل اینکه اینو می‌دونه، درست مثل شاه وحوش اونجا گرفته و نشسته.

توربست چاق اون نشسته جناب، بلکه ایستاده!

پیرمرد ایستاده؟... بله ایستاده و چه زیبا ایستاده!

مسافرن آه، چه زیباست! (صدای ترق و تروق دوربین‌ها.)

مادر وای چه بد! دیگه من نمی‌بینمش.

توربست چاق (که با دوربین صحرایی خود در طرف دیگر کابین به تماشا مشغول است) آهان، اوناهاش!

مسافرن چی؟... چی؟

توریست چاق آهو!

مسافرین کجا؟... کجا؟

توریست چاق اون جا، روی اون تخته سنگ!

(همه هجوم می برند به طرف دیگر و «پیرمرد» را همانجا رها می کنند)

مادر خدارو شکر! از بخت این بچه است. (پسر بچه اش را روی زانوی مسافر

می گذارد)

مسافرین آه، چه زیباست!

مادر نیگا کن مامان، خوب نیگا کن!

توریست چاق آقایان همسفر، ما باید دوباره «بزرگتر» خودمون رو بیاریم این طرف.

(دومرد داوطلب شده و پیرمرد را بغل کرده و آن طرف می برند)

پیرمرد (که به بیرون چشم دوخته) آه، بله... آهو... و چه زیبا ایستاده.

توریست چاق اون نایستاده جناب، بلکه داره خرامان خرامان راه می ره.

پیرمرد بله، درسته، من هم می خواستم همین رو بگم.

مسافرین: آه، چه زیباست! (همه عکاسی می کنند)

توریست چاق (باز با دوربین صحرایی خود در سمت مقابل، به این طرف و آن طرف

نگاه می اندازد) یک آهو!... آهو؟! (مسافرین به جانب دیگر هجوم برده و باز پیرمرد را

همانجا رها می کنند)

مادر (به پسر بچه اش که دیگر میلی به نگاه کردن ندارد) نیگا کن، آدم هر روز که

دیگه آهونمی بینه.

مسافرین آه، چه زیباست! (وباز عکاسی)

پیرمرد (که در حال حاضر از یاد رفته شده، به «مسافر») که مشغول تمیز کردن شلوار

خود است) هی، شما!

مسافر بله، آقا!

پیرمرد (آهسته و پیچ کنان) می دونید، من خیلی می ترسم اونها من رو بندازند زمین!

مسافر شما خودتون می خواستید «آهو» ببینید.

پیرمرد من؟ من؟... من اصلاً علاقه ای به دیدن آهو ندارم...

اصلاً کسی عقیده من رو نپرسید. ترا به خدا، شما بگید چطوری می توونم از

دستشون خلاص خلاص بشم؟

مسافر من... چیزی به عقلم نمی رسه.

پیرمرد دیگه از من گذشته، نمی توونم از عهده این نوع کارا بریام. قدیم ها، وقتی که جوون بودم — بله — من هم از دیدن «آهو» لذت می بردم. واقعاً هم لذت می بردم. مسافرن آه، چه زیباست.

مسافر مواظب خودتون باشید. الان می آیند سراغتون.

پیرمرد آه، عجب گیری افتادید...

توریست چاق آقایان محترم!

پیرمرد بله، می خواهند بیایند. خدا خودش رحم کنه.

توریست چاق باز هم پدر عزیز و گرامیمان رو فراموش کردیم. آقایان! فراموش نکنید «آهو» برای همه است.

پیرمرد آه خدای من، عجب گرفتاری کردیم خودمون...

توریست چاق بجنید آقایان، جناب پیرمرد رو بیارید، این جا. د، عجله کنید!

(پیرمرد از روی ناچاری و شاید فرار از دست جماعت، از همان جا که نشسته به بیرون از پنجره نگاه می کند و نقطه ای را نشان می دهد).

پیرمرد آه، یک آهو، یک آهو!

مسافرن کجا؟... کجا؟

پیرمرد این جا، این جا هم یک آهو قشنگ هست. (جمعیت می رود تا به همان سمتی که پیرمرد نشان داده هجوم ببرد که توریست چاق با حرکت دستی همه را به سرجایشان برمی گرداند)

توریست چاق یک دقیقه تأمل بفرمائید! (به پیرمرد) آهو رو شما کجا دیدید؟

پیرمرد این طرف! این یکی سم های بزرگی هم داره. (نامطمئن طرفی را نشان می دهد) وای که چقدر قشنگ هم هست.

مسافرن آه، چه زیباست! آه، که چقدر هم قشنگ است!

توریست چاق (به جمعیت) تمنا دارم ساکت باشید. (به پیرمرد) البته اجازه که می فرمائید من اول از تو دوربین صحرایم نگاهی بندازم؟! (با دوربین نگاه می اندازد)

پیرمرد البته! پس اجازه می دید که من هم سرجام بمونم؟

توریست چاق متأسفانه باید خدمتتون عرض کنم که جنابعالی اشتباه کردید. اینی

که شما می فرمائید: خرگوش؛ «خرگوش»!

مسافرن به، به! یک خرگوش، خرگوش.

پیرمرد (که تظاهر به تعجب می کند) خرگوش؟ عجیبه که من یک همچین اشتباهی

کرده باشم؟!

توربست چاق و آن هم یک خرگوش معمولی. حتی خرگوش بزرگ و فوق العاده‌ای هم نیست.

پیرمرد واقعاً عجیبه، نزدیک بود قسم بخورم که آهواست. آخه لعنتی طوری نشسته بود، درست مثل یک آهو.

توربست چاق بدون شک آقا، خرگوشه؛ خرگوش! پیرمرد (سعی در تظاهر دارد) اما واقعاً که به نسبت خرگوشهای دیگه گوش هاش خیلی بزرگه. باور کردنی نیست.

توربست چاق شما افکار عمومی رو منحرف کردید. پیرمرد ولی علتش همون گوشهای بزرگش بود. بله، اشتباه من هم از همین جا بود که خرگوش اصولاً...

توربست چاق (به سرعت) آهو! آهو! آهواونجاست، اون جا! (طرف دیگر - که جمعیت ایستاده - را نشان می دهد.)

پیرمرد حالا که شما می فرمائید، مجبورم... توربست چاق خواهش می کنم جناب پیرمرد رو بیارید این طرف (دو نفر از مردان، پیرمرد را جابه جا می کنند) چه زیباست، مگه نه!

پیرمرد آه، چه زیباست! مادر (به پسر بچه اش) چرا دور و برت رو نگاه می کنی، آهورو نیگا کن! اون جا، آهورو!

توربست چاق (و باز با دور بین صحرایی خود به طرف دیگر چشم می دوزد) دو تا آهو، اون طرف، در دامنه کوه. (جماعت می رود به آن طرف و پیرمرد را 'باز تنها می گذارد' پیرمرد (به جانب مسافر خم می شود) ببینید، آقا، با شما هستم.

مسافر (به زحمت سرش را از میان جمعیت بیرون می کشد) با من هستید؟ پیرمرد بله، با شما. شما تنها امید من هستید. خواهش می کنم من رو نجات بدید. مسافر باشه، ولی چطوری؟

پیرمرد من چه می دونم. خب، یه کاری بکنید. من دیگه نمی توانم. خودتون که دیدید، من هر کاری از دستم برمی اومد کردم، ولی...

مسافر خوشحال می شم بتوونم کاری بکنم، اما... پیرمرد خواهش می کنم عجله نکنید. الان باز می آیند دنبالم.

توریست چاق آقایان گرامی، چندبار باید بگم: «آهو برای همه است.» همه دلشون می‌خواد آهو رو ببینند.

پیرمرد آه، که دیگه دیر شد! (دومرد او را بلند کرده که به آن طرف ببرند) متشکرم. از شما آقایون، واقعاً متشکرم. چه سعادتی به من رو کرد که در این آخر عمری باز بتونم «آهو» ببینم. (آهسته به مسافر) از شما خواهش می‌کنم، التماس می‌کنم.

مسافر (کتابش را می‌بندد، می‌خواهد از جا بلند شود اما نمی‌تواند چون پسر بچه را روی زانوانش گذاشته‌اند) خواهش می‌کنم، آقایون، خانم‌ها! اگر اجازه بفرمائید. مسافرن چه آهوهای... بخصوص اون طرف چپی‌یه. مسافر این چه حرفیه، آدم اصلاً چیزی نمی‌تونه ببینه. مادر چرا؟

مسافربه کمک یک دوربین قوی شاید بشه چیزی دید، ولی با چشم غیر مسلح تقریباً از محالاته، یعنی نمی‌شه آهوئی دید... آه این بچه هم که دوبار من رو کثیف کرد! مادر ببینم، شما چطور به خودتون اجازه می‌دید جلوی بچه من یک همچین حرفی رو بزنیند؟

مسافر چرا ناراحت شدید خانم؟ آخه این دفعه چندمه که این بچه شلوار من رو کثیف کرده.

مادر یعنی شما حاضر نیستید دل بچه من به دیدن یک آهو خوش باشه؟ مسافر من خیلی وقته که مواظب شما هستم. شما اصلاً دلتون نمی‌خواست آهو رو ببینید.

مادر خودش نیگا نمی‌کنه، نمی‌خواد دیگرون هم نگاه کنند. مسافر من از خودم حرف نمی‌زنم. بله، اصلاً این قضیه به من هم نمی‌توونه ربطی داشته باشه. مسئله این آقای سالخورده است...

توریست چاق مثل اینکه سرکار عالی در مقابل زیبایی‌ها حساسیت ندارید. مسافرن (تهدیدکنان) در مقابل زیبایی هم حساسیت نداره! در مقابل زیبایی هم حساسیت نداره!

مسافرنه خیر، بنده باز هم تکرار می‌کنم که شخص من، با اینکه شلوارم هم چندبار کثیف شده، نقشی ندارم، مسئله‌ای هم نیست... اما این آقای محترم، پیرو سالخورده رو چرا مرتب این طرف می‌کشید؟ حالا اگه آدم می‌تونست واقعاً چیزی رو ببینه، باز حرفی نبود... ولی تحت این شرایط و در این موقعیت، بدون دوربین قوی و...

مسافر چاق شما از آهو خوشتون نمی‌آد؟
 مسافرن از آهو خوشش نمی‌آد. از آهو خوشش نمی‌آد. آهوه این قشنگی.
 مسافر مسئله این نیست. بله، آهو حیوان زیباییه. اما این جا، نمی‌شه آهو دید،
 می‌شه؟

توریست چاق چرا نمی‌شه دید؟ چرا؟
 مسافرن چرا؟ ... چرا؟
 مسافر شاید با دوربین بشه دید، بله، ولی بدون...
 توریست چاق شاید هم اصلاً، به طور کلی از حیوانات تنفر دارید.
 مادر (جلوی چشم پسر بچه‌اش را می‌گیرد) وای، این از حیوانات تنفر داره، اونهارو
 اذیت می‌کنه.

مسافرن (تهدید کنان) از حیوانات نفرت داره، نفرت داره... نفرت!
 مسافر این سوء تفاهمه. مسئله این آقای پیرو فروتنه... بله، از طرفی هم آهو دیده
 نمی‌شه.

توریست چاق کسانی که زیبایی هارو درک نمی‌کنند، کسانی که حیوانات رو
 دوست ندارند. این نوع آدمها هر روز که از عمرشون سپری می‌شه، یک روز به نیستی و
 تباهی نزدیک‌تر می‌شوند. و حتی به درجه‌ای از پستی می‌رسند که اشخاص پیرو فروتن را
 هم به شدت شکنجه می‌دهند.

مادر (که پسر بچه‌اش را به سینه چسبانده) همین طور بچه هارو.
 توریست چاق از جون این مرد چی می‌خواید، شما آقا؟ د، خجالت بکشید، شما
 جای پسرشید.

مسافر من فقط می‌خواستم بگم که شما این آقای پیرو با این کارهاتون خسته
 می‌کنید... تازه چیزی هم نمی‌شه دید: فکر کنم قبلاً بهتون گفتم اگه بشه چیزی دید باید به
 دوربین قوی...

توریست چاق (به پیرمرد) راست می‌گه؟
 پیرمرد چی؟

توریست چاق این راست می‌گه که شما اصلاً علاقه‌ای به دیدن آهوندارید؟ شما؟
 واقعاً که! با این سن و سال؟!

مسافرن پیرمرده علاقه‌ای به دیدن آهونداره... علاقه نداره... وای، وای!
 پیرمرد من؟ من؟ کی همچین حرفی روز؟

توریست چاق شما بهتره یک کمی به نوه تون فکر کنید.

پیرمرد من؟ من آقا این توانایی رو در خودم می بینم که شب و روز به آهو فکر کنم، به آهونگاه کنم. حتی تو تاریکی. بله، آهو حیوانه خیلی قشنگیه.

توریست چاق (به مسافر) حالا چی می گید؟ شما در نظر داشتید این پیرمرد محترم رو پیش همه ما بی آبرو کنید.

مسافر (به پیرمرد) آقای محترم صادقانه اعتراف کنید قضیه چی بود. بله، اقرار کنید. پیرمرد چی رو اقرار کنم؟ محاله! همون ساعتی که چهار چرخه فلج رو به هم بدند، یگراست می رم جنگل، حالا چه آفتاب باشه چه بارون! بله، خودم تو یک پتومی پیچم، اصلاً با خود چتر می برم، اونقدر تو سربالایی ها و سربلینی ها، تو پیچ و خم های جنگل این طرف و اون طرف می رم تا آهو ببینم، بله، تمام هدف من همینیه که «آهو» ببینم. آهو آقا، آهو! (خیلی آهسته به مسافر) ولم کنید. آقا حالا دیگه برای من فرقی نمی کنه. مسافر برید شما گم شید، اصلاً هیچ نمی شه دید. هیچ چیز هم نبود. اصلاً محاله بشه چیزی از اینجا دید.

توریست چاق بسیار خوب، همه چیز روشن شد. اول تنفر از حیوانات، بعد آزار و شکنجه سالخوردگان بی دفاع، و حالا هم کلمات رکیک در مقابل کودکان معصوم، کسی که در برابر زیبایی ها حساسیت نداشته باشه، کارش به همین جا هم می کشه. مسافرن (با شوق) آه، چقدر زیبایی زیباست. مادر باید بازرس قطار رو صدا بزنیم.

توریست چاق عاقبت شما ممکنه خیلی خطرناک باشد. ببینید کی دارم این رو بهتون می گم. باید مواظب خودتون باشید. مواظب باشید و تا فرصت از دست نرفته از این راه برگردید.

مسافر (پس از نقطه اوج خشم، حالا دوباره عنان اختیار خود را به دست گرفته) منظور تون چیه؟

توریست چاق (به ساعتش نگاهی می اندازد) الان ساعت پنج بعد از ظهره. ما تا چند دقیقه دیگه می رسیم به ایستگاه. اگه شما پیاده بشید می تونید بلافاصله سوار کابینی بشید که همین راه رو برمی گرده. آفتاب ساعت هفت و یک دقیقه غروب می کنه. بنابراین شما تا غروب آفتاب یک ساعت و پنجاه و چهار دقیقه فرصت دارید. اگه زمان تلف شده بیش از حرکت «تله کابین» رو هم حساب کنیم می شه درست یک ساعت و چهل و هشت دقیقه.

این مدت زمان برای شما کافیست که بتوانید - البته باید سعی و کوشش لازم رو بکار بگیرید -
 بله این زمان کافیست که بتوانید حسابی «آهو» تماشا کنید و از تماشای اونها لذت ببرید.
 مسافر اما من خیلی عجله دارم.

توریست چاق پرورش روح و داشتن یک هدف والا از همه مسائل مادی مهم تره.
 یعنی واقعاً شما نمی خواید یک آدم شریف بشید؟
 مادر ببینید به چشم های این بچه نگاه کنید که به شما خیره شده، این دل شمارو نرم
 نمی کنه؟

(مسافر ساکت و بی حرکت مانده. مکث. ناگهان «مسافر» خیزی برداشته،
 چمدانی را از میان باربند جانبی کابین بیرون می کشد)

توریست چاق برای عوض شدن در زندگی هیچ وقت دیر نیست. راستی فراموش
 نکنید که برای دیدن هر «آهو» فقط بیست دقیقه و شانزده ثانیه فرصت دارید. یعنی دوتا آهو
 طرف راست. (مسافر به ناگهان از پنجره بیرون می پرد) مواظب باشید! عجله نکنید...
 سرفرصت، با حواس جمع، از زیبایی ها لذت ببرید.

مسافرن اوف!... از دستش راحت شدیم!... راحت شدیم!

پیرمرد وای طرف راست چهارتا بودند.

توریست چاق سه تا. چهارمی یک خرگوش بود.

پیرمرد بله، من هم گفتم چهارتا، اما نگفتم چهارتا «آهو» (... و بحث و نگاه
 انداختن به آهوان و عکاسی و جابه جا شدن و... همچنان ادامه پیدا می کند).^۱

پایان

ماسک ساختگی

ماسک ساختگی نوع دیگری از انواع نمایش است که برای نخستین بار در حدود
 پنج قرن پیش از میلاد و تئاتر یونانی مورد استفاده قرار می گرفت و صورتهای اولیه آن
 ماسک های مربوط به جانوران بود. این نوع از نمایش بعدها گسترش و تکامل یافت و در
 کشورهای اروپایی به صورت «بارونگ (Bárong)» در بالی و در ژاپن به صورت «نو» و در

هند اجرا می شود. بازیهای ماسکی در «تراژدی ها»، «کمدی ها» و «بازیهای ساتیریک» بکار گرفته می شد و اکنون نیز صورتهائی دیگر و مشابه از آن در دنیا مطرح است. بازیهای ماسک در حوزه طنز و انواع آن نمائی دیگر از این بخش فرهنگی است که گوناگونی دیگر فرهنگ طنز را نشان می دهد. درباره بازیهای ماسک و انواع آن و نیز تأثیر پذیری های آن از فرهنگهای سنتی چون «فاست ناخت» Fastnacht (از بازیهای مضحک و مسخره آلمانی نشین) بحث مفصلی می طلبد که فنی و تخصصی بوده و از حوصله این پیشگفتار بدور است.^۱

نمایش های کمدی در ایران

نمایش های کمدی بصورت نوین در سالهای قبل از صدور فرمان مشروطه آغاز شد و پس از آن ادامه یافت. در واقع می توان نمایش های کمدی را به دو بخش نمایش کمدی های سنتی و نمایش کمدی امروزی تقسیم نمود. در این بخش ابتدا نکاتی را درباره موضوع دوم گفته و آنگاه انواع نمایش کمدی سنتی را بازمی گویم. جای تأمل است که بحث مفصل ادبیات داستانی طنز را در بخش دوم این کتاب یعنی «طنزنویسان ایران از مشروطه تا انقلاب» یاد کرده ایم. در بحث نخست باید گفت که نمایش کمدی نوین همراه با نوع جدی خود به دو صورت تولد یافت. صورت نخست آن با پیروی و ترجمه از متون و فرهنگ نمایشی غرب چون فرانسه بوجود آمد و نوع دوم، نوع تولیدات داخلی نمایش هاست. و خیلی زود نیز گروههای کمدی ایرانی بوجود آمد. مانند گروه «کمدی ایران» که در سال ۱۳۳۴ ه. ق و پس از آن گروه «کمدی اخوان»، گروه «کمدی موزیکال» در سال ۱۳۳۸ ه. ق به سرپرستی رضا شهرزاد تأسیس شد. به نظر «پاولویچ»، نویسنده روسی^۲، و «نیکیتین»^۳ خاورشناس روسی، اولین پستی که در ایران توسط تئاتر ملی به نمایش درآمد، کمدی مشهور گوگول به نام «بازرس» به ترجمه نادر میرزا عضو جوان وزارت امور خارجه بود. البته باید افزود که نوع پیس دولتی و گرنه نوع غیردولتی آن پیش از این پیس و یا پس از آن به گونه فراوان اجرا شده است. نمایش های کمدی نوشته «میرزا احمدخان کمال الوزاره» و نوشته حسن مقدم چون «جعفرخان از فرنگ آمده» و نمایش «حاجی

۱- بنگرید به: مقاله «بزرگ و صورتک» از کاخlerKachler ترجمه فرهودی در شماره بیستم (سال دوم) مجله نمایش مورخ پانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ ص ۳۰-۳۵.

۲- انقلاب مشروطیت ایران، ص ۵۵ به نقل از: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۹۲.

۳- ایرانی که من شناختم، ص ۱۲۸ به نقل از: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۹۲.

متجدد» از «محمد حجازی» از این دست آثار نمایشی کمدی هستند. بدین ترتیب نویسندگانی چون احمد محمودی (کمال الوزاره) (۱۲۹۲ ه. ق - ۱۳۰۹ ه. ش) با آثاری مانند: «حاجی ریائی خان» و حسن مقدم (علی نوزن) (۱۲۷۷ ه. ش در تهران - ۱۳۰۴ ه. ش در دهکده لیزن Leysen سوئیس) با آثار کمدی چون «جعفرخان از فرنگ آمده»^۱ و میرزا حبیب اصفهانی با ترجمه منظوم از «تارتوف» مولیر ظهور کردند. آثار نمایشی کمدی نخست حول و حوش مشروطه و پس از آن با برخورداری از فرهنگ مردم ایران و انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی وقت و همراه با تم و متون اصلی و ترجمه‌ای ارائه می‌شد و بتدریج با داستان‌نویسی مدرن به رشدش ادامه داد. نمایش‌های کمدی امروز ایران را می‌توان به بخشهای: قبل از صدور فرمان مشروطیت، پس از صدور فرمان مشروطه، پس از کودتای ۱۲۹۹، پس از شهریور ۱۳۲۰، پس از ۱۳۳۲، پس از ۱۳۴۲، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و یا به هر ده سال ده سال تفکیک و ارزیابی نمود.

طنز و نمایش‌های عروسکی

نمایش‌های عروسکی از دیگر انواع نمایش‌ها است که بیشتر جنبهٔ کمیک دارد و برای بزرگان و کوچکترها برگزار می‌شود که امروزه بیشتر برای کودکان به نمایش در می‌آید. نمایش‌های عروسکی نیز دارای تاریخچه و زندگی‌نامهٔ مفصلی است و به بخش‌های ملل غربی و شرقی و آموزشی و غیرآموزشی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و دینی، و گروهی مانند گروه‌های نمایشی عروسکی در لیما،^۲ سنتی، کلاسیک و مدرن طنز گزنده و شیرین، ضعیف، متوسط و قوی، انتقادی، خانگی، خصوصی و دولتی، منثور و منظوم، ثابت و متحرک، دستی و صنعتی، فولکلوریک و غیر فولکلوریک، روستائی و شهری، ... تقسیم می‌شود. که البته در هر کشوری نمایش‌های عروسکی دارای شیوهٔ اجرایی نمایشی خاص محلی (مانند: شیوهٔ اجرایی: نخی، میله‌ای، دستکشی و سایه درهند) و نوع نمایش‌های ویژهٔ مردم آن مناطق است که این نوع از نمایش را خاص تر نموده و هر کشوری در وهلهٔ نخست می‌پندارد که نمایش‌های عروسکی نخست در آن کشور پدید

۱- بنگرید به: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۸۸-۳۱۵.

۲- بنگرید به: مقاله «کوسی - کوسی» در مجلهٔ نمایش ترجمه: جواد ذوالفقاری، شمارهٔ بیستم، سال دوم، پانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸، ص ۲۸-۲۹.

آمده است مثلاً در افسانه راجستانی درباره تولد تأثیر عروسی در هند این گونه آمده است: «یکی بود یکی نبود، نجاری بود به نام سواکرام Sevakram که در ساختن عروسک های چوبی مهارت بسیار داشت. عروسک های او آنقدر زیبا بودند که گویی انسانهایی حقیقی اند و جان دارند. یکبار پارواتی parvati از همسرش شیوا درخواست کرد که به این عروسکها حیات ببخشد، شیوا نیز شفقت کرد و به آنان جان داد. عروسکها رقصیدن آغاز کردند و قلب سواکرام مالا مال از شادی و نشاط شد. اما عروسکها پس از مدتی رقصیدن، آواز خواندن و خندیدن دوباره بی جان شدند. سواکرام در غم و اندوهی عمیق فرو رفت. لحظاتی بعد پنداشت صدای مهربانی از بهشت با او سخن می گوید که: «سواکرام، اگر می خواهی عروسک ها جان دوباره بیابند به آنها نخ ببند و سرخ ها را در دست هایت بگیر». سواکرام چنین کرد و حیات دوباره را با دست های خود به عروسکها انتقال داد. بلافاصله عروسکها رقصیدن و خواندن دوباره آغاز کردند. سواکرام نیز شادی دوباره یافت و خدای را سپاس گفت.^۱»

طنز و نمایش های عروسی در ایران

نمایش های عروسی بویژه کمیک و نوع کودکان آن در ایران نیز دارای سابقه است که خیمه شب بازی نام دارد. اما جنبه موفق آن بیشتر در دوره حاضر بوده و نوع مدرن و متکامل آن امروزه اجرا می شود که مورد استقبال کودکان قرار می گیرد. گرچه آنگونه که شایسته است این نوع از نمایش در ایران از توجه، حمایت و استقبال آن چنانی و درخور تحسین برخوردار نیست و به علت حضور اندک آن در میان انواع نمایش در ایران از موفقیت کمتری برخوردار است اما به هر حال در ایران نیز از دیربگام حضور داشته و امروزه نیز پایه پای ملل پیشرفته جهان خودی نشان می دهد و به ویژه در زمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی حضورش را شجاعانه نمایاند. و چندین اجرای موفق در تهران داشت که درخور تحسین و تقدیر است چه این گروه های مجرب باردیگر فرهنگ نمایش های عروسی را در ایران پس از انقلاب احیاء نموده اند.

۱- مقاله «نمایش عروسی در هند» از لاله تقیان، نمایش شماره بیست و یکم، سال دوم، ۶۸/۴/۱۵ ص ۱۶ -

طنز و خیمه شب بازی

خیمه شب بازی مانند: نقالی، سایه، پرده داری، سیاه بازی و غیره از نمایش های سنتی بشمار می رود. این هنر در واقع نوع دیگری از هنر عروسکی و عروسک بازی در ایران است که نوع کهن و سنتی و خاص فرهنگ ایرانی است گرچه وجوه مشترک فراوانی نیز با نمایش های عروسکی مدرن در ایران و دنیا دارد. خیمه شب بازی به اندازه ای در فرهنگ ایرانی رسوخ و حضور دارد که مردم به هنگام ارائه نظر در باره عدم استقلال حکومت وقت و آلت دست بودن بیگانگان این مثل را می گویند که فلانی و یا فلان حکومت عروسک یا عروسکان خیمه شب بازی هستند که سرخ آن را در پشت پرده توسط دیگری یا دیگران به چرخش در می آید. اما متأسفانه این هنر امروزه روبه غروب و افول است. در خیمه شب بازی نیز می توان از عناصر مشترک و متفاوت و شخصیت های دیگر نمایش های سنتی دید. طنز و کمدی در هنر خیمه شب بازی به گونه فراوان حضور دارد. در این هنر نیز می توان تجزیه و تحلیل ها نمود و انواع ادبی و طنز را یافت. متأسفانه هنوز کتاب جامع و مستقلی درباره خیمه شب بازی و فرهنگ آن نگاشته نشده است. خیمه شب بازیاز کمدین هایی پنهان هستند که مردم را می خندانند و خود در اوج گمنامی و اندوه می میرند. معروف است که می گویند: «روزی شخصی به علت ابتلا به بیماری افسردگی به پزشکی مراجعه می کند. پزشک، ضمن توصیه های رایج پزشکی خود بیمار را به دیدن یک نمایش شاد تشویق می کند و می گوید: در فلان تماشاخانه همه روزه یک نمایش اجرا می شود که اگر ببینی آنقدر می خندی که تمام غمهای روزگار را فراموش می کنی... فرد بیمار می گوید آنکس که مردم را می خندانند خود من هستم که نقش مبارک را در آن نمایش بازی می کنم!» و گفته اند که «کا کا محمد پدر خیمه شب بازی معاصر گفته بود «من» لولوخورخوره و غولی هستم که هر کجا بساط خیمه ام را سر پا می کنم غم و غصه مثل جن، که از بسم الله فرار می کند، از من دور می شوند...»^۲.

شخصیت ها در نمایش های خیمه شب بازی

در نمایش خیمه شب بازی، اصلی ترین و مهم ترین نقش را «مبارک» همان غلام،

۱- و نیز بنگرید به بخش «نمایشهای عروسکی».

۲- مجله نمایش شماره هفدهم سال دوم، پانزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ مقاله «چشم انداز نمایش خیمه شب بازی در

ایران» از عباس جهانگیریان ص ۲۱-۲۲.

سیاه، منصور، نوکر، زمرد و مبارک در دیگر نمایش‌های سنتی خاص ایرانی است که با فرهنگ مردم ایران عجین است. گرچه در نوشته‌ای خوانده‌ام که نویسنده‌اش درباره‌ی نقش سیاه در بازیهای سنتی می‌نویسد: «اگر بخواهیم شخصیت سیاه را در تاریخ ایران مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که سیاه هویت ایرانی ندارد بلکه برده‌ای بوده که از سرزمین‌های دور به کشور ما آورده شده است. برده‌های سیاه‌پوست را از مناطقی مثل حبشه و غیره به وسیله کشتی به ایران می‌آوردند و در بنادری مانند بوشهر پیاده می‌کردند و از آنجا که در آن دوران برده‌داری و برده‌فروشی معمول بوده اشخاص متمکن و زمیندار این برده‌های سیاه را می‌خریدند و در منازل خویش بکاروا می‌داشتند. این برده‌ها که زبان فارسی را نمی‌دانستند، در نتیجه قادر به تکلم به زبان فارسی نبودند و پس از مدتی اقامت، زبان فارسی را بطور ناقص فرا می‌گرفتند بطوری که به هنگام صحبت کردن وضع خاصی پیدا می‌کردند و بعضی کلمات را درست نمی‌توانستند ادا کنند و به اصطلاح تک زبانی و با حرکات دست و بدن و سرمقصد خود را بیان می‌داشتند. این کار آنها باعث خنده حاضرین می‌شد. کم‌کم کسانی پیدا شدند که صورت خود را مانند برده‌های سیاه‌پوست، سیاه می‌کردند و با لهجه و حرکاتی خنده‌دار مردم را به نشاط می‌آوردند.»^۳ پس بدین ترتیب تاریخ شروع دقیق و مشخصی از پیدایش خیمه‌شب‌بازی و سیاه‌بازی و حاجی فیروز و مانند آن در دست نیست و هنوز شناخته نشده است به هر چند آرمهای این نمایش‌های خیمه‌شب‌بازی بیشتر تپیک بوده و دارای خصایص و وجوه مشترک شخصیتی و آرمانی و فرهنگی و دنیایی از تولد تا مرگ هستند. و وارونه‌گویی و وارگان و جملات، خل‌بازی و ساده‌انگاری، حرکات خنده‌آور و مزه‌پرانی، ادا در آوردن مانند ادا ی پهلوانان در آوردن (همان پهلوان پنه‌والکی)، راست‌گویی صرف و استواری در عقیده و پیمان از همین ویژگی‌ها بوده و شمایندی مشترک از خلق و خو و وضعیت اندیشه، نقش و اعمال آنان دست می‌دهد. و برای همین است که نقش آفرینانی چون «مهره‌باز، علی پهلوان، فاطمه‌اره، فرخ‌خان، سلیم‌خان، طایره‌خانم، غزاله‌خانم، غول بیابانی، کل جعفر، عموحسن، بشارت‌خان، الماس، یاور آقا، ادیب هندوستان... هیچکدام پیچیدگی شخصیت ندارند. همه آنها تیپ‌های ساده و شناخته‌شده اجتماعی‌اند که در نمایش به عنوان پله عمل می‌کنند. پله‌هایی که هم بار نمایش خیمه‌شب‌بازی را بالا می‌برند و هم زمینه‌های لازم را برای

اعمال دراماتیک مبارک فراهم می‌کنند.»^۴

با این اوصاف گرچه در نمایشهای خیمه شب بازی «اشکال عمده در شخصیت پردازی و تیپ سازی... به طور عام این است که تیپ های این نوع از نمایش ثابت اند و حرکت تازه و نوع آوری خاصی در ترکیب و پرداخت شخصیت ها صورت نگرفته است. حال آنکه تیپ های اجتماعی در هر عصری ویژگیهای خاص خود را دارند و با توجه به این ویژگیها عمل می‌کنند و موضوع ها و مضامین نیز همراه با تحولات اجتماعی و حرکت تاریخ دچار تحول و دگرگونی می شوند.»^۵ با این حال این نسل مانده خیمه شب بازی و نسل علاقمند و مشتاق امروز مخصوصاً گروه جوان و پژوهشگر می تواند در حوزه فرهنگ خیمه شب بازی نیز به دگرگونی ها و بدعت ها دست زند و با برهم زدن تیپ ها و شخصیت ها و نقد و بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی روز، این نمایش سنتی را از یک حالت تکرار و رخوت و سستی برهاند. و بازار گرم و ماندگاری بدست آورد.

متون نمایش های خیمه شب بازی

خیمه شب بازی به لحاظ قدمت دیرینه و فرهنگ سنتی ای که دارد، دارای یک متن بازی و نمایشی مکتوب نیست و به همین لحاظ حتی از لحاظ ادبی و علمی نمی توان بحث و جدل و نقد و انتقاد و بررسی اصولی نسبت به قدیمی ترین متون نمایش های خیمه شب بازی تاکنون داشت. چه اصولاً بیشتر خیمه شب بازها بی سواد بوده و همه آموخته ها را یا از استادان آموخته اند و یا به مرور زمان تجربه آموخته و گاهی هم به ابتکارات سودمند و ارزشمندی دست می زده اند و به اصطلاح مطابق تغییر و تحول زمان و مکان داشته های فولکلوریک پیش می رفتند. در پی همین پندار و دستاورد به دشواری های یاد شده می رسیم. مگر نسل مانده و یا پژوهشگر و جوان و علاقمند برای فراگیری و بررسی های علمی و طرح نگارش متون نمایشی خیمه شب بازی این حرکت را آغاز کند. به هر حال موضوعات متون شفاهی و نمایشی خیمه شب بازی که بیشتر با تمرین و گاه با بداهه آفرینی همراه است بستگی به تجربه، آگاهی، استعداد و نوآفرینی و تنوع گرایی و خستگی زدایی خیمه شب بازان دارد.

۴- مقاله «چشم انداز نمایش خیمه شب بازی در ایران» نوشته عباس جهانگیریان، مجله نمایش، شماره هفدهم.

سال دوم، پانزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ ص ۲۲.

۵- همان مأخذ پیشین.

تماشاگران، محل نمایش و اوضاع خیمه شب بازی

تماشاگران خیمه شب بازی اصولاً مردم و از هر قشر و طبقه‌ای بوده و هستند. و در گذشته خیمه شب بازی‌ها در برابر مردم و مراسمی رسمی چون در حضور خان، امیر، شاه و شاهزاده در خانه، تماشاخانه، میادین، کاخ و صحرا و فضای باز و... اجرا می‌شد. نمایشهای خیمه شب بازی با همه کمیت و کیفیت خود در حوزه مجادلات و مبارزات سیاسی نیز حضوری ارزشمند داشته است مثلاً نقل می‌کنند که در اواخر حکومت قاجار برخی از خیمه شب‌بازانی که با حکومت احمدشاه و اربابان روسی و انگلیسی وی ناراضی و مخالف بودند با خلق سبیل‌های عروسکی شبیه به احمدشاه و دارودسته‌اش و ارائه موضوعات نمایشی انتقادآمیز و طنز به گونه آشکارا و استعاره و لفافه و کنایه، به افشاگری خط‌مشی بردگی گرای نظام حکومتی وقت و افزایش آگاهی مردم می‌پرداختند.^۶ این مورد پیش‌تر از آن و پس از دوره احمدشاه نیز وجود داشت و خیمه شب‌بازان با نمایش‌های مکرر از ستم‌ها و خود باختگی‌ها و آرا و افکار و آثار تخریبی شاهان، امیران، حکامان و خان‌ها سخن گفته و پرده‌برمی‌داشتند. بهرام بیضایی در گزارشی از مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر ۱۹۲۰م) در کتاب «نمایش در ایران» اینگونه از ستم‌ها و کژرفتاری‌ها و حماقت‌های حاکمان گمراه و احمق دوره قاجار سخن می‌گوید («... مشاهده شد صوری به هیکل انسانی که قامتشان به قدر بشری (وجبی) به نظر می‌آمد، از خیمه بیرون آمده — ندا می‌دادند که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید.

بعد صوری دیگر بیرون آمدند، مشاهده شد که به جاروب مشغول شدند و عده آخری به آب پاشی. بعد شخصی دیگر ندا نمود — مذکور نمودند جارچی باشی است — ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند، بعد جمعی با شال و کلاه، چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با تبرزین، و همچنین جمعی فراشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند. بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی، با کمال تبختر و جلال — یتقدم مرة و یتوقف اخری شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطان را احاطه نمود. بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته و وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده‌اند. در این اثنا دزدی گرفته آوردند. از نفس سلطان

۶- مجله نمایش شماره هفدهم، سال دوم، پانزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ ص ۲۲ مقاله «چشم‌انداز نمایش خیمه شب بازی در ایران» از عباس جهانگیریان.

آمر شد که گردن او را بزنند. فی الفور میرغضب باشی گردن آن را زده و آب قرمزی که شبیه به خون بود از او جاری گشت. بعد سلطان به حضار بعضی مکالمات نموده، در این اثنا خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند. سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با توپخانه مأمور نمود، بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهای توپ شد. مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند. این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست. سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند. بعد از مقداریست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل از او سؤال نمودم این جعبه چیست و این اسباب چه بود؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیاء مشهود و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الان در این جعبه است...»^۱.

خیمه شب بازان معاصر

از میان استادان و بزرگان خیمه شب باز معاصر که سالها با رنج و کوشش خستگی ناپذیرانه فعالیت کرده اند می توان استاد احمد خمسه ای، شادروان کا کامحمد «پدر خیمه شب بازی معاصر»، ذوالفقاری، اصغر و اکبر احمدی، و بسیاری دیگر را نام برد که امروزه جداً افراد انگشت شماری در تهران و برخی از مراکز شهرستانها به فعالیت مشغولند. و بیم نابودی هنر خیمه شب بازی می رود. البته با همت مسوولان هنری وزارت ارشاد جمهوری اسلامی یک سری اقدامات سودمندی در احیاء این هنر صورت گرفته که روزنه امیدی بشمار می رود. و استاد احمد خمسه ای، اصغر و اکبر احمدی از آخرین چهره های برگزیده این هنر هستند.

طنز در نمایش سنتی سیاه بازی^۲

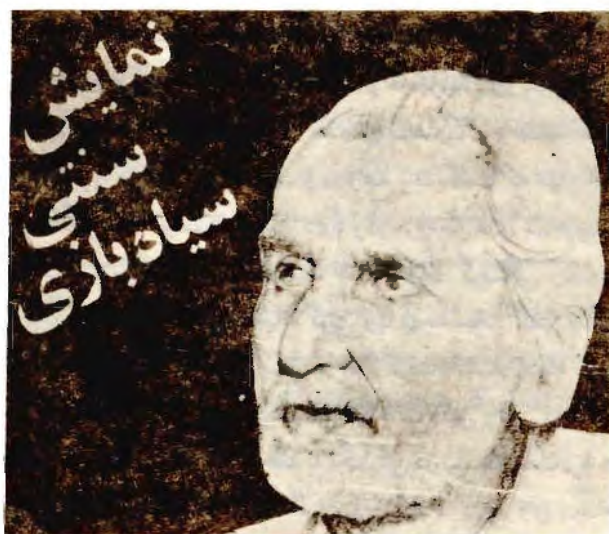
«سیاه بازی» یا تخت حوضی از جمله نمایش های سنتی خاص ایرانی است که در فرهنگ و ادب نمایشی این مرز و بوم جایگاه مستقلی را به خود اختصاص داده است. این نوع نمایش در کنار هنرهای نمایش های سنتی چون: نقالی، سایه، خیمه شب بازی،

۱- همان مأخذ پیشین ص ۳۲-۳۳.

۲- و نیز بنگرید به مجت: طنز و خیمه شب بازی. و نیز مقاله «درآمدی بر شیوه های طنزآوری در نمایش تخت حوضی» از داود فتحعلی بیگی در «کتاب تئاتر» دفتر اول ص ۱۰۳-۱۱۷.

پرده‌داری، معرکه‌گیری، تعزیه و... در میان مردم شناخته شده است. کاراکتر اصلی این نمایشها را فردی با چهره سیاه بازی می‌کند که کارش خنداندن و مسخره‌بازی و نقد و انتقاد اوضاع و احوال جامعه و شخصیتها و افشای ستم‌ها و ریا و تزویرها و... در لفافه طنز و کمیک است. که البته انواع طنز را می‌توان در آن دید. و در واقع باید گفت که سیاه‌بازی تأثیر کاملاً کم‌دی است. سیاه گرچه ماهیت غیرایرانی دارد و از سرزمین‌های سیاه‌پوست آسیا و آفریقا و از جنوب ایران وارد سرزمین ما شده است اما به لحاظ گرفتگی زبان (= لکنت) و ادای نادرست واژگان و جملات فارسی عامیانه گوئی و با لهجه سخن گفتن باعث خنده مردم می‌شده و رفته رفته «سیاه‌بازی» رنگ‌نمایشی به خود گرفته است. اینکه تاریخ پیدایش و تکامل دقیق و نکته به نکته «سیاه‌بازی» چیست؟ اطلاعات دقیق و فنی در دست نیست و کتب فنی و تخصصی ارزشمندی تا این لحظه به نگارش در نیامده است. به هر حال از زمان مشروطه یعنی از زمان احمد شاه که «اسماعیل بزاز» در دربار وی برنامه سیاه‌بازی داشت و پس از او ذبیح‌الله خان ماهر و مهدی مصری و اینک سیدحسین یوسفی، حسن عظیمی، سعدی افشار، مهدی سنائی، حسن شمشاد، مجید افشار، عطاءالله صفرپور و... نقش آفرینان نمایش‌های سیاه‌بازی در ایران هستند. افراد یاد شده از چهره‌های برجسته هنر سیاه‌بازی هستند و خیلی خوب و عالی از عهده آفرینش صحنه‌ها و ارائه گفتارهای کمیک و خنده‌دار برمی‌آیند آنچه که مسلم است متون سیاه‌بازی نیز مانند خیمه شب‌بازی مکتوب نیست و این اواخر به خاطر تمرین و آمیختگی و هماهنگی سیاه‌بازی دارای متون مکتوب هم شده است گرچه این مورد بندرت دیده شده و سیاه‌بازها اصولاً در پی تجربه و تمرین و بداهه‌سازی و ابتکار به نقش آفرینی می‌پردازند.

نقش، بازی، گفتگوها، اندیشه و عکس‌العمل‌های «سیاه» در هر نمایشنامه سیاه‌بازی بستگی به این دارد که نویسنده و کارگردان آن چه اندیشه و هدفی را دنبال کرده و ارتباط آن با اوضاع و احوال نظام اجتماعی - سیاسی روزگارش چگونه است. مثلاً به عنوان نمونه نمایش سنتی «جیجک علی‌شاه» نوشته ذبیح‌بهرز و کارگردانی عطاءالله صفرپور (اجرا در سال ۱۳۶۸ ه. ش) «ماهیت دربار و درباریان احمدشاه قاجار را در قالب طنز و تمسخر نشان داده است. [و] نقش سیاه در نمایش که نمادی است از مردم، با تیزهوشی و زیرکی شیوه مضحکه‌آمیز زندگی و روابط میان درباریان را به مسخره می‌گیرد. «سیاه» در نمایشنامه جیجک علی‌شاه تقریباً تمام ویژگی‌های سنتی خود را دارا است. او همیشه حضور دارد، بی آنکه ارتباط کاملاً مشخص با شخصیت‌های نمایش داشته باشد،



سدحسین یوسفی،
سیاه باز هرمند معاصر

گوئی «سیاه» وجدان جامعه‌ای است که تصویرش برابر تماشاگران است.^۱ در این نمایش دو تن، یکی به نام «عطاء الله صفر پور» (سیاه) و دیگری «حسن رستمائی» نقش آفرینان این نمایشنامه بوده‌اند.

علی نصیریان هنر پیشه و آگاه هنری درباره نمایش تخت حوضی معتقد است که: «نمایش تخت حوضی، نمایشی مستقل و خالص است و اسیر ادبیات نیست و کیفیت غنی نمایشی دارد. جوهر شیوه این نمایش در تقلید و بازی مبالغه شده هر حرکتی نهفته است. بازیگر نمایش تخت حوضی با غلو در بازی، حتی لباس و گریم خود سعی می‌کند به تماشاکن چیزی را نمایش دهد که شکل هجو شده زندگی معمول خود اوست. تلاش او در این بازسازی این است که اولاً تماشاگر را بخنداند و بعد او را متنبه سازد. و این حاصل نمی‌شود مگر با مبالغه و جدا ساختن نمایش از زندگی معمولی.» وی درباره بازیگری در این نمایشها می‌گوید: «بازیگر نمایش تخت حوضی با تماشاکن تماس مستقیم دارد و بسیاری از حرفهایش را مستقیماً به مردم می‌گوید و یا در مواردی که ایجاب کند آنان را شاهد می‌گیرد. در نمایش تخت حوضی بین بازیگر و نقش فاصله هست و همیشه سعی می‌شود که این فاصله حفظ شود.

۱- مجله نمایش، شماره هجدهم (سال دوم)، یازدهم فروردین ماه ۱۳۶۸ ص ۷.

بازیگر نمایش تخت حوضی در طول نمایش مرتب در حال درآمدن از نقش و بازی کردن نقش است و این کار را با اعتقاد به اینکه نمایش است مجاز می‌داند. چرا که خود را از نمایش و از نقش جدا می‌داند.

در نمایش روحوضی هجو و مضحکه اساس کار است. نمونه برجسته آن غلام سیاه و یا ارباب است که با صاحب و سرور خود درگیری‌های فکاهی دارد و در این درگیری هاست که عقده‌گشائی می‌کند. بسیاری از دردهای خود و طبقه‌اش را مطرح می‌سازد. ظلم و جور ارباب را محکوم می‌کند، البته به شیوه فکاهی و به صورت هجو کردن ارباب مثل نفهمیدن حرفهای او و یا عوضی فهمیدن حرفهایش، بازی با کلمات که او بکار برده و یا دست انداختن افراد خانواده‌اش.^۳

نکته‌ای که در هنر سیاه‌بازی شایان ذکر است مسئله وجه تسمیه «تخت حوضی» است شاید بتوان گفت که مسئله نام‌گذاری تخت حوضی حدود ۱۵۰ تا ۳۰ سال پیش معمول بوده و آن هم بخاطر حوض‌هایی بود که در منازل تعبیه شده و تختی را روی آن قرار می‌دادند و این امر هم جهت یخ‌ن بستن آب در زمستانها و پاک نگه داشتن آب حوض بوده است. و تاثیرهای سیاه‌بازی توسط خانواده‌ها برای مناسبت‌هایی چون جشن عروسی، سرگرمی، نوروز و... در بالای این تخت و روی حوض انجام می‌گرفته و خانواده‌ها یا صاحب‌خانه وسایل پذیرایی از خود و مهمانها را فراهم می‌آوردند و آنها ضمن تکیه دادن به پشتی‌ها و خوردن چای و کشیدن قلیان و مصاحبت و مجالست به تماشای نمایش‌های «سیاه» می‌پرداختند سیدحسین یوسفی سیاه‌باز هنرمند و موفق معاصر در این زمینه خاطره‌ای نقل کرده که شنیدنی است وی گفته: «در آن زمانها بیشتر خانه‌ها حوض داشتند. یک شب که نمایش صدیق‌التجار را اجرا می‌کردیم یک نفر از همکارانم حاجی شده بود من طبق معمول سیاه بودم. در قسمتی از برنامه، حاجی باید مرا دنبال می‌کرد، جایی که ما نمایش اجرا می‌کردیم، به علت بارندگی، زمین گل شده بود و میزبان هم روی گل کاه ریخته بود. موقعی که حاجی مرا دنبال می‌کرد، پایش لیز خورد و در نتیجه با آن وضع افتاد توی حوض. حالا او تلاش می‌کرد که از داخل حوض بیرون بیاید ولی به علت عمق زیاد حوض و سردی آب نمی‌توانست از داخل آب خارج شود و مردم هم که تصور می‌کردند افتادن داخل آب هم جزئی از برنامه است مرتب کف می‌زدند و می‌خندیدند. خلاصه من با چه بدبختی حاجی

۳- مجله نمایش، شماره هجدهم، سال دوم، پانزدهم فروردین ماه ۱۳۶۸ ص ۱۰ به نقل از بولتن جشنواره

نمایش‌های منتهی.

را از داخل حوض بیرون آوردم ولی قیافه او تماشائی شده بود. چون آب حوض قسمت‌هایی از گریم صورت او را پاک کرده بود و حاجی شکل مضحکی به خود گرفته بود و مردم هم مرتب می‌خندیدند. خلاصه آن شب لباسهای حاجی را عوض کردیم و از او خواستیم استراحت کند چون حالش خیلی بد شده بود. بعد هم به خاطراینکه جشن بهم نخورد من به اتفاق سایر همکاران نمایشنامه را تا آخر اجرا کردیم.^۱ گفتنی است که پیش از سیاه‌بازی بصورت امروزی، نوعی از سیاه‌بازی نیز معمول بوده که نسخه خوانی سیاه به نام قنبرهمان غلام وفادار امام علی (ع) با حرکات و ادا و اطوار خنده‌آور و ته‌لهجه حبشی دشمنان امام (ع) و دین را هجومی کرد و ناسزا می‌گفت و باعتاب و خطاب دستشان می‌انداخت و بعدها بصورت سیاه‌بازی متکامل تری پدید آمد که امروزه از این شیوه پیروی می‌شود.

شیوه سیاه‌بازی با همان سبک و سیاق هجوگوئی، هزل، لیچارگویی و مخالف خوانی در سینمای ایران ظهور نمود که سیاه فیلمهای «شب‌قوزی» (فرخ غفاری، ۱۳۴۲)، «حسن سیاه» (پرویز اصائلو)، «دلچک» (قدرت‌الله احسانی)، «شب‌نشینی در جهنم»، «مشهدی عباد» (صمد صباحی، ۱۳۳۲)، «حاجی آقا» از جمله این فیلم‌ها است.^۲ به هر حال نمایش سیاه‌بازی از شهریور ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ دچار وضعیت کمی شد تا اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره مورد توجه قرار گرفت و این هنر سنتی بار دیگر متولد شد تا چه اندازه موفق باشد.

چهار صندوق

«چهار صندوق» از بخشهای نمایش سنتی ایرانی است که حیات آن به دوران حکومت صفویه برمی‌گردد. در این نوع نمایش «ماجرای چهارمرد - یکی از آن‌ها سیاه بود - نشان داده می‌شد که خصوصیات و بشره و لهجه یکدیگر را مسخره می‌کردند و کارشان به نزاع می‌کشید و دست آخر ضمن آشتی با رقص و آواز به صندوق‌هایی که در آغاز نمایش از آن‌ها در آمده بودند برمی‌گشتند»^۳ و بدین صورت نمایش سنتی و مضحک چهارصندوق در سینمای کمدی رقص و آواز راه یافت و از بخش‌های این نوع فیلمهای کمدی شد.

۱- مجله اطلاعات هفتگی، شماره ۲۴۶، چهارشنبه ۸ آذر ۱۳۶۸ ص ۴۲ - ۴۳.

۲- مجله نامه فیلمخانه ملی ایران، سال اول، شماره دوم زمستان ۱۳۶۸ ص ۹۵ - ۹۸. مقاله تراژدی سینمای کمدی ایران (۲) از غلام حیدری.

۳- نامه فیلمخانه ملی ایران، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۶۸ مقاله «تراژدی سینمای کمدی ایران» از: غلام حیدری ص ۹۱.

پرده خوانی

پرده خوانی که در واقع نمایش سوگ و الم و اندوه و بزم و رزم و زبان آوری تصاویر است از جمله هنرهای نمایشی سنتی ایرانی است که قدمت دیرینه دارد و در اماکن باز و یا سرپوشیده اجرا می شد و امروزه نیز کمابیش نمونه هایی از آن را می توان در گوشه کنار ایران دید. در پرده خوانی نیز انواع طنز وجود دارد مانند توضیح پرده خوان درباره هر یک از چهره ها: این ظالمی که ریشش سفید و دلش سیاست این «ابن سعد» — ملعون بی حیاست و یا:

این ظالمی که صورت او همچو سنگ بود «شمر» لعین قاتل مظلوم کربلاست و آن ظالمی که تیغ بر فرقش عیان نمود این «صدیف» — آن سنگ ملعون بی حیاست پرده خوانی در واقع از انواع ادبیات نمایشی شفاهی است که پرده خوان آن را بدون نگاه و یا بازخوانی و از بر خوانی متون ارائه می دهد و بر اثر تجربه، تمرین و تکرار و دیدن فرد استاد دیده صورت می گیرد.^۱

طنزهای معرکه گیری در ایران

«معرکه گیری» از بازیها و سرگرمی های محلی خاص ایران و مناطق ایران نشین خلیج فارس است که از نوع شرقی و آسیایی بوده و نمونه ها و مشابیهات آن در هندو پاكستان و دیگر کشورهای آسیایی دیده می شود. معرکه گیری در لغت یعنی کسی (گاه همراه با همدستان و یارانی) در کوچه پس کوچه، محله و میدان شهر یا روستا و آبادی به نمایش پردازد که مردم گرد او حلقه زنند و پس از مشاهده و یا حین مشاهده صحنه های معرکه به فرد مجری و یا همدستانش سکه، اسکناس و هدایای دیگر بدهند و معرکه گیری همان فرد مجری بدین وسیله امرار معاش می نماید. از معرکه ها می توان: بازی های و نمایش: مار، میمون، پهلوانی، کشتی (مثل کشتی سنتی لوچو در مازندران اما نه کاملاً قالب معرکه ها)، پرده خوانی، تعزیه (شبیخه خوانی)، و... فروش اجناس در بازار و محله را نام برد که در برخی مانند مار بازی و پهلوانی رگه ها و صحنه های طنز و کمدی وجود دارد و برخی بازی ها و نمایش کلاً در قالب طنز و کمدی است مانند: میمون بازی که گاه این نوع بازی و نمایش دارای صحنه های سست و ناتوان است.

۱- بنگرید به مقاله ظرایف و دقایق نمایشی در «پرده خوانی» از جابر عناصری در کتاب تئاتر، دفتر اول ص

طنز در تعزیه (شبه خوانی)^۱

طنز در تعزیه که از نمایشهای سنتی است نیز حضوری دیدنی دارد. گرچه انتظار نمی‌رفت که در نمایش سنتی دینی طنز هم رخ نماید و یا کمتر انتظار می‌رفت اما به هر حال این حضور هست و در قالبهای متفاوت و انواع تعزیه وجود دارد و با این اوصاف می‌توان انواع طنز را هم در تعزیه دید. در اینجا از بحث و تجزیه و تحلیل بیشتر در قلمرو تعزیه پرهیز کرده و تنها یک نمونه از اقسام طنز تعزیه را که در روستای «Vanuše» مازندران اجرا شده یاد می‌شود:

«در تعزیه «علی اکبر» نیز... دیده می‌شد: وقتی ارزق مأمور جنگ با علی اکبر می‌شود، از دیدن او یک‌ه می‌خورد و به ابن سعد می‌گوید که چرا مرا به جنگ با نوجوانی فرستاده‌ای و پاسخ می‌شود که به نوجوانیش نگاه مکن که او سرداری است شجاع. ارزق نمی‌پذیرد و می‌گوید من چهار پسر دارم که یکی از آنها را به جنگ می‌فرستم و بلافاصله پسرانش را از میان تماشاگران برمی‌گزیند و آنان را چنین معرفی می‌کند:

این پسر هروئینی و قمارباز منه.

و اضافه می‌کند:

پسر اول من صاحب یال و کوپال ای که باشی به صف معرکه چون رستم زال
مدتی مشق دلیری به تودادم تعلیم صرف اوقات نمودم شب و روز و مه و سال
باید این دم بکنی روسوی میدان اقدام آوری در بر من رأس جوان ناکام
جان پسر و روسوی میدان، برو پشت به بهشت، رو به جهنم برو
و پسر اول که از میان تماشاگران انتخاب شده، سوار بر اسب می‌شود و به او وسایل
حرب می‌دهند و او با اسب تاخت می‌کند و در درگیری با علی اکبر کشته می‌شود»^۲.

در تعزیه دوره‌های پایانی حکومت صفویه به علت فتاوای مراجع در رابطه با ممانعت از بازی زنان توسط زمامداران، پسران جوان نابالغ و گاه مردان مجربی در نقش زنان به عنوان «زن خوان» نقش آفرین بودند که با «لوده»^۳ دو پدیده نوظهور در قلمرو نمایش بوده و

۱- درباره «تعزیه در ایران» کتاب‌هایی چند نوشته شده که آخرین اثر در همین زمینه و به همین نام توسط صادق همایونی، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۶۸، ۷۹۴ صفحه، ۴۰۰ تومان نوشته، چاپ و منتشر شده که بخش «تعزیه‌های مضحک» از آن دسته است که در قلمرو طنز جا می‌گیرد.

۲- مقاله «تعزیه در نوشته» نوشته مهدی میگانی، در مجله نمایش شماره بیست و چهارم (سال دوم) پانزدهم مهر

ماه ۱۳۶۸ ص ۸-۹.

۳- جوان ناز سالکی که با آرایش و گیسوی مصنوعی در نمایش‌ها و دسته‌های متلرب بسیار نقش آفرین بود.

موضوع «مرد زن نما» بعدها در نمایش های کمدی و سینما و تلویزیون راه یافت تا جایی که مردان هنر پیشه بصورت های مضحک و گاه بسیار مستهجن، جلف و سبک و بدآموزی در لباس و نقش زن هنرنمایی می کردند. فیلمهای «مردی که زن شده» (سال ۱۳۳۵ با شرکت علی تابش)، «مادموازل خاله» (سال ۱۳۳۶، امین امینی)، «اینم یه جورشه» (عزیز رفیعی، ۱۳۳۸، با شرکت علی تابش)، «عروس کدومه؟» (فرخ غفاری، ۱۳۳۸)، «کی به کیه» (رضا کریمی، ۱۳۳۹)، «دوستت دارم» (اسماعیل کوشان، ۱۳۴۲)، «من شوهر می خواهم» (جواد قائم مقامی ۱۳۴۷)^۴ از جمله این فیلمهای ایرانی هستند که بی شک از فیلمهای کمدی مردان زن نمای خارجی — تأثیر پذیری داشته اند. این فیلمها هیچیک نتوانسته است که جایی در میان قلوب مردم باز نمایند و خاطره ها بیافریند چه اساس کار و تقلید کار فیلمسازان ایرانی خلاف و ناروا بود. و در جامعه مذهبی سنتی ایرانی جایی نداشته و نخواهد داشت.

طنز و نوروزخوانی

هنگامه های نوروز که می شود، در هر استان و دیاری از ایران از قدیم رسم بوده و هست که فرد یا گروهی محلی به مناسبت فرا رسیدن نوروز و بهار با اجرای نمایشهای ویژه خود و خواندن اشعار جدی و طنز از مردم پول و هدایای دیگر دریافت می نمودند. نوع زشت و قبیح آن «حاجی فیروز» است که در واقع پدیده ای نوظهور بوده و تقلید ایرانیان امروز از «بابانوئل» غربی هاست. این پدیده پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ ه. ش) از میان رفت. اما نوروزخوانهای محلی، مثلاً «نوروزخون» مازندرانی ضمن خواندن اشعار محلی، به خواندن اشعار و حرکاتی دست می زند که جنبه طنز دارد. و در اینجا نیز انواع طنز را می بینیم. ناگفته نماند که گروههای نمایشی نیز مانند حاجی فیروزها در مناطق مختلف ایران به هنگام فرا رسیدن نوروز و بهار دست به اینگونه اعمال می زده اند که بطور کلی این دو نوع نمایش پس از پیروزی انقلاب اسلامی روبه فراموشی است. و بدین ترتیب نوروز خوانهای محلی با هر عنوان و نوع خاص اقلیمی از انواع نمایشهای سنتی کمدی ایرانی بشمار آمده و تقسیم می شوند.

۴ — نامه فیلمخانه ملی ایران سال اول شماره دوم زمستان ۱۳۶۸ ص ۹۸ — ۹۹ مقاله ترازوی سینمای کمدی ایران

(۲) از غلام حیدری.

«هنرمند می تواند مخاطب خود را به خنده بپردازد، اما خنده‌ای که مبنای آن بر محبت مردم نباشد، خنده‌ای سبک و بی معنی خواهد بود.

مارک تواین

«کمدی چیزی بیش از آینه‌ای نیست که مقابل زندگی نگه می داریم و مردم آن را نمی خواهند.»

جری لونس

سینمای کمدی

کمدی Comedy یا نمایش خنده‌آور و مضحک بخشی دیگر از فرهنگ و ادبیات طنز است که در سینما حضور دارد. سینمای کمدی تنها برای خنده و تفریح نیست چه در این حوزه از فرهنگ نیز عواملی برای برخورد با دشواری‌ها و تبیین معضلات فردی و اجتماعی جوامع انسانی مورد ارزیابی و نگارگری قرار می‌گیرد. این ما هستیم که باید با مشاهده این تصاویر به اهداف و پیام‌های فیلم‌های کمدی توجه عمیق داشته باشیم. و بی تردید در حوزه سینمای کمدی، پیشروان این فن در غرب بویژه آمریکا حقوق فراوانی بر گردن همه جوامع دارند هرچند این پندار مطرح است که کمدین‌ها ممکن است فرهنگ کمدی را برای نخستین بار از یونان و ایران وام گرفته باشند. به هر حال، در دنیای امروز غربی‌ها پیشاهنگان فرهنگ و سینمای کمدی بشمار می‌آیند.

گفتم در تحلیل سینمای کمدی می‌توان به ارزیابی مسائل جامعه و شیوه‌های دگرگونی تاریخی و اجتماعی دست یافت چه می‌توان «افزون بر» «کمدی وضعی» دو شیوه غالب در نوع ژانر کمدی، تشخیص داد. اولی شیوه فردی است: فردی درگیر عدم تطابق با فرهنگ خویش [است] که ماجراهای خنده‌آور او، اساساً از عدم توانایی‌اش در همگامی با جامعه‌اش ریشه می‌گیرد. اغلب، فرد مورد نظر بسیار تمایل دارد که عضوی از جامعه شود اما ترکیبی از حالت کودکانه‌اش با بی تفاوتی جامعه، لاقابل به طور موقت، او را از موفقیت دور نگه می‌دارد. این ژانر کمدی، شاید در سالهای دهه ۱۹۲۰ در کنار ظهور اعتماد جهانی به آمریکاها و نگرانی از عدم توانایی فرد برای همگام شدن با جامعه‌ای که به طور فزاینده پیچیده می‌شد، بیشترین محبوبیت را داشت. چارلی چاپلین، باستر کیتن، هارولد لوی، استن لورل و اولیور هاردی، هری لنگدون و دیگران، در این دوره پیش از بحران بزرگ اقتصادی — در روزهای سینمای صامت به اوج محبوبیت خود رسیدند. این ژانر در فیلمهای

چاپلین در سالهای دهه ۱۹۳۰، باب هوب در سالهای دهه ۱۹۴۰، دنی کی در سالهای دهه ۱۹۵۰ و جری لونیس در سالهای دهه ۱۹۶۰، ادامه یافت. هر چند که در ابتدای سالهای ۱۹۳۰، ژانر دوم که پیش از آن موقعیت تبعی داشت، ظهور کرد.

ژانر دوم کمدی که در ابتدا در سالهای دهه ۱۹۳۰ پدید آمد، تقابل تیپ مرد و تیپ زن بود که تا امروز هم به حیات خود ادامه داده است. بیشتر فیلمهای این ژانر صرف نمایش غلو شده برخورد یک مرد و یک زن است، برخوردی که در آن دفاع جنس مذکر، اغلب به تفصیل ارائه می شود و مورد تمسخر قرار می گیرد. انسان به کرات می شود که این کمدیها را «خل بازی» یا «دیوانه وار» می نامند که این اصطلاح بیشتر شکل آنها را نشان می دهد تا ماهیتشان. در بیشتر این فیلمها زن در ابراز عواطف خود، آزاد، کمی ابله و رک گوست و منطقی از آزادی را بیان می کند که جنس مذکر نمی تواند در مقابل آن مقاومت کند. او به شدت به یک نظام کاری و اطمینان در باره نقش مرد در جامعه وابسته است. کمدی های هوارد هاوکز (بزرگ کردن بیبی، میمون بازی، من یک عروس مذکر زمان جنگ بودم، دختری به نام جمعه و قرن بیستم) اغلب به عنوان مثال هایی برای تیپ کمدی های مرد در مقابل زن، ذکر می شوند، اما این عناصر منحصر به فیلم های هاوکز نیست، آنها عمومیت دارند. این الگو در فیلم های زیر آشکار است: راکی هارت و هیچ چیز مقدس نیست از ویلیام ولگمن، من و عشقم از رانول والش، داستان پالم بیچ از پرستون استرجس، داستان فیلا دلفیا و پت و مایک از جرج کیوکر، دنیای عجیب و غریبی است از دبلو. اس. وان دایک و بزرگ و کوچک، سابرینا و احمق مرا ببوس از بیلی وایلدرا^۱.».

از کمدین های معروف غرب بویژه آمریکا باید این چهره های موفق و کم نظیر و جاودانه را نام برد:

— چارلی چاپلین، چارلز اسپنسر چاپلین معروف به چارلی چاپلین نویسنده، سینماگر، فیلمنامه نویس و موسیقی دان آمریکایی — انگلیسی الاصل (۱۸۸۹. لندن — ۱۹۷۷ م در کورسیه سور ویوی سوئیس) با ۸۱ فیلم که تنها در دو فیلم به نام: «زنی از پاریس» و «کتسی از هنگ کنگ» بازی نکرده است. از جمله فیلمهایش: پسر بچه (۱۹۲۰)، جویندگان طلا (۱۹۲۴)، سیرک (۱۹۲۸) است.

— هری لنگدون با فیلم هائی چون: مرد قوی (۱۹۲۶ م)، شلوار بلند (۱۹۲۷ م)، سه

نفر، جمعیتی است (۱۹۲۷م)، دردرس عشقی (۱۹۲۸م)، هواپیمای شکاری (۱۹۲۸م) و... به شهرت رسید.

— هارولد لوید: (متولد ۱۸۹۳م در بور چاردنبراسکا — درگذشت ۱۹۷۱ در بورلی هیلز) با دو نوع فیلم: کمدی های شخصیت و فیلم های پرهیجان چون: بیرون وزیر (۱۹۲۰م)، مواظب زیر باش (۱۹۲۰م)، هرگز ضعیف نشو (۱۹۲۱م)، آخرین چیز ایمنی است (۱۹۲۳م)، اول پاها (۱۹۳۰م)، یک فیلم ناطق و چهارشنبه دیوانه (گناه هارولد ویدل واک (۱۹۴۷م)، آب گرم (۱۹۲۴م).

— جری لوئیس: با فیلم هائی بیش از ۲۰ فقره حدود سالهای ۱۹۶۰م به بعد.
— لورل و هاردی: استن لورل و اولیور هاردی با فیلم هایی چون: کاسبی درست و حسابی، بگذار آینده بیاید، زنگهای سنت مری، بچه ها، حلقه به دور پرچم و...
— برادران مارکس: با فیلم هایی چون: میمون بازی (مسخره بازی)، نارگیلها (۱۹۲۹م)، شبی در اپرا، روزی در میدان مسابقه.

— ماکس لندر: گابریل ماکسیمیلین لوویل لندر، بازیگر، و کارگردان فرانسوی (متولد ۱۸۸۳م در سن لوبه — درگذشت ۱۹۲۵م در پاریس) با بازی هایی چون: در کنار ماکس لندر (۱۹۶۳م)، مردی با کلاه ابریشمی (۱۹۸۳م)، زن من باش، هفت سال نکبت، تفنگدار، کافه کوچک، سلطان سیرک و... که در مجموع ۱۶۰ فیلم ساخت.

— مک سنت: مایکل سینات سنت، سینماگر آمریکایی (متولد ۱۸۸۰ در ریچموند کیک کانادا — درگذشت ۱۹۶۰م در لس آنجلس کالیفرنیا) که به استاد کمدی و کاشف ستارگان بزرگ سینما نام گرفت.

— باستر کیتن: جوزف فرانسیس کیتن، بازیگر، فیلمنامه نویس و سینماگر آمریکایی (متولد ۱۸۹۵م در پیکای کانزاس — درگذشت ۱۹۶۶م در لس آنجلس کالیفرنیا) با فیلم هایی چون: اپراتور، سیاهی لشکر (۱۹۲۹م).

— بود آبت ولوکا ستلو: با فیلمی چون: سربازان وظیفه، در طول دهه سالهای ۱۹۴۰م موفق بودند. کاستلور در سال ۱۹۵۹م درگذشت.

تاریخ سینمای کمدی نیز از لحاظ بی صدا و صامت و صدا، جنسیت بازیگرها، فردی و گروهی، اهداف و پیام ها، فرهنگ بومی و ملی و... اقتصادی و تمدن دچار تحولات و دگرگونی های فراوانی شده است و افزون بر آن مسئله مهم صورت تاثیراتی است که سینمای کمدی غربی بویژه آمریکایی بر سینمای دیگر جهان پدید آورده است. در این

باره خود می‌توان چند مقاله و کتاب نوشت و بحث جامعی کرد که از حوصله و توان و اهداف مقدمه به دور است اما نکاتی به گونه گذرا نقل می‌شود:

۱- نام فیلمها: که خود شوخی و طنز و خنده آور است مانند: احمق مرابوس، میمون بازی، اول پاها، بیرون وزیر، چهارشنبه دیوانه، هرگز ضعیف نشو، آخرین چیز ایمنی است و...

۲- چهره افراد و شخصیت سازی: مثل قرار گرفتن چاپلین به عنوان مردی کوچک در برابر انسانهای غول پیکر و وحشت انگیز، دو بازیگر همکار مثل بودآبوت بلند قد، سیلو و شق ورق و لوکاستلو کوتاه قد و چاق و چله، استن لورل و اولیور هاردی دو جنس لاغر و چاق، شخصیت عینکی و خنده دار هارولد لوید، شخصیت کمیک و گوشمالو بودن هری لنگدون و...

۳- نقش آفرینان نخست فیلمهای کمیک: که برخی فردی و برخی زوجی نقش آفرین بودند. از نقش آفرینان نخست باید: چارلی چاپلین، باستر کیتن، هری لنگدون، هارولد لوید، جری لوئیس، مک سینت و از نقش آفرینان مشترک و زوجی باید: استن لورل و اولیور هاردی، برادران مارکس، بودآبوت و لوکاستلورا نام برد.

۴- بررسی مکتبی (مکتب شناسی): مانند کمیک سورآل چون فیلم پروفیسور عجیب و غریب (پروفیسور دیوانه) از جری لوئیس. و فیلم های برادران مارکس.

در پایان این مبحث باید پژوهشگران فرهنگ سینمای کمدی را به بررسی کلی و گاه جزئی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانشناسی، ادبی، تاریخی و... این حوزه از ادبیات متوجه ساخت که کاری بس بزرگ و جاودانه می نماید. چه هنوز آنگونه که شایسته است درباره سینمای کمدی کتاب کم نوشته شده و منابع اندک است.

سینمای کمدی در ایران

سینما در ایران توسط ابراهیم صحاف باشی تهرانی با یک دستگاه سینماتوگراف، فیلم و پرده به گونه ابتدایی و به تقلید از فرنگی ها در سال ۱۲۷۶ شمسی پس از سفر به غرب گشایش یافت. صحاف باشی با فیلمهای استودیو پاته و نمایش آن برای اعیان و اشراف نخستین بهره برداری سینما را در ایران آغاز نمود و در تکامل و پیشرفت کارهای خود در سال ۱۲۸۴ شمسی (۱۹۰۵ م) در ابتدای خیابان چراغ گاز (امیر کبیر) نخستین سینمای مردانه و

مستقل را ایجاد نمود که در آن فیلمهای کمیک ماکس لندر، پرنس ریگاردن، چاپلین و پات و پاتاشون و خبری ده دقیقه‌ای غربی به نمایش درمی آمد^۱. و از آن پس برای بار اول ایرانی و تهرانی سینما را شناخت و این هنر را دریافت. بتدریج ایرانی بر آن شد که خود نیز در عالم سینما هنر آفرین باشد و به تولید فیلم بپردازد و لذا نخستین فیلم بلند ایرانی «آبی و رابی» (آوانس اوگانیانس، ۱۳۰۹) و نخستین فیلم ناطق و موزیکال فارسی «دختر لر» (اردشیر ایرانی و عبدالحسین سپنتا، ۱۳۱۲) توسط کمپانی فیلمبرداری فارسی در امپریال فیلم کمپانی بمبئی هندوستان زیر نظر «خان بهادر اردشیر ایرانی، و بازی هنرپیشه‌های ایرانی ساخته و به نمایش درآمد. فیلم «دختر لر» که به ایران دیروز و ایران امروز نیز شهرت داشت. در این فیلم اولین دختر و یازن بازیگر خانم «روح انگیز» صدیقه سامی نژاد (دماوندی) در لر «گلنار» در کنار «سپنا» جعفر ستاره دختر لر» به ایفای نقش پرداخت. که در فیلم «آبی و رابی» خانم «سیرانوش» نقش آفرین بود. و پس از آن «اوگانیانس» فیلم صامت «حاجی آقا، آکتر سینما» (۱۳۱۲) به عنوان فیلمی کمیک و ابراهیم مرادی فیلم «بوالهوس» (۱۳۱۳) و «سپنتا» فیلم «فردوسی» (۱۳۱۳) ساختند و همینطور ساخت فیلمهای جدی و کمدی ادامه یافت. البته فیلم «آبی و رابی» یک فیلم کمیک^۲ بود که از فیلمهای پات و پاتاشون اقتباس شده بود. و بالاخره فیلم «واریته بهاری» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۲۸) نخستین فیلم ناطق خنده دار ساخته شد.

فیلمهای کمدی با همه ضعف و شدت، کم و کیف و تناسب و یا عدم تناسب در نامگذاری و تطبیق فرهنگ کمدی با استقبال خوب مردم روبرو شد و بتدریج ایرانی با فیلمهای کمدی ساخته شده یکی پس از دیگری چون: سومین فیلم «واریته» بهاری (۱۳۲۸) با شرکت تقی ظهوری، ناصر ملک مطیعی و پرویز خطیبی نوری، چهارمین فیلم «شکار خانگی» (علی دریابیگی، ۱۳۳۰)، پنجمین فیلم «دستکش سفید» (پرویز خطیبی ۱۳۳۰)، ششمین فیلم «خواب‌های طلایی» (مغزالدیوان فکری ۱۳۳۰) و هفتمین فیلم «کمرشکن» (ابراهیم مرادی، ۱۳۳۰) ... انس گرفته و به این نوع از ادب و فرهنگ نمایشی و سرگرم کننده رو آورد.

غلام حیدری در دو مقاله دنبال دار تحت عنوان «تراژدی سینمای کمدی ایران» در

۱- نامه فیلمخانه ملی ایران سال اول شماره اول زمستان ۱۳۶۸ ص ۱۵۰-۱۵۳. سینمای مردانه یعنی سینمایی

که در آن زن اجازه تماشا نداشت.

۲- مجله اطلاعات هفتگی، شماره ۷۳۸، ۵ آبان ماه ۱۳۳۴ ص ۱۱.

شماره اول سال اول «نامه فیلمخانه ملی ایران» پاییز و زمستان ۱۳۶۸ سینمای کمدی ایرانی، را به بخش‌های: کمدی دیوانه‌وار، کمدی خانوادگی، کمدی غیرمؤدبانه، کمدی تاریخی - افسانه‌ای، کمدی پلیسی - جنایی، کمدی رقص و آواز (موزیکال) و کمدی انتقادی تقسیم می‌نماید.^۳

که به ترتیب فیلمهای: «آبی و رابی»، بخش «میرزای خنده‌رو» از فیلم شش قسمتی «وارثه بهاری»، «حسن سیاه» (پرویز امانلو، ۱۳۵۱)، «دلچک» (قدرت الله احسانی، ۱۳۵۵)، «میلیونر» (امین امینی، ۱۳۳۳)، «نقلعلی» (مهدی گل سرخی، ۱۳۳۳) به عنوان وجه متمایز و مشخصه چون: شیرینکاری و حرکات خنده‌آور، برتری شگفتی‌ها و حوادث غیرمترقبه و نامعمول و وارونه جلوه دادن واقعیات در کمدی دیوانه‌وار، و فیلمهای: «شکار خانگی» (علی دریابگی، ۱۳۳۰)، «صفرعلی» (سعید نیوندی، ۱۳۳۹)، «سه دیوانه» (جلال مقدم، ۱۳۴۷)، «خانه قمر خانم» (بهمن فرمان‌آرا، ۱۳۵۱) و فیلمهای تلویزیونی: «آلاخون والاخون» (محسن هرندي، ۱۳۴۸) و «خانه بدوش» (پرویز کاردان، ۱۳۵۴) با خصوصیات کمیک مربوط به مسایل خانواده در کمدی خانوادگی، و فیلمهای: «جنايات بشر» (ربیع انصاری، ۱۳۰۸)، «حاجی آقا، آکتورسینما»، «ولگرد» (مهدی رئیس‌فیروز، ۱۳۳۱)، «نقص فنی» (نصرت الله وحدت، ۱۳۵۵)، «عمر دوباره»، «حاکم یک روزه» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۳۱)، «تخت خواب سه نفره» (نصرت کریمی، ۱۳۵۱)، «کسی دسته گل به آب داده؟» (نصرت الله وحدت، ۱۳۵۲)، سریال‌های تلویزیونی: «دائی جان ناپلئون» (ناصر تقوایی، ۱۳۵۴) و «خسرو میرزای دوم» (نصرت کریمی، ۱۳۵۵) با ویژگی‌هایی مخالف و منافای با اخلاق، عفت و فرهنگ مردم و مبانی عقیدتی در کمدی غیرمؤدبانه و فیلمهای: «ملانصرالدین» (ایرج دوستدار، ۱۳۳۲)، «هارون و قارون» (نظام فاطمی، ۱۳۴۵)، «پسران علاءالدین» (امین امینی، ۱۳۴۶)، «صمد و فولادزهر دیو» (جلال مقدم، ۱۳۵۱)، «زنبورک» (فرخ غفاری، ۱۳۵۴)، «حاکم یک روزه» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۳۱) و «امیر ارسلان نامدار» (شاپور یاسمی، ۱۳۳۴) با برداشت کمیک و خنده‌دار از وقایع و متون تاریخی و فولکلوریک در کمدی تاریخی - افسانه‌ای، و فیلمهای: «حاکم یک روزه» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۳۱)، «مشهدی عباد» (صمد صباحی، ۱۳۳۲)، «روزنه امید» (سردار ساگر، ۱۳۳۷)، «دام عشق» (عزیز

رفیعی، ۱۳۴۰)، «دنیای پول» (قدرت الله احسانی، ۱۳۴۴) و «حسن کچال» (علی حاتمی، ۱۳۴۹) با برخورداری از واژه‌ها و اصطلاحات کوچه و بازاری، نمایش‌ها و سؤال و جوابهای آهنگین همراه با موسیقی در کمدی رقص و آواز (موزیکال)، و فیلمهای: «جدال با شیطان» (حسین مدنی، ۱۳۳۱)، «عشق قارون» (ابراهیم باقری، ۱۳۴۷)، «پریزاد» (سیامک یاسمی، ۱۳۵۲)، «خیالاتی» (منوچهر نوذری، ۱۳۵۲)، با برخورداری از عناصر و موضوعات وهمی و خیالی و غیر واقعی در «کمدی تخیلی» و فیلمهای: «دزد بانک» (اسماعیل کوشان، ۱۳۴۴)، «سه کارآگاه خصوصی» (محمد متوسلانی، ۱۳۴۴)، «سه ناقلا در ژاپن» (محمد متوسلانی، ۱۳۴۵)، «آقا دزده» (خسرو پرویزی، ۱۳۴۵)، «ولگردان ساحل» (قدرت الله احسانی، ۱۳۴۵) و فیلمهای تلویزیونی: «الماس ۳۳» (داریوش مهرجویی، ۱۳۴۶)، «سرکار استوار» (پرویز کاردان و صیاد، ۱۳۴۶)، با مایه‌های آمیخته از داستانهای پلیسی در کمدی پلیسی، و فیلمهای: «روزنه امید» (۱۳۳۷)، «آقای هالو» (داریوش مهرجویی، ۱۳۴۹)، «خانواده سرکار غضنفر»، (رضا میرلوحی، ۱۳۵۱)، «سازش» (محمد متوسلانی، ۱۳۵۳)، «اسرار گنج دره جنی» (ابراهیم گلستان، ۱۳۵۳)، و سریالهای تلویزیونی: «اختاپوس» (پرویز صیاد، ۱۳۴۶)، «دایی جان ناپلئون» (ناصر تقوایی) و «شبکه صفر» (حسن خیاط‌باشی، ۱۳۵۷) با برخورداری از مایه‌های انتقاد و تعریض و کنایه از کردار و رفتار و ستمهای مقامات کشوری و لشکری به عنوان نوعی مبارزات سیاسی در کمدی انتقادی قرار دارند.

در بررسی سینمای کمدی در ایران تقلید و شبیه‌سازی فیلمسازان ایرانی از فیلمسازان خارجی و گاه ابتکارآفرینی را می‌بینیم. و صدا البته اندیشه‌ها و نمادهایی از فرهنگ مردم ایران و تاثیر پذیری از انواع نمایش سنتی نیز در این نوع از سینمای ایران حضور دارد. با این اوصاف مایه‌های: مردان و زنان: بلندقد و کوتاه‌قد، حیز و چشم‌چران، سیاه‌بازی، چاق و خپله و لاغر، دلقک، حيله‌گرو رند و حقه‌باز، حضور فردی و گروهی، احق و خل و چل و شل و ول و شلخته و دهاتی و غربتی و آس و پاس، الکی خوش و... و انواع ادبی طنز چون: استهزاء، هزل، هجو، شوخی، کنایه، استعاره و... در سینمای کمدی ایران پدیدار است.

سینمای کمدی انقلاب: ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) تا سال

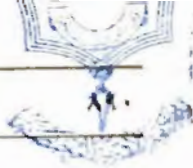
۱۳۶۸ در یک کم‌وکیف و نوسان حیات سینمایی بود. چه دوران پردغدغه و تلاطم سیاسی را پشت سر گذاشته است و اوضاع سیاسی و درگیری‌های داخلی و جنگ نابرابر و

ناجوانمردانه و تجاوز عراق مزدور دست‌نشانده ابرقدرتها بر این کشور نوپا و آزاد شده مجال اندکی به سینماگران در خلق آثار کمیک داده است و چاره‌ای جز این نبود چه وقتی جای جای وطن از خون شهیدان لاله‌گون است چگونه می‌توان فیلم کمیک خلق کرد. با توجه به این مسایل باز می‌بینیم که سینماگران ایرانی در اوج اوضاع پرتلاطم سیاسی فیلمهای کمیدی چندی ساخته‌اند که خوب بوده و مورد استقبال مردم هم قرار گرفته‌اند که فیلمهای: کفشهای میرزا نوروز، و اجاره‌نشین‌ها از این گروه از فیلمهای کمیدی پر فروش ده سال اول انقلاب اسلامی است. به هر حال باز سینمای کمیدی در ده سال اول دوران جدید تولد خود را یافته است تا پس از این چگونه و تا چه اندازه موفق باشد.

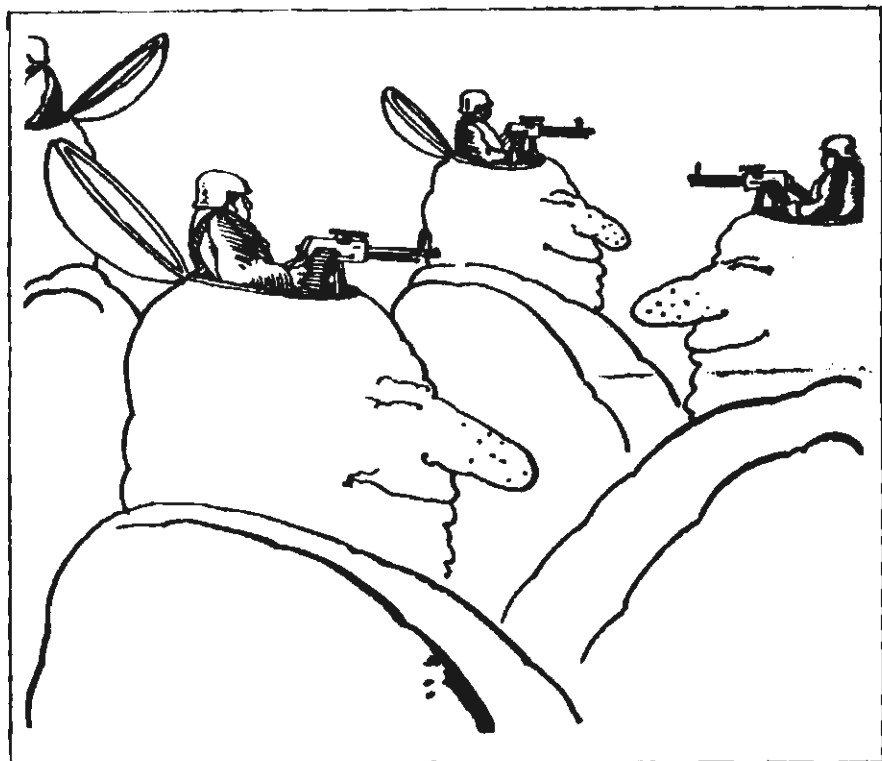
کاریکاتور Caricatur

واژه «کاریکاتور» از واژه ایتالیائی «Caricare» به معنی پرکردن و اغراق کردن گرفته شده است. و کاریکاتوریست کسی است که با استفاده از ترسیم یعنی ارائه طرح و خط و نقاشی در رهگذر حوزه طنز زیرکانه اما هنرمندانه و متفکرانه صورتهای اندیشه‌ای خود را در معرض دید بینندگان و خوانندگان آثارش قرار می‌دهد. «اگوستینو کارچی» و «جوانی درنی‌نی» از نخستین و پیشگامان هنر کاریکاتور معاصر در ایتالیا و سپس در جهان در قرن هفدهم میلادی بشمار می‌آیند. پس از این دوتن، دایره فعالیت و نمایش کاریکاتور را در سراسر اروپا و آنگاه آمریکا و دیگر قاره‌ها و ممالک دنیا می‌یابیم. درباره «کاریکاتور» و حوزه گسترش آن در هر کشور و نیز کاریکاتوریست‌های هر دیار سخنی و مجالی دیگر سزاوار است. در اینجا باید گفت که «کاریکاتور» دارای انواع و اقسامی چون: کاریکاتور نشریه‌ای (روزنامه‌ای و مجله‌ای)، کاریکاتور اجتماعی، سیاسی - اقتصادی و... است.

از میان کاریکاتوریست‌های موفق دنیا می‌توان هنرمندانی چون: هنری اسپوات (۱۸۷۷ - ۱۹۰۹)، جرالده اسکارف (۱۹۳۶)، رالف استدمن (۱۹۳۶)، اولاف گولبرانسون (۱۹۲۵ - ۱۸۷۳)، رانان لوری (۱۹۳۲)، گورمدلن (۱۹۲۰)، رولان توپور (۱۹۳۸)، ادوارد سورل (۱۹۲۹)، شاوال (۱۹۶۸ - ۱۹۱۵)، پل فلورا (۱۹۲۲)، دیویدلویین (۱۹۲۶)، بن شان (۱۹۶۹ - ۱۸۹۸)، ژان ژاک سامپه (۱۹۳۲)، پاسکول لوکانتو (۱۹۴۶)، ژان سبک



(۱۹۲۴)، روی پترسون (۱۹۳۶)، براد هلند (۱۹۴۳)، والتر هانل (۱۹۳۰)، آندره فرانسوا (۱۹۱۵)، لوئیس میتلبرگ «تیم» (۱۹۱۹)، جیمز تربر (۱۹۶۱-۱۸۹۴)، رومین دوهوک (۱۷۰۸-۱۶۴۵)، ویلیام هوگارت (۱۷۶۴-۱۶۹۷)، درجان لیچ، توماس ناست (۱۸۴۰-۱۹۰۲) و از میان کاریکاتوریست‌های موفق ایرانی در دوره معاصر می‌توان هنرمندانی چون: رسام ارژنگی، محسن دلو، حسن توفیق، عباس توفیق، حسین نیرومند، سیدمسعود شجاعی طباطبائی، مقدم، خسرو جردی، حبیب صادقی، حسنوند، رحیم خانی، جواد عزیزاده، بهمن رضایی، احمد عربانی: احمد عبدانهی نیا، مهندس هوشنگ خالقی، مسعود مهربانی و بسیاری دیگر از پیشکوتان و جوانها را یاد کرد. البته قلمرو و تاریخ طنز ایرانی را می‌توان به دو بخش گذشته (مانند حضور در آثار دست‌نویس و خطی) و معاصر (یعنی از زمان پیش از صدور فرمان مشروطه تا کنون) و دوره‌های: پیش از صدور فرمان مشروطه، از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹، از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰، از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، از پیروزی انقلاب اسلامی



تا سال ۱۳۶۸ تقسیم کرد و دوایر: اندیشه‌ها، خط‌متی‌ها، فعالیت‌ها و دیگر جوانب مربوط به کاریکاتور و کاریکاتوریست‌ها را مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار داد. اما متأسفانه به علت تخصصی بودن و بحث فنی این مقوله، از پرداخت بیشتر آن صرف‌نظر کرده و خوانندگان را به کتاب دردست تألیف وزیر چاپ «کاریکاتور در ایران از مشروطه تا انقلاب»^۱ ارجاع داده و راهنمایی می‌کنیم.

۱. به کوشش: مجید رفیعی، زنده در فراموشی و سید سعید شجری، هنر لطیفی.



کارتون

کارتون، نقاشی‌های متحرک کودکان است که بعدها به صور مختلف و برای سنین متفاوت و مقاصد گوناگون ساخته شد. کارتون دو گونه است ۱- ساختار جدی. ۲- ساختار طنز و فکاهی. نخستین سازنده فیلم کارتونی «امیل کول» نام دارد که به سال ۱۹۰۸ م در فرانسه به آفرینش این پدیده دست زد. «والت دیسنی» مکمل و متمم این هنر و فرهنگ و پدیده بود. «جان هالز» مبتکر این پدیده در انگلستان شد. و از آن پس کارتون در سرزمین‌های دیگر راه یافت و هنرمندان و نقاشان به خلق آن برای مخاطبان خود پرداختند و هر یک در درگرگونی و آمیزش آن با موضوعات و مسائل مختلف کوشیدند. در تاریخ نخستین حیات فیلم‌های کارتونی، فیلم دوساعته کارتونی «هفت کوتوله برفی» و دیگر فیلم‌های: «زیبای خفته» و «پیترمن» ساخته والت دیسنی خاطره ماندنی پدیده نوین فرهنگ نقاشی‌های متحرک فیلمی است.

طنز در آثار دینی

در آثار دینی نیز می‌توان به گونه فراوان حضور طنز و انواع ادبی و اقسام آن را دید. ایران گرچه گوناگونی ادیان موجود در کشورهای نظیر هند را ندارد اما همین چند دین و مذهب موجود در ایران چون اسلام و مذاهب آن، زرتشت، مزدک، یهودیت، مسیحیت... و مکاتب و مذاهب و فرق دیگر انواع ادبی طنز وجود دارد. در این باره پژوهش گسترده‌ای لازم است تا بهتر و آگاه‌تر سخن گفت. در اینجا تنها به عنوان اشاره و یادآوری مواردی از حضور طنز را در دین اسلام و مسیحیت می‌آوریم.

«نفرین بر شما کاتبان و فریسیان، بر شما ریاکاران، بر شما رهنمایان کور که در پشه دقیق می‌شوید ولی شتر را می‌بلعید.»

نمونه‌ای از لحن و نفرین از اقسام هجو در انجیل متی (۲۳: ۲۳)

«سوره اللمب (۱۱۱) در قرآن که خداوند ابولهب عموی پیامبر را نفرین می‌کند، و نیز آیه ۱۲ از سوره ۱۳.

«پیامبر (ص) به جسان ثابت فرمود «أَهْجُهُمْ وَ رَوْحُ الْأَمِينِ مَعَكَ» — هجویشان کن (یعنی مشرکان را) که جبرئیل نیز با تُست و تورا یاری می‌کند.

ثعالی، خاص‌الخاص، ص ۱۰۲.

مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران از دکتر حلبی ص ۳۷.

«پیرزنی^۱ انصاری» پیش پیامبر(ص) آمد، و از او خواست دعایش کند تا از اهل بهشت باشد. پیامبر فرمود: «پیرزان به بهشت وارد نمی‌شوند!» پیرزن فریاد کشید. پیامبر تبسم کرده آیه اَنَا أَنشَأَنَاهُمْ أَنشَاءً فَجَعَلْنَاهُمْ أَكَّاراً^۲ را خواند. پیرزن خوشحال شد و برفت.

طنز در خطابه^۳

خطابه یا سخنرانی در آثار قدیمی به عنوان انواع ادبی شناخته شده است. که به سه قسمت تقسیم می‌شود: خطابه‌های نمایشی Démonstratif، خطابه‌های مشورتی، خطابه‌های قضائی و یا به بخشهای: خطابه پشت تریبون یا سخنرانی سیاسی Eloquence de tribune، خطابه وکیل یا خطابه دفاعی و قضائی Eloquence de barreau، خطابه منبری (مجالسی) Eloquence de la chaire، خطابه علمی و خطابه نظامی تقسیم کرده‌اند. در هر سه نوع خطابه کلی و بخشهای وابسته به آن می‌توان تقسیم جزئی دیگر هم در نظر گرفت. طبق نوشته دکتر خزائی تعاریف خطابه‌ها بدین گونه است: خطابه‌های نمایشی، که موضوع آن ستایش یا نکوهش است و شامل: مدایح (pánegyriques) و خطابه‌های تسلیتی (oraisons funebres) و تمجیدات علمی و خطابه‌های تشریفاتی و تشکرات و سخنرانی‌های فسادآمیز و پرتخاش‌ها و دشنامها و مواعظ مذهبی و اندرزها است. خطابه‌های مشورتی، که بوسیله آن، خطیب راجع به اقدام در عملی از قبیل صلح و جنگ و تأسیس اداره و وضع قانون توصیه می‌کند یا از آن نهی می‌نماید و به عبارت دیگر مربوط است به موافق یا مخالف سخن گفتن نسبت به یکی از امور عامه که در معرض مشورت و نظر عموم قرار گرفته باشد.

خطابه‌های قضائی، که موضوع آن رسیدگی به عادلانه بودن یا ظالمانه بودن اقدام یا تصمیمی است و مربوط به همه مسائل دادگاهی باشد. در این نوع‌ها از خطابه انواع ادبی طنز و اقسام فرهنگی و دامنه گسترش آن را می‌بینیم. جای شگفتی است که ما در این نوع از حضور طنز، از اهمیت و تأثیر و آثار کاربرد و یا پرداخت قلمرو طنز بی‌خبریم و می‌پنداریم که در خطابه‌ها، کاربرد طنز، بی‌مزگی، سبکی و مسخرگی است.

۱- مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران ص ۳۱.

۲- ما ایشان را بازمی‌آفرینیم و آنگاه دوشیزگان‌شان کنیم.

۳- بنگرید به شرح گلستان خزائی ص ۲۵.

طنز ترانه ای و بدلی

نوعی از طنز در دوره معاصر، ساختن طنز ترانه و تصنیف است. این نوع قالب دو گونه است: ۱- ترانه و تصنیف طنزی مستقل. ۲- شعری طنز که به وزن یا جابجا کردن و جایگزین کردن شعر و آهنگی از شاعر و خواننده و آهنگسازی ساخته می شود. (مشابه سازی) این دو نوع شعر از همان زمان مشروطه تا کنون رایج است. نمونه های این دو نوع شعر: مثال برای شماره ۲

برودروواکن^۱

«به آهنگ: «برودروواکن» ایرج بخوانید»: سراینده: ص. آبدزدک خواننده: مستاجر

«برودروواکن صدای زنگ اومد»

صاحب خونه مون باز برای جنگ اومد!

دام دام، ریم ریم

چقده بده وقتی که درواشه

سر و کله موجره پیدا بشه!

دام دام، ریم ریم

افتاده عقب، اجاره من چندوخته

اجاره دادن توی این زمونه سخته!

افتاده عقب، اجاره من چند وخته

اجاره دادن توی این زمونه سخته!

روز که میشه چون همیشه، توی خونه

جای من بود خا... بود خالی!

در پی من، بس که گشته... وای نمونده

دیگه حال برایش خا... برایش خالی!

افتاده عقب

اجاره دادن

افتاده عقب

اجاره دادن

اگر صاحب خانه سر نرسید مجدداً از اول بخوانید.»

مثال برای نوع اول:

همانطور که یاد شد، نوعی تصنیف در فرهنگ طنز به طور مستقل ارائه می شد و سرزبان ها می گشت و مورد توجه مردم بود. یحیی آراین پور می نویسد:^۲ «چند سال پس از جلوس مظفرالدین شاه کسانی تصنیفهایی در هجو او ساختند و به پیرزن سیاهی به نام حاجی قدم شاد، که سابقاً سرپرست سازنده ها و نوازنده های ناصرالدین شاه بود و اکنون دسته مطربی داشت، دادند که در مجالس عیش و طرب بخوانند و این زن کنیز سیاه آن تصنیف را خود می خواند و مطربها دنبال آن را می گرفتند. اشعار تصنیف چنین بود:

برگ چغندر او مده آبجی مظفر او مده
دور و دور و دور شه ببین امیر بهادر وشه ببین!
چادر و چاقچورش کنید از شهر بیرونش کنید^۳

و نیز «^۴هنگامی که ماشین دودی یعنی راه آهن تهران - شهرری در زمان ناصرالدین شاه دایر شد و شورش و غوغای عظیمی در میان زن و مرد بر پا کرد، مردم تصنیفی ساختند که ورد زبانها شد و مطربها با خواندن و نواختن آن مجالس بزم را گرم می کردند. این تصنیف که صورت آن را یکی از خاورشناسان روس در همان ایام ضبط کرده، چنین است:

شاهنشاه ایران ماشین آورد به تهران
ای شاه، چه کار کردی؟

تهران را ویرانه کردی زنهارا دیوانه کردی
بس که زنهارا نشستند پایه ماشین شکستند
ماشین دودش هوا رفت زن کمپانی درافت...
زبان حال زنان خطاب به شوهران:

یل یراقدار نمی خوام کفش پولکدار نمی خوام
چادرقد مشمش نمی خوام شلوار کش کش نمی خوام
ماشین می خوام، ماشین می خوام!

۲- از صبا نا نیمه ج ۲ ص ۱۵۸.

۳- داستان به گوش شاه رسید و این زن را احضار و وارد کرد که همان تصنیف را بخواند و چون خواند به دستور شاه هر دو پای او را نعل کردند و در عمارت دوانیدند. (علی جواهرکلام، اطلاعات هفتگی، شماره ۸۴۷ به نقل از مأخذ قبلی).

۴- از صبا نا نیمه ج ۲ ص ۱۵۶.

ماشین رسید دولت آباد

قران دادم جای پنا باد^۵

مهرم حلال جانم آزاد

ماشین می خوام، ماشین می خوام...

آخرین اتمام حجت زنان به شوهران:

اگر خواهی که شوهرم تو باشی بیایم بده برم تو ماشین

اگر پول چون کفش پاره تشریفات ببرخانه خالت^۶

و سرانجام تصنیف بسیار معروف ملک الشعرا بهار که قمر خوانده و صفحه اش موجود است و هنوز خاطره ها می آفریند و پیران و جوان از این تصنیف یاد می کنند.

مرغ سحر (تصنیف ماهور)

مرغ سحر ناله سر کن

داغ مرا تازه تر کن

زآه شرربار این قفس را

بر شکن وزیر و زبر کن

بلبل پر بسته زکنج قفس درآ

نغمه آزادی نوع بشر سرا

در نفسی عرصه این خاک توده را

پر شرر کن!

جور صیاد

داده بر باد

شام تاریک ما را سحر کن

گل به بار است

ژاله بار است

شعله فکن در قفس ای آه آتشین

ظالم ظالم

آشیانم

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت

نوبهار است

ابر چشمم

این قفس چون دلم تنگ و تار است

۵- سکه نقره ای معادل نیم قران (ده شاهی).

۶- مجله اطلاعات هفتگی: شماره ۱۰۰۸، ص ۱۴ (افتتاح ماشین دودی، به قلم حمزه سردادور).

دست طبیعت گل عمر مرا مچین	جانب عاشق نگه ای تازه گل ازاین
بیشتر کن	بیشتر کن
مرغ بیدل، شرح هجران	مختصر مختصر کن!
عمر حقیقت به سر شد	عهد و وفا بی ثمر شد
نالۀ عاشق ناز معشوق	هر دو دروغ و بی اثر شد
راستی و مهر و محبت فسانه شد	قول و شرافت همگی از میانه شد
از پی دزدی وطن و دین بهانه شد	دیده تر کن
جور مالک ظلم ارباب	زارع از غم گشته بی تاب
ساغر اغنیا پر می ناب	جام ما پر زخون جگر شد
ای دل تنگ ناله سر کن	وز قویدستان حذر کن
از مساوات صرف نظر کن	ساقی گلچهره بده آب آتشین
برده دلکش بزن ای یار دلنشین	کز غم تو سینه من پر شرر شد... ^۷

طنز در فرهنگ جبهه و جنگ

با بروز جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران از سال ۱۳۵۹، و حضور دلاوران جان برکف و نستوه ایرانی در جبهه های جنگ طول مرزهای مشترک ایران و عراق، طنز در فرهنگ رزمی معاصر نیز راه پیدا کرده است. طنز در اصطلاحات و تعبیرات جبهه ای با همه تازگی و گوناگونی دارای یک سری ارزش متمایز و ویژه است. چه در آن غلبه معنا مطرح^۱ است. گرچه به ظاهر طنز و مطایبه و دیگر موارد حضور دارد اما فرهنگ جبهه ای و طنز جبهه ای ارزش های الهی و انسانی مردم دلیر ایران را به نمایش می گذارد. پس از پایان جنگ در سال ۶۷ - ۱۳۶۸ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، در سال ۱۳۶۸ کتابی به نام «فرهنگ جبهه - اصطلاحات و تعبیرات» به قلم سید مهدی فهیمی منتشر شده است که از لحاظ اشتغال بر طنز جبهه ای جالب توجه است. در اینجا نمونه هایی از این اصطلاحات و تعبیرات ارائه می شود و تحلیل و قضاوت آن به خوانندگان واگذار می گردد:

*** بوی بهشت دادن^۲:** به زودی شهید شدن و به وصال رسیدن «نورافکن شده»، «نور بالا حرکت می کند» و «می خواهد بپرد» هم می گویند. به کسی

۷- به نقل از: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

۱- فرهنگ جبهه ص ۲۰.

۲- فرهنگ جبهه ص ۲۱ - ۲۲.

که به جهت اخلاص، مقدمات شهادت خود را فراهم کرده و حضور قلب بیشتری دارد، گفته می‌شود و «گل پر» نیز می‌گویند.

اعضای گروهک کومله را می‌گویند، چون از شدت قساوت و بی‌رحمی سر از بدن مخالفین خود جدا می‌کنند.

تعریف و تمجید از شخص در حضور خودش. وقتی کسی به مناسبتی شخص حاضر در جلسه را به تقوی و شجاعت توصیف می‌کنند، آن شخص باحالت شرمندگی می‌گوید «حرفهای ضد انقلابی زن.»

کسی که هرگز شهید نمی‌شود. بچه‌ها به کسی که همیشه از همه عملیاتها سالم باز می‌گردد، می‌گویند فلانی حلواخور است. و بعضی اوقات سربه سر او می‌گذارند و می‌گویند: «بالاخره حلوانیت را می‌خوریم.»

مجروح شدن. کسی که در اثر انفجار ناگهانی گلوله، ترکشهای ریز و بسیار بر تن او می‌نشینند و او به چیزی نمی‌گیرد آنها را و می‌گوید: آشی شدیم.

شهید شدن و به وسیله دیگران به طور دراز کش روی دستها تشییع شدن.

ترکی حرف نزدن.

دکمه لباس.

دمپایی و کفش کتانی که هر کس رسیده پایش می‌کنند و صاحب ندارد.

محتلم شدن

قاطر!

سیم خاردار. «مار» هم می‌گویند.

* بهترین سلمانی‌ها^۳:

* حرفهای ضدانقلابی^۴:

* حلواخور^۵:

* آشی شدن^۶:

* افقی برگشتن^۷:

* ایرانی صحبت کردن^۸:

* بستنی^۹:

* ناکسی سرویس^{۱۰}:

* تانک زدن :

* ترابری ویژه:

* جوجه تیغی^{۱۱}:

۵- فرهنگ جبهه ص ۲۳-۲۴.

۸- فرهنگ جبهه ص ۳۳.

۱۱- فرهنگ جبهه ص ۴۴.

۴- فرهنگ جبهه ص ۲۳.

۷- فرهنگ جبهه ص ۳۱-۳۲.

۱۰- فرهنگ جبهه ص ۴۰.

۳- فرهنگ جبهه ص ۲۲.

۶- فرهنگ جبهه ص ۲۹.

۹- فرهنگ جبهه ص ۳۴.

- * غواص^{۱۲}: کسی که گوشت‌های غذا را به سرعت شکار می‌کند.
 * شورت مامان دوز^{۱۳}: شورت‌های خشک بلند و پاچه دار.
 * شمر بن ذی الجوشن^{۱۴}: مواد شیمیایی که همان ش.م.ر. است.
 * سنگرانفرادی^{۱۵}: فرد چاق و به اصطلاح هیبت!

مشاغل طنزسرایان

شاید برای خوانندگان این اثر و مردم این پرسش مطرح باشد که آیا مشاغل طنزسرایان تنها طنزسرایی بود یا به کاری دیگر نیز اشتغال داشتند و کار دومشان طنزسرایی بود؟ البته هیچوقت دیده نشده که طنزسرایی شغل اصلی شاعران باشد و جواب در همان پرسش آشکار است که شغل دوم شاعران طنزسرایی بود. اما جالب توجه است که از هر طبقه که بخواهید ما طنزسرا داشتیم. و جای شگفتی و ستایش است که انسان‌هایی با مشاغل گوناگون و صوراندیشه‌های متفاوت مسائل اجتماعی و سیاسی روز را به زبان طنز و فکاهه به تصویر می‌کشیدند. به نمونه طنزسرایان و مشاغل اصلی آنان بنگرید که چگونه بودند: غلامعلی لقائی (=علی میثاقی) (۱۲۹۲ ه. ش. - اول بهمن ۱۳۶۱ در تهران) راننده بیابانی، مهندس منوچهر پازوکی (متولد شهریور ۱۳۱۲ ه. ش. در گرمسار) کارمند و مهندس کشاورز، سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار (متولد ۱۲۸۳ یا ۱۲۸۵ ه. ش. در تبریز - در گذشته در روزیکشنبه ۲۷ شهریور ماه ۱۳۶۷ در تهران) دانشجوی پزشکی و کارمند بانک کشاورزی، مهندس مرتضی خدابخش (متولد سال ۱۳۱۶ ه. ش. در تهران) مهندس برق از دانشگاه هانور آلمان. دکتر مسعود کیمیاگر دکتر در علوم تغذیه از آمریکا. محمود گیوی کارمند اداره پست. کیومرث عباسی سرهنگ شهربانی. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی استاد تاریخ دانشگاه تهران (متولد ۱۳۰۴ ه. ش.). عباس فرات سرگرد بازنشسته (۱۲۶۹ ه. ش. - ۱۳۴۷ ه. ش.) و...

طنزپردازان مستقل و گروهی

طنزپردازان ایرانی که در نشریات طنز و فکاهی به خلق آثار می‌پرداختند، به عنوان گروه طنزپردازان نشریه (طنزسرا، طنزنویس، کاریکاتوریست و...) بشمار می‌آمدند و

۱۴- فرهنگ جبهه ص ۶۴

۱۳- فرهنگ جبهه ص ۶۴

۱۲- فرهنگ جبهه ص ۶۹

۱۵- فرهنگ جبهه ص ۶۰

اکنون نیز چنین است. اما افرادی هم بودند که تحت عنوان یک گروه مستقل برای چند نشریه آثار فکاهی و طنز ارائه می دادند که دارای یک نام و خطی مشی بودند. دقیقاً اطلاع و آماری از این گروه‌های طنزپرداز در دست نیست. اما می توان درباره یک گروه از دسته ها سخن گفت. گروه مورد نظر «گروه فکاهی نویسان حاجی فیروز» و کاریکاتوریست ها است. گروه یاد شده در سال ۱۳۴۳ پس از عدم تفاهم با مدیران و مسوولان روزنامه فکاهی توفیق تشکیل شد که اعضای ثابت آن: منوچهر محجوبی، غلامعلی لطیفی، اسدالله شهریاری، محمدتقی اسماعیلی، هادی خرسندی، خسرو شاهانی، محمد صالحی آرام، بهمن رضایی و صفرخواجوی راد بودند. این گروه ابتدا به انتشار یک ضمیمه چهار صفحه ای به قطع کوچک همراه با مجله هفتگی «تهران مصور» به نام «کشکیات» دست زدند که بعدها در ۸ صفحه و قطع بزرگ (اندازه مجله تهران مصور) تغییر شکل داد و مدتها به صورت ضمیمه تهران مصور منتشر می شد و به خاطر آثار طنز مورد استقبال خوب مردم قرار گرفت. لذا به همین روی در اواخر سال ۱۳۴۵ ه. ش «کشکیات» به صورت یک مجله مستقل (با امتیاز تهران مصور) در آمد و چندین شماره آن در قالب نشریه ماهنامه منتشر گردید اما دیری نگذشت که بخاطر اختلاف فاحش «کشکیات» با مجله «تهران مصور»، گروه مزبور مجبور به تعطیل این نشریه شد. این گروه پس از آن به همکاری با دوره جدید مجله «کاریکاتور» پرداخت و همچنین صفحه «کرکری» مجله فردوسی و صفحه «فکاهیات» مجله خوشه را ارائه می داد.^۱

گزینش نام مستعار

«تخلص» گزینی از دیرینه ترین هنگام یعنی از دوره رودکی و حتی به نظر برخی پیش تر از او نیز در ادبیات فارسی مرسوم بود. این پدیده برای زودتر شناخته شدن و آسانی و شناخت سریع شاعر و پرهیز از پنهانکاری بود. اما در دوره معاصر یعنی از هنگامه های دوره مشروطه و پیدایش روزنامه نگاری «نام مستعار» گزینی مرسوم و رایج شد و به تدریج این پدیده به عنوان یک سنت و اصل پذیرفته گردید. و گاه «تخلص» و «نام مستعار» در مفاهیم یکدیگر ادغام و جابه جا شده و گاه نیز عوضی گرفته می شود. بدیهی است که گزینش «نام

مستعار» در آغاز و تا پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ شاعران و نویسندگان برای پنهانکاری و سرپوش گذاشتن روی هویت خود و در نهایت امنیت و آرامش خود و دور نگهداشتن از آسیب‌ها و عوامل نظامی رژیم وقت و به علت کثرت آفرینش آثار برای زدودن ذوق زدگی و پرکارنمایی و... بود اما متأسفانه هنوز یعنی پس از پیروزی انقلاب هم «نام مستعار گزینی» رسم است. دکتر ایرج افشار معتقد است که «نامهای مستعاری که بزرگان ادبی و سیاسی به کار گرفته‌اند امروز دشواری است برای کتابداران و شرح حال نویسان و دیگر محققانی که به نوشته‌های جراید و مجلات می‌خواهند استناد کنند^۱». و به راستی نیز چنین است. هنوز بسیاری از صاحبان اصلی آثار بدرستی مشخص نیست. منابع مورد شناخت و کلیدی بسیار اندک است و متأسفانه مطبوعات فکاهی نیز گاهی در معرفی چهره‌های خود بر نداشته‌اند و مشکلی دیگر برخیل مشکلات افزوده‌اند. ما تا حدودی توانسته‌ایم مشخصات و صاحبان اصلی نام‌های مستعار را دریابیم و در یک جمع‌بندی ارائه دهیم. ولی باید اعتراف کنیم که با توجه به همه این تلاش‌ها، هنوز کار ما ناقص است. به هر پندار، این مبحث یک کار کلیدی مهم و بزرگ است و برای اولین بار با این کمیت و کیفیت و ضوابط اندیشه طرح می‌شود.

در حوزه بررسی «گزینش نام مستعار» ضمن توجه دادن به نکات ادبی و علمی، موارد ذیل حائز اهمیت بوده و نمایش‌های ارزشمندی از اندیشه‌های خلاق طنزسرایان تقدیم می‌کند مانند:

- ۱- گزینش نام مستعار از عناصر فولکلوریک و محلی و بومی مانند: ببو، که واژه مازندرانی بوده و به معنی انسانی ساده و خالص، برادر و بابا می‌باشد. یا «قارداش» که ترکی بوده و به معنی برادر است.
- ۲- گزینش نام مستعار طنزآلود مانند: شوت علی، زنبور، پرچانه، شل گوش، قناس الشعرا، خرماگس، کوتوله، ریزه‌میزه، انت الحمار، سرخ‌لوتیان.
- ۳- گزینش نام مستعار از عوامل محیطی گوناگون: جیرجیرک، بوقلمون، غاز، خروس لاری، موش کور، چراغ موشی، نمکپاش، عسل، نخود آش، مداد.
- ۴- نام مستعار عکس و قلب اصلی صاحبان آثار مانند: دنولا که عکس الوند،

۱- مجله آینده، سال چهاردهم، شماره ۳-۵، خرداد-مرداد ۱۳۶۷، سرمقاله «نکته‌ها و خرده‌ها»- مؤلف با نام مستعار» به قلم ایرج افشار.

راسکاخ که عکس خاکسار [ابهری] است.

- ۵- گزینش نام مستعار زن توسط شاعران مرد مانند: پریچهر دلاور توسط اجتهادی، بهناز و گلنار. توسط حاجی حسینی، هاله و سپیده توسط فرجیان.
- ۶- و مواردی از این دست.

نامهای مستعار طنزسرایان ایران

نامهای مستعار طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب به ترتیب نام اصلی شاعران به شرح زیر است. بدون تردید این مبحث کلیدوراه گشای خوبی برای شناخت نام اصلی آثار نظمی فکاهی و طنز بوده و خیلی آسان می تواند جویندگان را به مقصد اصلی برساند. اما در اینجا مسئله ای مهم است که نباید آن را از نظر دور داشت. این مسئله، تشابه نام های مستعار افراد است که پژوهندگان باید در شناخت افراد و دست یابی به نام اصلی و نیز تمیز و تشخیص درست به زندگی نامه صاحبان آثار و محل و مأخذ شعر مراجعه کرده و تطبیق آن دو را در نظر داشته باشند. افزون بر این پندار که آیا فلان شاعر با فلان مجله یا مأخذ نخست و اصلی شعر همکاری داشته است یا نه؟

خوب است که از این پس شاعران طنز و فکاهه در گزینش نام های مستعار مشابه دقت لازم داشته باشند تا دیگر مشکل آفرین نباشند، البته پای برخی از اشعار نام اصلی شاعر آمده است.

نام اصلی شاعران طنز سرا: نام یا نام های مستعار آنان:

اسماعیل آتشی

(متولد ۱۳۱۱ بروجرد)

ابوالحسن آذری

(متولد ۱۲۹۷ ه. ش. کنگاور- درگذشت دی ماه ۱۳۶۵)

بچه کنگاور، الف. بچه کنگاور.

پشم الملک، پشم الملک ابهری، راسکاخ، خارخاسک.

خاکسار ابهری

کمال اجتماعی جندقی

(متولد اسفند ماه ۱۳۰۸ ه. ش- شیران کمالو، نیمسوز، کماج.

سید محمد اجتهادی

(متولد ۱۳۰۹ ه. ش. - کازرون)

- فوت ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۲ - مشهد)

ناصر، جهانگرد، شبیه الشعراء کازرونی، میرزا هیل هیل،
سیف القلم، هوچی، زالاس، هل هل فندی، جیرجیرک، ناشی
باشی، آمنه باشنگی، کاکوشیرازی، ابوالبلبل، ماما جیم جیم،
لوطی شیرازی، نکبت الشعراء، اجتهادی، پریچهر دلاور، بدبین،
هندل الشعراء، اشتباهی، جیم جیمبو، زالو، مارگریت بیگم،
الیزابت بیگم، میرزا قلمدون، ملک مقوا، دیزی اشتهاوردی،
مسیوفندک، بابا کرم، ناصر جهانگرد، ...

منوچهر احترامی

(متولد ۱۳۲۰ ه. ش. - تهران)

م - پسرخاله، الف - اینکاره.

مهدی اخوان ثالث

(متولد ۱۳۰۷ ه. ش. - توس خراسان)

م - امید.

ادیب الممالک فراهانی

(متولد ۱۴ محرم ۱۲۷۷ ه. ق. درقریه)

کازران از بلوک شراء اراک -

درگذشت ۱۳۳۶ ه. - تهران)

ادیب، امیر

پروین اعتصامی

(متولد ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ ه. ش. در

تبریز - درگذشت ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ ه. ش.

در تهران)

پروین

محمد علی افراشته

(متولد ۱۲۷۱ یا ۱۲۸۷ ه. ش. درروستای

بازقلعه رشت - درگذشت ۱۶ اردیبهشت ماه

۱۳۳۸ درصوفیه بلغارستان)

احمد الوند

(متولد ۱۳۱۴ ه. ش. در ساری -

دنولا [عکس و قلب الوند]، ۱ - ۱، شهمیرزادی - احمد،

داریوش مسیح، احمد، الوند.

پاشاخان بچه فخرآباد.

پاشا امیر حسینی

امیری فیروزکوهی

(متولد ۱۲۸۸ هـ. ش در روستای فرح آباد

فیروزکوه - درگذشت ۱۹ مهر ۱۳۶۳ در تهران) امیر

مجید امیری نوری نوری زردآلو، کاسکو.

ایرج میرزا

(متولد رمضان ۱۲۹۱ هـ. ق در تبریز -

درگذشت ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ هـ. ش در تهران) ایرج.

علی بام رفیع بی معرفت، ع - بام رفیع.

محمد تقی بهار

(متولد آبان ماه ۱۲۶۵ هـ. ش در مشهد -

درگذشت اول اردیبهشت ۱۳۳۰ هـ. ش در تهران) بهار

پرتو بیضائی

(متولد ۱۲۸۴ هـ. ش در آران کاشان -

درگذشت ۲۵ مهر ۱۳۴۸ هـ. ش در تهران) پرتو

مهندس منوچهر بازوکی

(متولد شهریور ۱۳۱۲ هـ. ش در گرمسار) شاهین.

لعلی تبریزی

(متولد ۱۲۲۴ هـ. ش در تبریز -

لعلی . حکیم لعلی .

درگذشت ۱۳۲۵ هـ. ق در نقلیس)

مهدی نعجبی

آواره، آقا مهدی آواره، م. ت - آواره.

محمد صادق تفکری

پرچانه، تفکری پرچانه، سرور الشعرا، زلم زیمبو، میرزا آقا

مرتضی توکلی

بیو، م - توکلی .

حسین توفیق

(درگذشت ۲۹ بهمن ۱۳۱۸ در تهران)

بو قلمون، غاز، شونه بسر، هدهد میرزا، تربچه نقلی، گشنیز خانم، ملندر.

منوچهر جراح زاده

(متولد ۱۳۱۲ هـ. ش در بندرانزلی) قلندر

ابوتراب جلی

(متولد ۱۲۸۷ هـ. ش در دزفول)

مزامح، فلائی، خفی، فیلسوف، رنجبر، علی ورجه، خوشه چین،

مجید کامروا، جلیل، رقم، رمق، ندا، شرر + ج، بازیگوش،
آراسته، میرزا کائنات، ونداد.
منار جنبون.

اکبر جمشیدی
ناصر چولائی وکیلی
(متولد ۱۳۱۶ ه. ش در ملایر)

نازک نارنجی، ریزه میزه، آزاده، بازشکاری، بهروزخان، بهناز،
گلناز، م - ح، مش رحمت الله.

محمد حاجی حسینی
(متولد ۱۳۰۸ ه. ش در کن)

حالت، خروس لاری، هدهد میرزا، ابوالعینک، شوخ.
انت الحمار، هوار، فاضل مآب.

ابوالقاسم حالت
(متولد ۱۲۹۸ ه. ش در تهران)

محمد حسن حسامی محولائی
(متولد ۱۳۰۷ ه. ش در محلات
تربت حیدریه)

قلقلکچی، قلقل، ح. محولائی.

خروس اخنه، قدبلند، موبور، سرخ رو.
موش کور.

حسین حسینی
(متولد ۱۲۹۹ ه. ش در قم)

شیخ نشین نهاوندی.

ابوالقاسم حیاتی
فیض الله حیدری نهاوندی
مرتضی خدا بخش

حاج مرتضی، شتر مرغ، آق مرتضی.
ابو دلدل خلخالی

(متولد ۱۳۱۶ ه. ش در تهران)
جهان بخش خدیوی

هادی خان، لب کلفت.

هادی خرسندی
(متولد ۱۳۲۳ ه. ش)

محمد خرمشاهی
(متولد ۱۳۰۰ ه. ش در ساوه)

گل مولا، درویش، مرشد، عمویادگار، مرد میدان (مرد میدون)،
ولدچموش، جوجه اسدالله خونساری (خوانساری)، مادمازل
ریشو، فاطمه آره، مسیو واقار شاک، منیژه، دسته بیل، فلان
بن فلان، عوضعلی، کیان، ممدآقا، شیوا.

امیر، خسروائی.

امیر هوشنگ خسروائی
(متولد ۱۲۸۸ ه. ش در محلات)

- برويز خطيبی
خودحاجی، زوار دررفته، حاجی بابا، دارکوب، باباعلی،
بی حق.
بچه مزلقان.
ضرغام خلیج
دکتر حسن خواجه نوری
(متولد ۱۳۱۴ ه. ش درگناباد)
چراغ موشی گنابادی، ح. خ. گناباد: ح - خ چراغ موشی، ح -
خ: ابابیل، نمک به حروم، نمکپاش.
ا. خ. کرمانی.
داش حسن
اسدالله خیراندیش کرمانی
حسن زاهدی
ناصر داروگر کرمانی
(متولد ۱۴ آبان ۱۳۱۴ ه. ش)
درکرمان
مهر، اندک.
تقی دانش
(۱۲۴۰ - ۱۳۲۶ ه. ش تهران)
علی اکبر دهخدا
(متولد ۱۲۹۷ ه. ش درتهران -
درگذشت هفتم اسفند ۱۳۳۴ درتهران)
دخو، نخود همه آش، خادم الفقرا، دخوعلی، برهنه خوشحال،
رئیس انجمن لات و لوتها، خرمگس، جغد، دمدمی،
اسیرالجوال.
بدالله رحیمی فر
(متولد ۱۸ بهمن ۱۳۰۳ ه. ش)
در رامهرمز
دانش، بچه رامهرمز.
عبدالعلی رزاقی
رزاق الشعرا، رزاق الشعرا تویسرکانی، بچه تویسرکان
بهرام رضوی
(متولد ۱۳۲۳ ه. ش درآمل)
قاسم رفقا
روشن، بچه داکر، عل.
او یار تقی، یالفوز، قاسم آقا، رفیق الشعرا
اجنه، مجنه، اجنه - مجنه.
سید غلامرضا روحانی
(متولد ۲۱ اردیبهشت ۱۲۷۶ ه. ش درمشهد)
۲۱ اردیبهشت شهریور ۱۳۶۴ ه. ش درتهران)
ابوالحسن روح القدس
مارعینکی اسدآبادی.

رهی معیری

(متولد ۱۲۸۸ هـ. ش. در تهران—)

درگذشت ۲۴ آبان ۱۳۴۷ هـ. ش. در تهران) رهی، زاغچه، حق گو، شاه پیرون، رک گو، گوشه گیر.

یحیی ریحان

(متولد ۱۲۷۲ هـ. ش. در تهران— درگذشت

سمعیان

۱۳۶۳ هـ. ش. در تهران)

حسن زارع

پسرکد خدا، زارع الشعرا،

سرخوش کرمانشاهی.

علی اصغر زعفرانی

موج، خلیفه الشعرا، سامان الشعرا.

خلیل سامانی (درگذشت ۱۳۶۰)

احمد سروری

جن بوداده، سلندر.

مهدی سهیلی

(متولد ۱۳۰۳ هـ. ش. در

تهران — درگذشت ۲۵ مرداد

۱۳۶۶ هـ. ش. در تهران)

چاقالو، نمکدون، هاردی، بذله گو، الشیخ مهدی سهیل الدین التهرانیه،

شازده پسر، کثیرالاضلاع، جهاننده، شبیه الاعراب، لوطی پسر، خواجه

سهیل الملک، متلک گو، فکنی پسر، بازاری، جاهل العلماء، شیرین، سهیلی

آمهدی خان، بی خیال، آشفته، آشفته شهرضائی.

قاسم سیاره

خسرو شاهانی

(متولد دهم دی ۱۳۰۸ هـ. ش.

شامیوه خراسون، نمدمال، شادونه، بچه خراسون، خ — ش آق معلم.

دریشابور)

رضا کناش، شاهد، مفلوک الشعرا.

رضا شاهد کناش

هما.

امیر شاهی

خیام شعبانی.

(متولد ۱۳۱۵ هـ. ش. در روستای

خیام.

صمغ آباد قزوین)

ف — بهبهونی.

فتح الله شکبائی

سید محمد حسین بهجت تبریزی

(متولد ۱۲۸۳ یا ۱۲۸۵ هـ. ش.

در تبریز— درگذشت ۲۷ شهریور

شهریار، قراضه.

۱۳۶۷ هـ. ش. در تهران

اسدالله شهریار

(متولد ۱۲۹۹ هـ. ش در کرمانشاه)

حسن علی جعفر، ش — ترسو، شبکور، شایان، یارو، سرخلوتیان،
قناس الشعرا. ش — سرخلوتیان.

شل گوش، پرویز.

پرویز شهیدی

کیومرث صابری فومنی

(متولد هفتم شهریور ۱۳۲۰ هـ. ش)

در صومعه سرای گیلان)

گردن شکسته، گردن شکسته فومنی، میرزاگل، عبدالقائوس، ابوالپیاده،
لوده، ریش سفید، گل آقا، مش رجب، غضنفر، شاغلام، مصادق.
مصادق خان و...

محمد صالحی آرام

(متولد ۱۳۱۷ هـ. ش در همدان)

ملا، ملا صالح، م — ص، صالحی، صالح الشعرا، دادا همدانی، دادا —
دراقا، صالح الشعراء همدانی و...

عمران صالحی

(متولد ۱۳۲۵ هـ. ش در تهران)

بچه جوادی، زرشک، ابوطیابره، ابوقراضه، زنبور، مداد، ع — مداد، میخ
طویله، یکی از بزرگان اهل تمیز.

ابراهیم صهبا

(متولد ۱۲۹۰ هـ. ش در

صهبا، شیخ سزنا، ابرام سرپا، شیخ الشعرا،

محولات تربت حیدریه)

سیدعلی طاهری سدهی

(متولد ۱۲۸۰ هـ. ش در

شیوا.

قریه ورنوسفادزان اصفهان)

محمدعلی طاهریا

(متولد ۱۳۰۸ هـ. ش در سمنان —

قرنی الشعرا

درگذشت ۱۳۶۵ هـ. ش در سمنان)

عبدالله ظهوری

یاور، ع — ظ. یارو.

عارف قزوینی

عارف

حسین عاطف

فین فینی، بابا چماقلو.

(متولد ۱۹ دی ۱۲۹۰ هـ.

ش. ش در تهران)

بچه قصری، ک. بچه قصری.

کیومرث عباسی

- جواد عطار
(متولد ۱۳۰۴ هـ. ش در شیراز)
عماد الدین برقی
احمد رضا غفورزاده
(متولد ۱۳۰۸ هـ. ش در قریه)
ورنوسفادران سده اصفهان
عباس فرات
(متولد ۱۲۷۳ با ۱۲۶۹ هـ. ش)
در بزد — درگذشت آبان
۱۳۴۷ هـ. ش در تهران
مرتضی فرحیان
(متولد ۱۳۱۳ هـ. ش در تهران)
شاگرد تنبل، فینگیلی، کل تویی، هدی کوچولو، سبدمیرزا،
خان داداش، هاله، ابوشنبلیله، سپیده، دانی مرتضی، شونول.
محمد ابراهیم فرخی یزدی
(متولد ۱۳۰۶ هـ. ق در یزد —
درگذشت ۲۵ مهر ۱۳۱۸ هـ. ش در تهران)
دکتر خسرو فرشیدورد
(متولد ۱۳۰۸ هـ. ش در ملایر)
کریم فکور
شیطونک، شیطان، فتنه، بنده زاده، کریم، فکلی، سخن چین، ارادتمند،
خوشحال.
محمد تقی کهنمونی
(درگذشت به سال ۱۳۶۳ هـ. ش در تهران)
دکتر مسعود کیمیاگر
ح. ب. گرگین
احمد گلچین معانی
(متولد ۱۲۹۵ هـ. ش در تهران)
گلچین، لاجباز، شاعر، نوحه، بچه مکتبی، سارق دیوان، یغنعلی، گل آقا،
سجاف، دفتر، اشعر الممالک، سیمرخ.
تیمور گورگین
(متولد ۱۳۱۳ هـ. ش در چولاب)
میان کوخسفهان — آستانه اشرفیه
مورچه رشتی، بنده خدا، کاسگول (گیله مرد)، رومیت کاسا،

ج — عطار د.

عماد

طالانی، طالانی اصفهانی.

فرات، ابن جنی

فرخی

شاعر الکی، شیخ الشعرا، در بدرالشعرا.

شیطونک، شیطان، فتنه، بنده زاده، کریم، فکلی، سخن چین، ارادتمند،
خوشحال.

م — سیبیلو، لبخند، کوتوله و اوایلا، بچه گربه، پیش پیشی، م — کوچولو.

زردآلوعنک، آلوزرد، دوقلو، ک. انگولکچی.

کشتی نفت کش.

گلچین، لاجباز، شاعر، نوحه، بچه مکتبی، سارق دیوان، یغنعلی، گل آقا،

سجاف، دفتر، اشعر الممالک، سیمرخ.

تیمور گورگین

(متولد ۱۳۱۳ هـ. ش در چولاب)

میان کوخسفهان — آستانه اشرفیه
مورچه رشتی، بنده خدا، کاسگول (گیله مرد)، رومیت کاسا،

ت - کامبیز، مقروض الشعراء، مولانا رشتی، تلخوم، بی موخ
میرزا.

گویای اسرار، بلبل گویا، لال، شیر گویا.

بزرگبندی، نی نی کوچولو، آق محمود، خاله رورو.

م. آدمیزاد، آدمیزاد، میز مم جواد، آمیز مم جواد، ج. محبت.

محبوب الشعراء، بزمجه، همه سر حریف، کمرو.

لک لک میرزا، ح - غریبه، مطلق، ح - مطلق، روده دراز، برهنه
خوشحال.

عیسی میرزا، سایه وار، اعتدالی، بچه فشکالی، نی لبک،
سوت سوتک.

بیکار اصفهانی، فقیر اصفهانی، آذر اصفهانی.

م - شبدر، فضول آغاسی، زرافه، م - روزدر، ملا سه شنبه، م -
شیخ بچه، م - حالی به حالی، م - شاعر بعد از این، م - دراز
علی بک، م - شیخ ولی خان، م - زهرمار، م - بز و برو، م -
جانماز آب کش، ضد ساواک، م - ملا چغندر، م - بی تربیت،
مرتضی خان، م - چماق علی بک، ملا شبدرالدین دارقوزآبادی.
ابوالحسن - م.

قلزم.

بچه ورامین، مخلص، شب پره.

مش مسلم، مش مندلی، توله خرس، بی رگ، دوسرطلا،
مفلوک، قوجعلی، ننه همدم، اجاره نشین، نقدعلی، مافنگی،
گرچه مرتضی علی، سر خر، حمال باشی، قندعلی، زرشک
علی، گدا علی، لقا، م - امتیاز، نقلعلی، سنگسری، سنگپائی،

مهندس محمدعلی گویا

محمود گیوی

محمد جواد محبت

منوچهر محجوبی

حسین مدنی

(متولد ۱۳۰۵ ه. ش)

عیسی مسیحا

رحمت الله مطهری

(متولد آذر ماه ۱۳۱۰ ه. ش)

در شهرضا

مرتضی معتمدی

ابوالحسن ملک

استاد ملک حجازی

(متولد ۱۲۷۰ ه. ش در یزد)

حاج محمد باقر مهدی قلی خان

(متولد ۱۳۱۲ ه. ش در تهران)

علی میثاقی (غلامعلی لقائی)

(متولد ۱۲۹۲ ه. ش -

درگذشت اول بهمن ۱۳۶۱ ه. ش)

علامه درگزینی، شوفره، ممتاز، غلامعلی لقائی.
ممصداق خان.

اردک میرزا، پهلوان پنبه، خبر باف.
ه. ن. مربا، میرزا هوشی،.

ن-جنی.

مجرد، ور پریده، تاج الشعرا، رامشگر، نون-سیلوزاده، کاکا
شهرفرنگی، بلور قهوه ای، فضول آقا.

صفا، بچه کرمونشاه، ا. بچه کرمونشاه، ا. ن. مرشد صفا، ا. نواب
صفا، نواب صفا.

نوح، سپند، نوح بن اسپند، میغ، بچه سمون.

نیما، نیما یوشیج.

ابوالوحید ابوالبیخیر، گامبوی تهرانی، تپلی.

وکیل باشی، شنگول الشعرا، گرگانی، مانسی گرگانی، م-
گرگانی، ی-و. وکیل باشی.

محمد صادق میرفندرسکی

پرویز نامدار

هوشنگ نامدار

محمد علی نجاتی

(متولد ۱۲۸۶ ه. ش در تهران)

سید اشرف الدین حسینی

(متولد ۱۲۸۷ ه. ق در قزوین-)

درگذشت ۱۳۰۵ ه. ش در تهران)

حسین نعیمی ذاکر

(درگذشت بهار ۱۳۴۴ ه. ش)

اسماعیل نواب صفا

(متولد ۱۳۰۳ ه. ش در کرمانشاه)

نصرت الله نوحیان

(متولد ۱۳۰۱ ه. ش در سمنان)

علی اسفندیاری

(متولد ۱۲۷۶ ه. ش در بوش مازندران)

درگذشت ۱۶ دی ۱۳۳۸ ه. ش در تهران)

نورالله وثوقی

(متولد ۱۳۱۹ ه. ش در شهرضا)

ناصر وحید یوسفی

یحیی وکیلی زند

(متولد ۱۳۱۹ ه. ش در گرگان)

جلال الدین همایی

(متولد ۱۹ دی ۱۲۷۸ ه. ش در اصفهان-)

سنا، همایی.

(درگذشت ۲۸ تیر ۱۳۵۹ ه. ش در تهران)

شهریار یاریخت

عمو نوذر، نوذر اصفهانی، بابا نوذر اصفهانی، خر گردن.

جایگاه و حدود عناصر مبهم طنز

گفتیم دامنه طنز در زندگی آدمی گسترده و پیچیده است. این گستردگی و پیچیدگی به اندازه‌ای است که گاه نمی‌توان بسیاری از این قوالب، انواع و عناصر طنز را در بخشی جا داد، یا جایگاه و قالبی را برای آن‌ها در نظر گرفت و حدود و ثغوری برای آنها تعیین نمود. در عین حالی که می‌توان این عناصر، قوالب و انواع طنز را به یکدیگر ربط و نسبت داد و یا این موارد را پاره‌ها و بخشهای یکدیگر دانست. عناصر یا قوالب مورد نظر از این قرارند: ادا، ادا در آوردن، ریا و تظاهر، دوز و کلک، شکلک، کنایه، قر، اطوار، فیس و افاده، پُز، پُزدادن، لنگ، لنگیدن، چشم از حدقه در آوردن، کج: رفتن — خواندن — نوشتن و... بد: خواندن — گفتن — نوشتن...، غرولند کردن، وز وز کردن زنبور، سکسکه، سکسکه کردن، لرزیدن، لرزش، دم جنباندن، ابرو تکاندن، چشمک زدن، حالت‌هایی از عدسه کردن و خمیازه کشیدن، باد معده (گوز دادن) در کردن، چُس دادن، لکنت زبان، نوعی آواز خواندن، نوعی نواختن آلات موسیقی و... که همه این عوامل در خنداندن و گریاندن آدمی مؤثرند و آدمی را متوجه گستره طنز می‌نمایند و همه آنها دارای یک سری شدت و ضعف نیز می‌باشند.

بهانه

بهانه، تاکنون در هیچ منبع و مأخذی که در حوزه طنز نوشته شده، به عنوان طنز و ارکان آن یاد نشده است. در صورتی که این پدیده می‌تواند به عنوان یکی از موضوعات مورد کاربرد طنز و فکاهه مطرح باشد. چه حضور طنز بهانه‌ای را می‌توان در مثل، مثل، چپستان، شعر، بازی، داستان، لالائی... (در قالب فولکلور) و غزل، قصیده، قطعه، رباعی، دوبیتی، مثنوی و... موضوعات سیاسی، اقتصادی، ادبی، اجتماعی، روانشناسی و... به گونه ضعیف، متوسط، قوی، تلخ و شیرین دریافت. مانند:

مثل بهانه‌ای بهیانی^۱:

■ ■ یا نمی شَم حموم یا پُشتی گِلَم می!

برگردان: یا به حمام نمی روم یا گل سرشور زیادی می خواهم!

۱- به روایت خواننده‌ای (با نام مستعار غنچه شکوفا) از خوانندگان و همکاران پر و پا قرص صفحه فرهنگ مردم مجله اطلاعات هفتگی.

پیشگفتار دوم

تاریخ تحلیلی

مطبوعات طنز و فکاهی معاصر

مطبوعات طنز و فکاهی

مطلع:

با ظهور ماشین چاپ سربی در ۱۲۳۱ و چاپ سنگی در ۱۳۴۰ و چاپ نخستین روزنامه میرزا صالح شیرازی در سال ۱۲۵۳ وابسته به خدمات وزارت امور خارجه^۱، و چاپ و انتشار مطبوعات سیاسی و انتقادی و شب‌نامه‌های اینگونه در کشاکش اوضاع نابسامان سیاسی - اجتماعی حکومت قاجاریه و سلطنت جابرا نه و خودباخته ناصرالدین شاه و فرزندان، مطبوعات طنز و فکاهی نیز به پیروی از مطبوعات طنز و فکاهی کشورهای پیشرفته اروپا ظهور کرد. نخستین نشریه فکاهی و طنز در آخرین سالهای دوره استبداد، شب‌نامه فکاهی^۲ بود که حدود سال ۱۲۷۲ شمسی پس از قضیه تحریم و لغو تنباکو بگونه نامنظم چاپ و منتشر می‌شد که عموماً مخفیانه و به طور رایگان توزیع می‌گردید.

پس از آن نخستین روزنامه طنز و فکاهی «طلوع»^۳ بود که در سال ۱۲۸۰ شمسی به همت میرزا عبدالحمیدخان متین السلطنه از متفکران مردم بوشهر و نماینده دوره دوم مجلس شورای ملی در شهر بوشهر و زمان سلطه ناصرالدینشاه پا به عرصه وجود نهاد. و بعد از طلوع، نخستین روزنامه کاریکاتوری، «نامه ادب»^۴ به همت ادیب الممالک شاعر نامدار معاصر انتشار یافت که کاریکاتورهای آن را «حسین الموسوی» نقاشباشی آستان قدس به گونه ابتدائی و ساده می‌کشید. و انتشار مطبوعات طنز و فکاهی ادامه یافت تا عصر حاضر که آخرین نشریه فکاهی یعنی مجله «خورجین» همچنان انتشار می‌یابد. البته مطبوعات طنز و فکاهی از آغاز تا کنون با دو مقوله مهم یعنی پدیده اجتماعی و سیاسی همراه و همگام بوده و

۱- تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، از استاد محیط طباطبائی ص ۱۵.

۲- شرح آن در ذیل الفبائی نشریه آمده است.

۳- شرح آن آمده است.

۴- توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شماره مسلسل ۵، اردیبهشت ۱۳۴۲ ص ۳.

از سادگی و ابتدائی بودن به پیچیدگی و تکامل و تنوع و احراز تجربیات شخصی و بین‌المللی کشیده شده است.

آنچه که در قلمرو طنز مطرح است و نیز باید در تصحیح و تتمه و تکلمه آراء مطبوعات طنز و فکاهه^۵ گفت، این است که طنز تنها برای خندیدن و سرگرم بودن نیست و چاشنی اصلی و اساس طنز، خنده و خنده صرف نیست بلکه خنده یکی از نتایج طنز است و گاه گریه، تاسف، تأثر، رنج و اندوه مایه طنز می‌شود و این عوامل در تغییر ذائقه، طبع، اندیشه، حرکت و دگرگونی مردم مؤثر است. سخن در این باره فراوان است. در اینجا ضمن ارزیابی و بررسی نکاتی از اندیشه‌های حوزه طنز، مطبوعات طنز و فکاهه به ترتیب حروف الفبا شرح و توضیح داده شده است. تا آنجا که توان داشتیم و جستجو کردیم، سعی نموده‌ایم نشریه‌ای از قلم نیفتد.

تقسیم‌بندی ادواری مطبوعات طنز و فکاهه

مطبوعات طنز و فکاهه را می‌توان به لحاظی در ادوار تاریخی معاصر بدین گونه تقسیم‌بندی نمود:

- ۱- مطبوعات طنز و فکاهه قبل از صدور فرمان مشروطیت (در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ه. ش): مانند: روزنامه طلع، ادب، شب‌نامه.
- ۲- مطبوعات طنز و فکاهه پس از صدور فرمان مشروطیت تا کودتای حوت ۱۲۲۹ ه. ش توسط رضا پهلوی: مانند: روزنامه صوراسرافیل، روزنامه نسیم شمال، روزنامه ملانصرالدین، روزنامه کشکول، روزنامه تنبیه، روزنامه آذربایجان، روزنامه حشرات الارض، روزنامه چنجه پابرهنه، روزنامه بهلول، روزنامه جنگل مولا...
- ۳- مطبوعات طنز و فکاهه از کودتای رضا پهلوی تا شهریور ۱۳۲۰ ه. ش: مانند: روزنامه نسیم شمال، توفیق، امید، روزنامه قرن بیستم، روزنامه یویو، روزنامه ناهید.
- ۴- مطبوعات طنز و فکاهه از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷: روزنامه بابا

۵- بنگرید به: توفیق فکاهی ماهانه: الف: سال اول شماره ۳، اسفند ۱۳۴۱ ص ۳. ب: سال پنجم، شماره مسلسل ۴۹، دی ماه ۱۳۴۵ ص ۳. پ: سال پنجم شماره ۴۶ مهر ۱۳۴۵ ص ۳. ت: سال سوم شماره ۲۶ بهمن ۱۳۴۳ ص ۳. ث: سال سوم شماره ۲۵ دی ۱۳۴۳ ص ۳. ج: سال سوم شماره ۲۴ آذر ۱۳۴۳ ص ۳. چ: سال سوم شماره ۲۳ آبان ۱۳۴۳ ص ۳. ح: سال سوم شماره ۲۲ مهر ۱۳۴۳ ص ۳.

شمل، روزنامه توفیق، مجله کشکیات ضمیمه تهران مصور، مجله کاریکاتور، روزنامه یویو، مجله حاجی بابا، روزنامه خورشید ایران، روزنامه کرنا، مجله متلک، چلنگر.

۵- مطبوعات طنز و فکاهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی: روزنامه فریاد خزر، مجله فانوس، روزنامه توفیق دیدار، روزنامه جنگ، روزنامه منافق، روزنامه قیل و قال، روزنامه ارتجاع، هفته نامه ضد کمونیست ها و منافقین، نشریه زرخ پوتار، مجله حاجی بابا، مجله جوک، مجله فکاهیون، مجله خورجین، لوتی، مش حسن، هیاهو، خرمن سوزان، بختک، ملانصرالدین، دخو، قیف، بمبو، دوره گرد، رفتگر.

نامگذاری مطبوعات فکاهی:

نکته شایسته بررسی در دایره مطبوعات فکاهی، مسئله «نامگذاری» است. همه بنیانگذاران مطبوعات فکاهی ایرانی از مشروطه تا کنون نام های نشریات خود را از عناصر محیطی وام گرفته اند به گونه ای که با دیدن نام این نشریات خنده بر لبان خواننده نقش می بندد. مثلاً واژه «خورجین» در اصل مفهوم بدی ندارد اما به لحاظ تناسب با «خر» حیوان بارکش و صفت ویژه ای که این دو دارند؛ بی اختیار خنده بر لبان آدمی نقش می بندد. یا مثلاً مجله «زنبور» که نشانه نیش زدن است و کنایه از نیش زمامداران وقت و در عین حال ایهامی است به این موضوع که نشریه یاد شده کارش نیش زدن به مسائل اجتماعی و سیاسی و چهره ها و زمامداران است. و یا نشریه «حشرات الارض» یعنی «حشره های روی زمین» که اشاره به آدم های بد و پست و ستمگر و دیکتاتور است. و یا «ملا عمو» و «بهلول» و «ملانصرالدین» که اشاره به آدم های ساده و رک گواست و در عین حال کارهایشان سراسر طنز و فکاهه و شوخی است.

اهداف نشریات طنز و فکاهی:

اهداف نشریات طنز و فکاهی، عیب شماری جامعه، دستگاه های دولتی و اداری و غیر آن و نقض زدائی و راهنمایی همه اقشار جامعه است. این نشریات با همه کس و همه چیز شوخی می کنند و واهمه ای از هیچ کس و هیچ چیز ندارند. روزنامه امید در تبیین اهداف و فرهنگ نشریات فکاهی و طنز می نویسد: «این نکته مورد توجه است که مندرجات جراید فکاهی ایران تا به حال تقریباً جدی بوده و با هر کس طرف بودند ضدیت و با هر کس دوست بودند جدا حمایت می کردند در صورتی که روزنامه فکاهی باید غیر از این باشد

حقایق را به طور سربسته و تعریض بگوید بدون اینکه نسبت به یک شخص یا دسته هتاکی کند.^۱ در صورتی که در برخی اوقات این نشریات از مسیر اخلاق و اصالت و ارزش های خود جدا شده، به انحراف، هتاک، اشاعه فساد و بی مزگی و... کشیده شده اند مانند بیشتر کارها و آثار نشریات توفیق و تهران مصور و...

بازی با واژه ها در مطبوعات طنز و فکاهی

در مطبوعات طنز و فکاهی بازی با واژه ها یکی از مسائل مهم پرداخت و توجه دقیق در مطالعات آن می باشد. این نوع بازی متناسب با حوادث و پدیده ها و افراد و عناصر روزگار و مورد توجه و مسئله زمان یک نشریه طنز است. با توجه به حضور این پدیده می توان کتابی مستقل و جامع و متنوع و شیرین نوشت. البته در هر نشریه این نوع بازی بستگی به قلم و نوع تفکر و اندیشه و علم نویسندگان دارد. در حوزه بررسی بازی با واژه ها می توان انواع طنز و فکاهه و صناعات ادبی را یافت و نیز در این دایره فرهنگ برای شناخت نام درست و اصلی هر واژه باید با بازی و سرهم کردن خود واژه و مراجعه به مطبوعات جدی و سیاسی وقت مقصود را یافت. این فرهنگ پس از شهریور ۱۳۲۰ ه. ش تولد یافت و اوج آن از سال ۱۳۳۵ ش تا ۱۳۵۶ ه. ش بود. به نمونه هایی از این نوع بازی و سرگرمی با واژه ها توجه کنید:

نام واژه	نام اصلی واژه
خوسروانی	خسروانی، از مسئولان رژیم شاهنشاهی بویژه در سال ۱۳۴۶
شهرتاری	شهرداری، یعنی سازمانی و اداره و ارگانی که بجای آبادانی
	سبب تاریکی و ویرانی شهر است.
نی نی بوس	مینی بوس
شرکت زائد	شرکت واحد، شرکت واحد اتوبوس رانی وابسته به شهرداری
	هر شهر بویژه تهران.
وزارت بیطاری	وزارت بهداشتی و بهزیستی
حزب چاخال نوین	حزب ایران نوین

۱- روزنامه امید، سال اول شماره اول شنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۰۸ شمسی به نقل از تاریخ جرائد و مجلات ایران ج

شرکت زاهد شرکت واحد اتوبوس رانی
 وزارت بیکاری و وزارت بهداشتی
 مجلس ثنا مجلس سنا، یعنی مجلسی که بیشتر ثناخوان شاه... بود تا
 اصلاح گری مملکت.
 ثناتور سناتور یعنی ثناخواه شاه و دار و دسته اش
 اخ بار اخبار
 حزب خردم حزب مردم
 مجلس شوربای میلی — مجلس شورای ملی
 وزارت آمرزش و ور پرش — وزارت
 مشهدی هوپیدا مشهدی هویدا (نخست وزیر رژیم پهلوی)
 عنتر سادات انور سادات — رئیس جمهور مخلوع مصر
 کرسی خانه مجلس شورای ملی
 حزب ایناروبیین — حزب ایران نوین
 قبرستانی دبستانی (اشاره ای طنزآمیز به سه یار دبستانی و یکی از رجال)
 عصائی امیرعباس هویدا (نخست وزیر رژیم پهلوی)
 حزب رسواخیز حزب رستاخیز
 جیمی زرزر جیمی کارتر (از روسای جمهور آمریکا)
 محمدرضا پالانی محمدرضا پهلوی (آخرین شاه تاریخ ایران و دومین شاه رژیم پهلوی)

سمبل های مطبوعات فکاهی:

حضور افراد و عناصری به عنوان سمبل و به اصطلاح گوینده و همه کاره شخصیتی مطبوعات، ویژگی دیگر نشریات فکاهی است که سرشار از نکته ظریف و طنز و انتقادات است. مثلاً در روزنامه «حشرات الارض» «غفار وکیل» از این دست سمبل هاست که در جامه یک دیوانه بازارگرد معروف تبریز ظاهر می شده و حرفهای موردنظر از زبان و اشارات و حرکات او زده می شد. به عنوان نمونه در شماره اول همین نشریه در معرفی «غفار وکیل» به عنوان منشی اول اداره آمده: «چند روزی است که دوستان ما منتظر دیدار روزنامه حشرات الارض بوده و به خیال خودشان که غفار وکیل منشی اول اداره به عالم مطبوعات چه تحفه

خواهد آورد و یا برای مشترکین با دندان‌های خود از هوا گنجشک شکار خواهد کرد یا آنکه به سر کچل آنها دوائی خواهد مالید. نه خیر هیچ یک از این‌ها نیست. کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی. غفار وکیل اگر تا این درجه‌ها مدبر و کاردان بود تا حال به جهت خود فکری می‌کرد.»

و در روزنامه «توفیق» چهار شخصیت به نام «کا کا توفیق» یک مرد تیزبین، رک گو و سرسخت، «گشنیز خانم» عیال او، شوهر دوست، گاه متحیر و زمانی متلک گو و همچنین «ممولی» میمون کا کا که اکثراً یک دوست وفادار همراه کا کاست، دیده می‌شوند. هر زمان که کا کا کسی را برای درد دل ندارد، خطاب به مولی صحبت می‌کند. شخصیت چهارم «ملت» است. مردی با لباس دهقانی، ساده، زودباور و تماشاجی که اکثر موارد همپای کا کاست و با او راز و نیاز می‌کند.

کا کا توفیق یک فرد، دو گروه و سه موضوع ثابت برای حملات دائمی خود دارد. فرد مزبور همیشه «صدر اعظم» وقت است که به هر یک عنوان خاص می‌دهد. چنانچه علی امینی را «صدر اعظم کمر بندی»، اسد الله علم را «صدر اعظم کلنگی» نامیده است و حسنعلی منصور نیز گاه «ناسور» و گاه «قمصور» لقب می‌گیرد^۱ و امیر عباس هویدا «صدر اعظم عصائی و مشدی هویدا ...»

نشریات فکاهی و طنز محلی

یکی از نکاتی را که باید در حوزه طنز امروز ایران در نظر داشت، حضور نشریات فکاهی و طنز و کاریکاتور محلی زبانها، گویش‌ها و فرهنگ‌های بومی ایرانی است که بیشتر این حضور را در آذربایجان، خراسان، اصفهان و گیلان و فارس می‌بینیم. که صد البته آذری‌ها گوی سبقت را ربوده‌اند و در این باره نیز چونان دیگر خصایص و سبقت جویی‌ها برنده‌اند. نشریات مستقل ترکی آذری و ترکی - فارسی و گاه فارسی در حوزه طنز معاصر جای ویژه‌ای از تبحر آذری‌ها را نشان می‌دهد و افزون بر آن سهم ارزشمند متفکران این دیار را مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهد. هم آثار مطبوعاتی طنز آذری‌ها و دیگر مناطق همین نکته است که شهرستانی‌ها برخلاف اظهار نظر برخی، از تهرانی‌ها و پایتخت‌نشین‌ها و تحولات و دگرگونی‌های روزگار، دور و غافل نبوده‌اند. مثلاً آثار محلی و

صرف آذری به زبان ترکی آذری ها منتشره در آذربایجان چون: شب نامه، ملانصرالدین، آذربایجان (نیمه ترکی)، آی ملا عمو (نیمه ترکی)، مزه لی، مشعل، بابای امیر، طوطی، لک لک، کل نیت، آری، زنبور، بهلول از این دست آثار می باشد.

سرقات ادبی در مطبوعات فکاهی

«سرقات ادبی» مبحثی است که متأسفانه در تاریخ ادبیات فارسی وجود و حضور دارد. استاد جلال الدین همایی «ره» فصلی جامع در قلمرو و انواع سرقات ادبی در کتاب ارزشمند خود «فنون بلاغت و صناعات ادبی» (ج ۲ ص ۳۴۵-۴۰۰) آورده اند که در عین حال در جایی (ص ۳۷۴) فتوای صادر کرده اند و اجازه داده اند که سرقت مگر در شعر و نشر فکاهی باشد و نیز در مواردی دیگر. ضمن رد نظریه استاد همایی و ارجاع خوانندگان به مطالب کلک ایشان، خاطر نشان می شویم که سرقات ادبی در هر مورد حتی قلمرو طنز و فکاهی نیز خطا و گناه است.

متأسفانه سرقات ادبی در حوزه طنز از آغاز مشروطه وجود داشته و تا امروز هم در مطبوعات طنز و فکاهه حضور دارد. انواع سرقات ادبی، خواه آگاهانه و خواه غیر آگاهانه و سهواً در آثار بزرگان طنز معاصر و جاه طلبان و شاعران تازه به ظهور آمده نمود و جایگاه بسیار بدی پیدا کرده است که عوامل گوناگونی دخیل این پدیده است. ما شاعران و نویسندگان طنز پرداز را به پرهیز از این موارد سفارش می کنیم. بدیهی است در حوزه «سرقات ادبی» در قلمرو طنز نیز سخنی مفصل می توان گفت.

مطبوعات طنز و فکاهی

به ترتیب حروف الفبا

آذربایجان^۱

روزنامه فکاهی «آذربایجان» به مدیری، مؤسسی و کوشش و نگارش آزادبخواه تبریز حاج میرزا آقا تبریزی (همان حاج میرزا آقا بلوری) منتشر می شد. البته مدیریت اولی آن برعهده علیقلی صفراوف بود. این روزنامه در سال ۱۳۲۵ هجری قمری با تصاویر رنگین در تبریز انتشار می یافت. در سرلوحه آن آمده: «مکاتبات به اسم حاج میرزا آقا تبریزی فرستاده شود. مدیر و منشی اول علیقلی مدیر احتیاج سابق». آذربایجان در واقع پایه پای و خط مشی و اندیشه و شیوه و اقتباس موضوعی «ملانصرالدین» ارائه می شد. و به همت و توجه سردار ملی «ستارخان» تأسیس یافت. و مطالب آن به دوزبان آذری و فارسی نوشته می شد.

نخستین شماره «آذربایجان» در روز ۶ محرم ۱۳۲۵ ه. ق منتشر شد. ناظم آخوندوف (در آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۶۱ و ۶۲) می نویسد که وقتی نخستین شماره آذربایجان منتشر شد ستارخان گفت: «امروز عید ملی خلق آذربایجان است» و از شدت هیجان اشک در چشمانش حلقه زد. «آذربایجان» به گونه هفتگی انتشار می یافت و جمعاً ۲۰ شماره آن (یعنی تا تاریخ ششم شوال ۱۳۲۵ ه. ق) با حروف سربی منتشر شد.

جای تردیدی نیست که روزنامه «آذربایجان» سهم ارزشمندی در انقلابهای تبریز و ایران داشته و از لحاظ فرهنگ و ادبیات فارسی و آذری از منابع مهم بشمار می آید. بهای یک نسخه «آذربایجان» ۱۴ شاهی، قیمت اشتراک سالیانه در تبریز و اطراف چهار تومان و نشانی اداره روزنامه: تبریز، تیمچه حسینیه، اداره روزنامه آذربایجان بود.

از نمونه آثار طنز «آذربایجان» می توان این آثار را به امضای حاج بابا یاد نمود:

ای قلم ای نور ظلمت سوز من	ای قلم ای صبح روزافزون من
ای قلم ای گنج بی پایان توئی	ای انیس وحشت و هجران توئی
ایامه ام ای محرم افکار من	ترجمان فکرت و اسرار من

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان ج ۱ ص ۱۲۶-۱۳۵، آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۳۳۰-۳۳۴، تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۱ ص ۱۰۶-۱۱۰، از صبا تا نیما ج ۲ ص ۵۳، تاریخ مشروطه ایران کسروی ص ۲۶۹ و ۳۷۳ و تاریخ فرهنگ آذربایجان ج ۲ ص ۲۱، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۲۲۰.

اینها المحبوس فی سجن الظلم ایها المظلوم من هم و غم
 سالها و ماهها بس خفته‌ای کان دری می‌بایدت تا سفته‌ای
 حالیا برخیز شه دستور داد اندر آتش دید ما را نور داد
 باز گوی باز پرافروخته باشه و با ساعدش آموخته
 و نیز:

ایران: ایران: ای وطن مقدس و ای خاک پاک اقدس، ای بهشت روی زمین و ای
 وادی پسندیده و دلنشین، ای دخمه شهنشهان جهان، و ای مکنن جهانداران کیان، ای
 ایران، ای مهد مدنیت و ای گهوارهٔ انسانیت، ای سرچشمهٔ علوم و ای منبع بدایع و فنون، ای
 ایران چه دلکش کشوری و چه ستوده مکانی... (چند سطر راجع به وطن) پس از آن به
 عنوان (ای وطن مهربان) اشعاری است که چند بیت آن از این قرار است:

هر که کویت دوست دارد کی زمردن سربتابد هرکه معبودش تو باشی سرزمعبد بر ندارد
 هرکسی کور اوطن در پنجه اغیار ماند یا وطن را ترک گوید یا به کویش جان ببازد
 ترک جان گفتن به کویت ای صنم سهل است و آسان هرکه سودای تودارد، سر فرمان بر ندارد

آری^۱

نشریهٔ ترکی زبان «آری» از دیگر نشریات دنباله‌رو ملانصرالدین بود. «آری» در
 زبان ترکی یعنی زنبور. این نشریه با شعار: اتحاد- اخوت و اسلامیت منتشر می‌شد. نخستین
 شمارهٔ آن در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۰م انتشار یافت و آخرین شماره‌اش در ۱۲ مارس ۱۹۱۱م در
 همان شهر باکو چاپ شد. صاحب امتیاز آن: علی محمدعلی یف و سردبیر: داداش بنیادزاده
 بود که از شمارهٔ ۹ به بعد سردبیری به دیگر مسئولیت‌های علی محمدعلی یف افزوده شد.
 اعضای هیئت تحریریهٔ آری، ده نفر بود و قطع این نشریه به اندازهٔ نصف
 اندازهٔ ملانصرالدین بود. آری همچنین سعی در دفاع از حقوق کارگران داشت. آری با توجه
 به آثار بیش از پنجاه امضاء و نام مستعار پر کار و خوش قلم چون «آری»، «خادم»،
 «ابوالبشر»، «ملاسار ساق قلی»، «قارین قولی بگ» و... از محبوبیت و موفقیت خوب و
 چشمگیری برخوردار نبود.

آرزو

نشریهٔ فکاهی «آرزو» به صاحب امتیازی، مدیر و سردبیری: اسدالله میرسپاسی «مشاور حقوق و وکیل دادگستری در تهران منتشر می‌شد. شماره‌های سال دوازدهم آن در سال ۱۳۴۴ ه. ش بود. این نشریه با روی جلد رنگی و قطع بزرگ و مطالب: عبارتهای کوتاه، داستان، شعر، عکس، کاریکاتور، انتقاد و... با بهای تک شماره: ۲ ریال و آبونمان یکساله ۲۰۰ ریال و نشانی: تهران—خیابان سعدی، پاساژ سعدی انتشار می‌یافت.

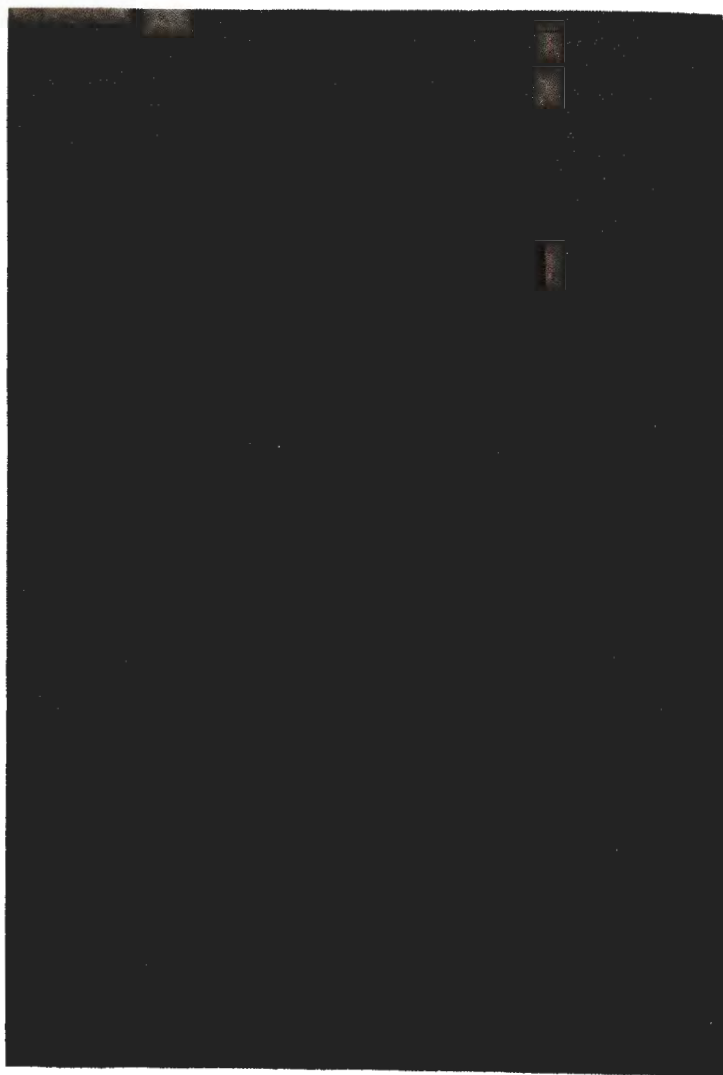
آی ملا عمو

روزنامهٔ فکاهی «آی ملاعمو» به دوزبان آذری و فارسی توسط انجمن اسلامیه در محله شتربان تبریز به قطع خشتی و چاپ سنگی به قلم و مدیریت میرزا احمد مدیر مدرسهٔ بصیرت و مدیر روزنامه‌های اخوت، اتحاد و اسلامیه و به نظر برخی به مدیریت میرزا حسن و سعید السلطان انتشار می‌یافت. سال انتشار «آی ملاعمو» ۱۳۲۶ ه. ق (۱۹۰۸ میلادی) است.

ارتجاع

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «ارتجاع» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چاپ و منتشر شده است و هدفش افشا و نقاب‌زدایی از احزاب و دسته‌های سیاسی چپ‌گرا و راست‌گرا و منافق وقت چون: سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، حزب توده و... بود. «ارتجاع» که با عنوان «ارگان» سازمان رزمندگان مرتجع ایران» (سرما) منتشر می‌شد از نشریات موفق اما کم‌عمر فکاهی بود که مطالبی چون شعر، مطلب، مقاله، عکس، کاریکاتور، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. این نشریه بصورت سیاه و سفید چاپ می‌شد. نخستین شماره «ارتجاع» به بهای ۱۰ ریال در روز پنجشنبه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۸ با چهار صفحه و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ۷ در

۱- ونیز بنگریه به: تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان ج ۱ ص ۱۰۴-۱۰۶، تاریخ فرهنگ آذربایجان تألیف حسین امید ج ۲ ص ۲۱، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران تألیف ادوارد براون ج ۲ ص ۱۸۳، تاریخ مشروطهٔ ایران تألیف احمد کسروی ص ۵۳۶-۵۳۸.



روز پنجشنبه ۵۹/۲/۱۸ به بهای ۱۰ ریال و چهار صفحه در شهر تهران انتشار یافت. صاحب امتیاز: لاستیک میرزا. مدیر مسئول: فالانثر. سردبیر: حسنعلی جعفر. تهران - خیابان تهران نو، ده متری شادیاخ (شارق)، مسجد خاتم الاوصیاء، خادم مسجد (حسین آقا). نمونه طنز ارتجاع: به نقل از صفحه اول شماره اول آن تحت عنوان «ارتجاع از ره رسید»:

شاد باشید ای رفیقان مرگ بدخواهان رسید	ارتجاع از ره رسید
موسوم افشاگری جملہ مزدوران رسید	ارتجاع از ره رسید
خستگان مرتجع را دارو و درمان رسید	ارتجاع از ره رسید
جوجه‌های استالین را مرگ برخذلان رسید	ارتجاع از ره رسید
بازتاب خواستهای ملت ایران رسید	ارتجاع از ره رسید

* * *

دشمن بی شرم ما این تازگی پاک خر شده	انقلابی تر شده
فحش‌های بس رکیکش چارواداری تر شده	انقلابی تر شده
با رفیقہ ارتباطاتش کمی بهتر شده (!)	انقلابی تر شده
کیسہ ارباب روسی چون کمی شل تر شده (!)	انقلابی تر شده
بند زیر شلواری مخلص کمی تنگ تر شده (!)	انقلابی تر شده

ارژنگ

روزنامہ فکاهی ہفتگی «ارژنگ» بہ مدیری و سردبیری: میرزا عبد اللہ وزیرزادہ در اصفہان چاپ و منتشر می شد. این نشریہ در وہلہ نخست ہر پانزدہ روز یکبار منتشر می شد اما بعدہا بہ گونه ہفتگی درمی آمد. نخستین شمارہ آن در اردی بہشت ماہ ۱۳۰۴ ہ. ش از زیر چاپ درآمد. این نشریہ ابتدا فکاهی و سیاسی صرف بود اما بعدہا بہ چپ متمایل شدہ و صرفاً بہ انتقاد از سرمایہ داری و ہیئت های حاکمہ می پرداخت. روزنامہ ارژنگ ابتدا نام «علی ورجہ» داشت اما از شمارہ دوم بہ این نام تغییر پیدا کرد. ارژنگ شامل مطالب فکاهی نثر و نظم و کاریکاتور بودہ و بیش از بیست و سہ سال عمر داشتہ است بطوری کہ تا سال ۲۳ انتشارش ۸۱۲ شمارہ منتشر شدہ است. وجہ اشتراک سالیانہ ارژنگ دو تومان، برای محصلین و اہل معارف یک تومان و تک شمارہ سہ شاہی بودہ است. قسمت کاریکاتور روزنامہ با چاپ سنگی و بقیہ با چاپ سربی انجام می گرفت.

در اینجا مطلبی بہ عنوان نمونہ از شمارہ اول ارژنگ عرضہ می شود، توجہ کنید:

«ہر جا می روید اول یک فنجان چای و بعد یک قلیان و آخر مجلس ہم یک فنجان چای و یک قلیان و وسط مجلس ہم باز یک فنجان چای و یک قلیان است. وقتی می خواهید برخیزید باید بہ اندازہ یک قلیان کشیدن باز بنشینید و یک فنجان چای بخورید.

منزل خان، به یک تاجر کاسب توی بازار درب دکان توی کوچه سر چهارراه توخیابان در مدرسه در کاروان سرا توی شهر بیرون شهر توی ده سرگردنه بالای کوه روی زمین زیرزمین همه جا جای، قلیان، سیگار، چتی، وافور همه وقت حاضر و همه کس هم معتاد است.^۱»

استبداد

مجله هفتگی فکاهی «استبداد» در قطع کوچک خشتی در مطبعه سربی (شرقی) چاپ می شد. اولین شماره آن در تاریخ پنجم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵ قمری و در ۱۶ صفحه چاپ و منتشر گردید. نام مدیر و سردبیر و صاحب امتیاز آن مشخص نیست. وجه اشتراک این نشریه در وهله نخست این گونه بود:

قیمت اشتراک سالانه در تهران: ۲۴ قران/ در خارج: ۲۶ قران/ و هر جزو از آن در خارج دهشاهی و در تهران شش شاهی. که بعدها در تهران به ۲۴ قران و در ولایات به ۲۶ قران تبدیل شد.

آدرس آن: تهران، سنگلج، خانه وکیل الممالک، شیخ الممالک، محل توزیع: کتابخانه شرافت مقابل شمس العماره بود که بعدها به کتابخانه تربیت انتقال یافت.

طبق اظهار نظر آقای صدر هاشمی در تاریخ جراید و مجلات ایران (ج ۱ ص ۱۵۳-۱۵۵) تا جزوه ۱۶ آن یعنی مورخ غره ذیقعدة الحرام ۱۳۲۵ هجری قمری و جزوه ۱۷ آن رویت شده است.

از دیگر مشخصات آن این است:

در پشت صفحه اول مجله اینطور معرفی شده است: مجله استبداد حاصل افکار آن فرقه در انجمنهای سری»[!].

و در پشت صفحه اول و آخر شماره اول سال اول مجله آمده:

«اعلان. این مجله همه روزه در تزئید اسباب کار ساعی خواهد بود که انشاء الله الرحمن هر جزوه آن از جزوه سابق از هر جهت مفیدتر و بهتر شود...».

و نیز: «این مجله که موسوم به استبداد است و تا هزار نفر به توسط رقعہ امر نفرماید اسم او را تغییر نخواهیم داد هفته ای یک جزوه به طبع خواهد رسید. وقتی که هزار رقعہ ممضی از ارباب دانش رسید آن وقت مسمی به (مجله مشروطیت) خواهد شد والا بر استبداد

خود مثل هزار نفر دیگر باقی خواهیم بود.»
و نیز آمده:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ای مستبدین گول نخورید و از خیالات عالیه خویش دست برندارید و از استبداد منحرف و منحرف نشوید. هوشیار باشید که مشروطه طلبان می خواهند ما را از نان خوردن بیندازند — مگر نه ما بر همه آن ها سروری داشتیم — حالا چه شده که آن ها می خواهند با ما لاف برابری بزنند بلکه بالا تر بروند؟...»
و نیز در جزوه چهارم آن آمده:

«این هفته انجمن استبداد رنگ و روئی — و گند و بوئی نداشت — جمعیت از همه روز کمتر بلکه نصف هر روز بیشتر نبود — از شاهزاده پرسیدند پدرت کجاست گفت آخر عمری گول خورده رفته مشروطه [طلب] شده. گفتند شما چطور؟ گفت: محال است. گفتند: آفرین تو خوب پایداری!» [!].

امید

روزنامه «سیاسی — فکاهی — کاریکاتوری» «امید» از نشریات قلمرو طنز و فکاهی پس از کودتای حوت ۱۲۹۹ است. صاحب امتیاز و مؤسس آن: اتحاد و مدیر مسئول آن: ابوالقاسم اردلان بود که بعدها برکنار شد. نخستین شماره آن در روز شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۰۸ ه. ش با ۶ صفحه سیاه و سفید، تک نمره ۸ شاهی و مطالب: سرمقاله، شعر، انتقاد، عبارتهای کوتاه، عکس، کاریکاتور و... انتشار یافت. آونمان اشتراک یکساله آن برای داخله، یکساله: ۵۰ قران، ششماهه ۲۵ قران و برای خارجه، یکساله: یک لیره و ششماهه: نیم لیره بود. صفحات و قیمت و کیفیت روزنامه امید طی شماره های بعد دستخوش دگرگونی شد.

بابا آدم

روزنامه فکاهی «بابا آدم» به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی: شمس الدین قاضوی به سال ۱۳۳۰ ه. ش و بصورت دوبار در هفته در تهران چاپ و منتشر می شد. شماره هایی از این نشریه در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

سال اول

آرامش بکماله مشاهده
وعدت ۱۳۰۳
در بهار ۱۳۰۳

لیست اشعار با دفتر اداره است

امید

۱

شماره چهارم

روز شنبه ۹ خرداد ۱۳۰۴

لیست اشعار در سال است

جای اداره موقت اداره ایران

چگونه بول تحصیل شود

۱. بول



۲. بول



۳. بول



۴. بول



۵. بول



۶. بول



۱. بول

۲. بول

۳. بول

۴. بول

۵. بول

۶. بول

چگونه بصرف میرسد

۱. بول

۲. بول

۳. بول

۴. بول

۵. بول

۶. بول

۱. بول

۲. بول

۳. بول

۴. بول

۵. بول

۶. بول

۱. بول

۲. بول

۳. بول

۴. بول

۵. بول

۶. بول

۱. بول

۲. بول

۳. بول

۴. بول

۵. بول

۶. بول

۱. بول

۲. بول

۳. بول

۴. بول

۵. بول

۶. بول

بابای امیر^۱

نشریه فکاهی ترکی «بابای امیر» به مدیر مسئولی العباس مذهب و ابوالفضل مطلب‌زاده و صاحب امتیازی: ابوالفضل مطلب‌زاده و سردبیری العباس مذهب در شهر باکو منتشر می‌شد.

خط مشی این نشریه سیاسی - انتقادی - اجتماعی - ادبی بوده و نخستین شماره آن در ۲۱ آوریل ۱۹۱۵م انتشار یافت که تا سال ۱۹۱۶م ادامه داشت. از نویسندگان بابا امیر این امضاها به چشم می‌خورد: العباس مذهب، جعفر جبارلینین، نظمی، اردوبادی، عباس‌زاده، همت بصیر، قاسموف، عسگرزاده ایروانی، علی واحد، امین عابد مطلب‌زاده، حاجی سلیم سیاح.

بابا شمل^۲

مجله هفتگی طنز «باباشمل» به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی: مهندس رضا گنج‌آه ای (استاد دانشگاه و مهندس راه آهن تهران) در تهران چاپ و منتشر می‌شد. نخستین شماره آن در ۲۷ فروردین ماه ۱۳۲۲ شمسی (و به روایتی در روز ۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۲ هجری شمسی) (۲۵ آوریل ۱۹۴۳م) انتشار یافت. «بابا شمل» میان آبان ۱۳۲۴ هجری شمسی (= اکتبر ۱۹۴۵م) و مرداد ۱۳۲۶ هجری شمسی (= اوت ۱۹۴۷) به علت مسافرت مدیر به اروپا چاپ نشد. این نشریه که دارای خوانندگان و طرفداران زیادی بود به بهای تک‌شماره ۲/۵ ریال، ۳ ریال و... عرضه می‌شد و شامل: سرمقاله، شعر، داستان، عبارتهای کوتاه، و... و کاریکاتورهای سیاسی بود. بهای باباشمل بعدها افزایش یافت و بهای اشتراک آن شش ماهه ۷۵ ریال و یکساله ۱۵۰ ریال در نظر گرفته شد. تعداد صفحات این مجله اوایل هشت صفحه بود. و روزهای انتشار طی سالها تغییر می‌یافت اما اصولاً پنجشنبه‌ها منتشر می‌شد. محل اداره باباشمل: تهران، خیابان سعدی، روبروی ایران‌تور ذکر گردید. که بعد به خیابان شاه‌آباد، جنب کوچه ظهرالاسلام انتقال یافت. در ذیل عنوان «باباشمل» این عبارت بطور مکرر آمده است: «باباشمل نامه‌ای است مستقل و منتسب به هیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست.»

۱- و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۵۱-۱۶۴.

۲- و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۲۶۸،

و در شناسنامه آن آمده: مقالات وارده مسترد نمی شود. اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است. بهای لوائح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

ترتیب شماره های سال های انتشار بابا شمل از این قرار است: سال اول: از شماره ۱ تا ۴۷ / شماره ۴۷ مربوط به پنجشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۲۲ هـ. ش (با تک شماره ۳/۵ ریال، ۸ صفحه). سال دوم: از شماره ۴۸ با ۸ صفحه و بهای ۳/۵ ریال در روز پنجشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۲۳ هـ. ش تا شماره ۹۶ به بهای ۴ ریال و ۸ صفحه. سال سوم: از شماره ۹۷ با بهای ۴ ریال در روز چهارشنبه اول فروردین ماه ۱۳۲۴ هـ. ش و ۸ صفحه و سرانجام تا سال ۱۳۲۶ هـ. ش. امضاهای نشر و نظم امضاء شده در «بابا شمل» از این قرار است: مجنون، حضرتقلی، موسی شامبورتی زاده، ۱- نیمچه مهندس، ع-ب، هر دمیل، گرسنه، میرزای دم پست خانه، دوزخی، لادری، ا. شیخ پشم الدین، خونه نشین، علی توپچی، مهندس الشعرا، شلم شوربا، نالوطی، زاغچه، خیال باف، هالو، حق و حساب دوز، مشرک المهندسین، م.م- حق نویس، علی خودرو، شیطونک، طیب ثانی، داش مآب، داش آقا، ذنب المهندسین، دیانت، وردست نظامی، حیرتعلی، مختلس الشعرا، ف. ا. خفیه نویس، شیخ سرنا، جوجه مشتی، وکیل الشعرا، بانوشول الشعرا، مختلس میرزا، داش مهدی سینه کفتری، اردبیل الشریعه، مجهول الهویه، بچه قلمستون، ا. بچه مکتبی، تاپو، ابرام سرپا، داش حسن، پیاله، حبیب کندی، علی کوتوله، کلاغ سیاه، روده دراز، الله وردی، احمد فیل دماغ، ا- دم بریده، کمینه آبجی ماسلطون، بچه مازندرون، ننه خدیجه، آبجی خجول، شیخ ابوالنبه، قیقاج، میرزا قلمدون، هیبت قلی و... و کاریکاتورها عموماً توسط «داوری» کشیده می شد.

بابا شمل پا به پای مسائل سیاسی و اجتماعی و اوضاع و معضلات وقت پیش می رفت و همواره سعی می کرد که در خدمت به مردم جامعه اش باشد. از جمله موفقیت های «بابا شمل» برخورداری از تازه ترین، آثار طنز و فکاهی نشر و نظم شاعران، نویسندگان و هنرمند طنز پرداز زمانش بوده که از میان این افراد آثار «رهی معیری» و «ابراهیم صهبا» چشمگیر می نمود. نکته دیگر همگامی «بابا شمل» و موضع گیری این نشریه در برابر حوادث روزگار است. مثلاً در شماره نوزدهم سال اول پنجشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۲۲ شمسی ص ۲ با تیر و حروف بزرگ درباره مسئله خونریزی قشقائیا آورده:

«هموطنان! قضیه قشقائیا دارد تمام می شود. ملت ایران تنفر خود را نسبت به کسانی که باعث این امر شده بودند ابراز و از اشخاصی که سبب ختم غائله و مانع برادر کشی گردیده اند، سپاسگزار است».

نمونه آثار طنز و فکاهی باباشمل

کلمات طوال^۱

«عیار طلا را با محک می توان فهمید و عیار زنهارا با طلا. اشک خانمها برای خودشان ارزشی ندارد فقط برای مردها گران تمام می شود. همانقدر که مردها از بی پولی می ترسند زنهارا هم از پیری بیمناکند. نکند نتیجه پیری هم برای خانمها همان باشد که مردها از آن واهمه دارند. تا زنهارا پیراهن آستین دار می پوشیدند می گفتند اشگشان تو آستینشان است. با پیراهن های بی آستین خانمها اشگشان را کجا قایم کرده اند که به این زودی جاری می شود؟ دخترانی هستند که فقط دوتا بال کسر دارند تا یک اردک حسابی بشوند».

از: لادری

آوازه های کوچه باغی^۲

هزار دشمنم ارمی کنند قصد هلاک	اگر وکیل شوم از کسی ندارم پاک
سرور وجد عطا می شود به آن روحی	که هست عاشق شیدا به شیرۀ تریاک
چه کوتاه هست شبهای وصال این وکالتها	خدا از عمر ما بر عمر این شبها بیفزاید

اصلاح خط فارسی^۳!

«ماشاء الله از بس خط فارسی خوانا بود و هیچکس در خواندنش گیر نمی افتاد. این آخریها چندتا روزنامه چپی برای آنکه آن را خوانا تر کنند از خودشان خطوط عجیب و غریبی درآورده اند که آدم در موقع خواندنشان محتاج رمل و اسطرلاب می شود. حالا که این همقطارهای ما به فکر اصلاح خط فارسی افتاده اند اقلاً خوب است مثل بابا شمل که برای فهم روزنامه اش «برهان قاطر» را می نویسد آنها هم در یک گوشه روزنامه شان طرز خواندن این خطوط پیچ در پیچ را به ما یاد بدهند تا دیگر دچار سرگیجه نشویم.»

۱- بابا شمل، شماره ۱۶ سال اول، ۵ شنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۲۲ ص ۲.

۲- بابا شمل، سال اول شماره ۱۸، ۵ شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۲۲ ص ۸.

۳- بابا شمل، سال اول شماره ۱۸، پنجشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۲۲ ص ۵.

بخت جوان

روزنامه فکاهی - هفتگی «بخت جوان» به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی: سید محمود نقاش برزگر در کرمانشاه (قهرمان شهر = باختران) به سال ۱۳۳۰ ه. ش تأسیس و منتشر می شد. شماره هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

بختک

روزنامه «بختک» که به صورت هفته نامه بوده و در قالب فکاهی، سیاسی - انتقادی منتشر می شد از دیگر نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران انتشار یافته است. شماره اول سال اول آن به قطع بزرگ سیاه سفید در چهار صفحه به بهاء ده ریال و آخرین شماره چهار صفحه ای سال اول آن یعنی شماره ۹ بدون تاریخ منتشر شده است. این نشریه شامل: کاریکاتور، شعر، نثر، سرمقاله بوده و به انتقاد از رژیم پهلوی و آمریکا و شوروی می پرداخت. بختک دارای آدرس شماره صندوق پستی بود. نمونه نثر و نظم شماره اول آن از این قرار است:

سیبل!

— اگر گفתי چرا چپی ها سیبل های کت و کلفتی دارند؟
— برای اینکه هر جا انقلابی شد و خونی ریخت، بتونن زیر سیبلی درکنن!.

مثل های دیروز و امروز

— چوبو که ورداری گربه دزده خبردار میشه.
— ژ۳ رو که ورداری ضد انقلاب شلوارشوزرد میکنه.
— مرده رو که روبردی روشن فکر قلابی میشه و ادعای راهنمائی داره.

ضد انقلاب

من ضد انقلابم، بی دین و لاکتایم تق می زنم شب و روز، سرتا به پاعتابم
گیرم دوصد بهانه، از گردش زمانه ورکار دولت و خلق، در رنج و در عذابم
کو آن حقوق بسیار، کو آن نظام جبار؟ کو رقص آن چنانی، کو مطرب و ربابم؟
ویسکی شده است کمیاب، کنیاک هست نایاب از حکم شرع اسلام، بین دیده پرآبم
دیشب خماری تا صبح، چشمم به هم نیامد امروز صبح تا شام، از بی میی خرابم



پس انقلاب این است؟ آقاید جوابیم؟
چون شام شد چرا من باید برم بخوابم؟
سهم مرا بکن زود، واریز در حسابم
این را به من چه مربوط، جامی بده شرابم
آدم نمی شوم من، چون طفل ناصوابم

بازم که آب مرداست، بازم هویچ زرداست
روز است باز روشن، شام است باز تاریک
از پول نفت برگو، حالا نصیب ما چیست؟
گر کارگر ندارد نانی برای خوردن
از بهر خوردن و خواب ما تربیت شدستیم

برجیس

روزنامه طنز و هزلی محلی «برجیس» به مدیریت مصورالسلطان ارژنگ با چاپ سربی و صورنگین در حدود جمادی الاول ۱۳۳۸ هجری قمری آغاز به انتشار نمود و هر پانزده روز (نیم ماهه) در تبریز و در مطبعه این شهر چاپ می شده و در سراسر آذربایجان به دست مردم می رسید.^۱

بمبو

«بمبو» از نشریات طنز و فکاهی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست مردم رسید. نخستین و تنها شماره آن در ۸ صفحه به قطع بزرگ و روی جلد رنگی با بهای ۲۰ ریال در روز چهارشنبه ۳۰ مهرماه ۱۳۵۹ انتشار یافت.

این نشریه که به هفته نامه بمبو و سیاسی - انتقادی - فکاهی معرفی شده به صاحب امتیازی و مدیریت مسؤولی: علی بهروزنسب و زیر نظر شورای نویسندگان چاپ شد. آدرس اداره آن: تهران - خیابان انقلاب، کوچه سرشار، پلاک ۵، طبقه ۵، شماره ۳۵ و شماره تلفن ۸۲۳۹۵۷ بود.

نشریه ضعیف و سست و بی مزه «بمبو» شامل: کاریکاتور، شعر، نمایشنامه، عبارتهای کوتاه، سرمقاله و... است. مدیر مسؤول در صفحه دو تنها شماره بمبو این گونه سخن گفته است: «بمبو» را ظاهراً در شرایطی آغاز می کنیم که هیچ نشانه مثبت و موافقی برای شروع به انتشار یک روزنامه آن هم روزنامه طنز وجود ندارد و این کار به تشبیهی فروختن یخ در زمستان را می ماند.

اما در زیر چنین پوشش ملتهی، معتقدیم زمینه برای ارائه روزنامه ای که حق مطلب را در مورد کلمه «طنز» از هر جهت ادا نماید، بیش از هر زمان فراهم است. طنزی که از مرزهای معمول شناخته شده فعلی فراتر رود و شکلک در آوردن و تک مضراب گوئی را پشت سر بگذارد و با مایه ای غنی تر، آگاهانیدن را به جای خندانیدن سرلوحه قرار دهد.

«بمبو» را آغاز می کنیم با چنین تعهدی برای خود و مسلم است تا رسیدن به چنین هدفی راه کوتاهی پیش رو نداریم.

در این راه به جای تعقیب ذوق کوچه و بازار برای رسیدن به تیراژ، سعی خواهیم داشت این ذوق را منطبق با انقلاب فرهنگی جامعه مان نمایم که همگام با انقلاب

۱- و نیز بنگرید به: فهرست جراید آذربایجان تربیت ص ۴۰۸ و تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۱.

شکوه‌مندان در دو سال اخیر به کلی دگرگون شده است.
در نخستین گامی که برداشته‌ایم نتوانستیم از کنار مسائل روزی تفاوت بگذریم و این را نه یک لغزش که یک تکلیف دانستیم.
حرف آخر آنکه از تمام دست‌اندرکارانی که بر راه ما صحنه می‌گذارند، دعوت می‌کنیم که با ذوق و مسئولیتشان به همکاری با ما بیایند که جای همه‌شان را در اولین شماره «بمبو» خالی می‌بینیم.

نمونه آثار طنز بمبو:

موضع ناجور

صبح زود بود و شیرنربایال و کوپال بلند همراه با زوجه اش توی دامنه کوهی قدم می‌زدند. به تخته سنگی رسیدند و شیرنربایک خیز روی تخته سنگ پرید، همانجا نشست و به نظاره اطراف پرداخت. زوجه اش هم همانجا پای تخته سنگ نشست و لحظه‌ای چشم به خورشید که در حال طلوع کردن بود، انداخت و ناگهان متوجه شد شوهرش درست در موضعی نشسته که خورشید با شعاعهای نورانی روی پشتش واقع شده، با نگرانی گفت:
-- عزیزم، تا کار دستان ندادی بندشوجات را عوض کن.

شعرخوانی در انجمن محلی

شاعر (با طمانینه): شب است و شاهد و شمع و...
جمعیت (با فریاد): خاموش کن.

بوق (شیپور)

مجله فکاهی بوق از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران منتشر شده است. تهیه کننده آن «بیژن دلزنده» بود. نخستین شماره آن در شهریور ماه ۱۳۶۱ به بهاء شش تومان چاپ شده است که شامل کاریکاتور، داستان، شعر، عکس، سرمقاله، جدول، عبارتهای کوتاه و... در ۲۸ صفحه و روی جلد و پشت جلد رنگی بود. در زیر آرم بوق آمده: [بوق] به هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد. این نشریه از شماره پنج به «شیپور» تغییر نام یافته و با هشت تومان منتشر گردید. آخرین شماره آن که شماره ۲۲ بود با بهاء ده تومان و ۳۶ صفحه به چاپ رسید. آدرس این نشریه با شماره صندوق پستی ذکر گردید.

سال اول - شماره اول
 قیمت ۳۰۰ ریال
 چاپخانه بهار - تهران

بهار



در صفحات دیگر می‌خوانید:

- | | |
|--------|-------------------------|
| صفحه ۲ | مؤلف: تاج از میان دو سر |
| صفحه ۳ | آقای بهر نویسنده |
| صفحه ۵ | آخرین و افول جنگ |





بوقلمون^۱

روزنامه «بوقلمون» از نشریات فکاهی انتقادی پس از صدور فرمان مشروطیت است که به مدیریت «میرزا محمود غنی زاده سلماسی» منتشر می شد. این نشریه به قطع کوچک در سال ۱۳۲۷ هجری قمری (۱۹۰۹ میلادی) به عنوان ناشرانجمن و فریاد و شفق انتشار یافت.

بهلول^۲

نشریه فکاهی ترکی «بهلول» در آذربایجان شوروی منتشر می شد. نام این نشریه از نام «بهلول» شخصیت معروف زمان هارون الرشید گرفته شده است. مدیر مسئول (رداکتور) آن: علی عسگر عبدالله اوغلی علی یف (۱۸۸۳م - ۱۹۳۸م) بود و از خط مشی و سبک «ملا نصرالدین» زمانش پیروی می کرد. نخستین شماره آن به سال ۱۹۰۷م در باکو انتشار یافت که جمعاً ۹ «نه» شماره آن منتشر شده است. این نشریه هر ماه دو بار انتشار می یافت. که چند ماه متناوب توقیف گردید.

بهلول

روزنامه هفتگی فکاهی «بهلول» به مدیریت شیخ علی عراقی و بعدها به مدیریت اسدالله خان پارسی و از شماره ۱۱ به بعد به مدیریت شیخ حسن در سال ۱۳۲۹ ه. ق تأسیس شده است. این روزنامه شامل مطالب انتقادی و سیاسی اجتماعی به طنز و فکاهه، شیرین و صرف و کاریکاتور بود. که سخت مورد توجه و علاقه مردم بود به گونه ای که پیش فروش می شد. بهای تک شماره آن صد دینار، وجه اشتراک سالیانه در تهران: شش قران، شش ماهه سه قران و ده شاهی، ولایات داخله نیز بترتیب: ده قران، شش قران و ممالک خارجه سیزده قران و هفت قران تعیین شده بود. «بهلول» در مطبعه سنگی میرزا علی اصغر به طبع می رسید و محل توزیع آن در همان اداره روزنامه، کاروان سرای کدخدائی

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ج ۲ ص ۲۶۶، تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان ج ۱

ص ۱۴۱.

۲- بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه نری ص ۹۰-۹۷.

حجره میرزا علی اکبر خان بود.

نمونه‌های زیادی از بهلول در دست است. بهلول به علت زبان طنز انتقادی تند بارها توقیف شد. و هر بار نیز فوق العاده‌هائی در دفاع از خود و انتقاد از اوضاع به چاپ رسانده است.

نمونه شعر طنزی آن که در شماره ۱۶ سال اول آمده، از این قرار است:

خواهند حکومت نظامی	گویند که دسته‌ای ز چهار
این ملت بی نوا تمامی	تا مثل زمان شاه مخلوع
چون آل علی بدست شامی	باشند اسیر دست قزاق
بی واهمه رشته غلامی	برگردن شان نهده حکومت
هرجا بینند مرد نامی	مشروطه طلب کنند توقیف
بنند ابواب شادکامی	در ضمن به فرقه دموکرات
هر پخته ستایش به خامی	بهلول گر این سخن پذیرد
بی مدرک این گروه عامی	فرضاً که بوند چون بهائم
خر خسته شود ز بی لگامی ^۱	عاقب نکند تصور ایزاک

بهلول

نشریه سیاسی انتقادی فکاهی «بهلول» که مدتی پیش از انقلاب اسلامی توقیف و تعطیل شده بود، پس از پیروزی انقلاب نخستین شماره خود را به عنوان سال بیست و نهم انتشار داد. این نشریه که مدیر مسؤول آن: سید احمد سکاکی و سردبیر: سید ابراهیم سکاکی بود، مانند چند نشریه فکاهی دیگر پس از پیروزی انقلاب عمر کوتاه داشت. از چگونگی شکل گیری سال آغاز انتشار «بهلول» در زمان رژیم پهلوی آگاهی در دست نیست.

بهلول

از دوره‌های بهلول در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اطلاعی در دست نیست. اما دوره جدید آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافت. نخستین شماره آن در روز سه شنبه ۱۳۵۷/۱۲/۲۹ در ۲۸ صفحه، پنج تومان و آخرین شماره آن در جمهوری اسلامی ایران با عنوان شماره ۹۰، در ۲۸ صفحه، بهاء شش تومان در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ منتشر شد. بهلول

از گ

کاخ سعد

رد

تار

ساز

مختار

شامل کاریکاتور، عکس، مطالب نشر و نظم و جدول بود. کاریکاتوریست‌های آن: جواد علیزاده، بهمن عبدی، ندا بودند و آثاری از: بهلول زاده، بی‌پول الشعرا، فسقلی، ع- چشم انتظار، بهروز، مملی، عسکری، میم- الف، خلیل آزاده بهرامی، امضاء محفوظ، سیروس خان، مفسر، بدبخت الشعرا، آسکاری، بی‌کفش، فلانی، ابولی، عسکرخان، عسلی، قاسم خان، ساده لوح، بخت برگشته، ابوشعار و... چاپ می‌شد. رو و پشت جلد این نشریه رنگی بود. بهلول که به صاحب امتیازی و مدیرمسئولی سیداحمدسکاکی و دبیری شورای نویسندگان و گاهی دکتر فراز منتشر می‌شد، همگام با انقلاب پیش می‌رفت و مطالبی در طرفداری از انقلاب و تقبیح نظام پیشین جهان استکبار می‌نوشت.

در روی جلد زیر آرم «بهلول» و صفحه ۳ این عبارت به چشم می‌خورد: «بهلول» به هیچ دسته و حزب و جمعیت و مرام و مسلک و اقلیتی وابسته نیست به جز تمامی بی‌ستاره‌های جهان!» و در صفحه ۳ نیز این عبارت همیشه یادآوری می‌شد: «کلیه مطالب و کاریکاتورهای بهلول از همین الان تکذیب می‌شود!»

آدرس نخستین اداره بهلول: تهران- فرح شمالی، و آدرس آخرین آن: تهران- سهروردی شمالی پلاک ۱۳۱ بود. به نمونه‌ای از «حرفهای مدیر» هفته‌نامه فکاهی، سیاسی، انتقادی بهلول در دوره جدید، شماره هفتم، یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ بنگرید:

«گاهی اوقات وقتی تنها می‌شوم و از مشغله روزانه فراغت پیدا می‌کنم. فرصتی می‌یابم تا پرونده خاطراتم را ورق بزنم و حاصل عمرم را که خودش یک تاریخ متحرک است، بررسی کنم.

در زوایای تاریخ و روشن هر آدمی خاطرات تلخ و شیرین بسیاری نهفته است. اما هیچ خاطره‌ای، هیجان‌انگیزتر از وقایع اجتماعی عصر و دوره‌ای نیست که انسان در آن زندگی می‌کند.

نیاکان ما، بد، یا خوب آمدند و رفتند و ساختند و خراب کردند و حاصلش آنچه است که در تاریخ آمده است: یک فرهنگ درهم، و یک اجتماع ناهماهنگ.

بنظر من پایداری و بنیاد هر مملکت را فرهنگ قومی، سنتی و دینی آن مملکت تشکیل می‌دهد حال اگر در هر کدام از اینها خللی وارد شود، یکی از ارکان اساسی استقلال آن مملکت سست می‌شود و خیلی زود روبه ویرانی می‌نهد.

آنچه را که ما در طول سالیان اخیر با آن دست به گریبان بودیم، یک فرهنگ غربی که سوغات شوم استعمارگران بود و می‌خواستند. به این وسیله انسان ایرانی را از

تعلقانش بدور بدارند.

خواستند با تزریق آمپول رخوت و سستی و بی تفاوتی از من و توی ایرانی چهره‌ای بسازند که حس سازندگی و حرکت در آن مرده باشد اما تاریخ نشان می‌دهد که ایرانی اگر چه به جبر تاریخ در بعضی زمانها درگیر بحران‌های سیاسی شد، اما هیچگاه تن به اسارت و بردگی نداده و با پشتوانه فرهنگ قومی و دینی، پرچم آزادی و آزادی‌گی برافراشته و علیه ظلم و ستم قیام کرده است و چنان درس عبرتی به جیره‌خواران استعمار داده که تاریخ بشری از آن همیشه به شگفتی یاد می‌کند.

صحبت از خاطره‌های دیروز و امروز بود... آری. به یاد می‌آورم، که چگونه با یک دمیسه سیاسی و خائنانه در سال ۳۲ مردم آزادی‌خواه را سرکوب کردند و روزنامه‌نگاران را به اسارت گرفتند و طاغوت با هزار حيله و نیرنگ دوباره در کاخهای افسانه‌ای، به چپاول اموال ملت پرداخت. از آن پس، سکوت و خفقان و سانسور، نه تنها در مراکز انتشاراتی و تشکیلاتی رسوخ کرد، بلکه افراد خانواده هم از یکدیگر می‌ترسیدند که مبادا سخنی بر زبان آورند. تا اینکه در سالی که گذشت و سالی که در مدخل آن قرار داریم ملت ایران یکبار دیگر زنجیر استعمار را پاره کرد و رهبری قاطعانه خود را پذیرفت و چنان توده‌نی مفتضاحانه‌ای به امپریالیسم و نوکر جیره‌خوارش زد که حیرت جهانیان را برانگیخت و باعث حرکت جنبش‌های آزادی‌خواه در کشورهای دیگر شد.

حالا که طاغوت گریخته و در هیچ جای این دنیای بزرگ برایش جایی نیست و در بدر شده است، هنوز عده‌ای کورباطن به خیال اینکه ممکنست باز هم وقایع سال ۳۲ تکرار شود از شایعه‌پراکنی و توطئه‌چینی و نفاق افکنی دست بردار نیستند و هر روز بامبول تازه‌ای برپا می‌کنند. اما جیره‌خواران کورباطن باید بدانند که ملت بیدار شده است و دیگر محال است مسبب جشن‌های ننگین و رنگین دوهزار و پانصدساله و فاجعه سینما رکس آبادان و قاتل هزاران جوان پاک و مطهر و مظهر ظلم و فساد و تباهی دیگر جانی، ولو به اندازه یک سرسوزن در این مملکت داشته باشد. ملت ایران که با قیام به حق و مردانه خود جلوی گلوله ناجوانمردانه استبداد گران ایستاد، با چنگ و دندان از آزادی خود دفاع می‌کند و طاغوت و عواملش باید در خواب ببینند که روزگاری پایشان روی یک وجب از خاک ایران به حرکت درآید. دراینجاست که آدم تاریخ زندگی خودش را ورق می‌زند و پس از یک بررسی دقیق از خود سؤال می‌کند واقعاً چرا هنوز بعضی‌ها به شایعه‌پراکنی می‌پردازند و آن نوکر استعمار و ایادی و عواملش تلاش مذبحخانه‌ای را دنبال می‌کنند؟ «سیداحمد سکاکی»



نمونه آثار طنز بهلول:

تیر بارانش کنید!

شاه را آرید و فوراً تیر بارانش کنید
بعد کشتن پیکر منفور خون آشام وی
نی غلط گفتم در آنجا هست بسیاری شهید
به که در یک موزه مخصوص محکومین خلق
عامل اصلی هرگونه فسادى شاه بود
مملکت هرگز نخواهد یافت آرامش مگر
مام میهن دامنش آلوده شد از زنگ شاه
این همه ویران گری خاندان پهلوی
با هواخواهان شه از قول «آزاده» بگوی
ملحق او را بر گروه دستیارانش کنید
طعمه امواج آب حوض سلطانش کنید
نیست شایسته هم آغوش شهیدانش کنید
موجب عبرت برای خودستایانش کنید
همچو فردی راناید رحم بر جانش کنید
پاکسازی کشور از انصار و اعوانش کنید
پاک، از این ناخلف فرزند، دامانش کنید
فرصت بسیار باید تا که جبرانش کنید
عاقبت پیدا کنیم هر جا که پنهانش کنید
خلیل آزاده بهرامی

در حاشیه دستور قتل ۲۳ روزنامه نگار،

با اهل قلم هرکه در افتاد...

از لطف خدا کوشش ما کارگر افتاد
ظلم و ستم کاخ نشینان سپری شد
در جستجوی سابقه بودیم که ناگاه
آنگاه که طاغوت زهر سونگران بود
چون واهمه از «اهل قلم» داشت به ناگاه
دستور به سرکوبی «ارباب قلم» داد
بیچاره دگر غافل از آن بود که گویند:
تا سلسله پهلوی از پای در افتاد
اورنگ شهی یکسره زیر و زبر افتاد
بی شرم تزییم توطئه از پرده در افتاد
هر حیل و تزویر که زد بی ثمر افتاد
آن جانی خونخواره به فکر دگر افتاد
زیرا همه چیزش ز «قلم» در خطر افتاد
«با اهل قلم هرکه در افتاد ورافتاد»
ق- عسگری

۱- بهلول- دوره جدید، شماره هشتم یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، ص ۱۱.

۲- بهلول، شماره هفتم، دوره جدید، یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ ص ۱۱.

بیداری خوزستان

نشریه روزنامه - مجله ای «بیداری خوزستان» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران انتشار یافته است. نخستین شماره «بیداری خوزستان» با ذکر دوره جدید در روز یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۸، روی جلد و پشت جلد رنگی در ۸ صفحه با بهای ۱۵ ریال و آخرین شماره آن یعنی شماره سوم در روز سه شنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۸ در ۲۴ صفحه و بهای ۴۰ ریال با همان خصوصیات قبلی منتشر شده است. البته شماره دوم آن به تاریخ روز شنبه ۳ آذر ۱۳۵۸ در ۱۶ صفحه و بهای ۳۰ ریال به دست مردم رسید.

در کادر شناسنامه ای این نشریه آمده:

بیداری خوزستان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

ایرج آشوری

زیر نظر شورای نویسندگان

نشانی دفتر موقت: خیابان خانقاه شماره ۱۱۵

چاپخانه صفا

مکاتبات با صندوق پستی تهران ۹۵۸-۶۴

شماره ۱ - دوره جدید.

«بیداری خوزستان» شامل: کاریکاتور، شعر، سرمقاله، داستان، عبارت های کوتاه ... است.

در «بیداری خوزستان» امضاها ی: ک - کدیور، اسیر، گزارشگر ملارسل، علی آقا، پسر مریخ، شوشا (عکس شاشو)، مسعود - س، تپه سری، سید خندان، غریب الشعرا، اکبر آقا قندی، ع - مزدک، نگاه، فضول باشی، نمکدون زاده ... دیده می شود. که متأسفانه نام اصلی صاحبان امضاها بدرستی مشخص نیست مانند بسیاری از امضاها ی دیگر نشریات طنز و فکاهی معاصر.

در صفحه دوم شماره اول «بیداری خوزستان» روز یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۸ تحت عنوان «حرف اول» آمده:

«نشریه ای که در دست دارید، اگر چشم بسته غیب نگفته باشیم، اسمش بیداری خوزستان است. نشریه ای است هفتگی و در مایه طنز و انتقاد. باتوجه به اسم «بیداری» ممکن است این سؤال پیش بیاید که تا حالا کجا بودیم و چرا تازه از خواب بیدار شده ایم.

راستش خودمان هم مدت‌ها بود همین سؤال را از خود می‌کردیم منتها دوماً موضوع در پیش رویمان بود که به خودمان قول شرف داده بودیم تا اول برای خودمان روشن کنیم و سپس مرتکب «بیداری» شویم. موضوع اول این بود که در اواخر، گرفتاری‌ها و آشفتگی‌های داخلی و دل‌مشغولی‌های دست‌اندرکاران، نهضت ما را دچار سکون و بی‌حرکتی کرده بود و دیگر آن واکنش‌های انقلابی مطلوب، به چشم نمی‌خورد. و موضوع دوم شیوه و چگونگی سبک و سیاق کار مجله بود که می‌خواستیم و می‌خواهیم و اصرار داریم آنچه در این نشریه منتشر می‌کنیم «طنز» به معنای واقعی کلمه باشد. طنزی در روال کار «عبید زاکانی» به شیوه آثار علی اکبر دهخدا، ادیب الممالک، ایرج میرزا، نسیم شمال، ناهید، و دیگر نام‌آوران صدر مشروطه نه در مایه «فکاهیات» و «جوک»‌های بی‌محتوای عصر رضاخان و پسر بی‌سروپاش.

موضوع اول، به حمدالله، با قیام دلیرانه دانشجویان مبارز و تسخیر سفارت آمریکا، این کانون جاسوسی و مزدور پروری و برانگیختن شور انقلابی مجدد در ملت، به خودی خود برای ما حل گردید و راه مبارزاتی ما را هموار کرد.

و اما موضوع دوم، مسئله‌ای است که باید در عمل ثابتش کنیم مسئله این که از این به بعد، روزهای سه‌شنبه هر هفته خدمت برسیم و با طرح مسائل سیاسی و اجتماعی و عرضه طنز و انتقادات سازنده و سالم ثابت کنیم که پیروان و شاگردان به حق آن استادان نام‌آوریم و آنچه که عرضه می‌کنیم با «فکاهیات» و «متلک»‌های کودکانه رایج روزگار، تفاوت بسیار دارد. در خاتمه توقع ما از شما این است که این شماره را صرفاً به منزله یک پیش‌درآمد آزمایشی، یک معرفی‌نامه کوتاه و مختصر تلقی بفرمائید و وعده اصلی ما با شما را از هفته آینده به حساب بیاورید. البته در ۲۴ صفحه با کیفیتی کاملاً متفاوت و همچنین با قیمتی دو برابرتر!».

نمونه آثار طنز «بیداری خوزستان».

از: ک — کدیور

آریا خرا

«بود است خری که دم نبودش آن گوش دراز و سم نبودش!»
 خربود، ولی خری دوپا بود شاه همه خران، یه جا بود

من خر گفتم، تو خر شنیدی
 یک نره خر دماغ گننده
 هر چند خر کس دگر بود
 اما ز غرور، بسینوا خر
 «ناگه نه ز راه اختیاری»
 ملت مگرش ز گوشه ای دید
 از هول و ولا، خزید تولا کش
 زان نقطه پس از کمی تب و تاب
 چون حال و هواش جابه جا شد
 ناگاه به یاد دمبش افتاد
 از غیظ و غضب ز جای برخاست
 در آن طویلله قدم همی زد
 ملت ز صدای عروتیزش
 دریافت که باز بسینوا خر
 یکباره پرید روی دوشش
 «بیچاره خر آرزوی دم کرد

وحشت کردی اگر که دیدی
 تاجسی خرکی به سر نشانده
 هیزم کش صاحبان زر بود
 می گفت به خویش «آریا» خر
 افتاد ز عرو و عور جاری
 برجست و دمش ز بیخ ببرید
 یک راست دوید تا مراکش
 شد راهی سرزمین ارباب
 زخم و زگیلاش روبه راشد
 یاد دم و سم و کمبش افتاد
 سوی نیویورک رفت یکر است
 «دم می طلبید و دم نمی زد»
 و زبانگ کی سینجر عزیزش
 افتاده برای دم، به عرعر
 بگرفت و برید، هر دو گوشش
 نا یافته دم، دو گوش گم کرد»

نکته^۲

اولی - بابا، چرا داری اینقدر خرخونی می کنی؟
 دومی - می خوام مدرک بگیرم که بتونم متحصن بشم!

سیدخندان

قانون اساسی جدید^۳

صحبت قانون اساسی به پاست وای که اندر پس پرده چهاراست
 تازه شروع همه ماجراست وای که فردا چه قیامت به پاست
 باز وطن عرصه غوغا شود
 دستخوش شورش و بالوا شود

۲- بیداری خوزستان شماره ۲ دوره جدید، شنبه ۳ آذر ۱۳۵۸ ص ۱۳.

۳- بیداری خوزستان، شماره ۲، شنبه ۳ آذر ۱۳۵۸ ص ۵.

رفع نخواهد شدن این اختلاف دفع نخواهیم شد از انحراف
هیچ نداریم کمی انعطاف موقع آن است کنیم ائتلاف
ورنه اگر معرکه برپا شود
در همه جا محشر کبرا شود
نبض وطن سخت به تب مبتلاست میهن، آبستن صد ماجراست
پیش و آگاهی ما پس کجاست؟ دشمن ما در صدد مرگ ماست
در صف ما لطمه چوپیدا شود
وحدت ما طعمه یغما شود
خواسته ما اگر از انقلاب راست نیفتاده به راه ثواب
حوصله بایست، مکن پرشتاب کار به جا باید و شاید حساب
حوصله کن، غوره که حلوا شود
کار فرو بسته ما وا شود

غریب الشعرا

پرو

روزنامه فکاهی هفتگی «پرو» به مدیری میرزا حیدر ولد آقا غلام رضا ملقب به
مظهر در ذی‌عقده ۱۳۴۶ هجری قمری در کرمانشاه (باختران امروزی) تأسیس و چاپ شد.
این نشریه در ۲۶ تیرماه ۱۳۰۴ هجری شمسی امتیاز نشر را از شورای عالی فرهنگ
گرفت ولی نشر آن به لحاظ مشکلاتی چند تا سال ۱۳۰۶ هجری شمسی به تأخیر افتاده
بود.^۱

تارتان- پارتان^۲

«تارتان- پارتان» یعنی «چرند و پرند» که نام نشریه فکاهی ترکی است. این
نشریه به مدیر مسئولی و سردبیری: علی حیدر قاریفین با خط مشی انتقادی- سیاسی-
اجتماعی به سال ۱۹۱۸م در تفلیس انتشار یافته است. نخستین شماره آن در ۲۴ سپتامبر
۱۹۱۸م منتشر گردید.

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۵۱.

۲- و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۶۵-۱۶۹.

تشویق

روزنامه اجتماعی، فکاهی و کاریکاتوری «تشویق» در آذر ماه ۱۳۰۹ هجری شمسی در تهران تأسیس و منتشر شده است. از دیگر موضوعات و شناسنامه این نشریه اطلاعاتی در دست نیست.^۱

تشویق

روزنامه فکاهی انتقادی «تشویق» به مدیریت میرزا سیدعلی طباطبائی است که شماره اول آن در ۸ صفحه به قطع ۶ سه چهارم در ۱۲ و نیم سانتی متر در تاریخ ۱۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری و شماره آخر آن در تاریخ ۲۶ شوال ۱۳۲۵ قمری در تهران منتشر شده و جمعاً ۸ شماره چاپ شده است. وجه اشتراک سالیانه، آن در تهران ۱۵ قران، در شهرستان‌ها ۲۰ قران و خارجه ۲۵ قران بود.

محل اداره روزنامه تشویق در تهران سرای حاج سقاباشی بود. سبک و سیاق «تشویق» تقلیدی از مقالات چرند و پرند صوراسرافیل به قلم دهخدا و مقالات انتقادی با نام «شروور» را در برداشت.^۲

تنبيه

روزنامه فکاهی - انتقادی و کاریکاتوری «تنبيه» پیرو خلف «بهلول» به مدیریت و نگارندگی «معتضد الاطباء» به سال ۱۳۲۵ ه. ق در تهران شروع به نشر شد. تعداد صفحات آن از چهار تا ده صفحه بود. تک نمره در تهران یکصد دینار: در سایر ولایات سه شاهی، اشتراک سالیانه ۱۲ قران و سایر ولایات به اضافه هزینه پست. عنوان مراسلات: خیابان جلیل آباد، جنب حمام آغاباشی، کوچه قورخانه کهنه، نمره ۱۸. مطالب روزنامه با چاپ سربی در مطبعه شرقی و کاریکاتورها در مطبعه سنگی میرزا علی اصغر به طبع می رسید. عموماً سال انتشار در روزنامه قید نمی شد. شماره هفت سال اول آن در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ه. ق و شماره ۲۰ در روز یکشنبه

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۲۸.

۲- بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۲۷-۱۲۸. و مطبوعات و شعر فارسی ادوارد براون ص

ربیع الثانی ۱۳۲۹ است.

نام این روزنامه بعدها به «تنبیه درخشان» تبدیل شد. که همان شیوه پیشین را دنبال نمود. مانند شماره ۱۴ سال هشتم مورخ جمعه ۱۷ ذی حجه ۱۳۳۲ و شماره ۲۳ سال نهم در رمضان ۱۳۳۳. که تک شماره در تهران پنج شاهی و سایر ولایات سیصد دینار، وجه اشتراک سالیانه در تهران سه تومان و سایر ولایات داخله ۳۵ قران و خارجه ۲۰ فرانک بود. تنبیه درخشان تا سال ۱۳۰۲ ه. ش بصورت پراکنده چاپ می شد. نمونه طنز شماره ۲۱ آن چنین است: «اوضاع کواکب در این ماه دلالت دارد بر سبز شدن درخت تاک، سربرآوردن جانوران زیر خاک، تلاش کردن جمعیت دموکرات برای استخدام در ادارات، ترک شدن مسلک...».

تنقید^۲

روزنامه فکاهی «تنقید» از نشریات فارسی پس از فرمان مشروطیت در آذربایجان است که در سر صفحه آن آمده است: «محل اداره فراموشخانه - صاحب امتیاز (من) سردبیر (شما) مدیر مسؤول (آن‌ها) بنابراین نویسنده و ناشر معلوم نیست.

توفیق

روزنامه «توفیق» بی هیچ تردیدی از موفق ترین، پرتیراژترین و ارزشمندترین و جاودانه ترین نشریه طنز و فکاهی در تاریخ مطبوعات ایران و خاورمیانه است که عمر نزدیک به پنجاه ساله آن حکایتگر اوصاف برشمرده سطور بالا است. این نشریه که به همت خستگی ناپذیرانه حسین توفیق (متوفی بهمن ۱۳۱۸ ه. ش / فوریه ۱۹۴۰ م) تأسیس یافت در دوره های مختلف، حساس و پرفراز و نشیب حیات سیاسی - اجتماعی - تاریخی - اقتصادی... و فرهنگی ایران نقش آفرین بوده و هم ارزشمندی را به خود اختصاص داده است. برآستی این نشریه گنجینه که نه بل گنجینه هائی از ارزشهای فرهنگی ایرانی است. هریک از نویسندگان در قلمرو علوم انسانی اگر از محتویات آن بهره نبرند، کاری از پیش نبرده اند چه عدم توجه به مطبوعات فکاهی بویژه «توفیق» نشانی از عدم تحقیق کافی و

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۴۱-۱۴۳.

۲- تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان، تالیف: صمد سرداری نیا، ج ۱ ص ۱۴۱.

وافی در ذخایر فرهنگی و داشته‌ها و ارزش‌های ماست. نخستین شماره توفیق در آبان ماه سال ۱۳۰۱ ه. ش (= نوامبر ۱۹۲۲ م) در تهران منتشر شد که به صورت ابتدائی با صفحات و بهای اندک در دست مردم قرار گرفت. این نشریه بتدریج و طی سالهای انتشار از لحاظ صفحه و قیمت دارای کاستی‌ها و افزونی‌های فراوان گردید به گونه‌ای که آخرین شماره توفیق فکاهی هفتگی در روز سه شنبه ۱ تیرماه ۱۳۵۰ ه. ش به عنوان شماره ۱۴، در ۳۲ صفحه و روی جلد و پشت جلد رنگی و مطالب: سرمقاله، شعر، عکس، کاریکاتور، جدول، داستان، عبارتهای کوتاه انتشار یافت. کمی و زیادی تعداد صفحات و قیمت آن نیز بستگی به مقتضیات زمان داشت.

وقتی «توفیق» پس از حدود پنجاه سال خدمت فرهنگی توقیف شده و از نفس و تداوم حیات باز ایستاد، نامه‌ای بدین مضمون از سوی صاحب امتیاز و مدیر مسؤول وقت نوشته و گلابه‌مندی شد:

«در طی مدت هفت هفته‌ای که روزنامه توفیق منتشر نشده است همکاران مطبوعاتی ما در عالم همکاری، ابراز محبت فراوان کردند و از آن جمله روزنامه‌ها و مجله‌ها و ماهنامه‌های^۱... حتی یک کلمه نیز درباره عدم انتشار توفیق ننوشتند که بدین وسیله از همه آنها متشکر و سپاسگزاریم!».

مجله یغما که به صاحب امتیازی و همت شادروان استاد حبیب یغمایی چاپ و منتشر می‌شد، پس از چاپ نامه و کاریکاتوری از توفیق که پس از چندی به دستشان رسیده بود^۲، و شجاعانه دست به این اقدام زد، دوبار از توزیع^۳ در سطح کشور توسط اداره توزیع جراید [از بخشهای] وزارت فرهنگ و هنر زمان پهلوی بازمانده شد.^۴

و به راستی جای تأسف بود چه «توفیق» همانگونه که یادآور شده‌ایم گنجینه‌هایی از ارزش‌های فرهنگی ماست. از لحاظ آثار طنز پردازان معاصر، فرهنگ واژگان، مسایل سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - و فرهنگی، رویدادها، حوادث و... جداً منابع عظیمی در فرهنگ معاصر بشمار می‌آید. شاید هیچگاه مثل گذشته پیش نیاید که توفیقی باشد و

۱- در این قسمت نامه، نام بیشتر مجله‌ها، روزنامه‌ها و ماهنامه‌های آن روز به ترتیب حروف الفبا ذکر شده بود.

۲- مجله یغما، سال ۱۳۵۰، شماره مرداد ص ۳۱۸ و مجله یغما، سال ۱۳۵۰، شماره شهریور، ص ۳۷۰.

۳- همان نشریه مرداد و شهریورماه ۱۳۵۰.

۴- بنگرید به مجله آینده، سال چهاردهم، شماره ۳-۵، خرداد- مرداد ۱۳۶۷، مقاله «توفیق و یغما» به قلم:

محمد غلامرضائی، ص ۱۸۷-۱۸۸.



طنز پردازانی قوی و آن چنانی که به خلق آثار بپردازند و گردهم فرایند و کارها کنند که تاریخ حیات «توفیق» گواه است در هیچ کشوری چنین نشریه با چنین سابقه و ارزش وجود نداشته، ندارد و نخواهد شد. بی گمان در هر دوره‌ای «توفیق» نیازمند است که به انتقاد و طنز پردازد و در خط صحیح حرکت کند و از کژروی و سستی و انحطاط به درآمد و تعهد را زیاد نبرد. و شایسته است که اقرار نمائیم خدمات توفیق بسیار فراتر و برتر از نشریات آغاز مشروطه چون نسیم شمال، صوراسرافیل، ملانصرالدین و... بوده و هیچ نشریه‌ای (خواه روزنامه و مجله و...) یارای مقابله، مسابقه و برابری با آن نیست گرچه هریک سهم ارزشمندی در تاریخ و فرهنگ معاصر دارند.

لذا با توجه به همین توقیف است که هنوز خلأ «توفیق» موفق را حس می‌کنیم و اینک بسیاری از کتابخانه‌ها از داشتن دوره‌های آن — به لحاظ طنز و فکاهه بودن — محروم بوده و کتابخانه‌هایی چون کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه ملی، کتابخانه مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد) جز چند شماره و آن هم بطور ناقص نتوانسته‌اند این گنجینه را فراهم آورند و اکنون جز کتابخانه‌های خصوصی که در دسترس عموم نیست و بیم نابود شدن هست، مردم و محققان از یافتن و تحقیق و بررسی این ارزش بی‌بهره‌اند با اینکه در روزنامه توفیق مکرراً این توصیه آمده که: «خوانندگان عزیز: شماره‌های «توفیق هفتگی» و «ماهنامه توفیق» خودتان را مرتباً جمع‌آوری کرده و در آخر هر سال جلد کنید تا صاحب یک «جنگ» کامل فکاهیات و مجموعه‌ای از جالبترین و خوشمزه‌ترین آثار متنوع فکاهی شوید». با این حال، باز کتابخانه‌های ایران از فراهم آوردن این دوره‌ها غافل بوده و اکنون درمانده است، جای تأمل است که مسئولین کتابخانه‌ها به علت عدم درک صحیح از اهمیت نشریات طنز و فکاهه، از گردآوری و ثبت و ضبط این آثار ممانعت به عمل می‌آوردند بی‌آنکه از عواقب کژاندیشی خود باخبر باشند.

باتوجه به توقیف نهایی «توفیق» در سال ۱۳۵۰ ه. ش و بررسی تاریخ حیات و فعالیت آن درمی‌یابیم که این نشریه از جمله نشریاتی است که بیشترین توقیف‌ها را نسبت به خود دیده و مرتب مورد بی‌مهری نظام حاکم قرار گرفته و گاه به توقیف و تعطیل چند ماهه کشیده شده است. مثلاً در اردیبهشت سال ۱۳۴۱ ه. ش که شماره اول آن منتشر شد به

مدت ۸ ماه توقیف شد و تعطیل بود تا اینکه شماره دوم آن پس از کشمکش ها و کوشش ها در بهمن همان سال منتشر شد و انتشار آن ادامه یافت و یا «در مرداد ۱۳۲۱ [ه. ش.] اوت ۱۹۴۲ [م.] به مدت دو هفته توقیف شد و در دی ۱۳۲۲ [ه. ش.] ژانویه ۱۹۴۴ [م.] و خرداد ۱۳۲۴ [ه. ش.] ژوئن ۱۹۴۵ [م.] نیز دو هفته و در ماه مهر ۱۳۲۴ [ه. ش.] اکتبر ۱۹۴۵ [م.] چهار ماه و در بهمن ۱۳۲۵ [ه. ش.] فوریه ۱۹۴۷ [م.] دو هفته توقیف گردید^۶» که در واقع درباره توقیف های «توفیق» سخنها می توان گفت و مطلب ها نوشت.

توقیف های توفیق مبین زبان گفتار و نوشتار و خط مشی آن بود. زیرا این روزنامه گاه به راست متمایل بود و گاه به چپ. و گاه دارای خط مشی مستقل. گاه زبان تند و صریح و گزنده و منتقد داشت و گاه متملق بود و چاپلوس. اما بیشتر زبان تند و گزنده داشت که توقیف می شد. آنهایی که معتقدند متملق بود، بنظر می آید که برخی موضعگیری ها این نشریه و اشعار جنسی و کاریکاتورها و تصاویر و نقاشی های سکی بویژه از هنر پیشه ها را مدنظر دارند و مورد انتقاد قرار می دهند و بی تردید عامل توقیف توفیق در هر بار همان مسئله و نظریه نخست یعنی زبان تند و بی پروای آن بود نه مورد دوم که مورد دوم عامل توقیف نبود بلکه از سوی مسئولین وقت مورد استقبال هم قرار می گرفت. این نشریه از همان سال های نخست انتشار این موضعگیری ها را گرفت و از استقلال رأی بودن آغاز انتشار به درآمد دوره های سیاسی و اندیشه ای متفاوتی داشت مثلاً «از سال ۱۳۲۱ [ه. ش.] ۱۹۴۲ [م.] به بعد این نشریه یک مجله هفتگی طنزآمیز وابسته به جناح چپ بود که سبک و شیوه افراطی داشت. عضوی از اعضای جبهه آزادی و امضاکننده اعلامیه ضد ساعد بود.^۷» و اینجاست که یک نشریه سالمند طنز و فکاهه با آن سابقه و خدمت زیر سؤال می رود و مورد انتقاد و نقد قرار می گیرد.

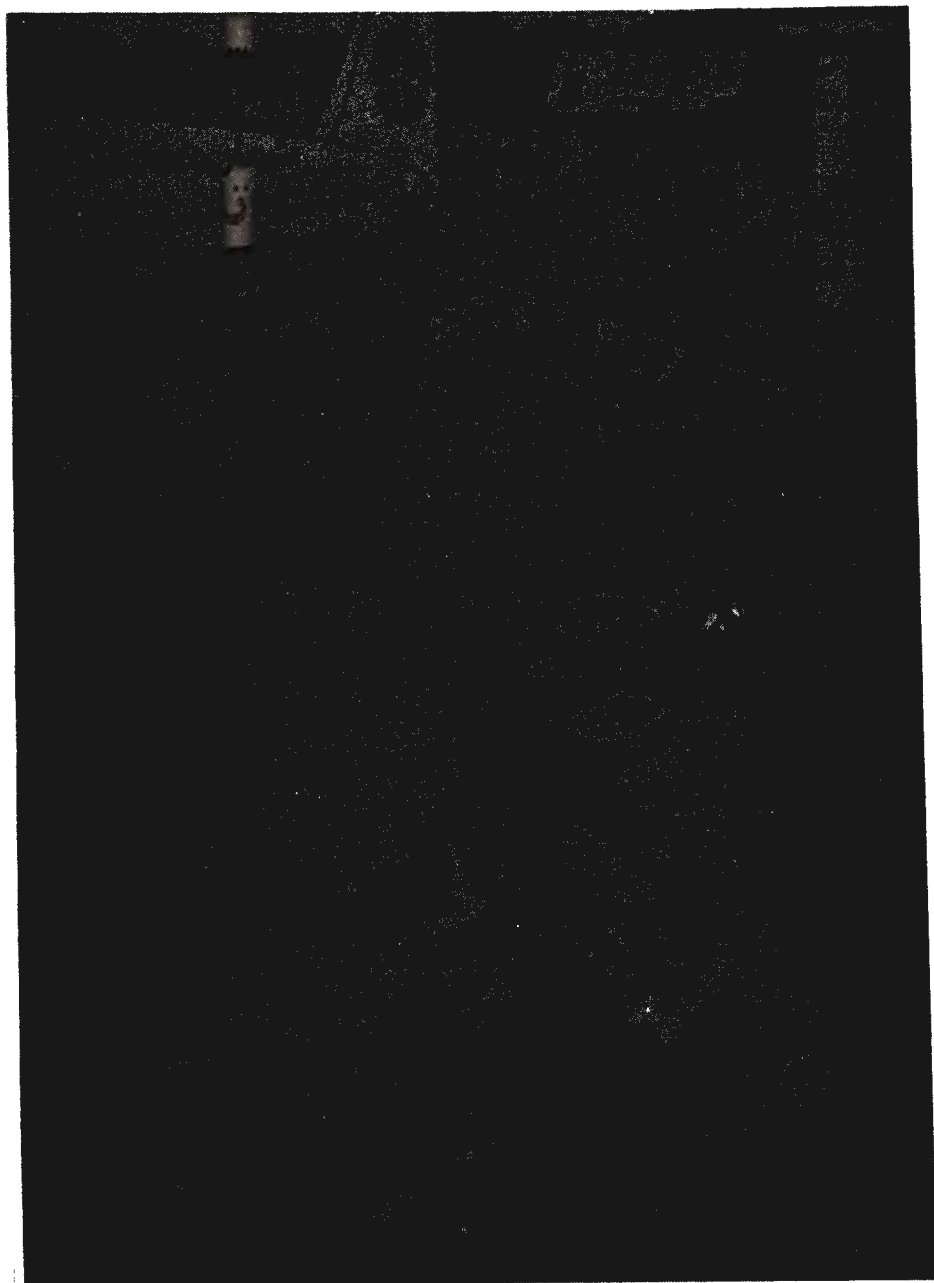
روزنامه توفیق هفتگی چاپ می شد و در طول پنجاه سال ترتیب انتشار آن در طول هفته تغییر می یافت و روز ثابتی نداشت اما بیشتر شماره های آن در روزهای دوشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه منتشر شده است.

در مورد محل انتشار نخست توفیق، صدر هاشمی^۸ معتقد بود که از سال ۱۳۳۱ قمری در تبریز منتشر می شد و بعدها در تهران شروع به انتشار نمود و بیشترین دوره حیات فرهنگی آن در تهران بود. پس از مرگ حسین توفیق (در ۲۹ بهمن ۱۳۱۸ ه. ش.) پسرش

۶- ادبیات نوین ایران ص ۲۷۵.

۷- ادبیات نوین ایران ص ۲۷۵.

۸- تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۴۴-۱۴۷.



محمدعلی توفیق و پس از او حسن توفیق و حسین توفیق و عباس توفیق برادرزاده‌های حسین توفیق صاحب امتیازی و مدیری اداره توفیق را برعهده داشته‌اند. مدیران یاد شده توفیق هریک در انواع طنز و بخش‌های آن دستی توانا دارند که شرح احوال هریک در این کتاب و کتابهای مربوط به قلمرو طنز آمده است.

البته سردبیری روزنامه توفیق طی دوران فعالیت به شاعران صاحب آرا، عقیده و تجربه‌ای چون: پرویز خطیبی، ابوالقاسم حالت، یوسف خسروپور، منوچهر معجبی، مرتضی فرجیان و دیگران واگذار می‌شده است.

در طول حیات فرهنگی توفیق به چند گام یا ابتکار یا اقدام جالب و موفق آن و مسئولینش برمی‌خوریم که از این قرار است: ۱- چاپ و انتشار ماهنامه فکاهی توفیق و سالنامه فکاهی توفیق. که درباره آنها سخن خواهیم گفت. ۲- چاپ و انتشار کتاب‌هایی حاوی مطالب طنز و فکاهی هرچند وقت یکبار مانند کتاب ملانصرالدین در سال ۱۳۴۹ ه. ش به قطع بزرگ و بهای ۵۰ ریال چون کیفیت و کمیت روزنامه، هفتگی، ماهنامه و سالنامه توفیق. ۳- یک سری کارهای طنز خصوصی و محفلی و چاپ و انتشار کاریکاتورهایی که معرف سبک و سیاق و خط‌مشی و سرگرمی کارکنان این روزنامه بود. مجله تهران مصور در شماره‌ای نمونه‌ای از کارها و ابتکارات را ارائه داده است.^۱

در بیشتر شماره‌های توفیق هفتگی و نیز ماهانه و سالانه و بویژه در هر شماره پس از درآمدن از توقیف و یافتن آزادی دوباره سرمقاله‌هایی جد و گاه طنز درباره سرگذشت خود و اوضاع جامعه می‌آمده که در بررسی و تحلیل حیات فرهنگی توفیق و تاریخ مطبوعات طنز شایسته تعمق، تأمل و توجه است. مثلاً در بیست و دومین سال انتشار توفیق این سرمقاله جلب نظر می‌کند:^۲ «بیست و دو سال مبارزه - با تأییدات خداوند متعال. بیست و سومین سال نامه‌نگاری ما در دقیق‌ترین ساعات زندگی بشری آغاز می‌شود.

بسیار خوشوقتیم که در عرض بیست و دو سال خدمت در محیطی که عوامل مخالف در کمال قدرت هستند، توانسته ایم وظایفی را که اجتماع به گردن ما گذارده تا حد مقدور انجام دهیم.

از ابتدای کار، روش ما پیوسته حمایت از طبقات ضعیف و زحمتکش کشور که

۱- بنگرید به تهران مصور شماره ۹۶۸، مورخ ۱۳ فروردین ۱۳۴۱ ص ۱۴ و ۱۵.

۲- توفیق سال ۲۳، شماره ۱، صفحه ۲، پنجشنبه ۳ آبان ۱۳۲۳.

اجتماع فاسد آنها را از ابتدائی ترین حقوق خود محروم نموده بوده است و برای رسیدن به این منظور در تمام مدت انتشار با هیئت حاکمه نالایق که مسبب بدبختی های جامعه هستند، در نبرد بوده ایم.

بسیار مفتخریم که در عرض بیست و دو سال مبارزه و زد و خورد اتکای ما تنها به طبقات زجر دیده کشور بوده و به هیچ رو برای رسیدن به آمال نفسانی و ایدآل های شخصی با عناصری که وجودشان به حال کشور مضر بوده است، سازش نکرده ایم. در سه سال اخیر، یعنی از زمانی که بساط حکومت فعال، مایشائی برچیده شده و ریزه خواران آن دستگاه با ماسک آزادی خواهی بنیان حکومت ظاهراً نوینی را بنا نهاده اند، مبارزات ما شدیدتر شده است. در این مدت بیشتر نیروی ما صرف مبارزه با خائنین و استفاده جویانی شده است که خواسته اند با استفاده از جهل توده های بیسواد مقدمات بازگشت و استقرار رژیم قلداری دیگری را فراهم آورند.

اینک که وارد بیست و سومین سال نامه نگاری خود می شویم هنوز از مبارزه با بدکاران دست برنداشته ایم.

هدف ما، ایجاد اجتماع عادلانه است که در آن هر کس به فراخور فعالیت و کار خود از مزایای زندگی شرافتمند برخوردار شود.

امیدواریم که خداوند در رسیدن به این منظور مقدس ما را یاری کند و آن چنان نیروئی به ما بخشد که در پرتو آن به حفظ حقوق مظلومین و سرکوبی قطعی ستمکاران موفق گردیم. من الله التوفیق و علیه التکلان. توفیق.»

در توفیق هفتگی به ویژه سالهای نزدیک به توقیف نوعی آگهی در این نشریه چاپ می شد که در نوع خود زیبا بود و این آگهی هنوز در یاد و خاطره خوانندگان مانده است. آگهی و [درواقع مثل یاد شده] این بود: «هم شهری: شب جمعه دو چیز یادت نره... دومی توفیق^{۱۱}»

البته در بررسی تاریخ زندگی و فعالیت توفیق، نکته ای را نباید فراموش کرد و آن اینکه این نشریه گاهی اوقات سوای طنزها و شوخی ها و دست انداختن ها و... دست به نکارهای خیرخواهانه و عام المنفعه و یاری ها هم می زد مثلاً درباره اعتصاب کارگران کارخانه گلیسیرین و صابون و حمایت از حقوق آنان در شماره ای نوشته: «اعتصاب^{۱۲}

۱۱- و نیز بنگرید به: سیری در مطبوعات ایران ص ۸۴.

۱۲- توفیق فکاهی هفتگی، سال ۲۳، شماره ۲۲، چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۲۴ ص ۸.

اعتصاب کارگران کارخانه گلیسیرین و صابون هنوز ادامه دارد.

امیدواریم وزارت خانه های پیشه و هنر و دارائی توجه بیشتری نموده و بزودی حقوق حقه کارگران را تامین نمایند.»

توفیق در شماره هایش طی حدود پنجاه سال فعالیت به طنز زننده و گاه تند و نیز گاه بی مزه و ایضاً بی رویه و سست و مانند آن رومی آورد که چاپ عکس ها و کاریکاتورهای مستهجن و غیره و ارائه مطالب زشت و فساد انگیز و... از این پندار می باشد. هر چند این نشریه در سالهای بسیار پیش در پاسخ به پرسش هایی از این دست گفته: «برای خوانندگان نازک طبع بعضی از خوانندگان عزیز ما کتباً و شفهاً گله می کنند که گاهی از اوقات بعضی شوخی های توفیق قدری زننده و به اصطلاح «تند» است.

خوانندگان عزیز ما باید متوجه باشند که حقایق تلخ زندگی را در قالب «فکاهی» ریختن آتقدرها هم آسان نیست و گاهی از اوقات اگر شعرا یا نویسندگان مائتد می روند تقصیر متوجه ایشان نیست. فکاهی نوشتن آن هم «شیرین نوشتن» آنطور که مطبوع طبع همه واقع شود مشکل است چونکه گاهی به جاهای نازک می کشد و اختیار قلم را از کف نویسنده بیرون می برد.^{۱۳}» اما باید اذعان داشت که توفیق باتوجه به همه خدمت و کوشش و زحمت، با گرایش به نوعی طنز مبتذل ضمن به انحراف رفتن و کژروی، الگویی بد برای مطبوعات طنز زمان خود و طنز پردازان روزگار خود و پس از خود شده است. و اینجاست که این عیب توفیق را نمی توان از نظر دور داشت و آن را پاک پاک دانست علی رغم آن که گنجینه ای از فرهنگ و ادب فارسی است و می توان کتابها درباره بسیاری از موضوعات مندرج آن طی پنجاه سال فعالیت نوشت. گفتیم توفیق گاه سوای موضوع اصلی خود یعنی پرداختن به طنز و فکاهه، در بسیاری موارد به طور جدی مشکلات جامعه را به مسئولان تذکر می داد و از مسئولان نسبت به حل و رفع آن موارد تقاضای همکاری و توجه و یاری جدی می نمود. که در این باره به عنوان بررسی کارنامه و صورتهای اندیشه توفیق می توان بخشی مفصل و اثر متقن ارائه داد. مثلاً در شماره ۱۹ مورخ ۱۴ اسفند ۱۳۲۳ ه. ش درباره موضوع شیوع بیماری «سوزاک» به مردم، جوانان و وزارت بهداشتی هشدار جدی داد و خواستار رسیدگی فوری نسبت به حل این معضل اجتماعی شد. و یا در سال ۱۳۲۴ ه. ش شجاعانه و گستاخانه نوشت:

بالا غیرتاً ادارهٔ راهنمایی و رانندگی جواب بدهد: ۱۴

«دلیل اینکه اتومبیل آقای فریدون جم شوهر سابق والا حضرت شمس پهلوی هنوز بدون داشتن نمره در شهر رفت و آمد می‌کند، چیست؟ آیا ایشان از قوانین مملکتی مستثنی هستند یا آنکه مأمورین ادارهٔ راهنمایی و رانندگی هنوز ملاحظه اتومبیلی را که سابقاً جزو اتومبیل‌های دربار بوده است، می‌کنند، کدام یک!».

که البته رفته رفته و بویژه در سالهای نزدیک به توقیف نهایی یعنی سال ۱۳۵۰ این شجاعت‌های قلمی توفیق غروب کرد و دیگر پا را فراتر از دست انداختن نخست وزیر جلو نگذاشت. گرچه تا همین حد نیز انصافاً کارها کرد و گام‌ها برداشت.

نمونه آثار طنز توفیق:

از: علی زرین قلم

«شد خزان گلشن آشنائی»
به آهنگ:
«بازم آتش به جان زد جدائی»

تصنیف غیرت ایرانی... ۱۵

چشم مام وطن گشته خونبار	زیر چنگال گرگان خونخوار
کشور دارا از هر سوشده،	غیر مصیبت با محنت همه دم گرفتار
غیرت ایرانی - شهره به دنیا بود	شوکت او می‌کرد - کاخ ستم نابود
پس چه شد آن همه شوکت و غیرت	کودل آهن و پنجه قدرت؟

زین همه ذلت آه

وطن اکنون پژمان است	زغم ما نالان است
ایران ناتوان است	ایران ناتوان است

بی جان است

پروبال مرغ وطن	بار دیگر خونین شد از تیر محن
رو به کمان از هر سو آزادند	زاغ و زغن در گلشن دلشادند
وطن من ای ایران	ز چه رو هستی و ایران

۱۴ - توفیق هفتگی، شماره ۲۹، چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۴ سال ۲۳ ص ۶.

۱۵ - توفیق هفتگی فکاهی، سال ۲۳، شماره ۲۷، چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ ص ۸.

ای میبدان شییران ای میبدان شییران
تو چسرا زاده ایران؛ همه جا پژمرده و بی جانی؟
که زد دل بیرون کردی مهر وطن

به سرزمین ایران دهد ستمگر جولان
ازین گلستان بلبل چسرا شده روگردان؟
نمی شود این کشور آبادان نمی رهد ایرانی از زندان
مگراز، ره قطع درخت ستم مگر آنکه رود پی چاره غم
چون دلیران

ورنه اگر ایرانی دائم گرگ جفا را باشد خادم
کی رهد از حرمان؟
شود ایران از نو، زنده و جاویدان زنده و جاویدان
پا- یمنده- ما- نی ای ایران

اثر دوشیزه ا. ا.

سلم شوربا^۱

از دوری face ت شده ام زار و پریشان
your love^۳ مرا کرده چنین واله و حیران
eyes^۴ توبه my heart^۵ چنان کرده effect غی
کاندر عقب هر day^۷ و night^۸ م به خیابان

* * *

ای wind^۹ صبا از بر آن moon^{۱۰} گذری کن
say him^{۱۱} که نزدیک به lip^{۱۲} آمده my^{۱۳} جان

۱- توفیق هفتگی، سال ۲۳، شماره ۲۶، چهارشنبه ۵ اردیبهشت ماه ۱۲۳۴ ص ۴. ۲- روی.

۳- عشق تو. ۴- چشم ها. ۵- قلب من.

۶- اثر. ۷- روز. ۸- شب. ۹- باد. ۱۰- ماه.

۱۱- بگوبه او. ۱۲- لب. ۱۳- مال من.

pain^{۱۴} ای که به heart^{۱۵} من poor^{۱۶} آمده^{۱۷} to night
without^{۱۸} وصال نیست نبود قابل درمان

* * *

foot م به سر home^{۲۰} تواز hand^{۲۱} برفته است
because^{۲۲} که I run^{۲۳} به سراغ تو شتابان

* * *

somone^{۲۴} چو من ای God^{۲۵} ممکن خلق در این world
lover^{۲۷} و دلخسته به دوران افسرده دل و

ضربی «فرانگیز» و بشکن اسکوب! از م — شبدر

ننه لیلا^۱

اون روز که تور و ناف «چاله خرکشی» دیدم
از عشق تو غش کردم و، صاف کردم و مُردم
اون روز، اگه امروز عیان در نظر م بود،
کی جون ننه م زن می گرفتم، ننه لیلا؟
کی این کار و گردن می گرفتم، ننه لیلا؟
یادت اگه باشه، مال ده بیست سال پیشه
دیدم تو رو همراه بابا و مامانت، من
اون سال اگه امروز، جلوی نظرم بود
کی جون ننه م زن می گرفتم، ننه لیلا؟
کی طوقوبه گردن می گرفتم، ننه لیلا؟
اون روزی که هالو شدم و، دل به تو دادم

در حال پدر سوختگی و کرم کشی دیدم!
زن بیل بادمجون تو تا خونه آوردم
از خرج و مخارج های امروز خبرم بود،
این خاطره از خاطر من دور نمیشه
واسه م «قرگردن» اومدی یادته حتمن!
از «ماهی سی چل تومنی گر خبرم بود
بایک «بله گفتن» به توحق و تو دادم

- ۱۴- درد. ۱۵- قلب. ۱۶- فقیر. ۱۷- امشب. ۱۸- بدون. ۱۹- پا.
۲۰- کوی. ۲۱- دست. ۲۲- زیرا. ۲۳- من می دوم. ۲۴- کسی. ۲۵- خدا.
۲۶- دنیا. ۲۷- عاشق.

از زندگی قسطی اگر آگاهی داشتم
 کی آخه قدم در ره عشق تومی داشتم؟
 گر خواب به همچین روزائی رو دیده بودم
 کی خنجه عقد تورو اون روز چیده بودم؟!
 کی جون ننه م زن می گرفتم، ننه لیلا؟
 پاسپورت واسه مردن می گرفتم، ننه لیلا؟
 بیا این همه چون سیزده نوروز، نکن اخم
 برخیزم و بزن بشکن و قریحش و پلاکن
 چون اینها که گفتم همه شوخی و کلک بود
 دلخور نشوراز من که هنوزم، ننه لیلا
 در تابه عشق تومی سوزم، ننه لیلا!

از: تفکر بر چانه

بازاریان بمانند یکدفعه در خماری^۱

دیشب میان کوچه عباس پامناری
 می زد آنار را از گاز با لوجه اناری
 این شعر را همی خواند هر دم به آه و زاری
 بازاریان بمانند یکدفعه در خماری

پشت دکان بچرند تجار ما قطاری

خواهد که صلح گردد این جنگ خانمانسوز
 آن تاجری که می خورد از خون خلق هر روز
 رنگش شده چنان گچ از غصه کهنه پف بوز
 بر صلح کن دهد فحش هر لحظه آشکاری

بازاریان بمانند یکدفعه در خماری

حاجی ضرر نماید از قند و لاجوردش
 هر دم اضافه گردد دری به روی دردش
 باشد گواه این شعر آن رنگ و روی زردش
 گردیده ورشکسته بخواد شود فراری

بازاریان بمانند یکدفعه در خماری

ماشین فرد را داد آن حاجی شکم چاق
 نصفه بهاء به مخلوق، آن دزد کهنه قالتاق
 شد دخلها نصیبش از روی جنس قاچاق
 من بعد می نمایم حاجی شتر سواری
 بازاریان بمانند یکدفعه در خماری...

از: ا-ح: انت الحمار!

چرا....؟!!

چرا کسی که وزیر است، سست و بی حال است؟ چرا کسی که وکیل است، ساکت و لال است؟
 چرا هر آنچه که بینی اتومبیل سه رنگ، کسی که گوشه آن، جا گرفته، حمال است؟
 چرا کسی که بود مستشار دارائی، همیشه خیر سرش پای بند اسهال است؟
 چرا بدست گروهی قوی در این کشور، همیشه حق گروهی ضعیف، پامال است؟
 چرا به خاطر شش هفت سیر قند و شکر، هزار داغ به پشت سبیل احوال است؟
 چرا «ملک مدنی» بس که صحبتش خنک است گمان ببری دهندش غار کوه توچال است؟
 چرا به کشور ما، درد کان نانوائی همیشه معنی «یکسیر» هشت مثقال است؟
 چرا زدعوی دوشیزگی ندارد شرم، زنی که توبره سفلیس و گاله گال است؟
 چرا به مجمع «توفیق» در شب جلسه، میان میوه خوری پر زمیوه کال است؟
 چون می توان به سخن درد را دوا کردن چرا دریغ کنیم از چرا چرا کردن؟

توفیق فکاهی ماهانه

روزنامه [هفتگی یا مؤسسه] توفیق در سال ۱۳۴۱ ه. ش دست به ابتکار نوینی زد. این ابتکار انتشار «توفیق فکاهی ماهانه» بود. نخستین شماره سال اول، آن در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ ه. ش با ۳۶ صفحه، بهای تک شماره ۱۰ ریال و مطالب: کاریکاتور، سرمقاله، روی جلد و پشت جلد رنگی، شعر، داستان، عبارتهای کوتاه... و آخرین شماره آن در اسفند ماه ۱۳۵۰ ه. ش با بهای ۱۵ ریال و ۵۲ صفحه و همان

های اشرفی :

سال اول - شماره اول - اردیبهشت ۱۳۲۱

سالی اداره :

توفیق ماهانه

پیرایه - شماره اول

مردمانی نامی مردم

تأسیس آمینار و مدیر : حسن توفیق

شماره ۱۰۰

اللی ۳۳۳۳

تک شماره ۱۰۰ ریال

در روز و روز خوانندگانش
میگردد، اثری که بیخود
از این تصویر ... و این
تا این حد بیخود از مختصات
کتابها است، کما اینکه
خود شما نمیکند است
فراموش کرده باشید، هر
تا این چه خود دارید ولی



دوستان عزیز توفیق

زودی گشته باشد
« توفیق ماهانه » در دست
شماست، هر چه غیر از کتاب
کنش، سایر توفیقون هم
در وجود آوردن شما
بوده اند، ولی هیچکس در

لطیفه نیستی و آگاهی قابل درستی
شما را به هر چه فراموش نموده کرد،
توجه باین مشکلات و معامله
و دیگر همه که کار انتشار را که
تکلیف بود، را غفلت میانه داشت،
کریه انتشار همان توفیق فکاهی
انتقادی حقیقی که در حال موجود
تاریخ و حال، نیرو و دیناری
بایدی نمیکند است که بتوانیم از سنگین
و سبکی را هم بخوش بکنیم و با این
احتیاج حقیقی ایرانی و خواست
خواستگاران و مقتضای مطالبات
که شما هم مشکل پیدا نکنید و شکست
خسته جواب مثبت بدهیم ...

در این باخوابی توفیق نامی را
میخواند و میخواند، بندهای خوشی
اجتماعی به چشم ... ولی این کشور
حقیقت بیخود است و دست توفیق
« مدیر » احتیاج دارد، احتیاج دارد
که مدتی تمام بدوین هم زندگی
شما میقتنی فانی، و اندوه و این
لان و آب و گوشت و لباس و کار و
مسکن و غیره بخندد، مثل همه
اینها و غفلت میخواند و از این
بغفلت مدتی بودی و از این
زندگی و زندگی را فراموش کند،
و اینجا میخواند و بخندد.

حالا از این آل شکر خدا و خدا
آریا که بهر چه اند، میخواند و
نموده است، چند خرمی است
و توفیق ماهانه ... و قرآن
خدا، کتاب، هر که وجود آورده
شده، در اینجا که دست
و دستکاری به ما میخواند و از این
فراموشی که (ایران) منتشر خواهد
شد و انشاء الله مثل توفیق فکاهی
مطلوبه و مسلم و مسلم مشکلی
شما بخواند که کار را خواهد کرد.
پیرایه توفیق ماهانه
منتشر شد

... ولی بیخود شما که اندک از
توفیق و بیانی و اکثریت ملت ایران
توفیق شما را استخوان دور و افشاء
و خرابی در دوران و بیخود سیاسی
و از گلهای بیانی روی پای خود
باید ناما بیخود و بیخود
که داریم از این کار را خودی
که بعد میباید و از این کار را
اینها فکاهی به کار سیاسی
انتشار توفیق سیاسی انتقادی
و توفیق را به بیخود و بیخود
صحیح و دیگری هم برای انتشار
دیده و نشر به ما را به بیخود
و این بیخود و بیخود و آن همین
توفیق ماهانه است که از این شماره
را داریم حضورتان گردانیم و آن
باید و بیخود

در این باخوابی توفیق نامی را
میخواند و میخواند، بندهای خوشی
اجتماعی به چشم ... ولی این کشور
حقیقت بیخود است و دست توفیق
« مدیر » احتیاج دارد، احتیاج دارد
که مدتی تمام بدوین هم زندگی
شما میقتنی فانی، و اندوه و این
لان و آب و گوشت و لباس و کار و
مسکن و غیره بخندد، مثل همه
اینها و غفلت میخواند و از این
بغفلت مدتی بودی و از این
زندگی و زندگی را فراموش کند،
و اینجا میخواند و بخندد.

توانا که بخندد و بخندد
خوانندگان ... و بیخود توفیق
فکاهی خود را به بیخود و بیخود
میخواند و از این بیخود و بیخود
توفیق ماهانه ... و قرآن
خدا، کتاب، هر که وجود آورده
شده، در اینجا که دست
و دستکاری به ما میخواند و از این
فراموشی که (ایران) منتشر خواهد
شد و انشاء الله مثل توفیق فکاهی
مطلوبه و مسلم و مسلم مشکلی
شما بخواند که کار را خواهد کرد.
پیرایه توفیق ماهانه
منتشر شد

خصوصیات پیشین منتشر شد. ترتیب انتشار ماهانه توفیق گاه در نوسان بود و در روزهای مختلف هر ماه و گاهی در اول هر ماه منتشر می شد. صفحات آن نیز طی این چندسال بین سی تا ۵۲ صفحه کم و زیاد می شد و افزون بر آن بهایش نیز دچار تغییرات و تحولات می شد مثلاً در شماره نوروز و سیزده بدر با بهای ۲۰ ریال و ۵۲ صفحه در کیفیت و کمیت بهتر به بازار می رفت. بهای اشتراک نیز هر ساله با توجه به افزونی و کاستی قیمت و صفحه افزایش می یافت. صاحب امتیاز و مدیر توفیق فکاهی ماهانه: حسن توفیق بود و سردبیری آن را منوچهر محجوبی برعهده داشت. جای اداره آن از این قرار بود: تهران — خیابان استانبول — روزنامه فکاهی توفیق — تلفن ۳۹۶۷۳.

نمونه آثار نثر و نظم توفیق فکاهی ماهانه:

چاره منحصربه فرد!^۱
 — ای دختر رسیدی! که اعصاب و قلب تو گشته ضعیف و می روی اندر پی علاج،
 بیهوده خرج دکتر دارو مکن که هست تنه‌اعلاج غصه و درد تو «ازدواج»

از: ش — ترسو
 زبان‌های دنیا^۲

زبان سیاست:

«این زبان را فقط و فقط کسانی می دانند که دنیا را می گردانند و به عبارت دیگر «سران» کشورها هستند آنها وقتی مثلاً کلمه «روابط حسنه» به کار می برند، طرف آنها که به این زبان مسلط است، می فهمد که منظور این است. «اگر یک ذره برخلاف میل من رفتار کنی، له و لورده ات می کنم!»

یا وقتی می گویند: «شرق و غرب» منظورشان کارد و پنیر است! در اصطلاح این گروه «موشک» یعنی «بترس» و «پایگاه» یعنی «مواظب باش» ... و مانند این ها.»

نتیجه^۳!

«معلم: نتیجه مسافرت «کریستف کلمب» چه بود؟
 شاگرد: نتیجه اش این بود که درس جغرافی ما مفصل تر و سخت تر شد!».

۱- توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شماره مسلسل ۴، فروردین ۱۳۴۲ ص ۲۲.

۲- توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شماره مسلسل ۵، اردیبهشت ۱۳۴۲ ص ۶.

۳- همان مأخذ پیشین ص ۱۵.

شعر ضربی

از: بزرگقندی

همسایه ها یاری کنید تا من شوررداری کنم^۴

به من نگفته شوهرم، رسوم خونه داری رو / نگفته باید چه جوری، روشن کنم بخاری رو
فقط شناسونده به من، پونصد و هزاری رو / نگفته از بچه خود، چطور پرستاری کنم

همسایه هایاری کنین، تا من شوررداری کنم

نمره من ز آشپزی، بیست بدون دوشده / ظرفانشته هر طرف، توزیر زمین ولوشده
مست دوباره شوهرم، وارد راهرو شده / بگین من از او چه جوری، تا صب، نگهداری کنم؟

همسایه هایاری کنین، تا من شوررداری کنم

صب که میشه به دنبال، اقدس و مهری و فری / می رم واسه گشت و در: به لاله زار ونادری
ناهار و شامون همش، سان دو بچه یا حاضری! / دلم می خواد بر قصم و، همیشه بی عاری کنم

همسایه هایاری کنین، تا من شوررداری کنم

به آهنگ «کلاغها»ی منوچهر بخوانید:

سراینده: م- شبدر

خواننده: مستاجر دربدر

گراز خود لوبه داشتم^۵

غروب با که میشه روشن چراغا / به آخور حمله ورمیشن الاغا
یاد قرقر صا ب خونه میفتم... / که هر لیچاری بارم کرد شنفتم
عجب غافل بودم من / که بی منزل بودم من
گراز خود خونه داشتم / کی اینجاول بودم من؟
عجب غافل بودم من / که بی منزل بودم من
گراز خود خونه داشتم / کی اینجاول بودم من
اتاق داده به هم قدیه لونه / ندارم حق جیک زدن تو خونه
به ماهی چند؟ ماهی سیصد و شصت چوق / بی آب و برق و ساخت دوره بوق
عجب غافل بودم من / که بی منزل بودم من
گراز خود خونه داشتم / کی اینجاول بودم من؟
عجب غافل بودم من / که بی منزل بودم من
گراز خود خونه داشتم / کی اینجاول بودم من؟

۴- توفیق فکاهی ماهانه، سال دهم، شماره ۱۰۰، فروردین ماه ۱۳۵۰، ص ۱۵.

۵- توفیق فکاهی ماهانه، سال دهم، شماره ۱۰۳، تیرماه ۱۳۵۰، ص ۴۲.

در صفحه سوم شماره اول (اردیبهشت ماه ۱۳۴۱) توفیق ماهانه سر مقاله سردبیر درباره انگیزه پیدایش این نشریه بدین گونه طرح شده است: «دوستان عزیز توفیق - نوزادی که به نام «توفیق ماهانه» در دست شماست، گرچه غیر از کا کا و گشنیز، سایر توفیقیون هم در بوجود آوردنش سهیم بوده اند، ولی هیچکس در حلال زادگی آن شکی ندارد! و فقط آنهایی که پدر شده اند می توانند بفهمند امروز کا کا چقدر خوشحال است.

«توفیق ماهانه»، فرزند خلف کا کا، که برای بوجود آوردنش خیلی زحمتهای کشیده شده، نشریه ای است صد درصد فکاهی و کاملاً بی سابقه و ابتکاری که ماهی یکبار به ارزانترین قیمت ممکنه (۱۰ ریال) منتشر خواهد شد و انشاء الله مثل توفیق هفتگی مطلوب ذوق سلیم و طبع مشکل پسند عموم خوانندگان قرار خواهد گرفت.

چرا توفیق ماهانه منتشر شد؟

تا جایی که به خاطر داریم، همیشه خوانندگان و علاقمندان توفیق که شاید خود شما هم جزو شان باشید از ما می خواستند که با انتشار یک نشریه کاملاً فکاهی، جای خالی ظریفه گوئی و لطیفه پردازی را در مطبوعات ایران و زبان شیرین فارسی پر کنیم، دلیل آن عده از دوستان توفیق هم این بود که «گرچه مردم ایران با خواندن توفیق هفتگی به تمام گرفتاری های روزمره و مشکلات روزافزون خود می خندند، ولی همانها یعنی همان مردم کوچه و بازار و آنهایی که حتی یک وسیله تفریح و سرگرمی سالم و آموزنده ندارند، احتیاج دارند مدتی هم «بی درد» بخندند، به زبان ساده تر، گرچه هر ایرانی با خواندن توفیق کاملاً راضی می شود و می تواند به دردهای خودش و اجتماعش بخندد، ولی این خنده در حقیقت نیشخند است و به یک نوشخند سالم هم احتیاج دارد، احتیاج دارد که مدتی هم بدون غم زندگی، غصه بی تنبانی فاطمی، و اندوه فراغ نان و آب و گوشت و لباس و کار و مسکن و غیره بخندد، مثل بچه ها بی خیال و مثل دیوانه ها از ته دل بخندد! مدتی خودش و آلودگیهای زندگی پر درد را فراموش کند و واقعاً «بی درد» بخندد.

دلیشان بسیار منطقی بود، و خواهششان بسیار بجاء، ولی انتشار یک نشریه فکاهی سالم، که دختر و پسر و زن و مرد از ۹ ساله تا ۹۰ ساله بخوانند و بخندند، کار سهل و ساده ای نبود و اگر بخاطر بیاوریم که یک مطلب فکاهی چه اثر عمیقی در روحیه خواننده دارد متوجه وظیفه سنگین خود می شویم و با احتیاط بیشتر جلومی رویم، خصوصاً اینکه اکثریت خوانندگان توفیق و علاقمندان مطالب فکاهی را نسل جوان مملکت تشکیل

می دهند که مطالب ما را دهن به دهن نقل می کنند و لطیفه ها و داستانها و اشعار فکاهی ما را به خاطر می سپارند، و اگر خدای نکرده کمترین غفلتی در تنظیم حتی یک لطیفه بشود، آن نکته زهرآگین تا ابد در مغز و روح خواننده اثر می گذارد، اثری که هیچوقت از بین نمی رود... و این تأثیر عجیب فقط از مختصات فکاهیات است، کما اینکه خود شما ممکن است فراموش کرده باشید دیروز ناهار چه خورده اید ولی لطیفه شیرینی را که سالها قبل در بچگی شنیده اید هرگز فراموش نخواهید کرد. توجه به این مشکلات و صدها مسئله دیگر بود که کار انتشار یک نشریه فکاهی صرف را عقب می انداخت، گرچه انتشار همان توفیق فکاهی انتقادی هفتگی هم در شرایط موجود کار سهل و ساده ای نبود و مجالی برای ما باقی نمی گذاشت که بتوانیم بارسنگین دیگری را هم به دوش بکشیم و به این احتیاج جامعه ایرانی و خواست خوانندگان و علاقمندان مطالب فکاهی که عموماً هم مشکل پسند و نکته سنج هستند جواب مثبت بدهیم....

ولی به لطف شما خوانندگان عزیز توفیق و پشتیبانی اکثریت ملت ایران، توفیق شما، توانست در این دوره «وانفسا» و «واجیبا» دور از زدوبندهای سیاسی و دور و کلک های پنهانی روی پای خود بایستد تا ما بتوانیم با تشکیلات مجهزی که داریم ترتیب کار را طوری بدهیم که بدون هیچ بیم و هراسی و بدون اینکه لطمه ای به کار اساسی ما یعنی انتشار توفیق سیاسی انتقادی و توفیق زبان ملت - وارد آید، تشکیلات صحیح و مجهزی هم برای انتشار دائم یک نشریه ماهانه کاملاً فکاهی و باب پسند همه بدهیم و آن همین توفیق ماهانه است که نخستین شماره اش را تقدیم حضورتان کرده ایم و...».

سالنامه فکاهی توفیق

هفته نامه توفیق در یک اقدام دیگر دست به انتشار «سالنامه فکاهی» زد. نخستین شماره «سالنامه فکاهی توفیق» با ۱۱۲ صفحه و بهای ۳۰ ریال و محتوایی چون: کاریکاتور، شعر، داستان، و... در فروردین ۱۳۴۲ ه. ش (سال خرگوش) = شوال ۱۳۸۲ ه. ق = مارس ۱۹۶۳ م و آخرین شماره آن یعنی شماره ۱۰ در ۱۲۲ صفحه و ۴۰ ریال در سال ۱۳۵۱ چاپ و منتشر شده است. این سالنامه گاهی اوقات در شب چهارشنبه سوری و یا عید نوروز انتشار یافته است. سالنامه فکاهی که در واقع مجموعه و خلاصه ای از مطالب شماره های توفیق هفتگی و ماهانه است، از تنوع و کمیت و کیفیت خوب و ویژه ای

برخوردار بود. این نشریه نیز به لحاظ افزایش صفحه و قیمت دارای کاستی و افزونی هائی بوده است. «سالنامه فکاهی توفیق» از ابتکارات خوب و ماندنی هفته نامه [یا مؤسسه] توفیق است.

توفیق دیدار

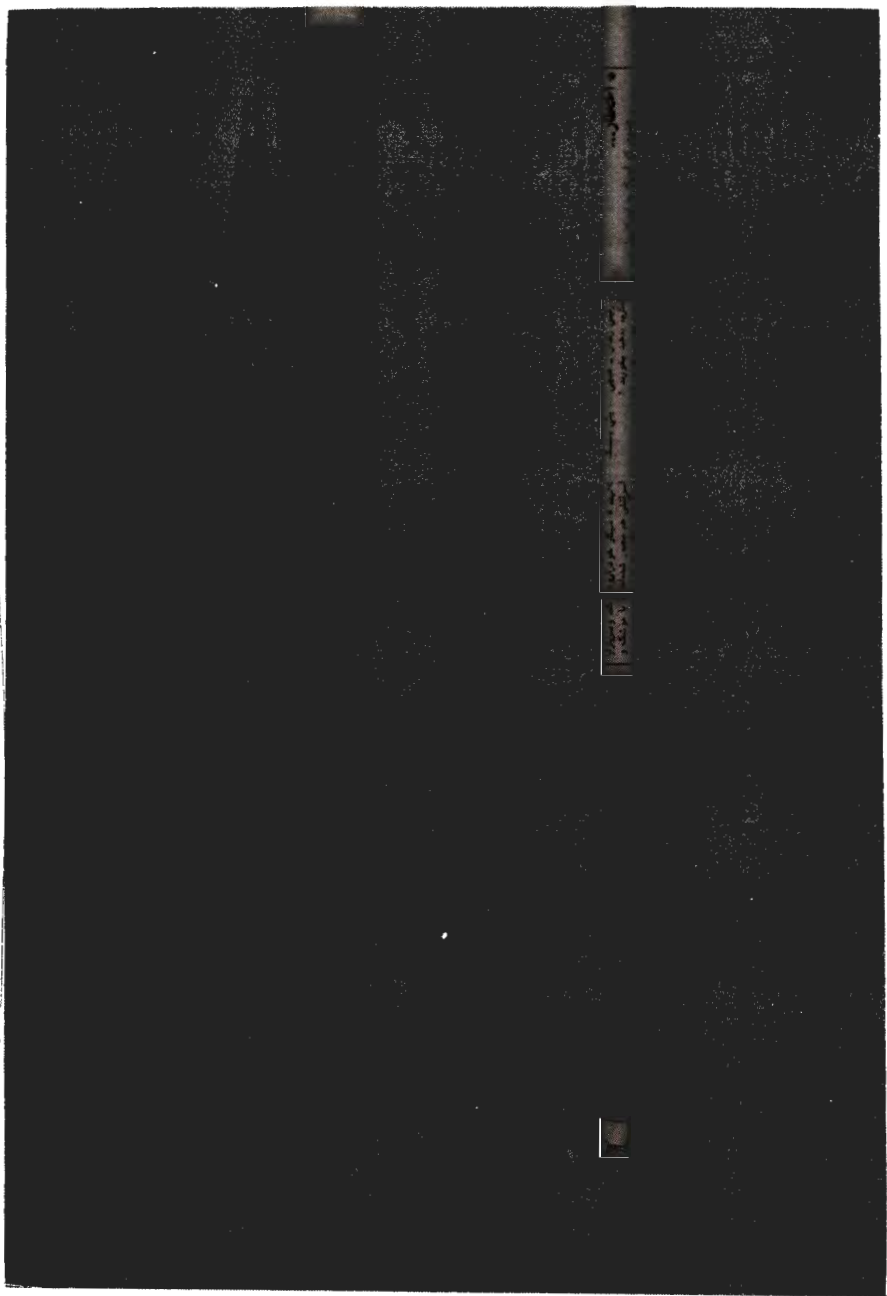
نشریه فکاهی «توفیق دیدار» که ضمیمه روزنامه ابرار انتشار می یافت از نشریات طنز و فکاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. نخستین شماره آن در روز پنجشنبه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۶۵ ضمیمه روزنامه ابرار شماره ۱۶۲ و آخرین شماره آن یعنی شماره ۲۹ در روز پنجشنبه ۴ دی ماه ۱۳۶۵ ضمیمه شماره ۳۸۸ روزنامه ابرار منتشر شده است.

«توفیق دیدار» گاهی سیاه و سفید و گاهی رنگی منتشر می شد. این نشریه شامل: کاریکاتور، شعر، انتقاد، سرمقاله، عبارتهای کوتاه، داستان و... است. البته بیشتر کارهای این نشریه بویژه طرحها و کاریکاتورهای آن توسط کاریکاتوریست نامدار معاصر خانعلی انجام می گرفت.

در مقدمه نخستین شماره توفیق دیدار با عنوان «به مدد طنز در توفیق دیدار به جنگ مفاسد اخلاقی خواهیم رفت.» به امضای «مسعود نوری» آمده: «همیشه گفته ایم هنر در این است که حرف و پیام خود را به کسانی بگوئیم که به هیچ عنوان قصد شنیدن آن را ندارند. زبانی را برای گفتن باید انتخاب کنیم که «بی زبان ها» و «کم سوادها» نیز آن را دریابند. گفتن و نوشتن حرف های قلبیه و سلمیه، حرفهائی به اشاره و کنایه، در پرده و ابهام و ابهام، با طعنه و... نه تنها هنری نیست، بلکه نشانه ضعف و بزدلی نویسنده یا هنرمند است.

از میان همه هنرها نقاشی، سینما، و موسیقی بیش از بقیه در میان توده های مردم نفوذ دارند و موثر هستند.

فلسطینیان با موسیقی و نقاشی تاریخ مصیبت بار خود را به نسل های آینده و امروز تعدیل و انتقال دادند و می دهند. بیان اشغال میهن فلسطین برای هر نوگل فلسطینی فلسفه، و صغرا، کبری چیدن نمی خواهد و یک طرح، یک عکس، یک نقاشی کافی است تا یک چریک فلسطینی بسازد. یک آهنگ حماسی است که صدها چریک حماسه آفرین را به میدان های مصاف با دشمن صهیونیستی می فرستد. روشنفکران فلسفه باف و قافیه پرداز عرب و... نتوانسته و نمی توانند نقشی در انقلاب مردمی فلسطین داشته باشند و ندارند.



«طنز» نیز در میان هنرهای اصیلی چون نقاشی، و موسیقی، از جمله ابزاری است که در بیداری و آگاهی مردم و رشد فرهنگ انقلابی در فرد فرد جامعه بخصوص قشر کم سواد موثر بوده و هست. در کشورهای ما، در شرایط بسیاری که روشنفکران و علامه ها و فیلسوف ها در بحث و جدل های «خودشانی» غرق بودند و بعضی گاه حتی زبان همدیگر را هم نمی فهمیدند، تا چه رسد به اینکه زبانی برای بیداری مردم داشته باشند، این نشریات فکاهی و طنز بودند که با ورود به میدان نقشی فعال و سازنده ای در هوشیاری و بیداری مردم داشتند. امروز ما به رسالتی ایمان داریم. که بتواند نقشی در بیداری مردم بی سواد، کم سواد و عوام الناس داشته باشد.

... گفتیم:

هنری که رسالتش هنر برای هنر باشد، سدی است در برابر انقلاب اسلامی. و با یقین راسخ تکرار می کنیم. که هنری که زبانش قابل فهم و درک برای مردم نباشد، هنری است بر خلاف جهت انقلاب، چرا که خاصیت هر انقلابی، و بخصوص انقلاب اسلامی در سراسر جهان و از جمله ایران، این است که به توده های تکیه دارد. انقلاب اسلامی در ایران، در افغانستان، در لبنان، در مصر، در مالزی (ایالت صباح)، در اندونزی، افریقای جنوبی، الجزایر و... تکیه به مردم داشت و نه «لیدرهای جامعه» و «انتلکتویل ها» و «علامه ها» و «فیلسوف ها». هنر انقلاب اسلامی در جهان این است که زبان ابوذر را برگزیده نه ابوعلی سیناها را.

امروز ما با «توفیق دیدار» می خواهیم به مردمی که برخی از آنها دارای، اعمال ضد فرهنگی و میراث رژیم شاهنشاهی هستند، یا آنها که فهمیده و نفهمیده، و امپریالیسم شرق و غرب و اخلاق شرق زده و غرب زده گرایش دارند، بیدار باش بدهیم. امروزه مایه خواهیم با «توفیق دیدار» و با «طنز»، یعنی بازبان دلچسب و نه خشک و خسته کننده و قلمبه، «بازگشت به خویشتن خویش» را «بازگشت به وجدان اسلامی و انسانی» را که به برکت انقلاب اسلامی و رهبری حضرت «امام خمینی» در فرد فرد نفوس پاک و سلیم سلامت عالم پدید آمده، استمرار بخشیم. امروز مایه خواهیم رسالتی را که چارلی چاپلین در مصاف با «ماشینیزم» و «غرب زدگی» و فرهنگ دموکراسی پوچ و عبث که هنوز در نوع خاصی از آثار آن در تهران... و تهران دلال ها و تهران مصرف کننده ها، و تهران پس مانده های طاغوت به وضوح دیده می شود. با «توفیق دیدار» جامعه عمل بخشیم. امروز ما می خواهیم اگر خداوند یاری مان کند که «ان تنصروا... ينصرکم و یشبت اقدامکم» (اگر خدا را یاری کنید، یاری کند شما

را و ثابت قدمتان نماید) زبانی را برای گفتن و نوشتن انتخاب کنیم که قابل درک و فهم برای مردم کوچه و بازار باشد. مردمی که روشنفکران از آنان بیزارند همان مردم که آنها نیز از این قبیل روشنفکران انزجار دارند.

امروز با «توفیق دیدار» می‌خواهیم به مسئولین فرهنگی و تبلیغاتی کشور توصیه کنیم که «زبان چارلی»، «زبان توفیق»، «زبان طنز و فکاهی»، «زبان ساده و همه فهم را در تبلیغات و آموزش‌های فرهنگی و انقلابی خود برگزینند. زبان آموزش و خشک و خسته کننده خاص زبان آکادمیک و دانشگاهی و دانشجوئی است نه عموم مردم آن هم مردمی با ظرفیت‌ها، کشش‌های فکری و مغزی و نیز مشغله‌ها و گرفتاری‌ها صدچندان... مسعود نوری». و نیز شناسنامه «توفیق دیدار» در پایان سر مقاله این گونه آمده:

تابلوی ما قرن اول — شماره اول — سال ۱۳۶۵ ه. ش مطابق با چهارده سال مانده به سال «۲۰۰۰» (۲۰ تومن از ۵ تومن مال منه) «حق طبع و تقلید محفوظ است و کلیه حقوق منحصرأ به «توفیق دیدار» تعلق دارد. برای درج آگهی‌ها با تلفن ۷-۶۶۳۱۷۱ آقای «دلال السلطنه» تماس و شدیدأ مواظب جیب‌هایتان باشید چرا که تلفنی هم می‌توانیم جیب‌هایتان را ببریم.»

ناگفته نماند که غالب آثار نثر و نظم «توفیق دیدار» بی امضا منعکس می‌شد.

نمونه‌ای از موارد طنز در توفیق دیدار — ابرار:

** مسابقه ۲۰ سؤالی!

اجرا کننده: لطفاً شروع بفرمائید.

— توی جیب جا می‌گیره؟

— توی جیب شما نخیر! ولی توی جیب بعضی‌ها هر چقدر بخواهید جا می‌گیره!

— تا حالا دیده‌ام؟

— اوایل برج ممکنه چند تا دونه شو دیده باشید ولی اواخر برج بیشتر دست گردن

کلفت‌ها می‌بینید!

— خوردنیه؟

— برای شما خیر!

— پس چی چیه؟

— من چه می‌دونم چیه؟ شما باید سؤال کنید!
به عنوان راهنمایی باید بگم که اگر نتوانید به سؤالتان جواب بدهید، پنج تومان جریمه خواهید شد!

— زکی... من اگه «پول» داشتم با تا کسی می‌اومدم اینجا نه با پای پیاده!
— آفرین، آفرین! سؤال مورد نظر «پول» بود که در آخرین مرحله به آن اشاره فرمودین!

— جایزه شما هم یک عدد بلیت اتوبوس زائد است که تقدیم می‌شود تا اگر موقع برگشتن به منزل، اتوبوس گیرتان آمد، با آن سوارش بشین!!

اتصال سیم برق باعث مرگ یک «خر» شد! — «جراید»

چراغ والاغ!^۱

چوباسیم برق آشنا شد سرش
سوی شرکت برق بنهاد روی
شده سیم تو باعث مرگ خبر
به‌های خر مرده‌ام را بسیار
نباشد روا بر من دوره‌گرد
که بی او کساد است بازار من
ز «بنز» و «بی‌ام‌و» بالاتر است
به میدان ما خر سواری مکن
همه ادعای توناحق بود
که این فکر، جان برادر خطاست
خموش است در هفته‌ای هفت شب
چگونه بیندازد از پا الاغ؟

«یکی روستایی سقط شدخرش»
شنیدم که با ناله وهای هوی
که: ای شرکت از خدایی خبر
تو چون بر خر آرزویی سوار
ازین دستگاه، این همه رنج و درد
بجز خر چه کس می‌برد بار من؟
مرا مایه آب و این خراست
بدو گفت شرکت که: زاری مکن
دلیل تو یکسرتق و لقی بود
مپندار مرگ خر از سیم ماست
تومی بینی این برق عالی نسب
ازین سیم، روشن نگردد چراغ!

۱- توفیق دیدار، سال اول، شماره بیست و یکم، پنجشنبه بیست و چهار مهرماه ۱۳۶۵، ص ۶.

۲- توفیق دیدار، سال اول، شماره بیست و یکم، پنجشنبه بیست و چهار مهرماه ۱۳۶۵، ص ۲.

توفیق‌یون (فکاهیون)

مجله ماهنامه «توفیق‌یون» از نشریات طنز و فکاهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که هنوز انتشار می‌یابد. مدیر مسئول آن: ابوالقاسم صادقی است وزیر نظر: شورای نویسندگان اداره می‌شود.

نخستین شماره آن در اسفند ماه ۱۳۶۱ شمسی با روی و پشت جلد رنگی، ۲۰ صفحه و مطالب: سرمقاله، کاریکاتور، شعر، داستان، جدول، عبارتهای کوتاه، عکس و... انتشار یافت. در روی جلد نخستین شماره آن به شوخی آمده: قیمت هزار تومان، تخفیف ۹۹۲ تومان، تکشماره ۸۰ ریال!!

این نشریه از شماره سوم (یعنی اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ شمسی) به نام «فکاهیون» تغییر نام یافته و با همان خصوصیات قبلی در ۲۸ صفحه و ۱۰۰ ریال منتشر شد. فکاهیون طی چند سال انتشار، گاه ویژه نامه‌های متفاوتی به مناسبت‌هایی چون ویژه نامه نوروز و... منتشر کرده است. که البته تعداد صفحات آن و قیمت شماره‌هایش نیز دستخوش دگرگونی‌ها گردید و اکنون بهای آن تا ۴۰۰ ریال رسیده است.

فکاهیون به علت عدم استقبال از طنز پردازان قوی، خیلی زود چهره‌های موفق کادر طنز پرداز خود چون خسرو شاهانی، مرتضی فرجیان، صالحی آرام و... را از دست داد و رفته رفته به سستی و ناتوانی گرایید و در برابر «خورجین» به زمین خورد و از محبوبیت افتاد.

به هر حال «فکاهیون» علیرغم فراز و نشیب و قدرت و ضعف از طنز پردازان: پیشکسوت، کهنه کار، مجرب و پیر و جوان خوبی هم بهره برده که شایسته احترام اند، مانند: خسرو شاهانی، محمد پورثانی، اسماعیل آتشی، محمد صالحی آرام: بهمن رضائی، جواد علیزاده، احمد عربانی، احمد عبد‌الهی نیا، محمدحسن حسامی محولاتی، خواجه نوری و...

نشانی پستی فکاهیون: تهران— ص. پ: ۱۷۴۴۵/۱۳۶ و اداره آن: تهران— خیابان دکتر شریعتی— پلاک ۱۱۷۶ تلفن: ۲۲۰۰۷۸.

تَرْبِیَّتِیُون

«از پیش بهمن در جاده هزاره هبه ساله شایعانی سار و بادیده جراید»



راود او را - احسان ناله - هر ماری شده سوی بهمن و بگویی
کار خست - خیال تو - احسان - تا به دجریات جلوی بهمن - از تو گرفته !!

درد دل مستأجرا

آشفته چنانم که زخود بی خبر ستم
 پیوسته پریشان و ملول و پکرستم
 مانند یکی طایر بی بال و پرستم
 مستأجر جان بر لب خونین جگرستم
 از خانه به دوشان جهان جمله سرستم
 آواره و کولی صفت و در به درستم
 در ماتم «طلافی» سال دگرستم
 مابین حریفان همه، اول نفرستم!
 در وحشت از این «سانحه»! پرخطرستم
 اوغول ستیزنده و من بی سپرستم!
 گویی که به دریای جنون غوطه ورستم!
 هر چند که در لطف سخن چون شکرستم
 در معرکه «کذب و ریا» بی هنرستم!
 عییم مکن ای دوست! که بی سیم و زرستم
 با حکم تقاعد «قلمی»! مفتخرستم!
 «اسمعیل آتشی»

دیر است که در محصه و درد سرستم
 از دغدغه خاطر و دلشوره و تشویش
 در چنبر بی حوصلگی، گیج و گرفتار
 لرزیدن جان و تنم از بیم اجل نیست
 عمری است که بردوش کشم بار و بن خویش
 هنر سال از این خانه به آن خانه کنم کوچ
 نایافته در منزلت آرامش خود باز
 در بی سرو سامانی و درماندگی و درد
 از هیبت «تخلیه» چه گویم که شب و روز
 از ظلم گرانی اجاره چه دهم شرح؟
 هر بار «تهی کیسه!» شوم آخر هر برج
 کامم شده زین در بدری تلخ تراز زهر
 بازیور آزادی و دانش و فرهنگ
 دورم اگر از قافله کامروایان
 طرفی اگر از خدمت سی ساله نبستم

* گزارش سازمان ملل پیرامون کاربرد سلاح شیمیایی توسط رژیم عراق منتشر شد.^۲

«جمهوری اسلامی»

شده این مسئله در حال، پامال
 چو دارد سازمان در کار اهمال
 «مخلص»

به حرف و گفتگو و بحث و جنجال
 کند هر کار خواهد شخص صدام

انسان و اسلحه^۳

از: جمشید عظیمی نژاد

اسلحه را انسان می سازد و انسان را اسلحه نابود می کند!!
 وقتی انسان، اسلحه به دست می گیرد، انسانیت می میرد!!

۲- همان مأخذ پیشین ص ۲۲.

۱- فکاهيون، شماره ۸۵، سال هفتم، بهمن ماه ۱۳۶۷، ص ۲۵

۳- فکاهيون شماره هشتاد و چهار، سال ششم، بهمن ۱۳۶۷، ص ۲۸.

انسان، اسلحه را برای کشتن دشمن می سازد. اما فاجعه در این جاست که دشمن هم انسان است!!
 قضایا آنقدر لوث شده است که هیچ معلوم نیست که اسلحه انسان را ساخته، یا انسان اسلحه را!!؟

هیچ خالق به دست مخلوق خود کشته نمی شود، مگر انسان و اسلحه!!
 در صفحه دوم شماره نخست «توفیقیون» مقدمه یا سرمقاله ای بدین گونه آمده است:
 به یاری پروردگار توانا و بی همتا و با خشنودی و مسرت توأم با سربلندی و افتخار بار دیگر پیوند ناگسستنی نویسندگان و کارکنان روزنامه سابق توفیق را با ملت بزرگ و حق شناس ایران اعلام داشته و بدین وسیله چشمه جوشان علاقه و ارادت خود را به دریای خروشان محبت و صفای خوانندگان عزیز و وفادار متصل می سازیم. به گفته حافظ شیرازی که در حقیقت زبان حال توفیقیون نیز می باشد.

عهد من باتونه عهدیست که تغییر پذیرد بوستلنی است که هرگز نکند باد خزان
 آری حوادث دهشتناک و امواج طوفان زای روزگار هر قدر مهیب و عظیم باشد قدرت آن را نخواهد داشت که زنجیر مودت و پیوند محبت ما را از هم بگسلاند هر چند که ممکن است موقتاً فاصله یا بعد رابطه در میان ایجاد شود ولی قطع رابطه و سلب پیوند محال و غیرممکن است چنانکه دیدید و دیدیم که ۱۲ سال پیش دشمنان آزادی قلم و بیان برای ارضاء خاطر و اطاعت امر از زورمندان و متنفذین روزنامه ما را که محبوب و مطلوب همگان بود بسته و قلمها را شکستند و پنداشتند که تماس و پیوند توفیقیون با مردم برای همیشه قطع و ریشه الفت و مودت فیمابین کنده شده است غافل از آنکه تا ریشه در آب است امید ثمری هست:

اکنون که بار دیگر ما از میان حوادث موج خیز جان به سلامت برده و به آغوش پر محبت شهروندان و خوانندگان عزیز بازگشته ایم، به لطف قادر متعال و به دنبال چند سال وقفه در انتشار مجله یا بهتر بگوئیم تأخیر در دیدار و رابطه مستقیم با خوانندگان خود امید و رجاء واثق داریم که با تأیید و پشتیبانی شما عزیزان بتوانیم در انجام خدمات فرهنگی و رسالت مطبوعاتی خود پیش از پیش پا برجا و استوار بوده و با ارائه و تقدیم بهترین مقالات و اشعار شیرین ترین لطایف و مضامین و مشروعه ترین و در عین حال بی غرض ترین انتقادات و تازه ترین و دلخواه ترین مطالب را در قالب طنز و فکاهیات بسیاری یا حداقل مقداری از غمها ورنجهای درونی هموطنان عزیز را کاهش داده و با شربتهای مسکنی که از نوک قلم

نویسندگان درد آشنا بر صفحه مجله تراوش می‌کند (ولو موقت و تا زمانی اندک) آلام و دردهای ناشی از مصائب روزگار را تسکین دهیم و با اسلحه نشاط و خنده به جنگ ناملایمات و گرفتاری‌های گوناگون رفته و ناهمواریهای جاده زندگی را برای گذشتن از مشکلات و موانع هموار سازیم و نیز امید فراوان داریم که موفق باشیم تا مانند گذشته همیشه و همه جا در کنار شما خواهران و برادران عزیزمان قدم برداشته و در غم و شادی باهم سهیم و شریک باشیم کما اینکه در سالهای اخیر نیز با وجود عدم تماس و رابطه مستقیم و محروم بودن از انتشار مجله هرگز از شما و یاد شما غافل نبوده و به مصداق:

در دیر و کعبه جز به تومایل نبوده‌ام هر جا که بوده‌ام ز تو غافل نبوده‌ام

اما از نظر اخلاص و ارادت و از جهت مستقیم و پایدار بودن در راه آرمان و هدف مقدس خود به قول حافظ ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود.

در عقیده و مشی روزنامه‌نگاری و بیان حقیقت و همچنین معرفی خادم و خائن و نشان دادن معایب و تقاضای اصلاح امور از مسئولین که توفیقین از وظایف اصلی خود می‌دانستند و می‌دانند تغییر و تزلزلی راه نیافته و نخواهد یافت آنکه شهروندان ارجمند بویژه خوانندگان وفادار و عزیز ما باید حدود توانائی و امکانات ما را در نظر بگیرند و موقعیتها را بسنجند و از ما به قدر وسع و توانائی و امکانات موجود انتظار داشته باشند «نه کمتر و نه بیشتر» ما نیز متقابلاً از خوانندگان صدیق و دلسوزمان متوقع هستیم که خدمتگزاران مؤمن و وفادار خود را از هر جهت یاری نموده و در بسط و توسعه و معرفی و انتشار هر چه بیشتر مجله و نیز از راهنمایی‌های مفید و مشفقانه در بهبود بخشیدن و بهتر شدن نشریه‌ای که مال خودشان و برای خودشان است دریغ ننمایند البته ما نیز سعی و کوشش فراوان خواهیم کرد که با جان و دل و با تمام قوا و امکانات خود در حال حاضر هر پانزده روز یک شماره مجله که حاوی اشعار و مطالب دلپسند و مضامین و لطایف بکر و دلخواه باشد و بتواند رضایت خاطر شما دوستان و یاران هموطن و خوانندگان ادب دوست و هنر پرور را فراهم آورد، چاپ و در دسترس همگان قرار دهیم به این امید که انشاء الله تعالی در آینده نزدیک آتش جنگ تحمیلی خاموش و ابرهای تیره و سیاه از آسمان میهن عزیزمان محو و همچنین گرفتاریها و ناراحتی‌های ناشی از دخالت بیگانگان و در رأس همه آمریکای جهانخوار از ساحت مقدس کشورمان برطرف و بار دیگر همه در سایه اسلام و از برکت قرآن با قلبی آکنده از نشاط و شادی و دل‌های خالی از تشویش و غم و نگرانی به زندگی سعادت بخش و شیرین روی آورده و با محبت و صفا و یگانگی دوران آکنده از آرامش و آسایش را شروع کنیم.

به امید روزی که اثری از غبار غم و ملال در چهره و اشک حسرت و محنت در مژگان هیچ ایرانی نبینیم و شرح رنج و دردشان را نشنویم.
به امید آن روز سعید و مبارک «توفیقون»

تهران مصور فکاهی

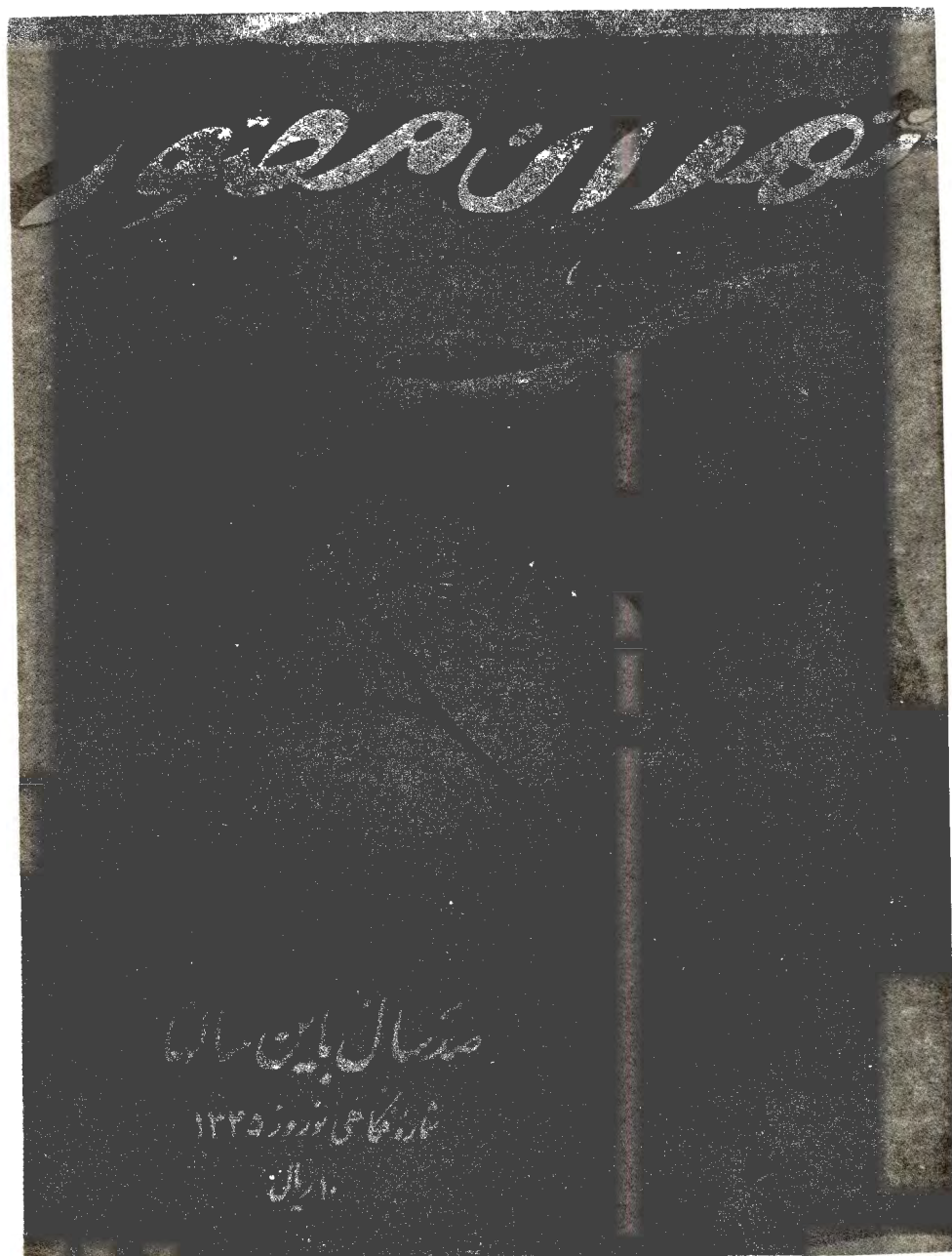
مجله «تهران مصور» در نوروز سال ۱۳۴۵ یک شماره فکاهی به بهای ده ریال در ۳۲ صفحه با روی جلد و پشت جلد رنگی و مطالب: شعر، داستان، عبارتهای کوتاه، آگهی به همت «گروه فکاهی نویسان حاجی فیروز» چاپ و منتشر کرده است.

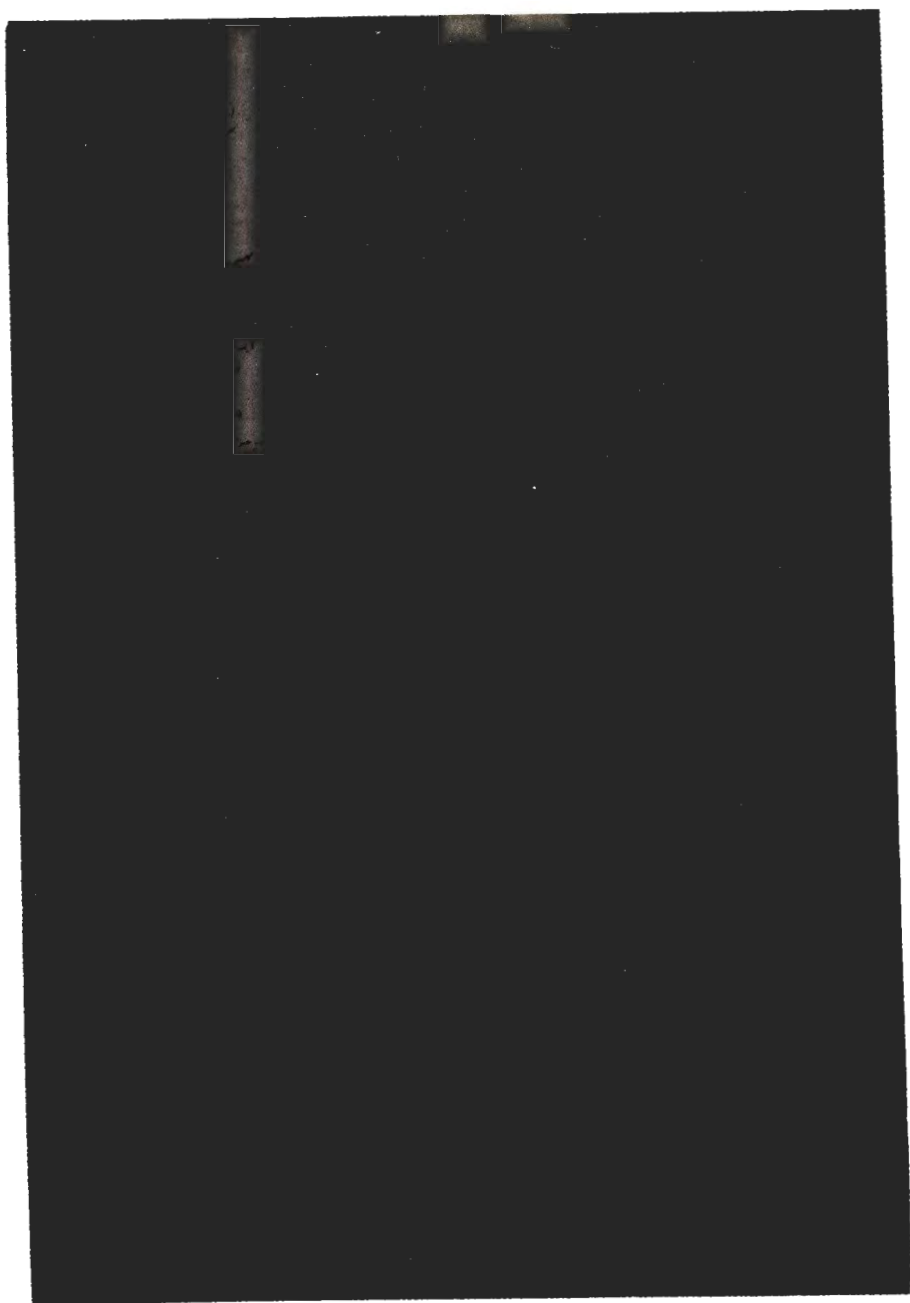
جنگ

روزنامه سیاسی اجتماعی و فکاهی «جنگ» به مدیر مسؤولی: محمود میرحاجیان وزیر نظر شورای نویسندگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شد. نخستین شماره آن با بهای ۱۰ ریال و ۴ صفحه به تاریخ چهارشنبه نهم آبان ماه ۱۳۵۸ (نهم ذیحجه ۱۳۹۹ هـ. ق) و آخرین شماره آن یعنی شماره ۱۹ با همان ۴ صفحه و تک شماره ۱۰ ریال به تاریخ پنجشنبه اول خرداد ماه ۱۳۵۹ (۷ رجب ۱۴۰۰ هـ. ق) در مشهد انتشار یافت و نشانی اداره آن: مشهد، خیابان آزادی چهارراه تربیت بود. این نشریه مطالبی چون: خبر، مقاله جدی، فکاهی، عبارتهای کوتاه، داستان، شعر، عکس، آگهی و... به صورت سیاه و سفید را دربر داشت.

جنگل مولا

روزنامه «جنگل مولا» در نوبت اول به مدیری حسین [نامی] و با چاپ سنگی در مطبعه سنگی میرزا علی اصغر منتشر شد. نخستین شماره آن در تاریخ دوشنبه ۲۰ رجب ۱۳۲۹ هـ. قمری چاپ گردید. موضوعات «جنگل مولا» شامل مقالات، مطالب اساسی و انتقادی، و مطالبی تحت عنوان اخبار آسمانی و یا خلاصه درویش... بود.
بهای تک شماره: صد دینار، وجه اشتراک سالیانه در تهران ۶ قران، سایر ولایات داخله یک تومان و خارجه ۵ فرانک تعیین شده بود.





آرم روزنامه به این صورت نوشته می‌شد: «جنگل مولا» که درباره این کلمه عبارت یا مصرع «بزم ما جنگل مولاست چه آئی برما» و در زیر آن عبارت یا مصرع «با ادب باش که این بیشه غضنفر دارد» آمده است. و مرام روزنامه زیر عنوان روزنامه این گونه منعکس شده است: «این جریده با نقشه‌های کاریکاتوری ملت را از شئامت اخلاق رذیله آگاه می‌نماید و با قلم قاصری حقیقت نورانی بیداری جمعیت را تعهد نموده، از نمایشات سوء غافلانه دعوت به انتباه می‌کند.»

محل اداره روزنامه: خیابان ناصریه، روبروی دارالفنون یاد شده است. در مقاله افتتاحیه آن آمده: «هوحق. همه آفاق شده جنگل مولا. کوشاخ نفیر و نمد و چننه و شولا. جنگل مولای ما از هریک از جنگلهای ایران که مثل وزارت خانه‌ها قفسه‌های حیوانات وحشی و اهلی را دارد بحث خواهد کرد. جنگل مولای ما بی رودریایستی بی رفاقت بازی صفحه خود را گرامافون نیات حسنه وطن پرستان نموده، خوب را خوب، بد را بد می‌گوید. این نامه محقر عوامانه خود را ذمه دار حقانیت می‌داند...»^۱.

جنگل مولا

سری جدید انتشار «جنگل مولا» به صاحب امتیازی و مدیری ابوالقاسم ذوقی شماره اول آن در چهار صفحه به قطع متوسط با چاپ سربی در مطبعه «سعادت» در تاریخ سه شنبه دوم جمادی الاول ۱۳۴۲ قمری مطابق ۱۹ قوس ۱۳۰۲ ه. ش در تهران منتشر شد. این روزنامه شامل مطالب نثر و نظم، انتقاد و کاریکاتور و بصورت هفتگی انتشار یافته و دیگر مشخصات آن از این قرار است: تک نمره: شش شاهی، قیمت اشتراک سالیانه طبقه اول ۶۰ قران، طبقه دوم ۴۰ قران، محصلین و کارگران ۲۰ قران. محل اداره: تهران، بالاخانه شمس العماره.

نمونه اشعار و نثر:

بادیده عبرت بنگر تا محشر خربینی بستان وطن راهمه پراز سرخر بینی
هر بی خرد خام ز پستی سوی بالاست این کشوردار است و یا جنگل مولاست
«... خلاصه مقاله این است که جمعی تصور می‌کنند که ما از اهل جنگل هستیم ولی خیر ما روزنامه را به سرمایه خودمان اداره می‌کنیم...»^۲.

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۷۲-۱۷۳.

۲- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص ۱۷۳-۱۷۴.

جوک

نشریه فکاهی «جوک» پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. نخستین شماره به بهای تک شماره ۶۰ ریال و آخرین شماره در آذرماه ۱۳۶۰ ه. ش در ۴۰ صفحه انتشار یافت. این نشریه که شامل: کاریکاتور، عبارتهای کوتاه، شعر و... بود، بی ذکر شماره صفحات و شناسنامه پدیدآورندگان اثر چاپ می شد. روی جلد و پشت جلد «جوک» رنگی بود و به عنوان انتشارات شرکت پروپاگاندا تلفن ۶۵۳۸۴۰ و نشانی: تهران- وصال شیرازی- ساختمان ۱۰۱ در می آمد.

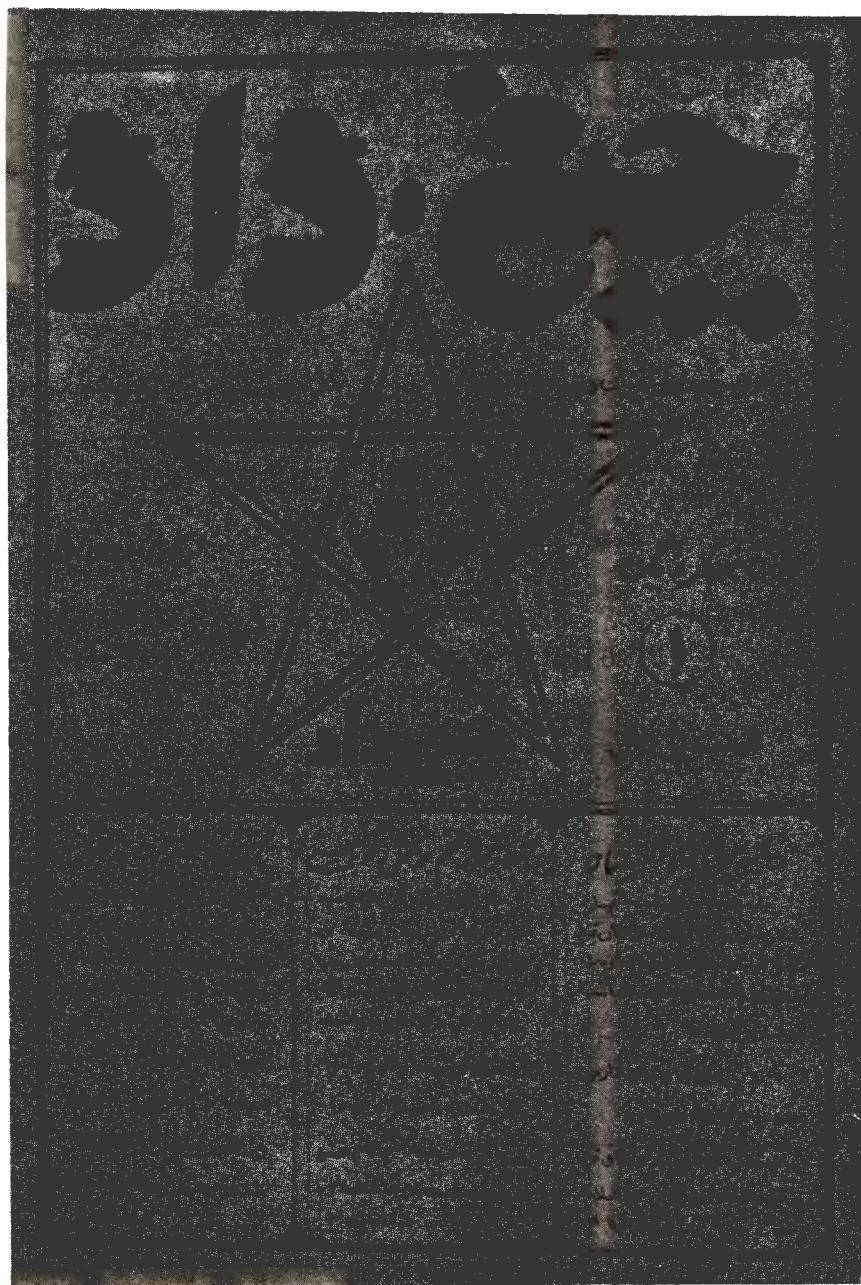
جیغ و داد

روزنامه «جیغ و داد» به همت «صالحی» وزیر نظر شورای نویسندگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر می شد. نخستین شماره آن با ۴ صفحه و بهای ۵ ریال در سال ۱۳۵۸ و آخرین شماره آن یعنی شماره ۱۵ دوره دوم در روز چهارشنبه ۱۳۶۴/۵/۲۳ با ۴ صفحه و بهای ۱۰ ریال انتشار یافت. این نشریه شامل: کاریکاتور، انتقاد، شعر، عبارتهای کوتاه و... به صورت دست نویس بود و آثارش را در دفاع از ارزش های اسلامی و انتقاد از چپ گرایان و راست گرایان ارائه می داد. چنانکه به طنز می نوشت: ارگان مزدوران، اتحادیه: کمونیست ها و امپریالیست ها، و این بیت زیر عنوان آرم روزنامه یاد می شد:

بزنم تهمت و بهتان و چو گویند مزین بکشم جیغ و زنم داد، که آزادی نیست
نشانی اداره روزنامه با قید «نا کجا آباد» آمده است.

چننه پا برهنه

روزنامه فکاهی هفتگی و مصور «چننه پا برهنه» به مدیریت میرزا محمودخان افشار در سال ۱۳۲۹ ه. ق در تهران آغاز به انتشار نمود. به نظر محمد صدر هاشمی احتمال می رود که این روزنامه نخست به نام «جنگل مولا» منتشر می شد. در این روزنامه نام مدیر مسؤول به نام «چننه پا برهنه» و کاریکاتورها به قلم علیرضا و گل شعبان و بابا احمد و مقالات بصورت قصه و حکایت و اشعار به عنوان ادبیات بابا احمد دیده می شود. که در شماره ۲۵ سال اول مورخ چهارشنبه ۲۳ رجب ۱۳۲۹ ه. ق آن طبق معمول چهار صفحه ای،



چاپخانه را مطبعه عالیجناب مشهدی خداداد و مدیر مسؤول محمود افشار ذکر شده است. محل اداره آن: تهران - خیابان چراغ برق، تک شماره: در تهران یک شاهی، سایر شهرها دوشاهی، بهای اشتراک سالیانه داخله ۵ قران، خارجه ۸ قران، تهران سه قران و شش ماهه به ترتیب: ۵۰ شاهی، ۸۰ شاهی، ۳۰ شاهی معین شده است. از نمونه نوشتار آن می توان مقاله افتتاحیه شماره دوم سال اول یاد کرد که چنین آمده:

«هرکس به فکر خویشه، توهم به فکر خود باش. در چند سال قبل یک درویش پابرنه نه تراشیده، نخراشیده، گیسوانش چون خار خار پشت یک چنار بلند در مشت سنگ قناعت بر شکم کدوی بزرگی اونک به انگشت تسبیح هزاردانه در گردن پوست پلنگی در پشت پیراهن سفید در بر، می گفت به آهنگ در است هو: هرکس به فکر خویشه - توهم به فکر خود باش. آمد در دکان من لابد با هزار ترس و لرز مبادا با چماق دستش نرمم کند فوراً یک پول سیاه به او دادم خود به خود گفتم، اینهم سرجمع رفته ها...»^۱

حاجی بابا^۲

هفته نامه «حاجی بابا» به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی: پرویز خطیبی در آبان ماه ۱۳۲۸ (۱۹۴۹م) چاپ و منتشر شد. که تا سال ۱۳۳۲ ه. ش ۱۷۳ شماره آن انتشار یافت. که پس از واقعه کودتای آمریکائی نظام پهلوی در سال یادشده طی حوادثی خطیبی دستگیر و زندانی شد و این نشریه به همراه «توفیق» و نشریات دیگر توقیف شد و دوباره چاپ نشد تا اینکه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ه. ش به پیروزی رسید و «حاجی بابا» شروع به انتشار نمود.

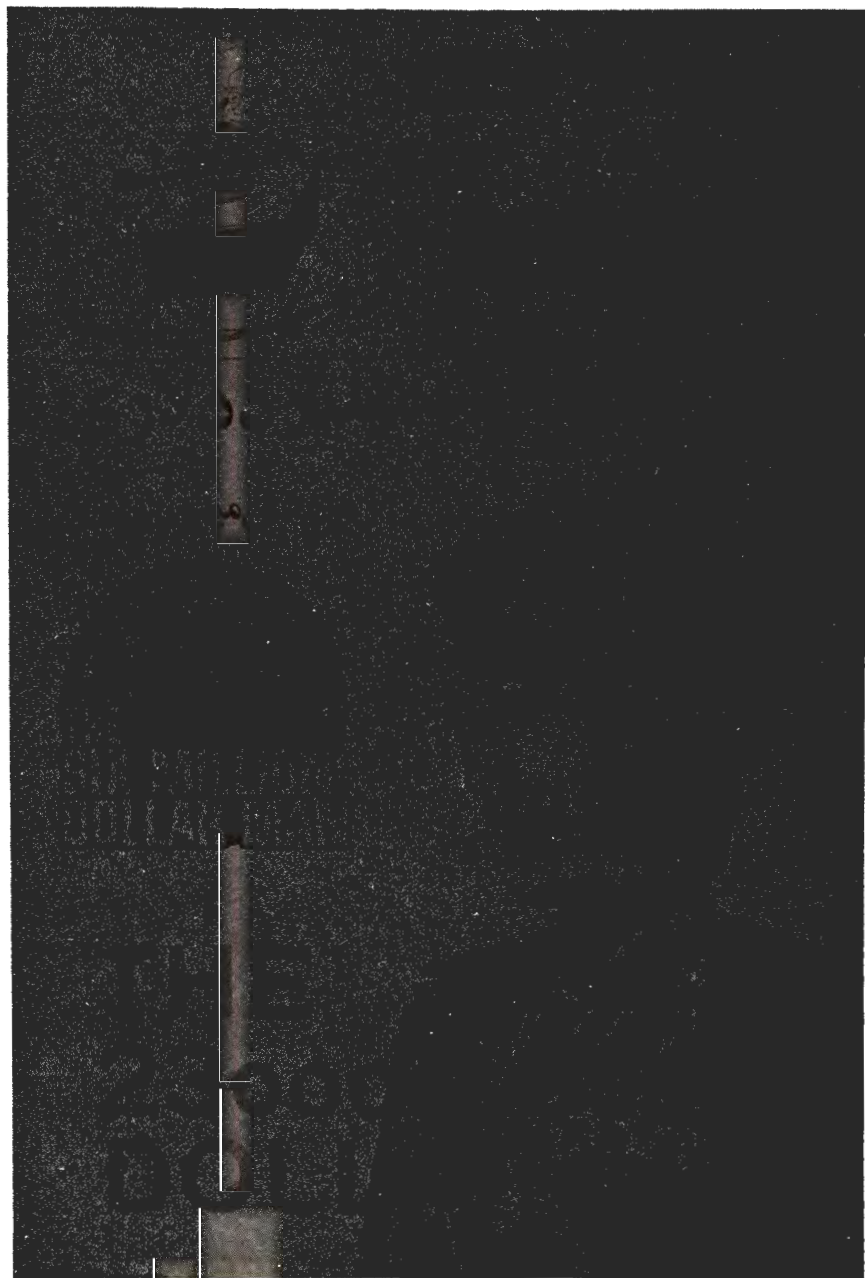
حاجی بابا

دوره جدید فکاهی سیاسی هفتگی «حاجی بابا» به صاحب امتیازی و مدیری: خطیبی (پرویز خطیبی نوری) پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافت. نخستین شماره حاجی بابا به عنوان شماره ۱۷۴ در ۱۲ صفحه و بهای سی ریال روز چهارشنبه پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ با روی جلد و پشت جلد رنگی و آخرین شماره یعنی شماره ۱۸۸ با ۱۶ صفحه و بهای سی ریال در ۵۸/۶/۱ منتشر شد. این نشریه روزهای چهارشنبه چاپ

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲ ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

۲- و نیز بنگرید به شرح احوال، پرویز خطیبی در همین کتاب.





می شد و محل اداره آن: تهران- فرح (سابق) جنوبی بود. «حاجی بابا» مطالب: کاریکاتور، سرمقاله، انتقاد، شعر، داستان، جدول، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. در شناسنامه این نشریه آمده: «هفته نامه فکاهی سیاسی انتقادی اجتماعی [حاجی بابا] که به هیچ حزب و گروه و جمعیتی بستگی ندارد.»

حشرات الارض^۱

روزنامه «حشرات الارض» به کوشش و دستیاری شرکت معارف و تاسیس و نگارش حاج میرزا آقا بلوری مدیر روزنامه ناله ملت تبریز در همان شهر تبریز انتشار می یافت. نخستین شماره آن در تاریخ ۱۸ صفر، شماره دوم در تاریخ ۲۵ صفر المظفر و شماره چهارم در ۸ ربیع الاول ۱۳۲۶ قمری (۱۹۰۸ م) و بالاخره شماره یازدهم در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۶ قمری یعنی آغاز جنگ و شورش تبریز منتشر شد. قیمت یک نسخه آن در تبریز یک عباسی، داخله در ایران ۵ شاهی بود. وغالباً نام مدیر، موسس و نویسنده روزنامه قید نمی شد. و عنوان «کسالت- عداوت- نفاق- بیعاری [= بیماری]» در سر لوحه زیر عنوان روزنامه نوشته می شد. روزنامه «حشرات الارض» به گونه طنز و فکاهی، مصور، کاریکاتور و انتقاد از اوضاع سیاسی وقت و به زبان «غفار وکیل» دیوانه معروف تبریز بیان می شد.

حروف چاپ روزنامه از نوع روسی معمول روزنامه های ترکی معمول و چاپ سربی و تصاویر رنگی بود. و نشانی و محل اداره آن در تبریز، تیمچه حسینی، اداره شرکت معارف قرار داشت. روزنامه صوراسرافیل در شماره ۳۱ سال اول خود یعنی مورخ روز پنجشنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ. ق درباره تولد «حشرات الارض» می نویسد:

«مشرکین عظام را به طلوع کوهی سعد از افق آذربایجان به نام روزنامه «حشرات الارض» مزده می دهیم و اقبال به این بخت را به همه هواداران صور با تمام دل توصیه می نمایم. چه این روزنامه که اینک هفته ای یکبار طبع می شود یکی از تحفه های دوره جدید تاریخ ما و بهترین زمینه و محرک صفات حسنه و اخلاق نیک است. کمتر روزنامه ای تا به حال از حیث نظم و نثر دارای اینقدر از عذوبت کلام و شیرینی اداء بوده، گذشته از

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۲۱۵-۲۱۷، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص

۲۲۱-۲۲۳، تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان ج ۱ ص ۱۳۵-۱۴۱.

اینکه روزنامه مزبور حاوی خیلی از دقایق و شامل بسی از حقایق است به صورتهای رنگین مصور می باشد و در تصویر همین صور آن ذوق و سلیقه به کار می رود که در نظم و نثر آن به عمل می آید.»

کاریکاتورها و تصاویر «حشرات الارض» همواره مورد توجه، خاطره و علاقه مردم بود. مثلاً یکی از کاریکاتورها درباره جنگ دو خروس جنگی است که در حاشیه دو نفر درباره کمیت و کیفیت و ویژگی این دو خروس گفتگو می کنند. یا در کاریکاتور دیگر که به مناسبت توقیف شماره ۲۲ روزنامه مساوات کشیده شده و فردی اره در دست قصد قطع درخت مساوات است، یا در تصویری زیر عنوان «ترقی شیمی در ایران قرن بیست» کارگری را در حال چانه گرفتن خمیر در روی سکوی بلند نشان می دهد. طاهرزاده بهزاد درباره خاطرات خود از این نشریه و پیرامون آن گفته: «برادرم روزی که صحبت از انقلاب مشروطیت در میان بود گفت وقتی که در مرند دست عمال شجاع نظام گرفتار شده بودم در اثنای باز پرسى مامورین عقب نقاشی می گشتند که کاریکاتور شاه را ترسیم کرده بود. در این کاریکاتور که در روزنامه حشرات الارض چاپ شده بود، شکل شاه را مثل قورباغه چاقی کشیده بودم و اگر می فهمید که من آن را ترسیم کرده ام، بی شک اعدام می کردند.»^۲

«حشرات الارض» پس از انقلابات تبریز دوباره منتشر شد و شماره ۱۵ سال سوم در تاریخ روز دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۹ هـ. ق با چاپ سنگی (چاپخانه اسکندانی) و کاریکاتور رنگی صفحه اول و چهارم انتشار یافت.

نمونه آثار طنز «حشرات الارض»:

از سرمقاله شماره دوم:^۳

«تبریک، امروز که ایرانیان به همین روز و ملت اسلام را مباحثت فیروز اعضاء این اداره محقر که تازه قدم به عالم مطبوعات نهاده، تبریکات صمیمانه و تشکرات خالصانه خود را به واسطه این نامه ناچیز به خاکپای مبارک عموم جالسین مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه خصوص وکلای محترم ایالت آذربایجان و قاطبه خدام نوع بشر و مروجین مذهب

۲- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده بهزاد، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۳۴ ص ۳۳ و

۳- به نقل از: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۲۱۵-۲۱۷.

اسلام عرضه و از خداوند منان با زبان قاصر مسئلت می نماید که وجود سعادت نمودشان را از سوانح ایام مصون و مرانان را به تکالیف مواظفه خود موفق فرماید.

ای فکرت تو ناشر هر حکمت آکبلی وی قامت تو قابل هر خدمت آکبلی
شوخیست بلامسخره است آفت آکبلی دریاب یکی پیشه و یک صنعت آکبلی».

حکیم باشی

روزنامه فکاهی - هفتگی «حکیم باشی» به صاحب امتیازی: مهدی سهیلی به سال ۱۳۳۲ ه. ش در تهران تأسیس و انتشار یافت. شماره هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

خرمن سوزان

روزنامه «خرمن سوزان» نیز از دیگر نشریات فکاهی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به طرفداری از این نهضت و مسخره حزب توده و دیگر گروههای سیاسی ملحد و منافق چاپ و منتشر شده است. تنها شماره آن به قطع بزرگ با حروف دست نوشته با چهار صفحه سیاه سفید به بهاء پنج ریال با مطالبی چون: کاریکاتور، نثر، نظم به سال ۱۳۵۸ بدون ذکر تاریخ و مشخصات لازم دیگر انتشار یافت. در زیر نوشته و آرم «خرمن سوزان» این نکته جالب توجه است: «ارگان چریکهای مزاحمین خلق «فراریان خلق» نشریه وابسته به حزب روده».

خنده

روزنامه فکاهی هفتگی «خنده» از سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در تهران چاپ و منتشر می شد و چاپ و توزیع آن نیز در روزهای دوشنبه بود. این نشریه تا اواخر سال ۱۳۰۱ ه. ش چاپ شده است.^۱

خورجین

مجله «خورجین» تا نگارش این فرهنگ نامه و دایرة المعارف یعنی پاییز ۱۳۶۸ ه. ش در واقع آخرین نشریه طنز و فکاهه ایران است که اکنون هم چاپ و منتشر می شود. این نشریه به صاحب امتیازی و سردبیری: دکتر فریدون گل افرا و مدیر مسئولی:



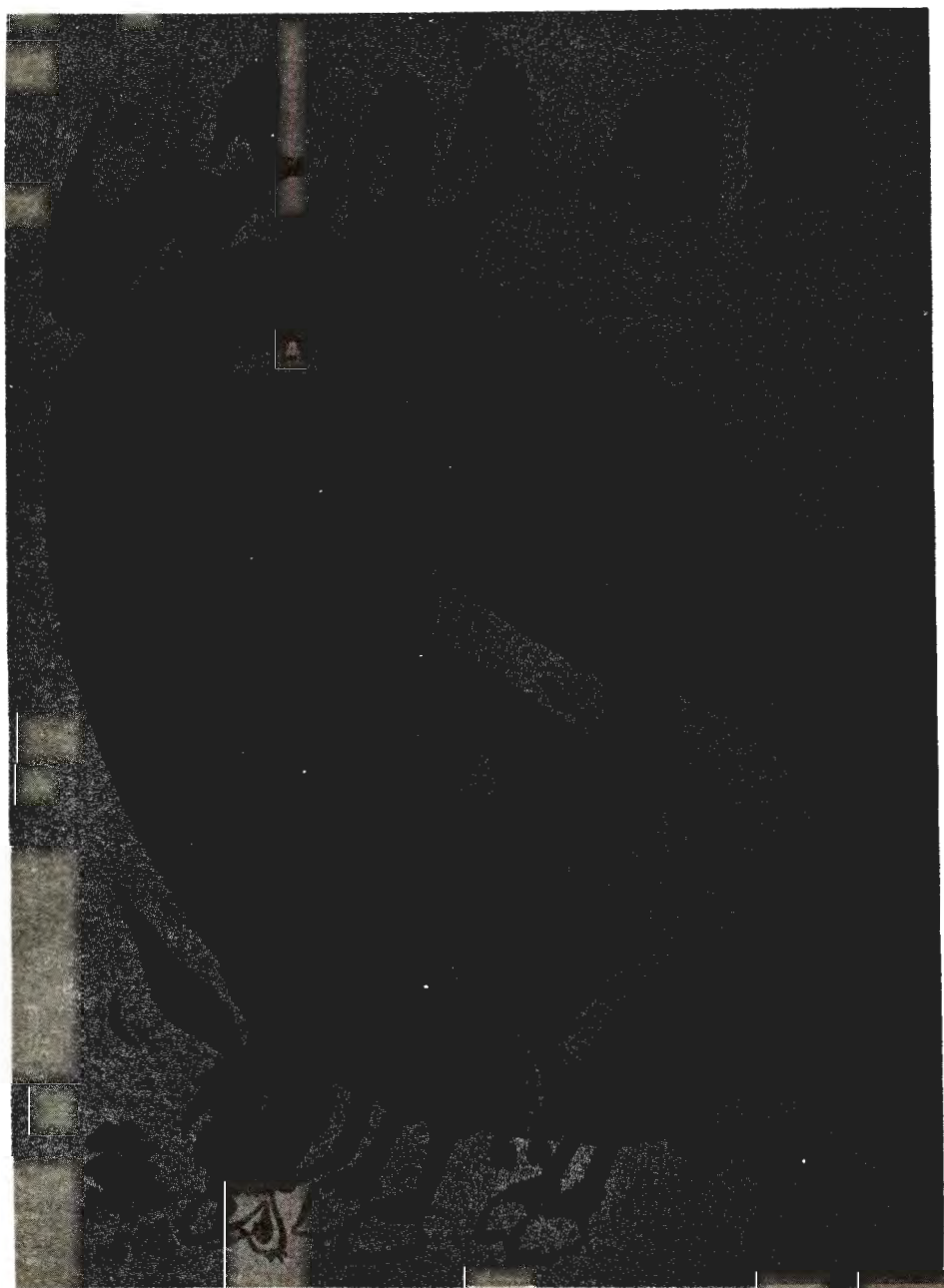
مهندس محمدعلی باهری به عنوان نشریهٔ دوم مجلهٔ «کشاورز» چاپ می‌شود. نخستین شمارهٔ آن در دی ماه ۱۳۶۴ به بهای یکصد و پنجاه ریال به دست مردم رسید. که بعدها بهای آن به بیست و پنج تومان افزایش یافت. هم چنین بعدها سردبیری به مهندس محمدعلی باهری و مرتضی فرجیان واگذار شد. شماره‌های سال‌های اول و دوم و سوم مجله با ضعف فراوان (مانند ضعف‌های فکاهیون) به چاپ می‌رسید اما وقتی سردبیری این نشریه به فرجیان واگذار شد، ضمن تحول شگرف و موفقیت‌های بسیار، سعی شد که از طنز پردازان قوی و مشهور چون استاد حالت دعوت به عمل آید تا جایی که این نشریه بتدریج به موفقیت‌های نشریه توفیق نزدیک شد.

این نشریه شامل شعر، نثر، کاریکاتور است و سبیل و الگوی شخصیتی و فرد ساده و بی غل و غش آن فردی به نام «مشدی رجب» (= مشهدی رجب) است که به عنوان شخصی روستایی با ظاهری آراسته همراه با الاغ و گاه بی الاغ: سوال می‌کند، انتقاد می‌کند، مسخره می‌کند، دست می‌اندازد و...

در صفحهٔ دو شماره اول این مجله با سرمقالهٔ ضعیف و سست: «چرا خورجین را منتشر کرده‌ایم» این گونه توضیح داده شد: «نشریه‌ای که پیش روی خود دارید، مجموعه‌ای است از نکات فنی، اقتصادی و علمی که به زبان طنز بیان گردیده است. نکاتی که پیر و جوان، شهری و روستائی همواره و هر روز با آن دست به گریبان بوده و آگاه یا ناخودآگاه، از کنار آن می‌گذرند. «خورجین» میل ندارد فقط برای سرگرمی و وقت‌گذرانی خوانندگان مورد توجه قرار گیرد، بلکه خواهان طرح مسائل و نکات روزمره هم میهنان عزیز و چاره‌جویی برای این مسائل می‌باشد. «خورجین» عقیده دارد که بسیاری از مشکلات جامعه ما توسط خود مردم حل و فصل می‌شوند، بشرطی که روابط فی مابین طبقات مولد و مصرف‌کننده هرچه بیشتر صادقانه و سازنده گردد.

«خورجین» سعی دارد لبخند بر لبان هر آدم اخمو و عبوس بیاورد و هر بی‌حوصله‌ای را وادار به مطالعه بنماید، لیکن ما «خورجین» را متعلق به کسانی می‌دانیم که بیشتر می‌فهمند تا می‌خندند!!

بسیاری از نارسائی‌ها و کمبودهای جامعه ما، از روابط غیراصولی مابین مصرف‌کننده و تامین‌کننده سرچشمه می‌گیرد. آنچه مسلم است، تمام طبقات جامعه ما، دارای حق و حقوق و وظائف اجتماعی ویژه‌ای هستند. اما اغلب بر اثر بی‌اطلاعی طرفین از حق و حقوقشان، اختلالاتی در روابط و ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه به وجود می‌آید



که در نتیجه آن، عده ای ناخودآگاه به دیگران اجحاف می کنند و عده ای نیز بنابه عادت، حقوق اجتماعی و اقتصادی شان مورد تجاوز قرار می گیرد!!

با بررسی ها و پرس وجوهائی که به عمل آمده، «کمبود حوصله» مانع اصلی کسب این آگاهیهای ضروری و حیاتی جامعه ما بوده است، ضمن آنکه مراجع و منابع آگاهی دهنده نیز هنوز نتوانسته اند روشهای معقول و کارسازی را برای هدایت جامعه اقتصادی اعم از مصرف کننده و تولید کننده ارائه دهند، آنچه مسلم است، آشنائی به این اصول و افزایش شناختها، می تواند به طور خودکار ضابطه عادلانه ای را در جامعه ما استوار کند. ایجاد بازار سیاه تا اندازه ای زائیده ای است از بی توجهی های افراد جامعه و اجحاف در پرداخت دستمزدها، تجاوزی است آشکار به حقوق جامعه. کم کاری، عدم پرداخت حقوق حقه کارگر و کارمند، بی توجهی به گرانفروشی، عدم شناخت ارزشهای مولد جامعه و جوامع خدماتی، تجسم باطل از ارزشها و در نتیجه مهاجرت های موطنی و فکری، نیز همه از دردهای پنهان جامعه ما می باشند و بازگو کردن همه این جزئیات برای افزایش شناختها و شکافتن مسائل این چنینی - به هدف برداشتن فشارهای کاذب ناخوانده و غیر منتظره از روی دوش مردم زحمتکش و مولد و نتیجتاً شکوفائی تدریجی اقتصاد سالم اسلامی ما - همراه با چاشنی های محرک و مثبت - برای توجه اذهان و تمرکز افکار بر روی این مسائل - همگی می تواند چارچوب محتوای یک نشریه طنزگونه به روش اقتصادی و علمی را در بر بگیرد و ما آن را تحت نام «خورجین کشاورز» به همه مردم دلسوز اعم از پیر و جوان و شهری و روستائی کشورمان هدیه می کنیم.

توجهات و توصیه ها و انتقادهای سازنده شما خوانندگان عزیز، می تواند ما را هرچه بیشتر و سریع تر، در مسیر ارائه یک نشریه غنی مردمی و سازنده قرار دهد. فکر و ذکر ما در انتشار چنین نشریه ای، در اصل کسب رضایت خدا و بندگان مقرب او می باشد و از آفریدگار خود می خواهیم که ما را در ارائه این خدمت ناچیز، موفق و مقاوم بدارد. انشاء الله.

در اینجا شعر «مشکل مسکن» سروده محمدحاجی حسینی به نقل از شماره اول سال

اول صفحه ۲۹ به عنوان نمونه شعر این نشریه یاد می شود:

این مشکل مسکن
این مشکل مسکن
کی حل شدنی هست؟

ای دوست، در آورده پدر از تو و از من
در مشهد و تهران و اراک و کرج و کن
این مشکل بهروز و عزیز و حسنی هست

با این همه کمبود گچ و آجر و آهن
 یک غول عجیبست خروشان و خطرناک
 پر زورتر از بازوی «هرکول» و «تهمت»
 بهر من و تو، در بدران، خانه بدوشان
 ویلان شدن و خیط شدن کرده معین
 نه راحت و آرامش و آسودگی و خواب
 بگذاشته در موقع اسباب کشیدن
 کوید به سر و کله مستاجر سرسخت
 کوبنده تر از سیل خروشنده بهمن
 بر مشکل مسکن که رسیدی تو، بگن ایست
 این مسئله بی پدر و بی مخ و مزمن

این مشکل مسکن
 پرقدرت و بی باک
 این مشکل مسکن
 با رنج فراوان
 این مشکل مسکن
 نه حال، نه اعصاب
 این مشکل مسکن
 ایضاً من بدبخت
 این مشکل مسکن
 چون حل شدنی نیست
 این مشکل مسکن

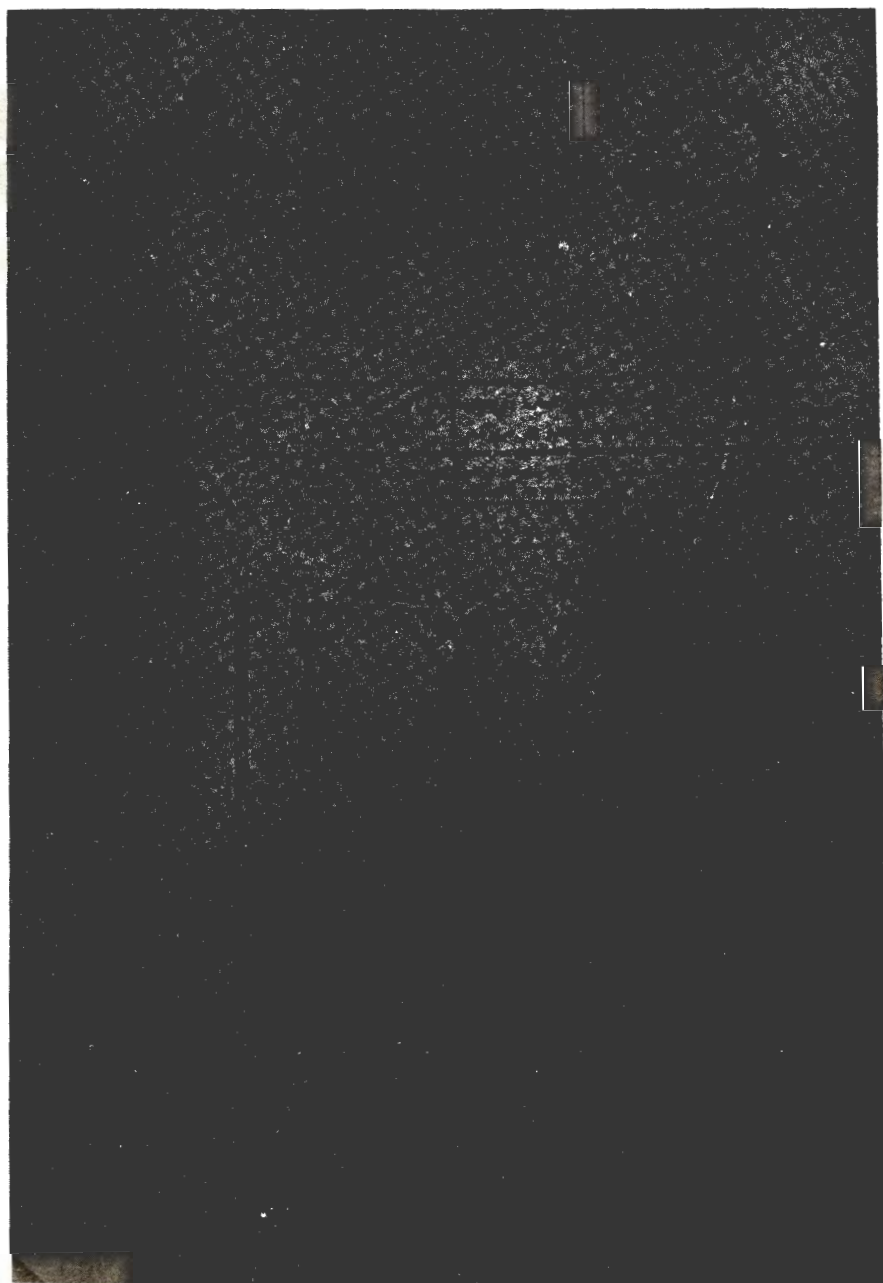
خورشید ایران

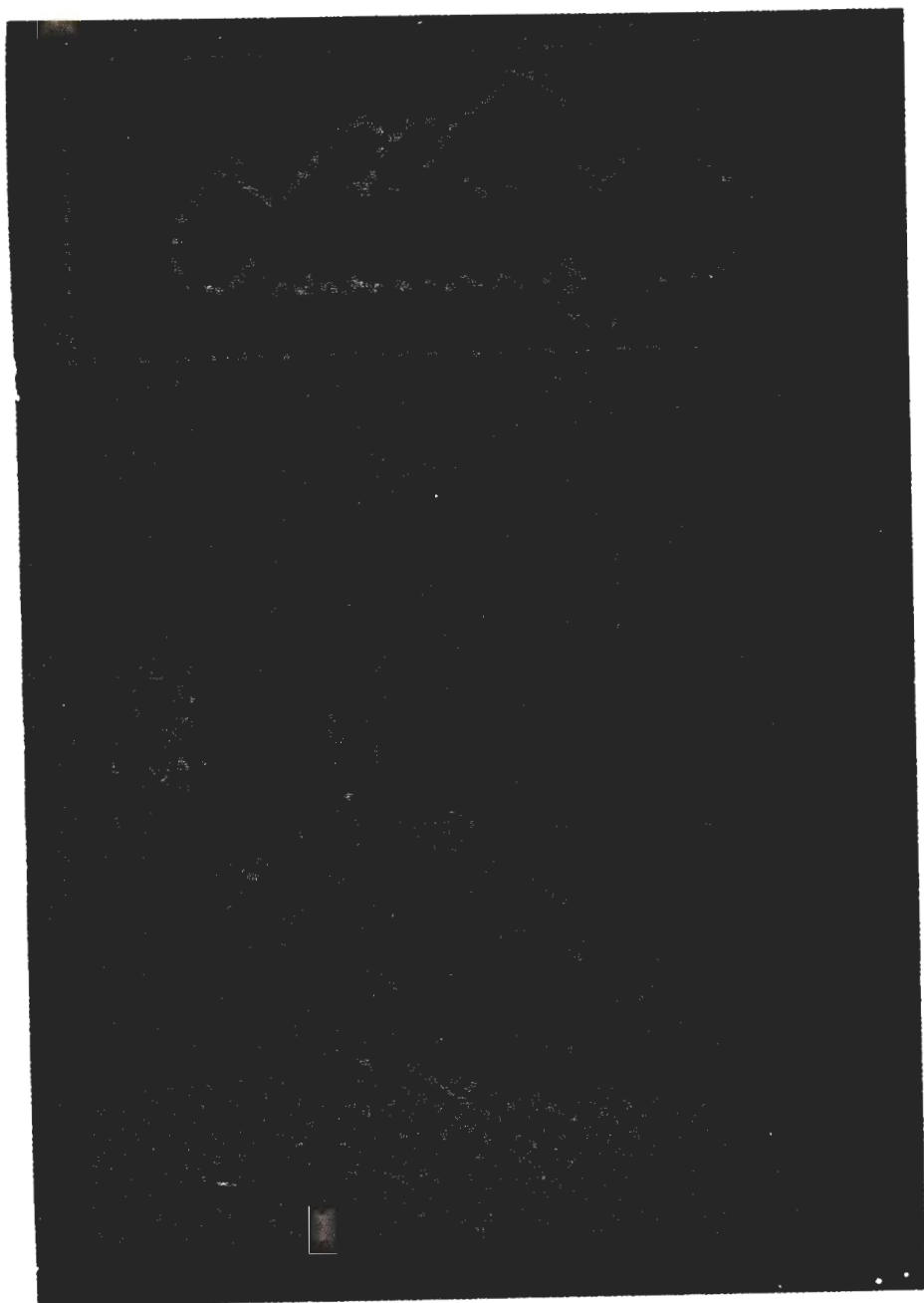
روزنامه فکاهی «خورشید ایران» که صاحب و مؤسس آن: بهاء الدین بازارگاد و مدیر: خشنود بازارگاد بود از نشریات فکاهی پس از شهریور ۱۳۲۰ ه. ش تا ۱۳۵۷ ه. ش است. این روزنامه با روی جلد رنگی، عموماً ۸ صفحه، هفته ای دو شماره روزهای یکشنبه و چهارشنبه منتشر می شد. «خورشید ایران» مطالبی چون: کاریکاتور، مقاله، داستان، شعر، آگهی، انتقاد و... را دربرداشت و جای، آن: تهران: میدان بهارستان اول شاه آباد بود. شماره چهارم سال بیستم آن در روز چهارشنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۳۱ ه. ش چاپ شد. نمونه آثار طنز آن تحت عنوان «بس است!» به نقل از همین شماره یاد شده از این قرار است:

ای آنکه ترابه زندگانی هوس است وافورتورا یاور و هم یاروکس است
 تریاک تورا بی خبری می بخشد ای دوست تورا از دوجهان (نعشه) بس است
 ([توضیح]: نشئه را یکی از جراید با سواد مکرر نعشه نوشته است).

خوشخنده

نشریه فکاهی «خوشخنده» به مدیری، محمد حسن زیادلو و زیرنظر شورای نویسندگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شد. تنها شماره آن در ۳۴ صفحه،





روی جلد و پشت جلد رنگی، با بهای ۵۰ ریال در روز پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ چاپ شد. این نشریه شامل مطالب: سرمقاله، شعر، داستان، کاریکاتور، عکس، عبارتهای کوتاه و... بود.

و نشانی اداره مجله: تهران، اسکندری شمالی کوچه مهربان، پلاک ۹ یاد گردید.

دانش اصفهان^۱

روزنامه هفتگی فکاهی «دانش اصفهان» به مدیریت و صاحب امتیازی میرزا محمدعلی دانش خوراسگانی به سال ۱۳۰۹ ه. ش در اصفهان تأسیس شد. این روزنامه گرچه با عنوان «ادبی، اخلاقی، فکاهی، کاریکاتوری، طرفداری جدی معارف» معرفی می شد، اما بیشتر جنبه فکاهی و طنز داشته است و غالب اشعار فکاهی آن اثر طبع مدیر روزنامه بوده است. در این روزنامه اخبار محلی، سرمقاله، آگاهی نیز درج می شد. این روزنامه بطور مرتب طبع نمی شد. وجه اشتراک آن سالیانه در اصفهان: پنج تومان، در سایر ولایات ایران شش تومان بوده و به کارگران و محصلین تخفیف داده می شد. به دو نمونه از طنز آن بنگرید:

طنز اول از شماره ۷ سال اول مورخ ۷ آبان ۱۳۰۹.

شدم من زار و بیچاره / زایران گشتم آواره ندارم من دگر چاره / چرا گردیده ام پاره
می فرمود خدا حافظ خدا حافظ

بیای صاحب پرهوش / به فوریت مرا بفروش اگر بیند مرا بدوش / زنند با چک چنان درگوش
می فرمود خدا حافظ خدا حافظ

شوم یک پالتو مقبول / بدم... شدم... به قانون گشته مشمول / نخرم راد گر یک پول
می فرمود خدا حافظ خدا حافظ

زناین من نسب دارم / زکو پامن حسب دارم تودری یک وجب دارم / نشانی از عرب دارم
عزیم خدا حافظ خدا حافظ

احاف اندر سفر بودم / احافی بی خطر بودم معنون - ر - ربودم / ولی پرشور و شر دارم
خدا حافظ خدا حافظ

و نیز تقویم شماره ۱۴ سال دوم:

«اوضاع کواکب و حرکات سیارات بعد از حذف بعضی چیزهای نجومی دلالت دارد برگرانی کبریت و قند- نرم شدن دند- خوب شدن روابط انگلیس و ایرلند- و کم کم حرکت کردن اهالی طهران به طرف دربند- مصفی شدن لب بند- جالب توجه بودن هوای اصفهان- و حقیقت داشتن- اصفهان به نصف جهان- تک تک پیدا شدن سن- افتادن یا روبه هن و هن- منزّه شدن مسجد شاه عباس- عکس گرفتن عکاس- قدیمی بودن وسواس- شیش و بیش آمدن طاس- منتشر شدن اسکناس- لاسی شدن اشخاص پلاس... بهتر بودن بعضی ها از راه دور- فراوان شدن حور- راه افتادن برای نمام ها به حد کفاف سروسور- قدیمی بودن گندلی نور- به ارواح مرحوم خاقان مغفور- والله اعلم به حقایق الامور».

دخو

«دخو» ضمیمه هفتگی روزنامه صدای مردم وزیر نظر گروه فکاهی نویسان در سال ۱۳۴۶ ه. ش با بهای ۵ ریال انتشار یافت. صاحب امتیاز و مدیر روزنامه صدای مردم: محمدحسین فری پور و همکاران ثابت دخو: روح الله اکبریان، شاد مهرتمجیدی، حسین حسینی نژاد، حسین رحیم خانی و عین الله منصوری بودند. و گروهی نیز در هر شماره به عنوان همکاران متغیر آن معرفی می شدند. مثلاً در دخو ضمیمه صدای مردم به شماره ۴۲۳۸ مورخ روز جمعه ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۶ ه. ش در ستون و کادر شناسنامه نشریه (صفحه دو آن) آمده: همکاران این شماره: مهناز امینی، مریم. الف. حسین ترابی، قدرت الله تصدیقی، مهرداد حقیقی، پرویز شهیدی، مهدی عطار.

آدرس روزنامه صدای مردم این بود: نهران، چهارراه عزیزخان، کوچه سام، تلفن ۴۵۷۹۸-۸۳۴۷۶.

قطع این ضمیمه بزرگ بوده و مطالبی چون: عکس، کاریکاتور، نثر و نظم فکاهی، سرمقاله، آگهی و... را دربرداشت.

در نخستین شماره ۱۲ صفحه ای این ضمیمه روزنامه صدای مردم به شماره ۴۲۳۸ مورخ روز جمعه ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۶ ه. ش با عنوان «باز اومدیم!!» و به امضای «دخو» درباره انگیزه و نحوه انتشار دخو آمده: «خدا بیامرزدش خدا قبرش پُر نور کنه مرحوم استاد

علی اکبر دهخدا وقتی بیست سال قبل من در همین روزنامه خودمون صدای مردم ستونی به نام (دخو) باز کردم یه روز به این بنده سرتاپا تقصیر فرمود ما چه خیری دیدیم که تو حالا به فکر افتاده‌ای باز توی جل و پوست دخوبری، پسر جان تو این مملکت هرکاری می‌خوای بکن اما دور روزنامه نویسی و دخوبازی را خط بکش که عاقبتی بهتر از صوراسرافیل و ملک المتکلمین نداره. سالها بود پند استاد بزرگوار آویزه گوشم بود ولی به قول معروف ما ول کردیم خیک ول نمی‌کنند برو بچه‌ها ول کن نیستند، هی هندونه زیر بغلم می‌ذارن که بابا بیا به میدون!! برو بچه‌ها آنقدر گفتند تا واقعاً از رو رفتم و حالا باز آمدم تا به قول مرحوم وثوق الدوله لب از باده ترکنیم. سک حسن دله دولت قدیمی خودمان نمی‌دونم از کجا بو برده بود که باز دخو علم میشه— دیروز پرید توی اطاقم و گفت بارک الله واقعاً سرپیری معرکه گیری. شنیده‌ای بعضی‌ها از روزنامه فروشی صاحب الاف الوف شده‌اند ولی از من و تودیکه گذشته و قبیح است که من و تو برگردیم به همان جای اول.

گفتم ماهی را هروقت از آب بگیری تازه است و آدم تا زنده است باید کار کند و تلاش کند.

گفت: ولی این کار کردن نیست، جان کندن است.

گفتم: توی این مملکت از اول روزنامه نویسی جان کندن بوده است.

اگر عمری بود هفته‌ای یک بار روز جمعه در همین ستون این حقیر سراپا تقصیر و سک حسن دله خدمت می‌رسیم و تجدید عهد می‌کنیم».

نام‌های مستعار این نشریه: بلبل راه آب، اری خان، جوجه کفتر، حمید، شادی، جهانگیر، اکی، تصدیق میرزا و... است. و سکس به مقتضای جو حاکم زمان نشریه مایه و پرداخت اصلی آن بود.

به نمونه نثر و نظم دخودر شماره اول همان تاریخ یاد شده بنگرید:

«علت!»

محمودخان با پسر بزرگش که هنوز مجرد بود— صحبت می‌کرد و می‌گفت:

— یک مرد تا وقتی زن نگرفته خوشبختی احساس نمی‌کند.

— راستی؟

— آره بابا جون، چون آدم تا چیزی را از دست ندهد قدر آن را نمی‌داند؟

«جهانگیر»

راه چاره!

استاد رو به یکی از دانشجویان که سرکلاس درس تاریخ خوابیده بود کرد و گفت:
 — پسر، تو «نمی تونی» سرکلاس من بخوابی!
 دانشجوی مزبور در حالی که سرش را از روی میز برمی داشت، جواب داد:
 — اگر شما کمی آهسته تر درس بدهید مطمئناً «من می تونم» بخوابم!؟

دلیل

پلیس راهنمایی خود را به دخترمکش مرگ مائی که بدون توجه به اخطار او با
 سرعت سرسام آوری اتومبیل می راند، رساند و پرسید:
 — دختر خانم چرا هر چه «سوت» زدم شما توقف نکردید؟
 دخترک پشت چشمی نازک کرد و جواب داد: — اگر قرار باشد هر مردی «سوت»
 بزند من فوراً بایستم وقتی به خیابان می آیم اصلاً نباید راه بروم!؟
 «جهانگیر»

فکر نون بکن، خربوزه آبه!؟

بی سوادى به يك نفر ديپلم	گفت اى بينواى سردرگم
ديپلمت را ببوس و يك سونه	چون ندارد بهاي يك گندم
بهر تو آب و نان نخواهد شد	بنه آنرا به درب كوزه و خم
فكر نان كن كه خربوزه آب است	اين بلائى است بدتر از كژدم
بهر ديپلم مقام و قربى نيست	هست كمتر ز پاره اى هيضم
به اميدى كه كارمند شوى	هم تو سودى برى و هم مردم
از پى درس سالها رفتى	خواندى از آفتاب «تا به اتم»
تو كجا كار مى توانى يافت؟	تا كه هستند اين همه خانم!؟

دخو

«دخو» از نشریه های فکاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. این نشریه که
 زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد و سه شنبه ها انتشار می یافت نخستین شماره آن در
 سال اول به تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۹ (برابر با ۱۳۹۹/۸/۱۵) با ۴ صفحه به قطع بزرگ و با بهای

یک تومان انتشار یافت. دخوا از نشریات طرفدار نظام جمهوری اسلامی بود. در داخل نشریه دخوا عبارت «این نشریه مستقل است و به هیچ حزب، دسته، و یا گروهی بستگی ندارد» آمده است. آخرین شماره آن به نام شماره ۱۳ در مورخ ۱۳۵۸/۷/۲۴ (برابر با ۲۴ ذیحجه ۱۳۹۹) در همان چهار صفحه منتشر شد. این نشریه شامل: کاریکاتور، شعر، سرمقاله، انتقاد—عبارتهای کوتاه و... بود که روی جلدگاه به صورت رنگی و گاه به صورت سیاه و سفید در می آمد. آدرس آن تهران—نارمک بود. نشریه دخوا از نشریات فکاهی پیش از خود دنبال روی می نمود. نمونه آثار طنز آن از این قرار است:

نکته ها:

به قاطر گفتند: مادرت کیه؟ جواب داد: بابام اسبه.

اطلاعیه:

به اطلاع کلیه کارگران زحمتکش می رسانیم که از این به بعد کمکهای مالی خود را مستقیماً به دفتر سازمان ارائه دهند. «سازمان حامیان کارگر»

ع—ارنا

سخنگوی دولت پیش از آنکه خبرنگاران سئوالات خود را مطرح سازند، گفت: — نمی دونم.

اولی — چرا ورقها چهارتاش کمه؟

دومی — آخه شاهاش فلنگو بستند.

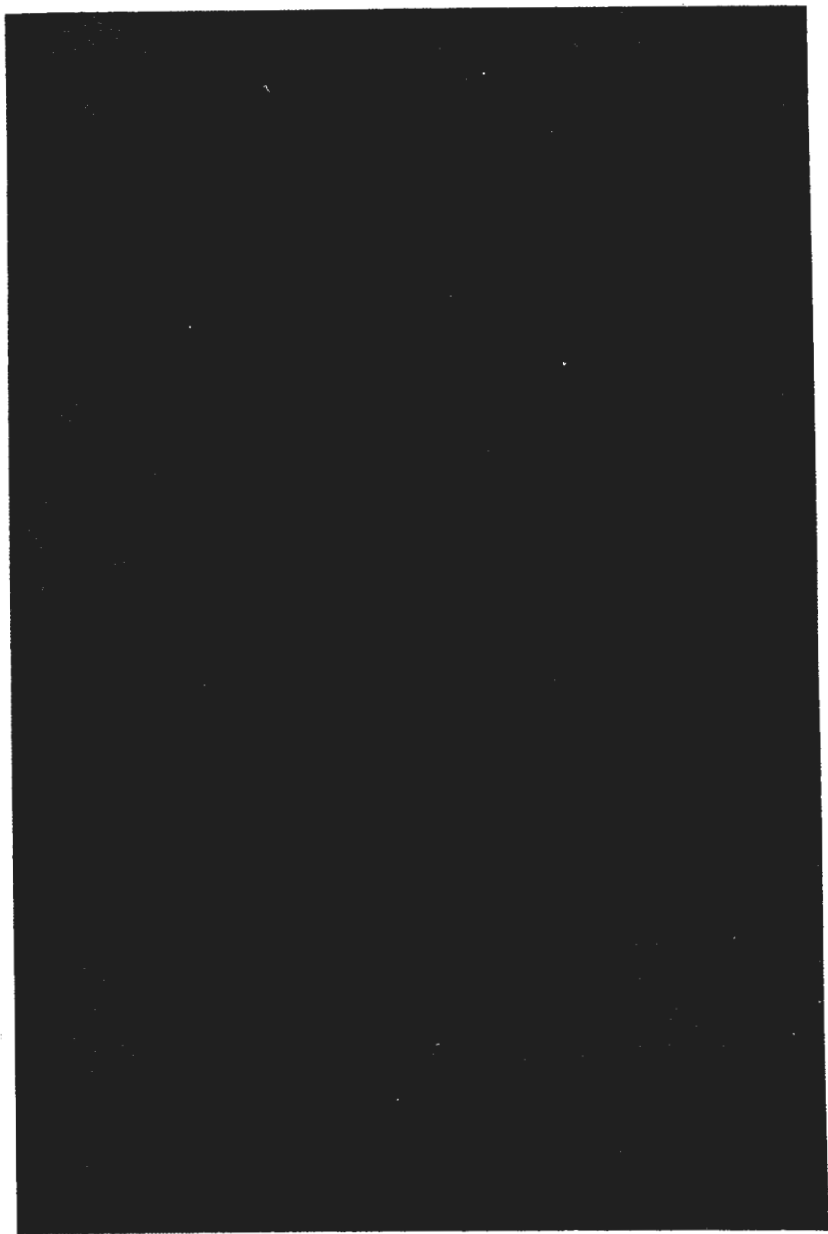
کاظم

اندر باب ازدواجهای رفاقتی

بیا «تزو» ازمن و «آنتی تز» ازتو قلم ازمن، کتاب قرمز ازتو
چو «تزو» با «آنتی تز» ترکیب گردد خیال راحت ازمن «سنتزو» ازتو
«آمیز محمود»

شوخی با جراید

شاه را در مکزیك به مسلسل بستند—جراید.



دخو— اشتباه شده باید او را به گاری می بستند.
 درماکو از شتر به جای آمبولانس استفاده می شود— جراید
 دخو— جای اون گور به گوری خالیه که بیا دو تمدن بزرگشوبینه!
 شاه مخلوع در یک مصاحبه گفته بود:
 — من ملت و مملکت را به شدت دوست دارم.
 دخو: به شدت دشمن دانا به از نادان دوست.
 تیزور شاه در کوثرناوای مکزیک عقیم ماند— جراید
 دخو— آخه این بیچاره از اولشم عقیم بود.

رفتگر

نشریه فکاهی هفتگی «رفتگر» از نشریات پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. که به صاحب امتیازی و مدیریت مسؤولی: غلامعلی لقائی طنز پرداز معاصر منتشر می شد. شماره اول سال آن در ۸ صفحه با ۲۵ ریال در روز شنبه ۵ مهر ۱۳۵۹ شمسی و شماره آخر یعنی شماره ۲۰ در ۸ صفحه به بهای ۲۵ ریال در روز سه شنبه ۱۲/۱۲/۱۳۵۹ شمسی انتشار یافت. «رفتگر» شامل: سرمقاله، شعر، کاریکاتور، عکس، داستان، عبارتهای کوتاه و... بود. این نشریه دارای آدرس و نشانی شماره صندوق پستی بود و زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد. اصولاً روی جلد و پشت جلد «رفتگر» رنگی بود. وزیر کادر و حاشیه «رفتگر» آمده: «رفتگر، نشریه ای است که کاری به «ایسم» ها و «ایست» ها ندارد در عوض مخلص هرچی «گر» مانند کارگر، برزگر، درودگر، آهنگر و... گره های دیگر است.»

روزنامه فکاهی امید ایران

«روزنامه فکاهی امید ایران» با مطالبی چون: کاریکاتور، داستان، شعر، عبارتهای کوتاه، تفسیر سیاسی و انتقاد و... ضمیمه مجله امید ایران منتشر می شد. فروش آن به ضمیمه مجله امید ایران مجانی و جداگانه ۲ ریال و قیمت روزنامه و مجله جمعاً ۸ ریال بود.

زرخ پوتار

هفته نامه فکاهی «زرخ پوتار» به دوزبان گیلکی — فارسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافت. نخستین شماره آن در روز پنجشنبه ۱۳۵۸/۴/۲۱ شمسی در ۴ صفحه به بهای یک چوب و نیم و به قطع بزرگ در رشت منتشر شد. «زرخ پوتار» که به مسئولیت: عباس دانشخواه چاپ شد زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد و شامل مطالب: کاریکاتور، شعر، انتقاد، عبارتهای کوتاه و... بود. در نشریه یاد شده ذکر شده که به هیچ حزبی بستگی ندارد.

زنبور

نشریه ترکی زبان پرتلفدار «زنبور»، نشریه ای دیگر از پیروان و دنباله روان نشریه «ملانصرالدین» بود. صاحب امتیاز آن دکتر عبدالخالق آخوندوف، مدیر و سردبیر آن از شماره ۱-۲۱ سلیم خانف و از شماره ۲۲ تا ۴۲ عظیم زاده (با امضاهای: زنبور، خروس، آواره رسام، معطل قالان، فرعون خیردا، دمدمکی) و از شماره ۱ تا ۲۷ سال دوم پله وندوف بود. خط و مشی این نشریه فکاهی، انتقادی — سیاسی و اجتماعی بود و جمعاً دو سال منتشر شد. نخستین شماره آن در روز ۱۳ مارس ۱۹۰۹ در شهر باکو انتشار یافت و در سال ۱۹۰۹ درست بیست و چهار شماره، در سال ۱۹۱۰ بیست و هشت شماره از آن منتشر گردید. ترتیب انتشار آن هر دو هفته یک شماره بود و چند بار هم توقیف شد. این نشریه در دفاع از مشروطه و انتقاد از رژیم محمدعلی شاه مطالب متنوع و کاریکاتورهای انتقادی ارائه می داد. در این نشریه آثاری نیز از: صابر، عظیم زاده، صحت، بایرامعلی عباس زاده (با امضاء حمال)، علی رضا شمعچی زاده (با امضاء: آذر، لاغر، باغ، باغ جنانی) و... آمده است.^۱

(سالنامه فکاهی) ماهتاب

«سالنامه فکاهی ماهتاب» به گردآوری: شایان تنها یکبار و آن هم در سال ۱۳۳۳ ه. ش با روی جلد رنگی، ۹۶ صفحه و بهای ۲۵ ریال چاپ و منتشر شد. این نشریه شامل: کاریکاتور، داستان، شعر، ترجمه، عبارتهای کوتاه و... بود. و در نشریه یاد شده، نشانی: تهران، بنگاه گوتمبرگ آمده است.



سپید و سیاه

مجله «سپید و سیاه» هر سال یک ضمیمه مجانی فکاهی داشت که شامل کاریکاتور، شعر، نثر و... و با روی جلد رنگی و به قتلع بزرگ و اصولاً چهار صفحه بود. این ابتکار در برخی اوقات تعنیل می شد.



سیاست روشن

نشریه «سیاست روشن» به صاحب امتیازی و مدیری: عباس ایران دوست و سردبیری مهدی سهیلی به بهاء دوریال، در ۸ صفحه با روی جلد رنگی شامل: آگهی، کاریکاتور، شعر، نشر چاپ می شد. شماره ۱۱ سال اول آن یکشنبه ۱۱ دی ماه ۱۳۲۸ است. جای اداره آن، تهران، محیابان چراغ برق و بروی مسجد سراج الملک ذکر شده و بهای اشتراک سالیانه اش ۱۵۰ ریال نوشته شده است.

شب نامه

نشریه هزلی فکاهی «شب نامه» از جمله نشریاتی بود که بطور مخفی و اصولاً شب ها میان مردم پخش می شد. و بعدها چه طی انقلابات معاصر و چه در انقلاب اخیر ایران اسلامی به همه نشریاتی که اینگونه منتشر می شد، «شب نامه» نام گرفت. اما شب نامه معروف و مورد نظر، شب نامه ای است که در حدود سال ۱۳۱۰ ه. ق مطابق ۳-۱۸۹۲ به مدیریت علی قلی خان صفراوف معروف به آقاقلی ناشر احتیاج و آذربایجان در تبریز به زبان ترکی و با ژلاتین طبع می شد.

علی قلی اوف که نویسنده ای دموکرات بود، این روزنامه را به زبان ساده ولی افشاگر در دفاع از حقوق مردم و ستم های روزگار نشر می داد. ادوارد براون که شماره ای از این نشریه را در دست داشت نوشته است: «یک نسخه شب نامه منتشره در نوامبر ۱۹۰۶ میلادی که به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده در تصرف اینجانب موجود است. این نسخه عبارت از یک ورقه ساده است که به قطع ۱۴ در هشت و سه ربع و با مرکب بنفش با ژلاتین طبع شده است. کاریکاتوری نصف بالای صفحه را اشغال کرده است و در زیر آن سطر مطلب مربوط به تصویر درج شده است. نه تاریخ، نه عنوان و نه اسم و رسم ناشر و نه محل نشر ذکر شده است^۱». در این جا مطلبی از این روزنامه درباره وضع نامناسب نان و بازار آشوب نانویان آن روزگار ارائه می شود، توجه کنید^۲: «دیروز خدمتکار را برای خرید قطعه نانی برای ناهار به بازار فرستادم. او در سبیده ضبخدم به نانوایی رفت و سه ساعت بعد از غروب آفتاب در حالی که لباسش قطعه قطعه، صورتش سخت مجروح و بدنش خسته و

۱- تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ادوارد براون ج ۲ ص ۴۶۲-۴۶۱.

۲- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص ۵۸، تاریخ پیدایش احزاب سیاسی ت.ا. ابراهیم اوف ص ۳۸، تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان ج ۱ ص ۴۸-۵۱.



کوفته و زخمی بود، سنگکی در دست وارد منزل گشت و چون فوق العاده گرسنه بودیم فی الفور سنگک را دریدیم و تکه تکه کردیم علاوه بر آن اشیاء مفصله الاسامی ذیل نیز پاره پاره گشت: یک عدد پیراهن خواب، یک دسته آفتابه و لگن، یک سر... یک بسته... الخ».

شعرنامه دوره گرد

روزنامه «شعرنامه دوره گرد» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران منتشر شده است. این روزنامه زیر نظر شورای شاعران اداره می شد. ترتیب انتشار آن اول و ۱۵ هر ماه بود. نخستین شماره آن در قطع بزرگ چهار صفحه ای به تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۵۸ به قیمت ده ریال و آخرین شماره چهار صفحه ای آن (یعنی شماره ۶) در اول تیر ۱۳۵۸ انتشار یافت. این روزنامه شامل: کاریکاتور، شعر، عبارتهای کوتاه، داستان بود. و به طریق سیاه و سفید چاپ می شد. در کنار آرم «شعرنامه دوره گرد» این بیت آمده:
گر نتوانی زدن از حق رقم به که کنی دست و قلم را قلم
در این نشریه آثاری به امضاهای: خلیل سامانی «موج»، جلیل آشی، شاعر نازی آباد، بابا بینا، قرشموشی، غلامرضا جولائی «مзда»، پناهی و... دیده می شود.
از خلیل سامانی درباره «دوره گرد» و مرام آن در همان شماره نخست شعری بدین گونه آمده:

دوره گرد آئینه مردم نماست	چون دل روشن ضمیران با صفاست
کارگرا همهری درد آشناست	دیهقان را دوستداری با وفاست
پیشه ور را در طریقت رهگشاست	جان روشن فکر را برتر فزاست
بهر بازگان رفیقی پارساست	دوره گرد آئینه مردم نماست

شنگول

نشریه هفتگی فکاهی «شنگول» به صاحب امتیازی: جواد میراحمدیان و سردبیری: شایسته به سال ۱۳۲۲ ه. ش در تهران منتشر شد. نخستین شماره آن در اول تیر ماه ۱۳۲۲ ه. ش (۲۳ ژوئن ۱۹۴۳) انتشار یافت. این نشریه در شهریور ماه همان سال (سپتامبر) توقیف شد و سه هفته بعد به صورت نشریه ویژه کودکان منتشر شد و سرانجام در اسفند همان سال (و مارس ۱۹۴۴) دوباره به صورت نخست و گذشته خود چاپ شد^۱.



شنگول باشی

مجله «شنگول باشی» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده است. نخستین شماره آن با ۲۸ صفحه و روی جلد و پشت جلد رنگی در روز سه شنبه هشتم آبان ۱۳۵۸ به دست مردم رسید. در روی جلد آمده:

شنگول باشی به هیچ حزب و جمعیت و گروهی وابسته نیست. توجه: برایتان آتش پنج تومان هفت جوشی تهیه کرده ایم که یک وجه روغن رویش ایستاده است!

آخرین شماره شنگول باشی (یعنی شماره ۱۷ سال دوم) نیز با همان کیفیت اما به صورت جدول در ۵۲ صفحه و بهای پنج تومان منتشر شده است. شنگول باشی در هر فصل یک فصلنامه فکاهی ویژه با بهای هشت تومان و ۱۰۰ صفحه ارائه می داد.

این مجله شامل: سرمقاله، جدول، داستان، شعر، آگهی، عکس کاریکاتور و... است. و هر پانزده روز یکبار انتشار می یافت. شنگول باشی به عنوان مجله ای سیاسی - فکاهی - اجتماعی - انتقادی ارائه می شد. مدیر مسئول آن: هاشمی صبور بوده و با همکاری شورای نویسندگان اداره می شد. جای اداره شنگول باشی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان خاقانی - پلاک ۱۰۱ بود.

در شنگول باشی امضاها: شنگول باشی، آسپیران، مملی، ممدل، بهمن عبدی، ممل خان، شنگول الشعرا، منگول خان، محمد، بلبل مزاج، میرزا شنگول، منگول باشی، صادق، مظلوم الشعرا، شمالی، منگولی، مجرذزاده، بادام زاده، حسین، بچه باباش، بی دست و پا، سیاسی دان، دوست منگول، موش انباری و... دیده می شود. در صفحه سوم شماره اول شنگول باشی آمده:

شنگول هستم...

سلام ای دوستان، شنگول هستم	کنم شکر خدا، مشغول هستم
برای شادی و تفریح یاران	گهی جامد، گهی منقول هستم
تلاشی می کنم از بهر روزی	بلا نسبت، کمی کم پول هستم
ولی با این همه، خوشحال و خندان	بدون حقه و بامبول هستم
روم این سو و آن سو بهر مطلب	تو گوئی مثل یک پاندول هستم
زد اخلاص و صفا و مهربانی	به جون بچه هایم، فول هستم

کنون در خدمتم، بی شیله پیله ظریف و نکته گو، شنگول هستم
 («شنگول باشی»)

سخن اول

«با توکل به خدا، قدم اول را برداشتیم و با یاری جمعی از طنزنویسان و کاریکاتوریست‌های حرفه‌ای اولین شماره «شنگول باشی» را آماده کردیم. شک نیست که «شنگول باشی» به علت خاصیت «فکاهی، انتقادی» بودنش نمی‌تواند به هیچ حزب و دسته و جمعیت و گروهی وابستگی داشته باشد. از این رو ما در کارمان مستقل هستیم و این نشریه می‌تواند به همه قشرها تعلق داشته باشد. هدفمان و راهمان جز این نیست که با نیش گزنده طنز و انتقاد، اشتباهات را گوشزد کنیم و احتمالاً مسائل و معضلات را به صورت طنز و مطایبه عنوان نماییم. سعی مان این است که «سیاسی» نباشیم و علی‌الحساب نشریه را به صورت فکاهی، انتقادی منتشر نماییم. از این رو مسائلی که مورد توجه قرار می‌گیرد بیشتر اجتماعی خواهد بود... به این امید که راهمان مورد قبول طبع مشکل‌پسند خوانندگانمان قرار بگیرد در باره اولین شماره زیاد سخن نمی‌گوئیم و قضاوت را به خودتان واگذار می‌کنیم. اما گفتنی این است که سعی مان بر این بوده که نشریه‌ای نفیس و درخور اعتنا منتشر نماییم و در این تلاش و کوشش دقت کرده‌ایم تا هماهنگی لازمی در انتخاب کاریکاتورها، داستان‌ها، حکایات و طرحهای جدی به وجود آوریم. دلمان می‌خواهد که شما هم از این پس مشوق ما باشید و شنگول باشی را عضوی از خانواده خود بدانید و اگر انتقادی در راه بهبود نشریه خودتان داشتید، به وسیله نامه ما را آگاه کنید. همچنین از دوستان و عزیزانی که ذوق شعر گفتن، کاریکاتور کشیدن و مطلب طنز نوشتن دارند می‌خواهیم تا عضوی از تحریریه کوچک «شنگول باشی» باشند. دست همگی شما را می‌فشاریم با این امید که در جوار مطالعه این شماره، لبخندی هم به گوشه لب شما نشسته باشد. —ارادتمند همه شما: «شنگول باشی».

نمونه آثار طنز «شنگول باشی»:

ممنوع الوجود!

و اما هنوز هستند کسانی که از «ممنوع الخروج» بودن خودشان ناراحت هستند و



هرجا که می روند، فریاد برمی آورند که یعنی چه آقا، ما انقلاب نکردیم که ممنوع الخروج بشویم!

در همین زمینه، دکتر منگول باشی که پسر بزرگ شنگول باشی به حساب می آید و به تازگی موفق به اخذ مدرک دکترای شده می گفت: این عده باید خدا را شکر کنند که ممنوع الخروج هستند، وگرنه بودند کسانی که بی خود و بی جهت «ممنوع الوجود» شدند و در اسرع وقت به دیار باقی رهسپار گردیدند!

بلبل مزاج

«دونوازنده اصفهانی شلاق خوردند»^۲، کیهان

نوازش...!

شنگول و منگول سرگرم خواندن روزنامه ها بودند چشمشان به خبر بالا افتاد که دو نوازنده اصفهانی را شلاق زده اند. منگول باشی برای اینکه به پدر نشان بدهد ذوق طنز گوئی دارد، گفت: چه ایرادی دارد، یک عمر، آنها «ساز» را نواخته اند، حالا بگذار یکبار هم خودشان «نواخته» شوند تا بفهمند «نوازش» چه مزه ای دارد، بله!». «

«ممل خان»

«گرانی هنوز هم بیداد می کند»

گرانی^۳

چون جمله اجناس جهان، سخت گران است بی پول همیشه دماغ و دل نگران است
بی پول منم، مفلس و سرگشته و حیران دلخور نشوای دوست که این رسم زمان است!
«بادام زاده»

شنگول باشی مناظره می کند^۴!

این چند کلمه دیشب از طرف شنگول باشی به خبرنگاران گفته شد. «از آنجا که این روزها بازار دعوت به مناظره تلویزیونی و چمنی، خیلی مد شده و رایج گردیده، بدین وسیله اعلام می کنم که با تمام آدمهای شنگول و منگول، حاضریم در اطراف مزایای روغن نباتی و اثرات آن در تولیدمثل و افزایش جمعیت، مناظره داشته باشیم. بدیهی است کسانی

۲- شنگول باشی شماره اول، سه شنبه هشتم آبان ماه ۱۳۵۸ ص ۷

۳- شنگول باشی، شماره اول، سه شنبه هشتم آبان ماه ۱۳۵۸ ص ۷.

۴- شنگول باشی، شماره اول، سه شنبه هشتم آبان ماه ۱۳۵۸ ص ۷.

که مایل به مناظره هستند باید مطالب و اشعار خود را فقط برای من ارسال دارند.
— «شنگول باشی».

شعر باید بوی نفت بدهد

شنگول الشعرا

هذیان شاعر^۵!

• شبی در عالم هپروت، چاه نفت طبعم فوران کرد و چند بشکه شعر نفت آلود، فضای اتاقم را پر کرد که از بوی گندش تا صبح خوابیدن نتوانستم!

الا یا ایها الساقی، منم شاعر منم نفتی	من اینجا در اتاق خود، بگوبا من کجارتی
من اینجا شعر می گویم، هزاران دانه اش، غازی	تومی گوئی که شعر من شده هذیان ولوس بازی
منم زحمت کش و شاعر، منم پر نفت چون تانکر	توئی عاشق به نفت من، مثال موسیو کارتر!
درون شعر من نفت است، صد چاه و سه انباری	نباید شعر من خواندن، که باید کرد حفاری!
برویل و کلنگ آور، که شعرم را کنی معنی	اگر معنی نشد شعرم، مزن بر شاعرش طعنی
که من شعری سرودم از برای بوی نفت آن	اگر معنی ندارد شعر من، معدوم ای یاران
من اینک شاعری بی معنی و سرشار از نفتم	صدایم می کنی یک مشتری، بای بای، من رفتم!

شوخی و شنگ

روزنامه فکاهی هفتگی «شوخی و شنگ» به مسئولیت، مدیریت و صاحب امتیازی: حسینقلی حقیری در سال ۱۳۳۰ شمسی در تهران انتشار می یافت. شماره هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

شوخی

نشریه هفتگی — فکاهی «شوخی» به صاحب امتیازی: منصور خشنودی بازارگاد و سردبیری: علاءالدین بازارگادی به سال ۱۳۲۳ ه. ش با گرایش های راست گرایانه در تهران تأسیس و انتشار یافت. نخستین شماره آن در ۷ فروردین ۱۳۲۳ ه. ش (۲۷ مارس ۱۹۴۴م) چاپ شد. این نشریه پس از توقیف بار دیگر در تیر ۱۳۲۶ ه. ش (ژوئیه ۱۹۴۷م) چاپ گردید.^۶

۵— شنگول باشی، شماره اول، سه شنبه هشتم آبان ماه ۱۳۵۸ ص ۴.

۶— ادبیات نوین ایران ص ۲۹۵.

صوراسرافیل

روزنامه هفتگی صوراسرافیل با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی، به کوشش میرزا جهانگیرخان شیرازی و همکاری میرزا علی اکبرخان دهخدا چاپ و منتشر می شد. این نشریه یکی از چند نشریه ای است که در تاریخ مشروطیت ایران اهمیت فراوان دارد. شماره نخست آن به تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ ه. ق و شماره ۳۲ آن که آخرین شماره دوره اول روزنامه بود، در روزشنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه. ق یعنی سه روز پیش از مباران مجلس و چهار روز قبل از اعدام میرزا جهانگیرخان چاپ و منتشر گردید. روزنامه صوراسرافیل کمتر به شعر می پرداخت و بیشتر به نشر مقالات رومی آورد و ستون مقالات چرند و پرند دهخدا از پرخواننده ترین بخش های آن بود.

این نشریه در واقع نشریه ای سیاسی انتقادی - طنز بوده و همراه با ملانصرالدین و نسیم شمال و دیگر نشریات در راه آزادی و مبارزه با ستم کوشش ها می نمود.

همانگونه که از عکس شماره نخست این نشریه معلوم است، صفحه اول شامل عکسی از فرشته مقرب الهی در صحرائ محشر است که با شیپور مخصوص خود خفتگان را به بیداری و هوشیاری فرامی خواند. و آیه: «وَنُفِّخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَحْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يُنْسَلُونَ» بالای صفحه و آیه: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» پایین تابلوی همان عکس و آرم روزنامه نوشته شده است. البته در پایین تابلو و آرم روزنامه شناسنامه آن بدینگونه آمده است:

در سمت راست زیر تابلو و آرم:

عنوان مراسلات: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی.

* طهران - خیابان ناصری کتابخانه تربیت *

پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری.

۱۴ دی ماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی.

۳۰ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی.

در وسط زیر تابلو و آرم و آیه یادشده:

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات و لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضاء پذیرفته می شود و در طبع و عدم طبع اداره مختار است. پاکت های بدون تمبر قبول نخواهد شد.

در سمت چپ زیر تابلو و آرم:

* قیمت اشتراک سالیانه طهران دوازده (۱۲) قران، سایر بلاء ایران هفده (۱۷)

(سال اول)

(شماره ۱) (و انفع في الصور فاذا هم من الاحداث الى ربهم ينسلون) (صحنه ۱)



عنوان مراسلات

برز جهان گیر خان شیرازی و

برز اقامت خان تبریزی

از ان خبابان ناصری کتائحه تر بیت

به همد هم ماه ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری

در ماه سال ۱۲۷۱ نزد گردی ناری

۳ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی

فاذا نفع في الصور فلا انساب بينهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی مقالات و لوایحی

که موافقت با ممالک ماداشته باشد با مصفا پذیرفته

میشود و در طبع و عدم طبع اداره مختار است

یا کتبهای بدون بر قبول نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

مسالك خارجه دو (۲) تومان

قیمت ملك عمیره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

قران، ممالک خارجه دو (۳) تومان، (قیمت تک نمره): طهران چهار (۴) شاهى، سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهى.

در صفحه اول شماره اول انگیزه تولد روزنامه این گونه طرح شده:

«بسم الله الرحمن الرحيم — حمد خدای را که ما ایرانیان ذلت و رقیت خود را احساس کرده و فهمیدیم که باید بیش از این بندهٔ عمر و زید و مملوک این و آن نباشیم. و دانستیم که تا قیامت بارکش خویش و بیگانه نباید بود. لکن با یک جنبش مردانه در چهاردهم جمادى الاخره سال ۱۳۲۴ هجرى قمرى مملکت خویش را مشروطه و دارای مجلس شورای ملی (پارلمان) نموده. و به همت غیورانهٔ برادران محترم آذربایجانى ما در بیست و هفتم ذى حجهٔ ۱۳۲۴ دولت علیهٔ ایران رسماً در عداد دول مشروطه و صاحب (کنستى توسیون) قرار گرفت. دورهٔ خوف و وحشت به آخر رسید. و زمان سعادت و ترقى گردید. عصر نکبت و فترت منتهى شد. و تحدید تاریخ و اوّل عمر ایران گشت. زبان و قلم در مصالح امور ملک و ملت آزاد شد. و جرائد و مطبوعات برای انتشار نیک و بد مملکت حریت یافت. روزنامه‌های عدیدهٔ مثل ستارگان درخشان با مسلک‌های تازه افق وطن را روشن کرد. و سران معظم بنای نوشتن و گفتن را گذاشتند. ما نیز با عدم لیاقت و بضاعت مزجاة قلم برداشته که به خواست خدا شاید بتوانیم به دین و دولت و وطن و ملت خود خدمتى کنیم و با بنای این آب و خاک موروثی که با خون پدران و نیاکان ما عجبین و سرشته است ابراز ارادتی نمائیم. در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم. و از این نیت مقدس تا زنده ایم دست نکشیم. و با صدای رسا می‌گوئیم. که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم. و به زندگی بدون حریت و مساوات و شرف و قی نمی‌گذاریم. و به جز ذات پروردگار و احکام الهیه و قوانین ملکیه از احدی نمی‌ترسیم. و از این عقیدهٔ راسخ و محکم تخطی نمی‌کنیم. تملق از کسی نمی‌گوئیم و به رشوه گول نمی‌خوریم...»^۱

صورت

روزنامه فکاهی هفتگی «صورت» به مدیریت و صاحب امتیازی نیک‌روان دررشت منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ این نشریه در سال ۱۳۰۳ ه. ش چاپ و منتشر شده است.

۱- ونیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران و لغت نامه دهخدا، فرهنگ‌معین و دایرة المعارف فارسی و تاریخ مطبوعات... براون ذیل صوراسرافیل و احوال مرجع دهخدا و از صبا تا نیما ج ۲ ص ۷۷-۱۰۵.

محل اداره آن: رشت، سبزه میدان.

تک شماره: یک قران، وجه اشتراک سالیانه داخلی، ۴۰ قران، شش ماهه ۲۲ قران و خارجه به اضافه هزینه پست است.

سرلوحه بزرگ «صورت» در اول صفحه شامل صورت خورشید به شکل آدم و طبیعت شمال و تصویر ارباب قوی هیکل باغلیان و نوکری استخوانی در برابرش می باشد.

عنوان روزنامه این گونه معرفی شده: اخلاقی، فکاهی، اجتماعی، کاریکاتوری. و مندرجات آن بیشتر مطالب راجع به اصول کار و تقسیم بیکاری و اخبار داخلی و خارجی بود.

طبق اظهار نظر صدرهاشمی از این روزنامه تا شماره ۵۷ سال ششم یعنی مورخ ۳۰ دی ۱۳۰۹ ه. ش مطابق با ۳۰ شعبان ۱۳۴۹ ه. ق در دست است.^۱

طلوع

«طلوع» نخستین روزنامه ای است که در ایران به شیوه طنز و فکاهی و هجائی منتشر شده است. استاد محمد محیط طباطبائی معتقد است که نام درست این روزنامه «طلوع مصور و فکاهی» می باشد.

این روزنامه به سال ۱۳۱۸ ه. ق (به نظر استاد محیط طباطبائی) و یا به سال ۱۲۸۰ ه. ش (در زمان سلطنت مطلقه ناصرالدین شاه قاجار به نظر حسین توفیق) در بوشهر به طریق سنگی چاپ می شد. مؤسس و نگارنده آن میرزا عبدالحمید خان ثقفی متین السلطنه بود که این روزنامه را به هنگام مأموریت خود در گمرک بنادر منتشر می ساخت. میرزا عبدالحمیدخان بعدها در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف مردم به نمایندگی انتخاب گردید. و هم او به سال ۱۳۱۹ ه. ق روزنامه مظفری را تأسیس نمود که پس از انتقال به گمرک خراسان، امتیاز این نشریه را به میرزا علی لیبب همکار بوشهری خود سپرد.

میرزا عبدالحمیدخان از افراد فرنگ رفته و تحصیل کرده انگلیس است. وی بر فرهنگ و ادبیات انگلیسی آگاهی و دانش فراوان داشت. او کسی بود که مدیریت روزنامه «عصر جدید» را به هنگام جنگ بین المللی در تهران بر عهده داشت و این نشریه طی دو سال انتشار یافت و هم او به لحاظ پندار کمیته مجازات مبنی بر هواخواهی متفقین به

خصوص انگلیس‌ها در روز ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۴ هجری قمری در دفتر کارش به قتل رسید. از روزنامه طلوع شماره‌ای در دست نیست تا بتوان در این باره سخن شایسته گفت. و معلوم نیست که چند شماره از آن منتشر شده و چه کم و کیف و خط مشی داشته است؟ استاد محیط طباطبائی درباره این نشریه می‌نویسد: «متأسفانه با وجود کوششی که در طهران و فارس و بنادر مبذول شده هنوز نمونه‌ای از آن روزنامه به دست نیامده است تا از مراجعه به آن معلوم شود این مدیر و دبیر فرنگ‌دیده و درس‌خوانده و انگلیسی‌دان معتبر، روزنامه را بر مبنای کدام روزنامه فکاهی فرنگی تنظیم می‌کرده است. موضوع مهم، وجود نقاش سنگ‌نویس برای تصویر صورتهای روزنامه در چاپ سنگی بوده که معلوم نیست در بوشهر از کجا به دست آورده بود.»^۱

طوطی^۲

نشریه فکاهی ترکی زبان «طوطی» به صاحب امتیازی: تقی نقی اف، سردبیری: معلم جعفر بنیادزاده و خط مشی سیاسی، انتقادی - اجتماعی و هنری به سال ۱۹۱۴ - ۱۹۱۷ میلادی در باکو منتشر می‌شد. نویسندگان آن: جعفر بنیادزاده، اردوبادی، سیدحسین، میربالا قدس حاجی‌یف، حاجی سلیم سیاح، صمد منصور، جبار عسگرزاده (عاجز)، علی محزون رحیم اف، علی راضی شمعچی زاده، ع. عظیم زاده، م. هادی، م. حاجینسکی، س. ممتاز، ع. واحد، میربدالدین سیدزاده و علی نظمی بودند. نمونه طنز «طوطی» از این قرار است:

قاچ اوغلان! بی‌زیم ملت آزاداولوب، بی‌زیم ملت آزاداولوب، زادااولوب
حریت نه دیر، چونکه بی‌ز آنلاریق، چتین ایش - میشی فوری سه‌مانلاریق
ووروب چیر پاریق، دؤشله ریک، یانلاریق، نوگون نابلددرده اوستاداولوب
قاچ اوغلان بی‌زیم ملت آزاداولوب...

ظریف

روزنامه فکاهی مصور «ظریف» به مدیری حاج میرزا احمد کاشف از سال ۱۳۰۴ ه. ش به طور غیر مرتب در شیراز شروع به انتشار نمود. محل اداره، شیراز، خیابان

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۱۶-۲۱۷. و توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شماره مسلسل ۵، اردیبهشت ۱۳۴۲ ص ۳. و نیز: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص ۱۵۴-۱۵۷.
۲- و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۳۳-۱۴۳.

زند، عمارت فوقانی، گاراژ سربیی.

تک شماره: شش شاهی، اشتراک سالیانه: داخله ۳۵ قران، هارجه ۴۰ قران، یک تومان تخفیف برای کسبه بی بضاعت در سرلوحه آن تصویر مترد تنومندی آمده که روی صندلی نشسته است و صفحه ای که روی آن کلمه «ظریف» نوشته شده، مشخص است این نشریه در شیراز سخت مورد توجه و علاقه بود اما اندک اندک از حالت بذله گوئی صرف درآمد و دارای مطالب خشک و بی روح شد، به گونه ای که مانند نشریات معمولی دیگر شد.^۱

فانوس

هفته نامه فکاهی — انتقادی «فانوس» نیز از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. مدیر مسئول آن: رضا شمشادیان و زیر نظر شورای نویسندگان بود. گویا همه کارهای این نشریه به دست و قلم اسکندر دلدلم می چرخید. نخستین شماره سال اول آن در روز یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۸ در ۴۴ صفحه با روی جلد و پشت جلد رنگی و قیمت پنج تومان به چاپ و انتشار رسید. در صفحه ۳ داخل جلد زیر آرم فانوس آمده: «نشریه ای است فکاهی که به هیچ حزب — دسته و گروه سیاسی و مذهبی بستگی ندارد.» آدرس اداره فانوس: تهران — خیابان مبارزان «روزولت سابق» ساختمان شماره ۲، آپارتمان شماره ۱۰ بود. کاریکاتورهای فانوس را جواد علیزاده و اعظم می کشیدند. این نشریه که بیشتر آثار طنز پردازان را از منابع گردآورده، جنگ مانند است. و گویا جز آثار اسکندر دلدلم اثر جدید و رنده ای در شماره هایش چاپ نشد. آخرین شماره فانوس در همان سال اول، به شماره ۱۱ مورخ یکشنبه ۴ آذر ۱۳۵۸ با همان پنج تومان در ۴۰ صفحه و همان خصوصیات قبلی یعنی عکس، کاریکاتور، شعر، نثر و... به چاپ رسید و دیگر شماره ای از آن منتشر نشد. این نشریه سعی در سر بره سر گذاشتن نیروهای انقلابی وقت و انتقاد و مسخره مسئولان نظام پیشین و گروههای سیاسی مقابل انقلاب داشت. گرچه «فانوس» از نشریات و آثار پیشین مطالب فراوانی را بهره می گرفت اما کار ضعیف و ناموفقی بود. در صفحه ۳ شماره اول سرمقاله ای به قلم اسکندر دلدلم با نام «مانگوئیم بدو میل به ناحق نکنیم — جامه کس سیه و دلق خود از رق نکنیم» آمده که چنین است:

«انتشار یک مجله فکاهی در این شرایط حساس که جامعه دوران پس از انقلاب را می‌گذرانند، بسیار دشوار و در مواردی غیرممکن است زیرا هنوز التهابات متأثر از انقلاب فرونشسته است و چه بسا که یک شوخی ساده یا یک کاریکاتور صرفاً فکاهی به مذاق این و آن خوش نیاید و پیامدهای ناگواری را به همراه بیاورد. به این دلیل است که ما در ابتدای شروع کار تازه خود بی‌پروا و صمیمانه موضوع خودمان را با شما خوانندگان گرامی و همه هموطنان عزیزمان در میان می‌گذاریم تا نکته‌ای مبهم در روش و کاری که شروع کرده‌ایم، باقی نماند.

«فانوس» نشریه‌ای است صرفاً فکاهی و بدون هیچگونه وابستگی به احزاب، دستجات و گروه‌های سیاسی و مذهبی.

مادر و غیردازی، جعل افکار و واقعیت‌ها، گزافه‌گویی، آگران‌دیسمان کردن مسائل، افتراء، تهمت‌زدن و از این دست‌را، مطرود می‌دانیم و صرفاً به واقعیت‌های موجود نظر داریم.

در نقل خبرها، منابع خبری ما نشریات و جراید کشور و سایر وسائل ارتباط جمعی هستند و اگر سوژه‌ای، کاریکاتوری و یا مضمونی بر اساس یک خبر منتشره در وسائل ارتباط جمعی کشور تهیه و چاپ کردیم دلیل بر صحت آن خبر و یا تأیید آن خبر از سوی ما نیست.

همکاران این نشریه از میان اشخاصی انتخاب شده‌اند که کوچکترین نکته مکتومی در زندگی مطبوعاتی خود ندارند و بلکه به دلیل نشر مطالب انتقادی در جراید حتی مورد غضب رژیم منفور گذشته نیز بوده‌اند...

جان کلام اینکه ما نمی‌خواهیم برای خوانندگان ایجاد سلیقه نمائیم یا مبلغ طرز تفکر خاصی باشیم.

هدف ما آن است که در خطی مردمی و آنچه مردم خواهان آن هستند گام برداریم و در این راه چشم به راه کمک‌های فکری و راهنمایی‌های شما هستیم.

این شماره از «فانوس» عاری از نقص نیست و به همین دلیل است که از شما می‌خواهیم نقائص کارمان را یادآور شوید. «فانوس» را بخوانید و خود را تنها خواننده‌ما ندانید بلکه هر کس که فانوس را می‌خواند و در زمینه‌های مختلف طنز و کاریکاتور ذوقی دارد همکار ماست و ما این همکاری را به جان و دل می‌خریم این است که در همین جا از همه شما عزیزان برای همکاری با مجله‌ای که به خودتان تعلق دارد دعوت به عمل آوریم و



منتظر مطالب طنز - اشعار فکاهی و کاریکاتورهای شما هستیم. - اسکندر دلدلم.

نمونه طنزهای آن از این قرار است:

ص ۱۵ شماره اول:

حراج گر

میگن یک حراج گر معروف بشدت مریض می شد تا حدی که اطرافیان پزشک میارن بالای سرش. پزشک بلافاصله درجه حرارت بدن بیمارو می گیره و بعد سری تگون میده.

حراج گر سؤال میکنه: آقای دکتر چند درجه تب دارم؟
دکتر میگه: چهل و دو درجه.

در این وقت حراج گر با صدائی لرزان و ضعیف میگه: با تخفیف یا بی تخفیف؟!

ص ۱۸ شماره اول:

توافق

گفت: تا به حال شده که با همسرت درباره مسئله ای توافق داشته باشی؟
گفتم: آره، یکبار که خونه مون آتش گرفته بود، توافق کردیم که دوتائی فرار کنیم!

ص ۳۴ شماره اول:

غزل جاهلانه!

وصف رخ توسوژه صدها غزلیات
شهدلب توخوشمزه تر از هر عسلیات
زان روشده مشهور به ضرب المثلیات
بشکست به بازار تونرخ بدلیات
کی سرو تواند که شود منتقلیات؟
گویند که دل هست به دل متصلیات
رنجیده ای از عاشق خود بی عللیات
در دامن هر کا فرو دزد و دغلیات.

ای دیدن روی مه تو دفع بلیات
زلفین تو دامات و دوساق تو بلورات
نرگس زد و چشم تو آموخت خماری
دندان تو مرواری اصل است عزیزم
هر کس که قدت گفت چو سرو است غلط کرد
از چیست نداری زدل بنده خبر جات؟
کردی توزکوی من افسرده فرارات
صد حیف ز «دلدلم» بگریزی و بیفتی

فریاد خزر

روزنامه طنز، جدی، فارسی و گیلیکی با برگردان فارسی «فریاد خزر» از جمله نشریات طنزی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. تمام مطالب این نشریه یعنی کاریکاتورهای (ضعیف)، عکس، شعر، عبارت‌های کوتاه، مقاله، انتقاد و... از جواد دلخوش [نواز رشتی] است. شماره اول دوره و سال اول آن در روز دوشنبه ۱۴ آبان ۱۳۵۸ ه. ش در چهار صفحه به قیمت ۱۵ ریال و به قطع بزرگ و رحلی منتشر شد. و در شناسنامه صفحه اول آن تاریخ انتشار هر دو هفته یک شماره آمده است.

و شماره آخر آن (یعنی شماره ۱۵) در ۲۹ شهریور ۱۳۵۹ ه. ش چاپ شد. آدرس و محل دفتر آن: آبادانا، مرغاب: بنفشه پلاک ۱۱+۲ یاد شده است. نمونه مطلب آن به نقل از صفحه اول شماره اول تحت عنوان «کارگر چیت سازی» بدینگونه است:

این شعر در آغاز سال ۵۸ با استفاده از یک رپرتاژ رادیویی، قبل از رسیدن حداقل حقوق کارگران به ۶۰۰ ریال، ساخته شده:

به ده سرعائله حالم بود زار که من در چیت سازی می‌کنم کار
اگر از دست مزد من بپرسی ز چل تومان بکن کم، یازده زار.

قلقلک

«قلقلک» مجله‌ای طنز و فکاهه است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافته است. مشخصات آن در شناسنامه مخصوص این گونه آمده:

قلقلک

نشریه فکاهی - انتقادی - اجتماعی

مدیر مسئول: مرتضی - ناطقیان (معتضدی).

موقتاً هر ماه یک شماره

زیر نظر شورای نویسندگان

کلیه مکاتبات و مکالمات موقتاً به آدرس - مجسمه فردوسی به طرف مصدق کوچه

شاهرود پلاک ۱۵ - تلفن ۸۳۸۲۹۰

شماره اول سال اول قلقلک با بهای پنج تومان، ۳۲ صفحه و پشت و روی جلد

معمولی و در مقابل من و شما
پای از این دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد

کتاب جدید
تکلیف و تعهد

فلافلک



و دست و پا که می‌کشد

از من و شما

کتاب جدید

آدمی که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد



کتاب جدید

و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد
و دست و پا که می‌کشد



و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

و دست و پا که می‌کشد

رنگی بدون ذکر تاریخ و آخرین شماره آن (یعنی شماره هفتم) در مهر ماه ۱۳۶۰ ه. ش به قیمت ۶۰ ریال با همان ۳۲ صفحه منتشر شده است. مطالب این مجله طنز شامل: کاریکاتور، شعر، عبارتهای کوتاه، داستان، انتقاد، سرمقاله، جدول و... است. در قلمک کارهای: خلیل سامانی (موج)، م- شیخ علی خان، آرم جواد، م- مشکل گشا، م- فضول آغاس، م- شبدر، م- شیخ ولی خان، قلمکچی، قلمکچی کبیر، درازعلی بک، شیخ بچه، شاعر بعد از این، م- روز در... دیده می شود. در مقدمه صفحه سوم شماره اول قلمک سرمقاله ای تحت عنوان «یک... دو... سه- ما هم آمدیم تو گود» به امضای «قلمکچی» آمده که از این قرار است: «بله ما هم آمدیم تو گود... تو «گود سیاست» اما نه برای مقام و ریاست... تو گود مبارزه اما نه برای خوردن هندوانه و خربزه... تو گود درگیر شدن با تمام عوامل فساد و تباهی... عوامل مزدور داخلی و خارجی و عوامل امپریالیسم صهیونیسم جهانی مخصوصاً عوامل استعمار و استثمار که قرنهای متمادی است زالووار بر پیکر نحیف ملت ما چسبیده و کوچکترین جنبش و حرکت انقلابی را سرکوب و منکوب می نمود... بله ما هم وارد گود شدیم تا گام به گام در صف فشرده خلق محروم و رنجیده مان پیش رفته و قلماً و قلماً از منافع ایران و ایرانی دفاع نمائیم و با همین قلمی که فعلاً ما می یکبار خیال قلمک شما را داریم و به قول ادبا می خواهیم انبساط خاطر مبارکتان را فراهم سازیم... با همین قلم زهر در جام امپریالیسم های جهان خوار بین المللی و عوامل سرسپرده شان کرده و آنقدر موی دماغشان شویم تا بقیه جل و پوستشان را هم روی کولشان گذاشته و مرخصشان نمائیم. بله ما هم وارد گود شدیم. تا بانیش قلم خود خار چشم دشمنان خلق محروم و ستمدیده مان بوده و دشمنان ملک و ملت را در هر کجا و هر لباس و هر مقام و منصبی که باشند، رسوا نموده و تمام سدهای جهل و نادانی و خرافاتی که سالهای متمادی است عوامل مزدور امپریالیسم شرق و غرب در راه پیشبرد مقاصد استیلاجویانه خود در راه ملت ما نهاده اند از میان برداشته و طلسم فقر و جهل را برای همیشه شکسته و هر مانع و رادعی را در این راه با کمک خلق رزمنده و انقلاب دیده مان از میان برداشته و به نفت خوران بین المللی مخصوصاً سردمدار کبیر و ظاهراً مشعلدار آزادی و حقوق بشرشان یعنی زاماداران کاخ سفید (نه ملت شریف آمریکا) بفهمانیم که دیگر دوران سلطه گرایی و تَفَوُّق طلبی و تبعیض نژادی قرون وسطائی گذشته سپری شده و بیداری ملت های زنجیر پاره کرده شرق و غرب مجال کوچکترین عرض اندامی را به اختاپوس های امپریالیسم خونخوار جهانی نخواهد داد.

بله ما هم وارد گود شدیم. تا این ندای حق طلبانه ملت ایران را که بزرگترین فرعون قرن اخیر را با اتحاد و هماهنگی و وحدت کلمه خود با دست خالی ولی با عزمی جزم و مشیت کوبنده خود از تخت کبريائی اش به زیر کشیده و آواره شرق و غربش نموده و محاکمه و اعدامش را طالب است به گوش سایر ملل «هنوز در زیر زنجیر استعمار و استثمار» رسانیده و بگوئیم که هیچ نیروی مافوق نیروی ملتها نبوده و هیچ سلاحی هم بُرنده تر از سلاح اتحاد و همبستگی خلقهای مستضعف جهان نیست که با کوچکترین جنبش انقلابی و عزم راسخشان می توانند بزرگترین کاخهای ظلم و ستم استعمار را فرو ریخته و جهان را برای همیشه از لوث وجود این انگل‌های اجتماع جهانی پاک کرده و پایه‌های دنیای برابری و برادری را در عالم استوار سازند.

بله ما هم وارد گود شدیم. و از شما خوانندگان عزیز قلقلک هیچ انتظاری جز این نداریم که در این راه یاریمان داده و اگر قلقلک را با تمام نارسائی‌هایی که ممکن است داشته باشد (که مسلماً دارد) دلخواه خود دیدید در معرفی آن به دیگران مضایقه نکرده و پایه‌های انتشار مداومش را هر چه بیشتر مستحکم نمائید با این نوید که ما هم هر چه بیشتر بکوشیم تا موفق شویم در آینده هر چه نزدیکتر در رفع آن نارسائی‌ها توفیق یافته و قلقلک را به آن درجه از کمال که درخور ملت بزرگ و رزمنده‌ای چون شما باشد برسانیم. انشاء الله.»

نمونه‌های طنزهای قلقلک به نقل از شماره اول سال اول:

هووها با هم نساختند و شوهر دوزنه را به زندان انداختند. — جراید

دوزنه

تا اون باشه که دیگر دستی دستی	نسازد خویش را ساقط زهستی
چو فهمید با دوزن، قافیه را باخت	«دوزندان» را به یک «زندان» بدل ساخت
که تافارغ شود از شر آن دو	و این هم عبرتی بهر من و تو!

جایت پس از این در سبد باطله باشد

جاسوس فرستی که سفیرست و کبیرست	در تنگی قافیه بین در چه صراطی!
دیروز بسی حجره به قم شد ز توویران	امروز نظر کن که زبون‌زان حجراتی

بردوش توباری زشکست است که چون مار
داری چوبگین اشتدرهوارفراوان
بسیار چوشاه وسوموزاگرد توهستند
مستعمره داری سپری گشت ولی تو
بغدادتوای فتنه خراب است که ازخشم
سودتوزیان است زنشر خبرکذب
افشاندای اشکی به کلیسا و چوتمساح
در چهره ات از لاهه نشان ها ز نشاطست
کژگوئی وکژخوئی وکژپوئی وکژجوی
جایت پس ازاین درسبد باطله باشد
شک نیست که چون شاه خوری عاقبت امشی

پیچان به خود از دردستون فقراتی
مغرور زوحشیگری این نفراتی
صدکره ترا هست و پی کشف کراتی
با توپ به دریایی حفظ ثمراتی
درکشور ما فتنه گر ازراه فراتی
رسوا شده مرد وزن از این نشراتی
افتاده زچشم همه چون آن قطراتی
منفور به چشم همه از آن اثراتی
شیطان صفت ابلیس عمل درنظراتی
یک پول نیرزی که چوبرگشته براتی
ای کارترمودی که رقیب حشراتی^۱

قلندر

نشریه هفتگی - فکاهی - سیاسی و خنده دار «قلندر» به صاحب امتیازی:
حسنعلی رفعی و سردبیری: مرتضی رفعی در تهران چاپ و منتشر می شد. نخستین شماره آن
در ۶ تیر ماه ۱۳۲۵ ه. ش برابر با ۲۶ ژوئن ۱۹۴۶ م از چاپ درآمد.^۲

فقهه فکاهی

نشریه یا جزوه یا کتاب فکاهی و طنز ماهنامه «فقهه فکاهی» که به عنوان
«فقهه»، «فقهه فکاهی» و «فکاهیات مجرد» منتشر می شده از انتشارات بنگاه ادبی
مجرد است که مصنف و مؤلف کانون خنده و کانون ادب است. نگارندگی و مدیر و انتشار
این نشریه بر عهده «حسین مجرد» بود. نخستین شماره آن در اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ش با ۲۶
صفحه و بهای یک ریال انتشار یافت. بهای اشتراک سالیانه آن برای طبقه اول [طبق
تقسیم بندی نویسنده] ۵۰ ریال، برای طبقه دوم ۳۰ ریال و برای طبقه سوم ۲۰ ریال بود.
در روی جلد آرم و گراور فقهه یا تصویری از چهار خانم بی حجاب که در حال

۱- قلقلک سال اول شماره اول ص ۲.

۲- ادبیات نوین ایران ص ۳۰۳.

قهقهه زدن هستند، و این شعر مجرد آمده:

شادباش و خنده کن قهقهه بزن همچو بلبل دایماً چهچهه بزن
در روی جلد همچنین آمده: حق چاپ بدون اجازه کتبی مصنف ممنوع است.

چاپخانه آفتاب (و برخی شماره‌های آن چاپخانه باقرزاده).

پشت و روی جلد «قهقهه فکاهی» رنگی و مطالب و صفحات داخل سیاه و سفید و معمولی است. این نشریه شامل مطالب: مقاله، سرمقاله، آگهی، طنزهای نثر و نظم و انتقاد بود و در واقع بیشتر جنبه سرگرمی داشته تا اندیشه‌های سیاسی و بیدارکننده و هشداردهنده. نشانی دفتر «قهقهه فکاهی» این بود: [تهران]، خیابان بوذرجمهری (از مسجد شاه به سیروس): سرای جعفری، جنب شرکت برنج، بنگاه ادبی مجرد.

ناگفته نماند که از حسین مجرد پیش از این نشریه، نشریه «کانون خنده» انتشار می‌یافت.

در پشت جلد هر شماره «قهقهه فکاهی» عکس حسین مجرد (با عینک یا بی عینک) و این ابیات تکرار شده:

همیشه شخص به عالم جوان نمی‌ماند بهار عمر کسی بی خزان نمی‌ماند
بمان نشان ز جوانی من که غیر از تو ز روزگار جوانی نشان نمی‌ماند

تواز حسین مجرد نشانه خواهی‌ماند که غیر عکس اثر در جهان نمی‌ماند
مدام خرم و شاداب نیست گلشن عمر به جز خدای کسی جاودان نمی‌ماند

و یا:

بمان به عکس من ای عکس جاودان زیرا که هیچکس به جهان جز تو جاودانی نیست
نشان زد و رجوانی من تو خواهی‌ماند که روز دیگرم این رونق جوانی نیست
«مجردا» نکنی کار جز نکوکاری که به زنام نکو جاودان نشانی نیست

شماره‌های موجود «قهقهه فکاهی» در کتابخانه ملی از این قرار است: شماره ۱ در اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ش / شماره ۲ در خرداد ماه ۱۳۱۸ ش / شماره ۳ در تیر ماه ۱۳۱۸ ش / شماره ۴ در مرداد ماه ۱۳۱۸ ش / شماره ۵ در شهریور ماه ۱۳۱۸ ش / شماره ۶ در مهر ماه ۱۳۱۸ ش.

در صفحه دوم بیشتر شماره‌های «قهقهه فکاهی» مطلب زیر تکرار شده:

قهقهه: شمشیری است که رشته‌های محکم غمهای دراز را پاره پاره می‌کند.
 قهقهه: ستاره‌ای است که در آسمان خوشبختی و از افق‌های خندان طالع می‌شود.
 قهقهه: ترکیبی است که از امتزاج کامرانی و شادمانی بوجود می‌آید.
 قهقهه: نمونه‌ای از چگونگی مسرت خاطر آدمی است که مهمترین قسمت آن را نشان می‌دهد.

قهقهه: نیروی است که سپاه غم و اندوه را تا از آنجا که برخاسته است مجبور به عقب‌نشینی می‌کند.

قهقهه: بازیچه‌ای است که قدر و قیمت آن مجهول است.
 قهقهه: پیرایه بند تبسم و رونق بخش عیش عشرت است.
 قهقهه: مانند آئینه‌ای است که احساسات درونی اشخاص را بخوبی نمایش می‌دهد.

قهقهه: سرچشمه‌ای است که زاینده لذات زندگانی و منبع مسرات و شادمانی است.

قهقهه: متعلق به کسانی است که از دیگر مردمان کامیاب‌تر می‌باشند.
 قهقهه: شهری است که خداوند به انسان عطا فرموده تا به وسیله آن برفراز باغستانهای سرور و نشاط بال گشوده پرواز نماید.

محمد — مسعود^۱ مولف رضوان

همان بهتر که دایم شاد باشیم زهر درد و غمی آزاد باشیم
 «ناصر خسرو علوی»

به شادی گرای و همی کام جوی اگر کام دل یافستی تام جوی
 «فردوسی طوسی»

حسین مجرد نویسنده و مدیر «قهقهه فکاهی» در مقدمه کتاب^۲ هدف خود را از نگارش این نشریه یا جزوه فکاهی این گونه شرح می‌دهد:
 «مقصود نگارنده از این کلمه [= قهقهه فکاهی] تحریک احساسات فرح‌آور

۱- در شماره‌های «قهقهه فکاهی»، گاهی «مسعود» و گاهی «مسعودی» آمده که متأسفانه اشتباهات چاپی از این دست در «قهقهه» فراوان است.

۲- ص ۱-۵ کتاب.

است. فرح چیست؟: فرح مایه نشاط و آسایش افکار خسته و در هم است، یگانه دارویی که قلب حساس آدمی را از چنگ کابوس بیماری جانکاه اندوه رهائی بخشیده و زندگانی مسرت آمیز و رضایت بخش او را تجدید می کند، ... جای انکار نیست که سیل غم هر چند متهورتر و خانمان براندازتر باشد باز در برابر سد و بند نیم لب خند نیروی خود را از دست داده و تا از آنجا که برخاسته است عقب نشینی خواهد کرد چنانکه دیده و شنیده ایم بیشتر پزشکان کار آزموده اغلب بیماری های صعب العلاج را با نیروی نشاط و شادمانی درمان فرموده و بیماران از جان مأیوس خود را دوباره نعمت صحت بخشوده اند.

از این روی، هیچگونه هیچکدام از وسائل تفریحات عمومی را نمی توان مورد انتقاد قرار داده و بدین وهن آمیزی بدانها نگریست زیرا که هر کدام در حد خویش صارف احساسات ملال آمیز بوده و بی جهت در اذهان و مناظر اشخاص جلوه گر نمی شوند. زیرا که اغلب این شوخیها از افکار مردمان برجسته برخاسته است که یگانه غرض مقدس آنان اصلاح اخلاق نامناسب و عادات زیان آور توده بوده است، چنانکه اگر کتاب (موش و گربه) را که تا چندی پیش بازیچه کودکان نوآموز مکاتیب قدیمه بود، به دیده دقت بنگریم به خوبی می بینیم که مقصود اصلی ناظم آن انتقاد اخلاق و عادات و روحیات مردمان زمان خود بوده و در حقیقت غرض از موش و گربه برخواندن — مدعی فهم کردن... بوده است.

جای تردید نیست که /نصایح شوخی آمیز در اذهان مردمان مؤثر واقع شده و تأثیرات آن فراموش ناشدنی است، چنانکه نویسندگان روشن فکر اروپا هم این مقصود را در تأثرهای (خنده آور) خود از زمانهای دور تا کنون جایگزین کرده و به واسطه تأثیرات سریع و ثابتی که دارد تا قلم در کف آنان جنبان است از شیوه شیرین و سبک نمکین خودداری نخواهند نمود ترجمه تئاترهای مولیر و شکسپیر و روسورا غالباً در صحنه های نمایشگاه طهران دیده و از سبک فکاهی آن ها حظ وافر و نتایج نیکو برده ایم.

چنانکه در آثار و گفتار و کردار بزرگان در گذشته شرق هم نظر افکنیم به خوبی می بینیم که آنان هم برای سلامت فکر و آسایش خیال، شادی روان این راه را در پیش پای مردمان نهاده و به آنان اجازه شوخی داده اند که ما اینک نمونه ای از گفتار آنان را تا اندازه ای که در این مختصر گنجایش دارد، یادآوری می نمایم. «.

نویسنده پس از این نوشته و ذکر اشعار و گفتار و کردار: فردوسی، امام غزالی، نظامی، خواجه نصیرالدین طوسی، ناصر خسرو، سعدی، حکیم لعلی، صائب، محمد مسعود، پیامبر (ص)، امام علی (ع)، خواجه رشیدالدین و طواط و فیض درباره شوخی و

شادی و خنده و فکاهی افزوده:

«چنانکه در طی مقدمه مذکور شد مقصود اصلی خوشمزگیهای سرایندگان و گویندگان طرح مباحث اخلاقی و حکمت آموز بوده است از این روی نگارنده در نامه های پیشین خود که به نام (کانون خنده) انتشار می یافت همین روش را در پایان اشعار خنده آور خود منظور می نمود و اینک هم در این نامه نیز همان منظور سابق را پیروی می نماید تا به قدر هوش و دانش خویش گوش خوانندگان گرام را در اثناء گفتارهای خنده انگیز به سخنان اندر زامیز آشنا سازد.

درون هزل نهان است مدعائی خوش به هر چه هزل مده گوش و مدعابشنو
حسین مجرد مصنف کانون خنده و کانون ادب.

به یاری ایزد مهربان و کمک فرهنگ پژوهان و تشویق ادب دوستان می کوشیم که جزوات قهقهه را هر بار بهتر از بهتر با اسلوب صحیح و سلیقه مخصوص طبع و در دسترس دوستداران لطائف ادبی بگذاریم امید است چشم از بدی او پوشانده و ما را در انجام و موفقیت این خدمت ادبی ماداً و معنأ تشویق فرمایند تا بتوانیم بیماران ملال را با این داروی حال شفای جاودانی بخشوده و اهریمن غم را از کشور قلوب خوانندگان گرام فراری دهیم.
بنگاه ادبی مجرد».

بیشتر آثار طنز و فکاهه «قهقهه فکاهی» آثار نثر و نظم نویسنده این نشریه «حسین مجرد» بود که بخش بسیار اندکی از مطالب آن با ذکر نام و مأخذ از طنزهای دیگران بشمار می آمد.

نمونه آثار طنز:

حکایت ۳

آقا — نمی دانم این بچه چه مرضی دارد که پشت هم بی سبب فریاد می کند؟
خانم — نه آقا این مرضی نیست ارث پدری است شما چرا همیشه بدون مورد تشدد می کنید او هم به شما رفته:
پسر گرنه دارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش نخوانش پسر

معایب تعدد زوجات

تصنیف آهنگ مخصوص

اگه هوسه یه دونه بسه^۴

هر کسی دو تا زن داره
 چون مرغ اندر قفسه
 فکر زن دگر مکن
 گه جات بتون و طبسه
 مرد دو زن نداره دماغ
 چون غربای بی کسه
 نه خوش و نه خندونه
 چو مرده بی نفسه
 زبس که لاله از زبان
 به خیالشون مقدسه
 نمی دونن از دو تا زنه
 ورنه شرابه نارسه
 به خانه مرد دوزن
 خانه برایش چو مجسمه
 هر کسی داره دو تا زن
 از جون عاصی، از مال پسه
 مرد دو زن عصبانیه
 چون سگ هرزه مرسه
 اگر چه بی زنی بده
 شعر اینه که مخمسه
 خبر ز حال من داره
 اگه هوسه یه دونه بسه
 خودت و بیچاره تر مکن
 اگه هوسه یه دونه بسه
 نداره هوای سیر باغ
 اگه هوسه یه دونه بسه
 نه می زنه نه می خونه
 اگه هوسه یه دونه بسه
 نگروی به این و آن
 اگه هوسه یه دونه بسه
 که نمی تونه جیک بزنه
 اگه هوسه یه دونه بسه
 همش بود حرف و سخن
 اگه هوسه یه دونه بسه
 وقتی که مرد نداره کفن
 اگه هوسه یه دونه بسه
 به مثل شخن جانیه
 اگه هوسه یه دونه بسه
 خوش اونه که مجرده
 اگه هوسه یه دونه بسه

از: دیوان مجرد

جواب افیونی به الکلی^۵

مرا نشئه ای به زترباک نیست
 زتوبیخ و وزسرزنش باک نیست
 زچاکر بگو الکلی را که گفت
 مرا این قوم را عقل و ادراک نیست

۴- فقهه فکاهی شماره ۱ ص ۱۱-۱۲.

۵- فقهه فکاهی شماره ۴ مرداد ماه ۱۳۱۸ ش ص ۱۸-۱۹.

کسی در ره کسب علم و هنر
دو تن گر که بی قید و مهمل شوند
کجا شخص تریاکی اندر پی
از این فرقه مشهورتر دسته ای
که گفته است حب زن و مهر طفل
میانه روی گر شود بهر نسل
جز اشخاص مفلوک یک تن زما
فقیر نه تریاکی آنقدر هست
خواص فراوان در افیون بود
دلیل بدیش اربود خاک و غل
مکش سوی این قوم تیغ زبان
ز تیغ زبان «مجرد» بترس

چو افیونیان چست و چالاک نیست
حساب همه زین دوتن پاک نیست
حراس ده و ملک و املاک نیست؟
در اکناف عالم به امساک نیست
در این سینه های دوصد چاک نیست؟
به حد کم افیون خطرناک نیست
لباس تنش پاره و چاک نیست
که تقصیر تریاک و کنیاک نیست
که قد ریش در زاده تاک نیست
بکش شیره چون شیره را خاک نیست
گرت خوی چنگیز و ضحاک نیست
که تیز ریش چون تیغ دلاک نیست

قیف

«قیف» نیز از دیگر نشریات طنز و فکاهی است که تنها یک شماره آن در ۱۲ صفحه به بهای ۴۰ ریال و به قطع بزرگ و روی جلد و پشت جلد رنگی در سال ۱۳۵۸ منتشر شد. این نشریه زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد و جای اداره اش: تهران - میدان فردوسی - کوچه شاهرود شماره ۱۵ و شماره تلفن ۸۳۸۶۹۰ بود. قیف شامل: کاریکاتور، عبارتهای کوتاه، داستان، شعر، عکس و... بود. این نشریه کمی طرفدار انقلاب و بیشتر دارای مطالب سکس و انحرافی بود در قیف نام های مستعار و امضاها: توفیقی، دری وری، حمیدی، اکی، قلقلی، مریم، بابا کرم، داش حسن، بهروز و... دیده می شود. در صفحه دو «قیف» مطلبی تحت عنوان «دو کلمه با شما» به امضای «از طرف مدیر» زیر عبارت: این هفته نامه به هیچ گروهی بستگی ندارد «جز گروه فکاهی نویسان» آمده که از این قرار است:

«به یاری خدای بزرگ اولین هفته نامه «قیف» را منتشر کردیم. آنهایی که با چاپ و گراور و هزینه های انتشار یک نشریه سروکار دارند به خوبی آگاهند که انتشار یک نشریه اختصاصی چه مشکلات و چه دردسرهایی دارد و خواهد داشت و از آنجا که به قولی ما (مرض) این کار را داریم و کار دیگری از دستان بر نمی آید، مجبور به انتشار یک

قیف

بشخصه با ادب و ادبی، اجتماعی، اقتصادی

« عزیزم هوجا، تو سیف و ایلام گوشت گربه ایوهه،
خوشتر و دیرتری خریهه! »



هفته نامه فکاهی شدیم.

این هفته نامه بطوری که در بالا هم ذکر شده به هیچ گروهی وابستگی ندارد و یک راه منطقی و آرام را انتخاب کرده و سعی می‌کند مسائلی انتخاب شود که جنبه فکاهی بودن آن به قول معروف (بچربد) ما از نوشته ها و کاریکاتورهای دیگران هم تا آنجا که توانسته ایم با ذکر مآخذ استفاده کرده ایم به هر حال ما اسم این هفته نامه را «قیف» گذاشتیم و اگر چه دلیلی برای عدم انتشار آن نمی بینیم (جز جنبه مالی) ولی باید چوب هائی را که لای چرخ خواهند گذاشت در نظر بگیریم و درصدی داشته باشیم که بالاخره صابون «توقیف» به تن این هفته نامه خواهد خورد که امیدواریم که این مسئله پیش نیاید و ما بتوانیم به خدمتی که آغاز کرده ایم ادامه دهیم و از شما امید کمک داریم، از فکرتان، نوشته هایتان و یا از هر کمکی که بتوانید در این راه با ما باشید.

به امید پیروزی برای همه.

به نمونه های طنز تنها شماره قیف بنگرید:

زن الکن

خرم دل آن کسی که بی زن باشد افسرده دلی که چون من باشد
خوشحال کسی که در جهان زن نگرفت یا گیرد و آن ضعیفه «الکن» باشد

اعلان

— چته احمد جون مثل اینکه حال نداری؟
چه حالی بابا دوروزه سگم گم شد.
— خوب اینکه کاری نداره، توروزنامه اعلان کن.
همه همین حرفو میزنند سگم که سواد نداره.

تابلو

داخل کیوسک تلفنی نوشته بودند «شماره تلفن شهین: ۰۱۲۵۵۵۴۰... و در زیر آن
جوان دماغ سوخته ای نوشته بود: بیخود تلفن نکنید، شهین اسم یک پیرزن است.»؟!؟

جون شیکمت با این زنت!

شعر ضربی

مشتی حسن شنیده ام تازگی زن گرفته ای مثل من فلک زده دشمن تن گرفته ای
زنی نترس و کله شق مثال من گرفته ای که وقتی حرفش می زنی میزنه توی دهنت
جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

رفتگی گرفتی همسری که بار و همدمت بشه
حافظ اسرار ت باشه مونس و محرمت بشه
شریک روز شادی و دوره ماتمت بشه
ولی به عکس اوشده الان به کلی دشمنت

جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت
فصل لبو و شلغمه، از تو زنت گیلان می خواد
هر روز بهر خرج خود، یک بغل اسکناس می خواد
مثل زن فلان رجال، روزی به جور لباس می خواد

جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت
تو فکر کار و اوفقظ فکر گشت و ددره
نیست دمی به فکر تو ز دینت مکرده
صد دقه گفته بهتره مردن تو ز موندنت

جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت
چن وقت پیشا شنیده ام موقع صرف «سحری»
تو غفلتاً نموده ای ظرف غذا رو به وری
گفته بهت کوفت بخوری با این به لقمه خوردنت

جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

عقل و ازدواج

پسر جوانی تصمیم به ازدواج گرفت. ناچار نزد پدرش رفت و گفت:
— پدر جان، من می خوام ازدواج کنم.
پدر با تعجب گفت: — در هیجده سالگی می خواهی ازدواج کنی؟ — بله،
پدر جان.
— ولی جانم بگذار وقتی خوب عاقل شدی آن وقت ازدواج کن.
— خوب پدر جان من چه وقت عاقل خواهم شد؟
پدر بلافاصله جواب داد: — هر وقت که دیگر میل به ازدواج پیدا نکردی...

قیل وقال

نشریه فکاهی انتقادی «قیل وقال» به صورت دست نویس بی ذکر هیچ نشانی و مشخصه ای به عنوان «ارگان مزدوران شوروی» و طنز و انتقاد از «حزب توده» و کمونیست های طرفدار شوروی به قطع بزرگ و سیاه و سفید پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. نخستین شماره آن با بهای ۵ ریال در ۴ صفحه به سال ۱۳۵۸ ه. ش در تهران چاپ شد. از این نشریه ۳ شماره درآمد. «قیل وقال» شامل: عبارتهای کوتاه، سرمقاله، افشاگری و مقاله و... بود.

کارتون

مجله ماهانه تمام رنگی فکاهی - اجتماعی - سرگرمی و آموزشی «کارتون» از دیگر نشریات قلمرو طنز و اثرهٔ کودکان و نوجوانان است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده است. صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر آن «بهروز محمدنخان» بوده و نشانی اداره آن از این قرار بود: [تهران] خیابان ظهیرالاسلام، بن بست صبا، پلاک ۹۰ کدپستی ۱۱۴۶۸. در این مجله که به قطع بزرگ ارائه می شد غالب آثار بدون امضاء است اما دو امضاء یعنی نقاشی های عبد الهی نیا و اشعار محمد حاجی حسینی در آغاز آثار دیده می شود. شماره هفتم (شماره مسلسل ۷۶) در سال ششم اسفند ماه [؟]، با بهای ۱۵۰ ریال و ۲۴ صفحه انتشار یافت. در شماره ۷۶ مطالب: داستان و شعر کودکان، پیشتازان جبهه، کارتون، جدول و سرگرمی، عکس دانش آموزان ممتاز و... آمده است. به نمونه آثار آن بنگرید:

تبریک به رزمندگان

ای بچه ها، توی جنگ	که عرصه کرده این تنگ
به بعضی های البدنگ	به دشمنان صدرنگ
با حمله و بپاتک	سال جدید مبارک

کاریکاتور پیروزی

«کاریکاتور پیروزی» نشریه ای طنز و فکاهه و جزو جناح چپ بود که نخستین و تنها شماره آن در ۲۲ خرداد ماه ۱۳۲۵/۱۲ ژوئن ۱۹۴۶ در تهران چاپ و منتشر گردید. صاحب امتیاز آن: محمد مرتضوی و سردبیر: محسن دولو (کاریکاتوریست نامدار معاصر) بود. دولو کاریکاتورهای سیاسی و انتقادی نشریات: «ایران ما»، «کاریکاتور» و... و سایر نشریات جناح چپ را می کشید. وی اکنون منزوی است و دوران پیری و بازنشستگی را می گذراند.^۱

کاریکاتور شوخی

«کاریکاتور شوخی» نشریه‌ای طنزآمیز و خنده‌دار بود که تنها شماره و نخستین شماره آن در آبان ماه ۱۳۲۳/ نوامبر ۱۹۴۴ در تهران چاپ و منتشر شد. در این نشریه توضیحی دربارهٔ سردبیر، صاحب امتیاز و نویسندگان آن ذکر نشده است.^۱

کاریکاتور

مجلهٔ فکاهی انتقادی «کاریکاتور» از نشریات پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ شمسی است. این مجله بصورت هفتگی و به صاحب امتیازی و مدیریت مسئولی: کاریکاتوریست نامدار و مجرب: محسن دولومنتشر می‌شد. آخرین شماره آن در روزیکشنبه ۳ دی ۱۳۵۷ با ۲۸ صفحه و بهای ۴۰ ریال انتشار یافت. روی جلد و پشت جلد «کاریکاتور» رنگی بود و مجله مطالب: کاریکاتور، عکس، آگهی، داستان، شعر، سرمقاله و... را دربر داشت. نشانی آن: تهران خیابان سوم اسفند - ساختمان ۴۴ طبقه ۴ بود. و شمار بسیاری از صاحبان آراء و عقاید چون: محمدتقی اسماعیلی، روح‌اله اکبریان، هادی خرسندی، علیرضا رضائی، خسرو شاهانی، منوچهر محجوبی، فیض مرندی، غلامعلی لطیفی، احمد سخاویز، ایرج زارع در این مجله آثار خود را ارائه می‌دادند. «کاریکاتور» در واقع رقیب «توفیق» بود اما آن توان و قلم و موفقیت «توفیق» را نداشت.

نمونه آثار طنز «کاریکاتور»:

دویتی مادر زنانه^۲

بهر شب من ترا در خواب بینم	خودم را با تو در مهتاب بینم
ز ترس مادر گردن کلفت	همان به من ترا در خواب بینم!
	حسن شیدا!

باشه، باشه^۳...

منو منتر تو کردی، باشه باشه	دلم کافر تو کردی، باشه باشه
ز تیر غمزه بابا در آرت	منو پنچر تو کردی - باشه باشه

۱- و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۳۰۴.

۲- کاریکاتور شماره ۲۱۷، سال پنجم، یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۱، ص ۱۴.

۳- کاریکاتور شماره ۲۱۷، سال پنجم، یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۱، ص ۲۱.



مصدق^۳

این ضرب المثل عامیانه را حتماً شنیده اید که:

هر چه بگنندد نمکش می زنند وای به روزی که بگنندد نمک
حالا این ضرب المثل درباره یکی از خبرهای روز کاملاً مصداق پیدا می کند و خبر
هم به طوری که روزنامه ها نوشته اند، این است که: «چند روز است که دکترها و پزشکان
شهرستان اهواز، آنفلوآنزا گرفته اند.»

«به آقای هواشناسی»^۱

«مان»

پیش گوئی موش!

این خبر را هواشناسی داد:	آنکه، تشخیص اوقا را شمش است
گفت موش گدوک «بشم» اکنون	سخت اندرتلاش و تشویش است
تا گزندی نبیند از سرما	فکر ترمیم لانه خویش است
این نشان می دهد که در امسال	یک زمستان سخت در پیش است
این خبر چون شنید گفت، به طنز	نکته سنجی که دوراندیش است
داند آنکس که صاحب هوش است	دستگاه تو، کمتر از موش است

راه چهارم^۵

«کشورهای بزرگی نظیر آمریکا پدر خودشان را درآورده اند تا توانسته اند سه راه موجود در کره زمین را در اختیار خود بگیرند. یعنی راه زمین - دریا - و هوا. اما همین حضرات خیلی شکار می شوند وقتی از هر سه راه به ویت کنگها حمله می کنند و وقتی می رسند می بینند جاتر است و بچه نیست...! ویت کنگ ضربه را زده و از راه چهارم یعنی زیر زمین فرار کرده! گویا آمریکائوها قصد دارند چندتا ویت کنگ را با حقوق مکفی استخدام کنند تا راه و رسم در رفتن از راه چهارم را به آنها بیاموزند.»

۳- کاریکاتور شماره ۲۱۷، سال پنجم، یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۱، ص ۱۶.

۴- کاریکاتور، سال هفدهم (دوره جدید)، شماره نهم، یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۷، ص ۲۶.

۵- کاریکاتور، سال هفدهم (دوره جدید)، شماره نهم، یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۱، ص ۶.

کرنا

روزنامه «مستقل الافکار فکاهی، کاریکاتوری، سیاسی و اجتماعی» «کرنا» در سال ۱۳۲۹ ه. ش تأسیس شد. صاحب امتیاز و مدیر: علی اصغر ناطق نهاوندی مشهور به ناطقی و محل اداره: تهران، پشت باغ فردوس، مقابل دبستان نوبنیاد فرخی بود. در دو طرف آرم و کاریکاتور «کرنا» افزون بر موارد یاد شده این مطالب دیده می شود: سمت راست: «مقالات وارده مسترد نخواهد شد و اداره در حکم و اصلاح آن آزاد می باشد.» «بهای آگهی با دفتر اداره است.» «لوايح خصوصي در حکم آگهی است.» «دشمن خائنین و بیدادگران.» «بهای اشتراک یکساله یکصدریال» در سمت چپ: «حامی کشاورزان و ستمدیدگان.» «تک شماره یک ریال و نیم.» «یک هفته بعد از انتشار ۵ ریال.»

این نشریه با آرم رنگی و صفحات سیاه و سفید منتشر شد و به جناح چپ و روسیه گرایش شدید داشت.

کسالت^۱

روزنامه فکاهی «کسالت» از نشریات آذری زبان و محلی آذربایجان بود که بطور هفتگی منتشر می شد.

مشخصات دیگری از این نشریه بدست نیامد.

کشکیات^۲

«کشکیات» مجله ای ضمیمه مجله تهران مصور است که شماره اول سال اول آن در فروردین ۱۳۴۵ در ۴ صفحه و آخرین شماره آن در آذر ماه سال ۱۳۴۶ منتشر شد. این نشریه که زیر نظر گروه فکاهی نویسان حاجی فیروز اداره می شد، از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ در چهار تا هشت صفحه ضمیمه تهران مصور چاپ می شد و بعداً مستقل ارائه گردید. کشکیات در وهله نخست رایگان بود اما بعداً به بهاء ۱۰ ریال فروخته می شد. این ضمیمه شامل: کاریکاتور، عکس، جدول، شعر، نثر، داستان کوتاه و... بود. و نویسندگان آن از این قرار بودند: محمد تقی اسماعیلی (جوونک - آق اسمال)، م - امیری (کوتوله)، صمد بهرنگی (ص -

۱- تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان، تألیف: صمد سرداری نیا، ج ۱ ص ۱۴۱.

۲- ونیز بنگرید به «طنز پردازان گروهی» در مقدمه.

آدام، عبدالله توکل، هادی خرسند (هادی خان)، صادق خواجهوی (خواجه، خواجه لوطی)، خلیل سامانی (خلیفه الشعرا)، محمد صالحی آرام (صالح الشعراء ملا، ملا صالح)، مصطفی قلعه گل، اسدالله شهر یاری، منوچهر محجوبی، عبدالحسین همزه و...
و کاریکاتوریستها: بهمن رضائی، علی طواف زاده، غلامعلی لطفی، هوشنگ -

نمونه آثار طنز کشکیات:

به مناسبت هجوم بی سابقه مگس

مگس نامہ ۲

از بیلاهای بزرگ روزگاری ای مگس
هر کجا پامی نهی پامی نهی درد و مرض
بر تمام خلق چون مهمان، ولی ناخوانده ای
هر کسی را نوش از دیدارتو گردیده نیش
بینی ما را چوبینی کوه پنداری بود
خوب می دانی توراه مفت خوردن بیگمان
گاه بومی روی دلبر گه کشفات هاتمام
مال مردم می خوری یک عمر بی ترس از خدا
از تومی باشد تنفر هر کسی را، شرم کن
دوست با آزار خلقی روز و شب، اما به عکس
فارغی از اینکه دنیائی ز تو پر غصه است
می کنند از روز و زت مردم همیشه: «ای هوار»
یک نفر هم نیست خواهان باشد حتی قلیل
خود «مگس وزنی» ولیکن بار سنگین گشته ای

نمونه نشر

در پنج دقیقه !

گفتم: شنیدی ژنرال کوکی گفته اگر چین و ویتنام کنار بروند، مسئله ویتنام را در پنج دقیقه حل می‌کنیم.



ماهنامه
تهران مصور
شماره ۱۰۵۶

دروغ بسیزده



گفت: آره شنیدم.

گفتم: تو میگی چه جورى حلش می‌کنن.

گفت: کارى نداره یک بمب ساعت شمار میذارن سر پنج دقیقه مشککشو حل کنه!^۱

کلثوم ننه

روزنامه فکاهى - هفتگی «کلثوم ننه» به صاحب امتیازى: س. - قربانى و مدیر مسؤولى: م. عزیزی به سال ۱۳۲۸ هجرى شمسی در تهران انتشار مى یافت. شماره هاى از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

کل نیت^۲

نشریه «کل نیت» از دیگر پیروان سبک و سیاق ملانصرالدین بود. سردبیر و مدیر مسؤول آن حاج ابراهیم قاسموف (۱۸۸۶ - ۱۹۳۶ م) بود و صاحب امتیاز: سیدحسین کاظم اوغلى صادق اف نام داشت. کل نیت از ۱۹۱۲ م تا ۱۹۱۳ م منتشر شد. کل نیت چون دیگر نشریات آذربایجان درباره این منطقه و آذربایجان ایران و مسائل داخلی ایران مطالب بسیارى دارد. خط و مشى آن سیاسى - انتقادى اجتماعى بود. در کل نیت امضاهاى: عظیم زاده «خروس»، على راضى شمعچى زاده «بامبلى» و «عیار»، غمگسار «جوه للاغى بگ» و «ینى فریلد اقچى»، جبار عسگرزاده (ایروانى) «محکمه پیشیگى» و... دیده مى شود.

کى به کیه

روزنامه هفتگی - فکاهى «کى به کیه» به صاحب امتیازى و مدیر مسؤولى: بیوک صابر و سردبیری: اسماعیل ریاحى به سال ۱۳۲۹ ه. ش در تهران تاسیس و منتشر مى شد. شماره هاى از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

گل آتشى

گل آتشى مجله اى فکاهى انتقادى بود که هر پانزده روز یکبار در شیراز منتشر

۱- کشکيات، ضمیمه شماره ۱۲۰۳ تهران مصور، سال سوم، شماره ۱۳، شماره مسلسل ۱۱۷، سه شنبه ۲۹

شهریور ماه ۱۳۴۵ ص ۴.

۲- ونیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۲۱ - ۱۲۷.

می شد. مدیر آن حسام زاده و مسوولیت مجله بر عهده نوبخت بود. آغاز سال انتشار آن ۱۲۹۹ ه. ش بود که نخستین شماره اش در دلو همان سال به چاپ و انتشار رسید. این مجله ابتدا «گل سرخ» نام داشت اما هنگام انتشار به «گل آتشی» تغییر نام یافت.

اشتراک سالانه آن ۱۵ قران بود. این نشریه بیش از یکسال و نیم عمر نکرد. صدر هاشمی معتقد بود که کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ تأثیر سختی بر عدم چاپ و حیات این مجله پدید آورد.^۱

لک لک^۲

نشریه فکاهی و ترکی زبان «لک لک» به سال ۱۹۱۴ م در ایران منتشر می شد و ترتیب انتشار آن هفتگی بوده و جمعاً ۱۲ شماره از آن منتشر شده است. ناشر و صاحب امتیاز آن: م. میر فتح الله یف و ج. عسگرزاده (عاجز) به عهده داشتند. خط و مشی آن سیاسی - انتقادی و اجتماعی بود. جبار عسگرزاده با امضاهای: «ع»، «آشبه ک داغلیان»، «محکم پیشیکی»، «م. پ» مطلب می نوشت.

لوتی

نامه هفتگی سیاسی فکاهی انتقادی «لوتی» با بهاء تک شماره ۳ ریال در ۸ صفحه و روی جلد رنگی شامل شعر، داستانها، عبارتهای کوتاه، کاریکاتور، آگهی، جدول منتشر می شد. صاحب امتیاز و مدیر مسؤول آن: ابوالقاسم چینی بود و اداره آن در خیابان شمیران کوچه فردوس قرار داشت.

ماه

روزنامه هفتگی - فکاهی «ماه» به مدیری و صاحب امتیازی: اسدالله شهریاری و سردبیری: حسین توفیق دو طنز پرداز نامدار به سال ۱۳۳۰ ه. ش در تهران تاسیس و انتشار یافت. ترتیب انتشار آن گاهی اوقات به ماهانه نیز کشیده می شد. شماره هائی از سال سوم انتشار «ماه» (۱۳۳۲ ش) در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

۱- و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ ص ۱۵۵-۱۵۶.

۲- و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۲۸-۱۳۲.

(سالنامه فکاهی) ماه

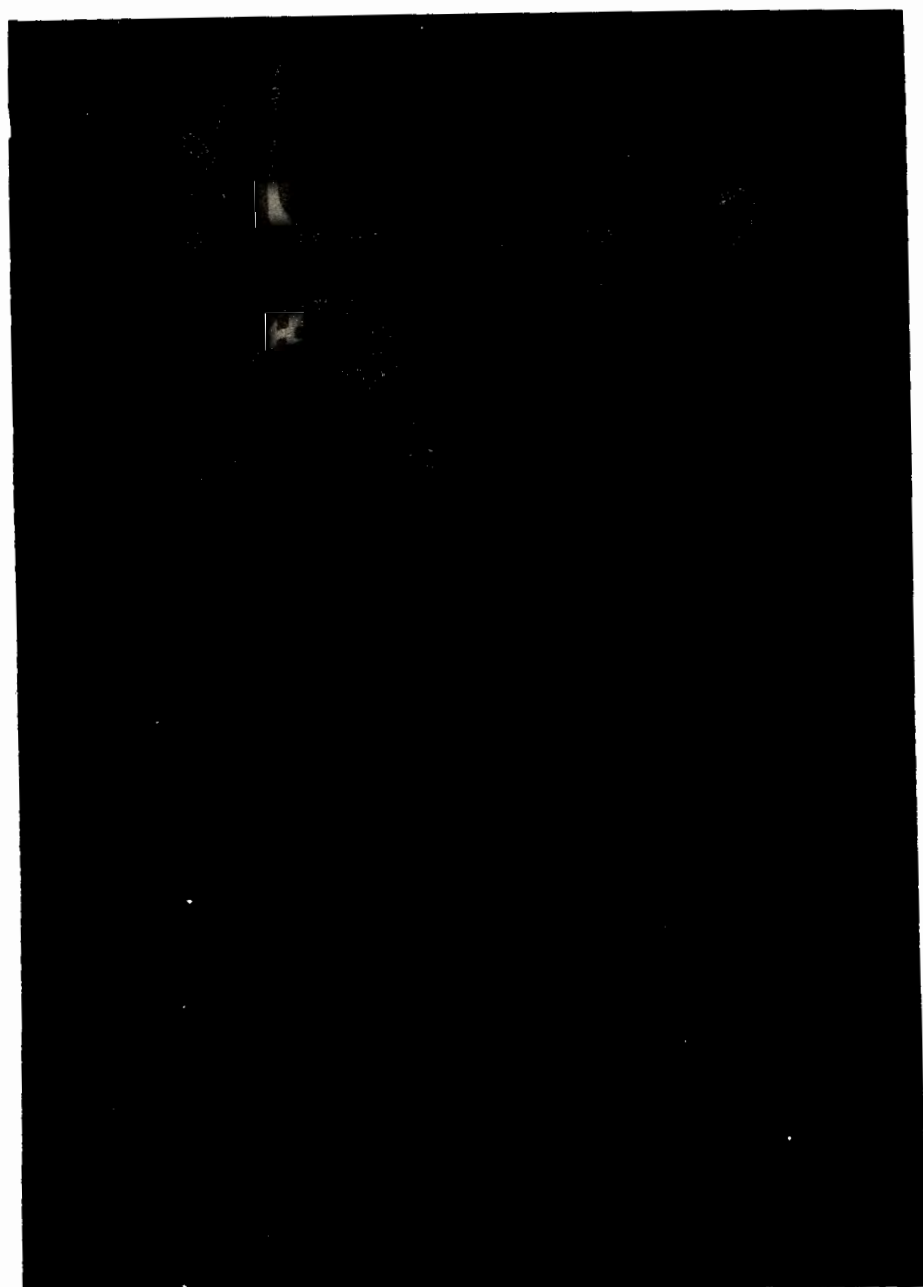
«سالنامه فکاهی ماه» به عنوان انتشارات مجله ماه به کوشش «اسدالله شهریار» چاپ شد. این سالنامه که تنها یک شماره آن منتشر شد به سال ۱۳۳۲ ه. ش در ۱۰۰ صفحه و بهای ۲۵ ریال در تهران انتشار یافت که روی جلد آن رنگی بوده و مطالبی چون: تقویم، آگهی، شعر، داستان، کاریکاتور، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. در این سالنامه آمده: «مرام ما «خندانان» است زیرا خنده سرچشمه سلامت و سلامت پایه هر مرام است.»

متلک

مجله فکاهی «متلک» که به صورت «م ت ل ک» نوشته می شد، به مدیریت و سردبیری: مهدی سهیلی و صاحب امتیازی: قاسم باستانفر انتشار می یافت. نخستین شماره آن در سال اول به (تاریخ روز یکشنبه ۲۲ مرداد ماه ۱۳۲۹ ه. ش به بهاء سه ریال و نیم به صورت روی جلد رنگی، قطع بزرگ و شامل شعر، داستان، آگهی و نثر در ۸ صفحه به چاپ رسید.

در روی جلد همان شماره نخست این شعر جالب مربوط به «نفت شمال» آمده:

(م) گلپری جون (ز) بعله (م) اینجائی جون (ز) بعله، بیا بریم (ز) نمی یام/
 (م) «کمک» می خوی؟ (ز) نمی خوام (م) خسته میشی (ز) نمیشم (م) بده به من (ز)
 نمی دم/ (م) وای وای وای. چقدر اطوار میریزی؟ (ز) چه پروئی، چه هیزی؟/ (م) مردم
 واست ای دلبر «نفت پیکر!» من (ز) کمتر بزار ای بی حیا سربه سر من/ (م) خون شد
 جیگرم (ز) ول کن بزا برم (م) وه چه شر و شوره (ز) نمی خوام مگه زوره؟/ (ز) کل عمو سام
 (م) بعله (ز) تخم حرام؟ (م) بعله (ز) شغل چیه؟، «تاجرم»/ (ز) نامزد میشی؟
 (م) حاضرم (ز) زن نداری؟ (م) نه جونم (ز) خیلی خری (م) میدونم/ (ز) اوه اوه همیشه
 در عذابی (م) بیا بنما صوابی؟ (ز) منم دلم شوهر میخواد، رومم نمیشه/ (م) با من اگر
 وصلت کنی برگو چه میشه؟ (ز) پس کی؟ (م) همین حالا (ز) فوری/ (م) آره والا
 (ز) بی پول (م) آره جونم (ز) ریش توی.../ (ز) پول و دلار؟ (م) یخدور (ز) سه چار هزار؟
 (م) یخدور (ز) خشک و خالی؟/ (م) نه جونم (ز) پس چطوری؟ (م) حالا میگم: توپ و
 تفنگ میدمت/ بمب و فشنگ میدمت (ز) ای بابا! میخوام چیکار اینارو؟ (م) بود لازم
 شمارو/ (ز) دلار بده من کشته پول و دلارم (م) از پول نزن حرفی که چاکر پول ندارم/
 (ز) پس زود برو گم شو، دیگه نیا جلو، [م] من عاشیق شما (ز) ول کن برو بابا...



مطلب



این تصویر را در روزنامه «مطلب» در شماره ۱۰۶۱ چاپ شده در روز ۱۳۰۳/۱۲/۲۵ درج شده است. این تصویر در آن زمان به دلیل تمساح و استهزا بر روی حاکمان وقت، به ویژه رضاشاه، مورد توجه قرار گرفته و به عنوان یک اثر تندروانه شناخته می‌شد.

این تصویر در روزنامه «مطلب» در شماره ۱۰۶۱ چاپ شده در روز ۱۳۰۳/۱۲/۲۵ درج شده است. این تصویر در آن زمان به دلیل تمساح و استهزا بر روی حاکمان وقت، به ویژه رضاشاه، مورد توجه قرار گرفته و به عنوان یک اثر تندروانه شناخته می‌شد.

این تصویر در روزنامه «مطلب» در شماره ۱۰۶۱ چاپ شده در روز ۱۳۰۳/۱۲/۲۵ درج شده است. این تصویر در آن زمان به دلیل تمساح و استهزا بر روی حاکمان وقت، به ویژه رضاشاه، مورد توجه قرار گرفته و به عنوان یک اثر تندروانه شناخته می‌شد.

مرآت^۱

نشریه ترکی زبان و پرفروش «مرآت (یعنی آئینه)» به مدیریت العباس تقی زاده نیز از دیگر پیروان نشریه «ملانصرالدین» است که خط و مشی آن فکاهی - انتقادی - سیاسی و اجتماعی بوده و نخستین شماره آن در ۱۹ ژوئن ۱۹۱۰ م در شهر باکو انتشار یافت. و آخرین شماره مرآت در ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۰ م به دست مردم رسید که جمعاً ۵ شماره از آن منتشر گردید.

مرآت بیشتر طرفدار جنبش ملی ترکیه بود و به همین خاطر تصاویر آن را یک کاریکاتوریست اهل ترکیه مقیم باکو و پان ترکیست به نام بها سعید می کشید.

در مرآت، نجف بگ وزیروف با امضای «درویش» و دیگر نویسندگان ملانصرالدین مطلب می نوشتند. شعار شماره اول روزنامه مرآت این شعر ترکی بود:

دئمه رسوای ایده جک عالمه مرآت منی،

اولدوغون صورت ایله گؤستره جک خلعه سنی.

یعنی: مگو که آئینه درد دنیا مرار سو خواهد کرد.

به هر صورت که هستی، تو را به مردم نشان خواهد داد.

مزه لی^۲

نشریه فکاهی ترکی «مزه لی» که به معنی بامزه است، نخستین شماره آن در ۲۷ دسامبر ۱۹۱۴ م در باکو منتشر شد و انتشار آن تا سال ۱۹۱۵ م در همان شهر باکو ادامه داشت. مدیرمسئول، صاحب امتیاز و سردبیر «مزه لی» هاشم بگ وزیروف بود و این نشریه خط مشی انتقادی - اجتماعی و سیاسی را دنبال می کرد. برخی از اعضای تحریریه این نشریه: عظیم زاده، علی نظمی، غمگسار، جبار عسگرزاده (عاجز)، جعفر جبار لنین «آینه» و العباس مذنب نام داشتند.

مش حسن

روزنامه هزلی «مش حسن» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافته است. این نشریه به قطع بزرگ به بهاء ۱۰ ریال، بدون ذکر آدرس صندوق

۱- و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۱۲-۱۱۵.

۲- و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۴۴-۱۵۰.

پستی، با چاپ سیاه و سفید در دو شماره اول و در چهار صفحه و شماره آخرین یعنی شماره ۶ در ۲۰ مرداد [سال ۱۳۵۸] به بهاء ۱۵ ریال شامل سرمقاله، شعر، مطالب نثر، کاریکاتور و... بصورت رنگی منتشر شده است. البته از شماره سه تا شش به روال رنگی و سیاه و سفید درآمد. این روزنامه به روزنامه آهنگر (چلنگر) وابسته بود. در سطر بالای روزنامه اطراف آرم این مطالب به چشم می خورد:

سمت چپ:

نشانی: صندوق پستی...

دفتر: برای آتش زدن نداریم.

تلفن: برای تهدید به مرگ نداریم.

تک شماره ۱۰ ریال.

سمت راست:

بشکنند قلمی که قدمی را نجنباند.

مش حسن اسلحه کارگر است. مش حسن حامی برزگر است. مش حسن خود را به تمام نیروهای آزادی خواه و استقلال طلب واقعی وابسته و پیوسته می داند. قول شرف بدهید که هر کدام «مش حسن» را برای ۵ نفر بی سواد بخوانید.
در شماره دوم آن آمده:

مش حسن به قاضی می رود

«اولین شماره «مش حسن» آنقدر با استقبال روبرو شد، که خود ما را هم عجب آمد. البته فکر نکنید همه با هم و همه با هم ریختند و خریدند و بردند نه هرگز چنین نبود. اما عده زیادی خوششان آمد، تشویقمان کردند و گفتند باز هم می خواهیم. زیاد هم به به و چه چه نکردند. خیلی ها هم انتقاد کردند، ایراد گرفتند، حتی بعضی ها فحش هم دادند. البته خواندند و بعد فحش دادند. به هر صورت تصمیم گرفتیم کار را دنبال کنیم. اما تصمیم را گرفتیم و دیدیم که خیلی مشکل داریم ولی باز هم از رونفیم مشکلات ما مقداریش قابل گفتن و نوشتن نیستند و برخی دیگرش را هم رگ و پوست کنده قلم می زنیم یا هو. راستش را بخواهید ما کلاه خودمان را قاضی کردیم و به حساب کتاب گل جریان ناخونک زدیم نتایج زیر را به صورت بگومگوهای مد روز بیرون آمد. قاضی (کلاه خودمان) شما باید اول موضع خود را روشن کنید.

مش حسن (خودمان) — به زوی چشم قربان موضع ما موضع انقلاب است. روح ما

هم تو انقلاب بوده، حال هم هست. اصلاً از انقلاب خوشمان می آید، دلمون می خواد توی همه دنیا انقلاب پشه. مردم آزاد باشند. همه غذا داشته باشند. خانه داشته باشند، با هم خوب باشند این عمرهای کوتاه را به علفی نگذرانند...».

مشعل^۱

نشریه فکاهی ترکی «مشعل» به سردبیری و مدیریت مسؤولی: علی حیدر قاریف (۱۸۹۶م — ۱۹۳۸م) با خط مشی: سیاسی — انتقادی — اجتماعی در آذربایجان شوروی منتشر می شد. نخستین شماره آن در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۹ م انتشار یافت که جمعاً شش شماره آن منتشر گردید. در این نشریه آثار: قاریف، میرجعفر جوادزاده (پیشه وری)، آغابابا یوسف زاده، بایرامعلی عباس زاده (حمال)، آغا حسین رسول زاده، علی ستار ابراهیموف، نعمت بصیر، سلمان نریمانوف و امضاها: بینوا، بینوا بگ، آری، سرگردان، ادیب الحکماء، قارینقولی، عجول و سار ساققولی دیده می شود.

مشغولیات (نمکدون)

«مشغولیات» از مجلات و نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده است. این مجله بنظر تهیه کننده آن بیژن دلزنده کتاب و چندین کتاب است. نخستین شماره مشغولیات در تاریخ ۶۰/۶/۲۶ با روی جلد و پشت جلد رنگی، ۲۸ صفحه و بهای ۶۰ تومان انتشار یافت که شامل: داستان، سرمقاله، عبارتهای کوتاه، سرگرمی، جدول، عکس، کاریکاتور است. آدرس نشریه تهران — خیابان بزرگمهر — خیابان فریمان — پلاک ۴۲ طبقه سوم تلفن ۶۴۵۰۲۶ بود. مشغولیات جنبه سرگرمی آموزشی دارد. این نشریه بعدها یعنی از شماره ۴ یعنی مورخ ۶۰/۹/۵ به نمکدون با همان خصوصیات قبلی منتشر شد. آخرین شماره نمکدون یعنی شماره ۸ در ۳۶ صفحه به بهای ۱۰ تومان انتشار یافت. در شماره نخست مشغولیات مطلب «سخنی با خوانندگان عزیز» حکایت کم و کیف خط مشی آن است، که بدین گونه قلمفرسایی شده است: «از آنجائی که نیاز معنوی هموطنان عزیز و به خصوص نسل جوان و تحصیل کرده به مطالعه خارج از برنامه درسی به حدی است که هیچ قدر و حدی بر آن نمی توان تعیین کرد، لذا ما با این قصد که به سهم خود بتوانیم تا حدی خلاء فکری و نیاز معنوی نسل جوان کشور خود را لبریز و رفع نمائیم، به



میدان آمده‌ایم.

دوستان عزیز، هدف، از انتشار این کتاب آن است که شما خوانندگان گرمی را به اندیشیدن و تفکر واداشته و در زمینه‌های مختلف علم و ادب و هنر بر سطح معلومات شما بیفزائیم، حال تا چه حد در انجام این مهم موفق خواهیم بود، این بستگی به استقبال و نظریات شما دارد.

و اما اینکه چرا اسم «مشغولیات» را برای این کتاب انتخاب کرده‌ایم کاملاً واضح است زیرا اگر دقت کنید خواهید دید که در کتاب ما همه نوع مطلب علمی - هنری - جدی - فانتزی - و فکاهی به چشم می‌خورد که در مجموع همه اینها می‌توانند اسباب سرگرمی و مشغول شدن شما را فراهم سازند، اما خدای ناکرده قصد ما به هیچ وجه اتلاف وقت گرانهای شما عزیزان نبوده زیرا همانطور که در آغاز گفتیم هدف و رسالت ما این بوده که بر دانسته‌های شما بیفزائیم ولی به خاطر اینکه مطالب حالت خشک و کلاسیک به خود نگیرند و در ضمن قابل هضم تر باشند از لطیفه‌ها و کاریکاتورهای متنوع نیز به عنوان چاشنی استفاده کرده‌ایم اما در انتخاب لطیفه و کاریکاتور هم آنقدر وسواس به خرج داده‌ایم تا به دامان ابتذال غلطیم و اگر چنانچه از بعضی مطالب، خنده‌تان هم بگیرد این دیگر ایرادی بر کتاب نیست زیرا «خنده» مقام خود را تا حد هنر بالا برده است! البته در کنار کاریکاتورهای فکاهی به کاریکاتورهای طنز سیاه (طرح‌های جدی) طراحان نامی و با ارزش جهان نیز پرداخته‌ایم تا شما عزیزان را با این رشته از هنر آشنا کنیم. در مورد جدول هم سعی کرده‌ایم به مقدار متناسب از آن استفاده کنیم می‌گوئیم متناسب، زیرا همانطور که مستحضرید کتاب ما صرفاً به «جدول و جایزه» اختصاص ندارد، البته برای حل کنندگان جدول، جهت تشویق جوایزی نظیر کتاب در نظر گرفته‌ایم که بیشتر ارزش معنوی دارند تا مادی.

در خاتمه عرض می‌کنیم مجموعه کتابهایی که در دست شما قرار خواهند گرفت حاصل تلاش‌های شبانه‌روزی چندین ماهه ماست که با وجود تمامی معایب و نقایصش، امیدواریم مورد قبول افتد...».

ملانصرالدین

روزنامه ملانصرالدین که نخستین روزنامه طنز و فکاهی آذربایجانی است به کوشش میرزا جلیل محمدقلی زاده (۱۸۶۹-۱۹۳۲م) شش ماه پس از نشر اعلامیه اکبر

۵۰۰

№ 10. (2) ПОЖАРИ И СРЕДСТВА БОРЬБЫ С НИМИ



(کتابخانه ملی افغانستان) - (کتابخانه ملی افغانستان)
 (کتابخانه ملی افغانستان) - (کتابخانه ملی افغانستان)

۱۰۰

№ 1. Число — МОЛЛА НАСРЕДАНЪ 2000



100

۱۹۰۵ م یعنی ۲۷ فوریه ۱۹۰۷ م متولد شد. و به چاپ آثار نظم و نثر شخصیت‌هایی چون صابر، علیقلی نجف‌اوف، محمدسعید اردوبادی، عبدالرحیم حق وردی اف و کاریکاتورهای عظیم عظیم‌زاده نقاش (۱۸۸۰-۱۹۴۳ م) بنیادگذار سبک رئالیستی ترکیه‌ای و بعدها در تبریز با کاریکاتورهای سیدعلی بهزاد و آثار دیگران دست زد.

ملانصرالدین پس از سال ۱۹۱۲ م به مدیریت علیقلی خان غمگسار ادامه یافت و آنگاه از سال ۱۹۱۴ م تا انقلاب ۱۹۱۷ م تعطیل شد. قلی‌زاده پس از انقلاب به تبریز رفت و تا هفت شماره این روزنامه را در آنجا منتشر کرد اما با عدم استقبال مردم روبرو شده به باکو برگشت و در سال ۱۹۳۲ م درگذشت.

ناگفته نماند که قلی‌زاده نیز با نام‌های مستعار: ملانصرالدین، هردم خیال، دلی (دیوانه)، سیرتیق (سرتق)، موزالان، قارین قولی (شکمو) مقاله می‌نوشت.

ملانصرالدین دارای زبان ساده و مردمی و مدافع سرسخت آزادی، مشروطه‌طلبی و دشمن ستمگران و محمدعلی شاه و ضد مشروطه بود و خیلی خوب مورد استقبال عمومی قرار گرفت و مقتدای نشریات انتقادی-سیاسی و طنز شد. به هرپندار باید اذعان داشت که این روزنامه رنسانسی در ادبیات طنز و سیاسی ایرانی و ترکی آذری است. درباره این نشریه سخن‌ها می‌توان گفت. اما خوانندگان گرمی را به ترجمه مقاله قلی‌زاده که در شماره ۱۷ مورخ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هـ. ق متوجه ساخته و به مقایسه با نوشته شماره ۱۱ صوراسرافیل (ص ۲۹) چزند و پرند ارجاع می‌دهم:

«السلام علیک، آی علیک السلام.

الاهی قربانت بروم، ملاعمو. یک چاره‌ای برای پسرمن بکن. قسمت می‌دهم به حرمت مردم قریه «بلبله». چند روز پیش نگوچند نفر داشتند توی آبدارخانه مسجد قمار می‌کردند، این یکی یکدائه من همینطوری بی‌هوا رفته از پنجره نگاه کرده. همچنین که چشمش افتاده به ورق سرباز که دست یکی از قماربازها بوده، ترشش گرفته و از حال رفته. امروز درست ده روز است که بچه‌ام، نورچشمم، همینطوری خوابیده و دیگر سگ‌بازیش هم موقوف شده است. بیا و به من پیرزن رحم کن و یک چاره‌ای بکن. الان سگ بیچاره چنان زوزه‌ای می‌کشد که نگو. یک ساعت که بچه‌ام را نبیند خودش را نفله می‌کند. دیگر دور و بر باکو اما مزاده، پیر، و «اجاقی» نمانده که نرفته باشم. چندبار پیش ملا صمد سرکتاب باز کردم، باز چاره‌ای نشد. الاهی قربانت بروم. ملاعمو. توی روزنامه یک دعائی برای بچه‌ام بنویس. ترو خدا یادت نرود. اسم پسر: مشهدی حیدر/ اسم مادرش: پری‌ننه/

اسم پدر مرحومش: مشهدی آبی / بچه ام: دوازده سالشه / تاریخ ۱۹۰۷ قبل از میلاد مسیح. قریه مشهور «بلبله»^۱. این نشریه را نیز می توان از نشریات سیاسی طنز به شمار آورد.

ملانصرالدین

روزنامه هزلی هفتگی «ملانصرالدین» که در واقع دنباله روزنامه ملانصرالدین آذربایجان شوروی بود، به مدیریت جلیل نخجوانی با چاپ سربی و تصاویر رنگین در سال ۱۳۳۸ ه. ش طی شش شماره منتشر شده است.^۲

ملانصرالدین

روزنامه فکاهی - هفتگی «ملانصرالدین» به صاحب امتیازی و مدیریت مسئولی «نورالدین تهامی» به گونه فکاهی - سیاسی - اجتماعی - ادبی، انتقادی و کاریکاتوری در سال ۱۳۲۸ ه. ش انتشار یافت. شماره هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

ملانصرالدین امروز

روزنامه هفتگی «سیاسی - انتقادی - فکاهی - ادبی - کاریکاتوری» «ملانصرالدین امروز» از نشریات حوزه طنز پس از سال ۱۳۳۲ ه. ش است که سردبیر آن: م. عزیزی و مدیر اداری: ح. دادفر بود.

این روزنامه در تهران و به گونه هفتگی منتشر شد.

روزنامه «ملانصرالدین امروز» در سال ۱۳۳۲ ه. ش تأسیس و آغاز به انتشار شد. شماره های ۱ تا ۶ سال اول آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

ملانصرالدین

روزنامه هزلی فکاهی «ملانصرالدین» که دنباله روزنامه ملانصرالدین های پیشین است از دیگر نشریات فکاهی فولکلوریک منتشره پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که نخستین شماره آن در ۱۳۵۸/۳/۱۲ به قطع بزرگ، با روی جلد رنگی و ۸ صفحه و بهای دو

۱- ونیز بنگرید به: تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان جلد ۲، فداکاران فراموش شده تالیف دکتر جاوید. روزنامه ملانصرالدین. مقاله سرداران طنز از ب. آیدین. تهران مصور، سال اول شماره هفتم آبان ماه ۱۳۴۶ ص ۴. از صبا تا نیما ج ۲ ص ۴۰-۴۶. تاریخ جراید و مجلات ایران ذیل: ملانصرالدین و آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۲۴-۸۹ و...
۲- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴ ص ۲۳۷.

تومان شامل سرمقاله، شعر، عبارتهای کوتاه، کاریکاتور و... به زبان نیمه‌ترکی و نیمه‌فارسی (بیشتر ترکی) با گرایش به چپ منتشر شده است. آخرین شماره آن به همان قیمت به نام شماره پنج در ۱۳۵۸/۴/۹ انتشار یافت. در صفحه اول آن تحت عنوان «پاکسازی» آمده: «آن‌چنانکه در اداره روزنامه کیهان مشاهده شده است. ممکن بود عده‌ای عوامل مخرب و ضد انقلابی در هیأت تحریریه ملانصرالدین هم نفوذ کرده و مانع از وظایف انقلابی ما بشوند. به همین علت ما علاج واقعه [را] قبل از وقوع کردیم و همگی ضد انقلابی‌ها را از میان خود راندیم. امیدواریم که روش کاملاً انقلابی هیأت تحریریه ملانصرالدین مورد تأیید کارگران و کارمندان شریف اداره روزنامه کیهان قرار بگیرد. بگو آمین.»

در صفحه ۸ شماره نخست ملانصرالدین آمده:

هیأت دبیران:

ملانصرالدین اوغلی،

ملانصرالدین نوه‌سی

وهامی

ملانصرالدین نتیجه‌لری.

متأسفیم که هنوز وسیله‌ای برای ارتباط با شما خوانندگان گرامی نیافته‌ایم. در روزنامه فکاهی ملانصرالدین مطالب نثر و نظم به امضاهای: جعفرقلی، احمد شفایی، ح. روشن، ف. م. رجاء، محمدعلی و حاج اوغلی و کاریکاتورها به امضاهای: ستاره، کامی و پولاد ارائه می‌شد.

سرمقاله ملانصرالدین با عنوان «باش سوز» در شماره نخست این گونه آمده است: «آی اوشاخلار! منقل گتیرین! اوزریک گتیرین! ماشالا هزار ماشالا، بوگون لر، یثردن گوی دن یاغیش کیمی روزنامه یاغیر، مجله یاغیر، کتاب یاغیر. قورخورام آخیرده، بویازیق ملتی، مطبوعات آلتیندابوغسونلار. اما اوز آرامیزدی، مگر ایل لر بویی، بوگون لرین حسرتین چکمه می‌شوخ؟ نیه اوز شادلیقمیزا شوونلیک باشلیاخ؟ گرک شادلیق ائیلیاق که عزیز شهید لریمیزین قانلارینین برکتینه، بویاغیش لاپ بولونان یاغسین!

اما بوآردا، بیر پارا زهرلی قورباغالاردا، بویا غیشینان، شیطانلارین واسطه‌سی ایله یثره توکولوب و اوزلرینی باجالاردا و باخلاتلاردا گیزله دیلرکی گاهدان بیر، پیس نفسلرینی وقوخوموش آغیزلارینین اییی نی، بوپاک و آزاد فضا یابور اخیرلار، داهابیلیمرلرکی بوآردا

مجله ایران

ملائف الملک

میرزا قاسم خان اوکلی

ستاره ایران

چهارم



ایم روزگار که در پیشگاه
تو ایستاده و در پیشگاه
کودن باغی که در پیشگاه
کتاب باغی که در پیشگاه
سکونت باغی که در پیشگاه
ایستاده و در پیشگاه
گزارش باغی که در پیشگاه
نویسند باغی که در پیشگاه

علاوه بر این که در پیشگاه
ایستاده و در پیشگاه
باغی که در پیشگاه
و در پیشگاه
ایستاده و در پیشگاه
نویسند باغی که در پیشگاه

در این روزگار که در پیشگاه
تو ایستاده و در پیشگاه
کودن باغی که در پیشگاه
کتاب باغی که در پیشگاه
سکونت باغی که در پیشگاه
ایستاده و در پیشگاه
گزارش باغی که در پیشگاه
نویسند باغی که در پیشگاه

در این روزگار که در پیشگاه
تو ایستاده و در پیشگاه
کودن باغی که در پیشگاه
کتاب باغی که در پیشگاه
سکونت باغی که در پیشگاه
ایستاده و در پیشگاه
گزارش باغی که در پیشگاه
نویسند باغی که در پیشگاه



ملانصرالدین ده وار ویولاری هر یئره گئوردورخی، ملانصرالدین چاقملاردان یارالانیش
جسمی شهید لرین قییم قایستان چوگون لاله لرین عصریندن گئنه جانلانیب و یونودا
اولان وطن و اشلارینی دایریمناخ ایستین، هر چند هه ده پادشاهی کی الی آتیش ایلا
قایان خلقی اوپا دن زمان چاققان نه سه دویوب و دیر دیر کی:

سیر سالغا یانلار آیلار قوی هله یاتسین!

داتیشلاری اراضی دگیم کسه ویاتسین!

هه گئنه ده عبرت کیم یارالارینی، داغالداری کی

هر جملرین ایستی آتیشا سویوق سوفا تداخ ایستیر، داها ییمیر کی یوقره اوقره ده،
ویشا صان چو صاقین باشی چوخ یوقوندور. هه اوز آرمیزده ملانصرالدین ده جانی چوخ
درگنیر یوزدن گئنه آلامه اوغشا میر، اوسفر محمعلی شاهن تخت دن مالک و رضا شاهن
ایچه دونلدی، یوسف ده ایسیر عمو سام و امین لرانی کیده و زازوگر لر نه بیرده ده یق آیله
مین.

آله جاتیمیری منه تا پشیر یق!

به نمونه آثار حضرت «ملانصرالدین» بگریز:

صاح آدم!

— فاشیت نه معنی دی؟

— هر کلمه تین معنی من یوسا اوچون گورکه اوکمه ای تحریره اییه من.

یوقاردا، فاشیت اولار.

«فاش» + «ایست» = «ایست» هه کی آندان صفت دوزلدر «فاش» یا یعنی

آشکار

ایستی «فاشیت» این معنی من معلوم اولور. فاشیت او آدم دورکی سه گونون

گون اورتا جانی، فاش و آشکارا هه دیر، هامونون گونون قانقند آخرونی باخلان چوخ

د حیر پشمان، «مداف» دگنه گئنه گئنه گونون اوپار!..»

«شرکت نفت جمهوری اسلامی ایران»

عن یلسم، وقتی دیلر! «جمهوری اسلامی ایران»، «ایران جمهوری اسلامی

ایران» — نه دتیرلر «شرکت نفت جمهوری اسلامی ایران».

چونکه اگر نفت اسلامی اولسا، پاپ اونون ایشلتماقین حرام ائله، و معلوم دورکه اوندا، غیر اسلامی دولتر واونلارین باشیندا امریکا و انگلیس ... داها بیزدن نفت آمازلار و نفت قالار قویولار داد قوخور.»

اعتیاد^۱

- با سرما و برف و سیل و یخبندانی که بعد از چند روز گرمای شدید شروع شد، روزنامه‌ها خبر از سیل و خرابی وضع کشاورزی و از بین رفتن محصولات می‌دهند.
- چه خواهد شد؟
- امسال از نظر کمبود و گرانی مواد خوراکی سخت خواهد گذشت.
- بعدش؟
- عادت می‌کنیم!

منافق

نشریه «منافق» که به عنوان نشریه منافقین خلق ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر می‌شد برای آشکار کردن ماهیت و نقاب زدائی «سازمان مجاهدین خلق ایران» و نشریه «مجاهد» ارگان همان سازمان پا به عرصه وجود نهاد. این نشریه با همت تمام در این راه کوشید بی آنکه صاحبان آثار و امضاهایش اسمی و آدرسی از خود برجای بگذارند. نخستین شماره آن با چهار صفحه در سال اول به بهای ۵ ریال در روز دوشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۹ ه. ش. و آخرین شماره آن یعنی شماره ۲۴ در سال دوم و بهای ۱۰ ریال در روز پنجشنبه ۲۵/۴/۱۳۶۰ ه. ش. چاپ و منتشر شد و محل انتشار آن تهران بود. این نشریه شامل: عکس، مطالب جدی و انتقادی و افشاگرانه، کاریکاتور، سرمقاله و عبارتهای کوتاه و مقاله ... بود.

در بالای آرم «منافق» آیه «ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار» آمده است.

مهدی حمال

روزنامه طنز و هفتگی «مهدی حمال» به مدیریت اکبرزاده که تنها شماره‌اش در ۱۶ رمضان ۱۳۲۸ هجری قمری و آن هم در رشت منتشر شده، یکی از نشریات خوب اما ناکام و بی حیات تاریخ مطبوعات گیلان می‌باشد.^۲



13/4/78
 1. ...
 2. ...
 3. ...
 4. ...
 5. ...
 6. ...
 7. ...
 8. ...
 9. ...
 10. ...
 11. ...
 12. ...
 13. ...
 14. ...
 15. ...
 16. ...
 17. ...
 18. ...
 19. ...
 20. ...
 21. ...
 22. ...
 23. ...
 24. ...
 25. ...
 26. ...
 27. ...
 28. ...
 29. ...
 30. ...
 31. ...
 32. ...
 33. ...
 34. ...
 35. ...
 36. ...
 37. ...
 38. ...
 39. ...
 40. ...
 41. ...
 42. ...
 43. ...
 44. ...
 45. ...
 46. ...
 47. ...
 48. ...
 49. ...
 50. ...
 51. ...
 52. ...
 53. ...
 54. ...
 55. ...
 56. ...
 57. ...
 58. ...
 59. ...
 60. ...
 61. ...
 62. ...
 63. ...
 64. ...
 65. ...
 66. ...
 67. ...
 68. ...
 69. ...
 70. ...
 71. ...
 72. ...
 73. ...
 74. ...
 75. ...
 76. ...
 77. ...
 78. ...
 79. ...
 80. ...
 81. ...
 82. ...
 83. ...
 84. ...
 85. ...
 86. ...
 87. ...
 88. ...
 89. ...
 90. ...
 91. ...
 92. ...
 93. ...
 94. ...
 95. ...
 96. ...
 97. ...
 98. ...
 99. ...
 100. ...
 101. ...
 102. ...
 103. ...
 104. ...
 105. ...
 106. ...
 107. ...
 108. ...
 109. ...
 110. ...
 111. ...
 112. ...
 113. ...
 114. ...
 115. ...
 116. ...
 117. ...
 118. ...
 119. ...
 120. ...
 121. ...
 122. ...
 123. ...
 124. ...
 125. ...
 126. ...
 127. ...
 128. ...
 129. ...
 130. ...
 131. ...
 132. ...
 133. ...
 134. ...
 135. ...
 136. ...
 137. ...
 138. ...
 139. ...
 140. ...
 141. ...
 142. ...
 143. ...
 144. ...
 145. ...
 146. ...
 147. ...
 148. ...
 149. ...
 150. ...
 151. ...
 152. ...
 153. ...
 154. ...
 155. ...
 156. ...
 157. ...
 158. ...
 159. ...
 160. ...
 161. ...
 162. ...
 163. ...
 164. ...
 165. ...
 166. ...
 167. ...
 168. ...
 169. ...
 170. ...
 171. ...
 172. ...
 173. ...
 174. ...
 175. ...
 176. ...
 177. ...
 178. ...
 179. ...
 180. ...
 181. ...
 182. ...
 183. ...
 184. ...
 185. ...
 186. ...
 187. ...
 188. ...
 189. ...
 190. ...
 191. ...
 192. ...
 193. ...
 194. ...
 195. ...
 196. ...
 197. ...
 198. ...
 199. ...
 200. ...
 201. ...
 202. ...
 203. ...
 204. ...
 205. ...
 206. ...
 207. ...
 208. ...
 209. ...
 210. ...
 211. ...
 212. ...
 213. ...
 214. ...
 215. ...
 216. ...
 217. ...
 218. ...
 219. ...
 220. ...
 221. ...
 222. ...
 223. ...
 224. ...
 225. ...
 226. ...
 227. ...
 228. ...
 229. ...
 230. ...
 231. ...
 232. ...
 233. ...
 234. ...
 235. ...
 236. ...
 237. ...
 238. ...
 239. ...
 240. ...
 241. ...
 242. ...
 243. ...
 244. ...
 245. ...
 246. ...
 247. ...
 248. ...
 249. ...
 250. ...
 251. ...
 252. ...
 253. ...
 254. ...
 255. ...
 256. ...
 257. ...
 258. ...
 259. ...
 260. ...
 261. ...
 262. ...
 263. ...
 264. ...
 265. ...
 266. ...
 267. ...
 268. ...
 269. ...
 270. ...
 271. ...
 272. ...
 273. ...
 274. ...
 275. ...
 276. ...
 277. ...
 278. ...
 279. ...
 280. ...
 281. ...
 282. ...
 283. ...
 284. ...
 285. ...
 286. ...
 287. ...
 288. ...
 289. ...
 290. ...
 291. ...
 292. ...
 293. ...
 294. ...
 295. ...
 296. ...
 297. ...
 298. ...
 299. ...
 300. ...
 301. ...
 302. ...
 303. ...
 304. ...
 305. ...
 306. ...
 307. ...
 308. ...
 309. ...
 310. ...
 311. ...
 312. ...
 313. ...
 314. ...
 315. ...
 316. ...
 317. ...
 318. ...
 319. ...
 320. ...
 321. ...
 322. ...
 323. ...
 324. ...
 325. ...
 326. ...
 327. ...
 328. ...
 329. ...
 330. ...
 331. ...
 332. ...
 333. ...
 334. ...
 335. ...
 336. ...
 337. ...
 338. ...
 339. ...
 340. ...
 341. ...
 342. ...
 343. ...
 344. ...
 345. ...
 346. ...
 347. ...
 348. ...
 349. ...
 350. ...
 351. ...
 352. ...
 353. ...
 354. ...
 355. ...
 356. ...
 357. ...
 358. ...
 359. ...
 360. ...
 361. ...
 362. ...
 363. ...
 364. ...
 365. ...
 366. ...
 367. ...
 368. ...
 369. ...
 370. ...
 371. ...
 372. ...
 373. ...
 374. ...
 375. ...
 376. ...
 377. ...
 378. ...
 379. ...
 380. ...
 381. ...

به مانند که تقاطع فکر کردن
- در راه اسلام و مسلمین است

عمر بن عبد القیس و اشعار

[illegible]

د شکر

[Faint handwritten notes, mostly illegible due to fading.]

1994

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

میزان

روزنامه سیاسی اخلاقی و هزلی «میزان» به مدیریت فخرالواعظین کاشانی از سال ۱۳۲۹ ه. ق. بطور هفتگی در تهران شروع به انتشار نمود. تک شماره آن صد دینار و وجه اشتراک سالانه یک تومان بود.

میزان اصولاً در چهار صفحه، قطع وزیری، چاپ سنگی، هر صفحه شامل دو ستون و صفحه چهارم مخصوص کاریکاتور به چاپ می رسید.

آیه: «واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان» در بالا و آیه «الا ان حزب الله هم الغالبون» در پایین صفحه درج بود.

محل اداره روزنامه: خیابان ناصریه. نمره ۱۴

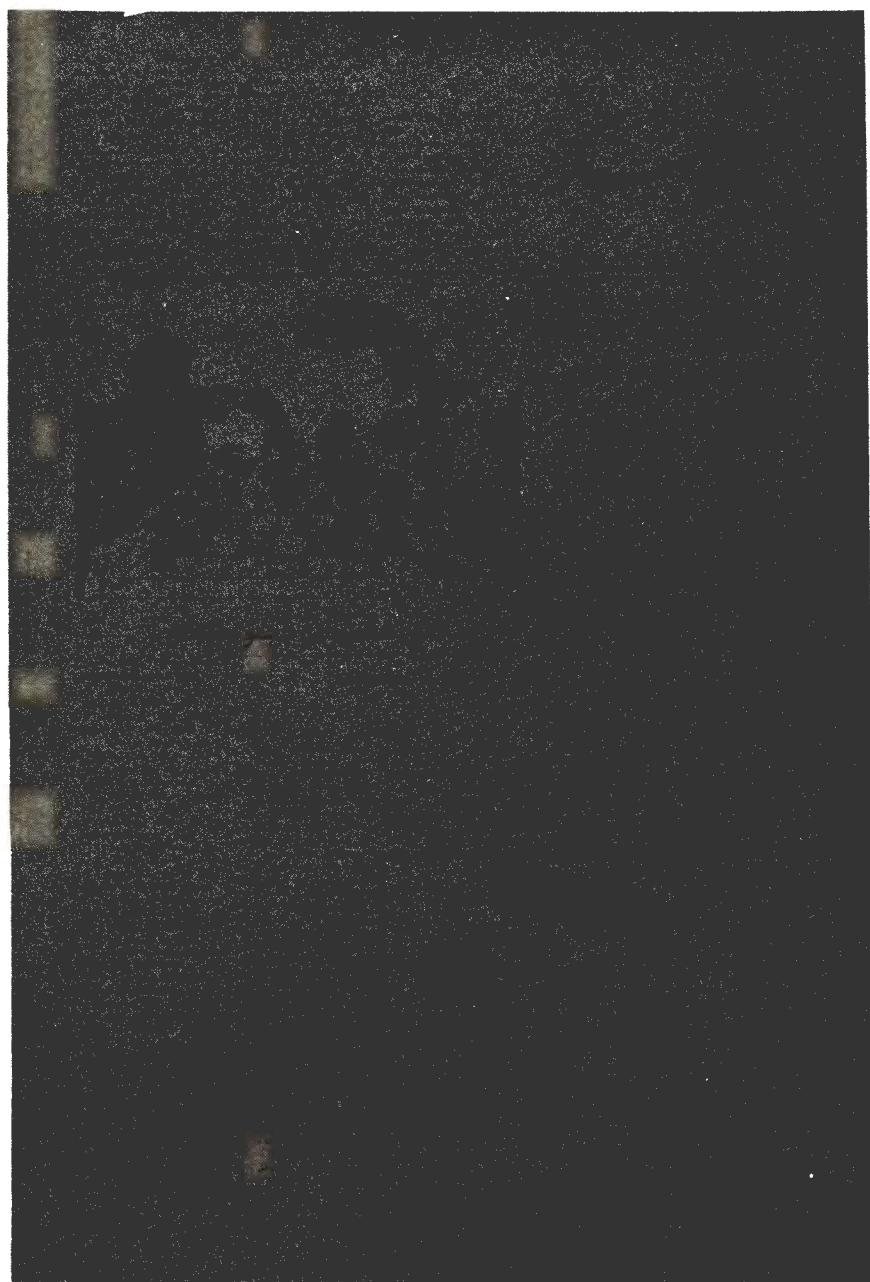
این شعر در شماره هشتم سال اول آمده:

رسید غره شوال و رفت سلیخ صیام هزار حیف که ماه عزیز گشت تمام
در این روزنامه اخبار، آگهی، معرفی کتاب و.. هم درج می شده و بیشتر وطن خواه و مشروطه طلب بود^۱.

نامه آهنگر (چلنگر)

هفته نامه سیاسی فکاهی «نامه آهنگر» که دنباله رو «چلنگر» محمدعلی افراشته است پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. شماره نخست سال اول آن در روز دوشنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۸ شمسی در ۸ صفحه و بهای ۱۵ ریال و آخرین شماره یعنی شماره ۱۶ با بهای ۵۰ ریال در روز سه شنبه ۱۶ مرداد ماه ۱۳۵۸ شمسی انتشار یافت. روزنامه آهنگر به قطع بزرگ و روی جلد و پشت جلد رنگی (در برخی شماره ها) و مطالب: کاریکاتور، سرمقاله، شعر، داستان، عبارتهای کوتاه و... چاپ می شد. نشانی این روزنامه شماره صندوق پستی بود و زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد. و شعر معروف افراشته بالای آرم نامه آهنگر بصورت هشت در دو ضلع ستاره این گونه آمده: بشکنی ای قلم ای دست اگر - پیچی از خدمت محرومان سر.

به عنوان نمونه آثار طنز «نامه آهنگر» شعر «اندر مصاف ملت با عمو سام نابکار»



که در صفحه اول شماره اول سال اول آن آمده، یاد می شود:

«چو فردا برآید بلند آفتاب»
 دو مهره، دو بازو، دو مرد دلیر
 به پیکار هم اندر آویختند
 به میدان درآورد، پس مافیا
 یورش برد ملت سوی غره‌نی
 که با سر در افتاد اندر ستاد
 بزد مافیا، چنگ بر مولوی
 سرافراز ملت، ابایک نهیب
 به میدان درآورد صد شیر مرد
 هوا را چوپس دید آن حقه مرد
 «سیا» مهره‌ها را پس و پیش کرد
 به چنگ اندر آوردشان مافیا
 چو خلقی بپاخاست بهر نبرد
 چو هنگام بازی هوا پس شود

عیان شد به میدانگه انقلاب
 یکی مافیا و یکی شرزه شیر
 تو گوئی به هم اندر آویختند
 یکی «غره‌نی» مثل ششصد متا!
 بزد بر سرش نیزه ده منی!
 تو گوئی ستادی ز مادر نژاد!
 نوشته بر آن «مید- این- پهلوی»!
 برانداخت از وی نقاب فریب
 عمو سام را پاک درمانده کرد
 «سیا» را بفرمود، چاره‌ساز
 بر آن مهره‌ها عینک وریش کرد!
 ولیکن چه سودی از این مهره‌ها
 سرمهره‌ها، اندرآرد به گرد»
 مثلث به یک حمله مرخص شود

ناهید

روزنامه «ناهید» که صاحب امتیاز، مؤسس و سردبیر آن: ابراهیم ناهید بود، برای نخستین بار در فروردین ۱۳۰۰ ه. ش (آوریل ۱۹۲۱ م تا ۱۳۱۲ ه. ش / ۱۹۳۳ م) در تهران انتشار یافت که دوره دوم انتشار آن در ۱۴ دی ۱۳۲۰ ه. ش برابر با ۴ ژانویه ۱۹۴۲ م و به صورت دو تا سه بار در هفته منتشر می شد. «ناهید» در مرداد ماه ۱۳۲۱ برابر با اوت ۱۹۴۲ م دو ماه توقیف بود. در سال ۱۳۲۲ ه. ش برابر با ۱۹۴۳ م از سید ضیاء پشتیبانی کرد و به جبهه استقلال پیوست و اعلامیه طرفدار ساعد را امضاء نمود و در مهرماه ۱۳۲۴ ه. ش برابر با اکتبر ۱۹۴۵ م به مدت یک ماه به جای «صدای ایران» منتشر شد. «ناهید» از نشریات طنز سیاسی صرف بشمار می آمد و بهای تک شماره و اشتراک سالیانه آن طی دوره‌های انتشار فرق داشت.^۱

نسیم شمال^۱

«نسیم شمال» به مدیری و دارندگی سید اشرف الدین گیلانی «قزوینی» است که نخستین شماره آن به تاریخ ۲ شعبان ۱۳۲۵ هـ. ق در رشت چاپ و منتشر شد و انتشارش تا انحلال مشروطه ادامه داشت. این نشریه به سال ۱۳۲۶ هـ. ق در پی بمباران مجلس و برچیده شدن روزنامه‌ها و انجمن‌ها توقیف شد و تا اینکه پس از فتح تهران و غلبه آزادی خواهان در سال ۱۳۲۷ هـ. ق با یاری‌های مادی و معنوی محمد ولی خان سپهسالار اعظم دوباره انتشار یافت. سید اشرف به سال ۱۳۳۳ هـ. ق با فتح الله اکبر، سپهدار اعظم انتشار این روزنامه را در تهران ادامه داد. سید اشرف به لحاظ شهرت این نشریه به «نسیم شمال» شهرت یافت.

روزنامه نسیم شمال پس از درگذشت سید اشرف از روز پنجشنبه ۱۰ خرداد سال ۱۳۵۲ هـ. ق (۱۷ صفر ۱۳۵۳ هـ. ق) به صاحب امتیازی: ح. حریرچیان و سردبیری محسن الحسنی حریرچیان ساعی مجدداً انتشار یافت و تا سالهای سال انتشار این نشریه ادامه داشت.

اشعار و آثار نشر نسیم شمال از خود سید اشرف بود و هم او مطالب این نشریه را می نوشت.

برخی و بلکه بسیاری از اشعار روزنامه «نسیم شمال» ترجمه به نظم فارسی اشعار میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر از شاعران ملانصرالدین توسط سید اشرف بود. مثلاً این قطعه سید اشرف ترجمانی دیگر از شعر صابره مطلع «گورمه! باش اوسته، یومارام گوزلریم» است که سید اشرف به خوبی از عهده این ترجمه برآمده است:

تازیانه

دست مزن! - چشم، ببستم دودست	راه مرو! - چشم، دوپایم شکست
حرف مزن! - قطع نمودم سخن	نطق مکن! - چشم، ببستم دهن
هیچ نفهم! - این سخن عنوان مکن	خواهش نافهمی انسان مکن
لال شوم کور شوم کور شوم	لیک محال است که من خر شوم
چند روی همچو خران زیر بار؟	سر زفضای بشریت برآر!

این نشریه گرچه در ادبیات سیاسی و انقلابی معاصر ایران پراهمیت است و من این روزنامه را سیاسی می‌دانم اما می‌توان به لحاظ برخی تعبیرات یک اثر فکاهی صرف به شمار آورد.

نوشخند

روزنامه فکاهی هفتگی «نوشخند» به مدیر مسئول: مهدی سهیلی در سال ۱۳۳۱ ه. ش در تهران تأسیس شد. این روزنامه دارای خط مشی سیاسی - اجتماعی - ادبی فکاهی - کاریکاتوری علمی و هنری بود. شماره‌هایی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

هردمیل

نشریه هفتگی فکاهی «هردمیل» به صاحب امتیازی: علی قنبر تبریزی با مشی انتقادی سیاسی در تهران چاپ و منتشر می‌شد. نخستین شماره آن در ۱۳ تیر ۱۳۲۵ ه. ش برابر با ۴ ژوئن ۱۹۴۶ م انتشار یافت.^۱

هیا هو

روزنامه طنز «هیا هو» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده و تنها دو شماره آن به دست مردم رسید. این نشریه بدون آدرس بوده و شامل کاریکاتور و عبارتهای کوتاه است و به دفاع از انقلاب اسلامی و مسخره منافقین و ملحدین پرداخته است. شماره اول آن به سال ۱۳۵۸ به بهار پنج ریال در ۴ صفحه و به قطع بزرگ به صورت دست نوشته و سیاه سفید انتشار یافت. در زیر آرم «هیا هو» آمده: ارگان یک درصدی ها ۱٪. قیمت ۵ ریال. شماره اول سال اول، شماره تفنگ ۱، ۱۳۵۸، دفتر: کوچه سولاحی، دست چپ، پلاک سی بیل.

نمونه طنز آن به نقل از صفحه اول شماره اول از این قرار است:

جهت حمله...

چون دفتر نشریه به تانک چیفتن و انواع مسلسل‌های سنگین و سبک و هیلکوپترو ... «زکی» مجهز می‌باشد لذا چریک‌های فدائی شکم می‌توانند از رفقای ساواکی خود که

در اسرائیل و لبنان دوره دیده‌اند و همچنین از گروه فرقان جهت حمله و راه انداختن هیاهو کمک بگیرند و از تاریکی شب استفاده کرده، در ساعت مقرر در میدان سولاحیها تجمع کرده و بصورت «خریک وار» از بلوار سولاحیان گذشته و به دفتر نشریه حمله نمایند.
قبلاً از همکاری شما صمیمانه متشکریم.»

یاقوت

هفته‌نامه فکاهی، سیاسی، انتقادی - اجتماعی «یاقوت» از نشریات پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که شماره اول سال اول آن در روز پنج‌شنبه ۲۲ آذر ۵۸ با بهاء ۳۵ ریال و ۱۲ صفحه و رو و پشت جلد رنگی با سرمقاله، کاریکاتور، شعر، مطالب نشر فکاهی به صاحب امتیازی: مهندس یحیی خالقی و دبیری شورای نویسندگان ابوالقاسم صادقی چاپ و منتشر شده است. آخرین شماره آن بدون ذکر تاریخ به شماره ۲۳ با ۱۲ صفحه و ۳۰ ریال به دست مردم رسیده است. محل اداره آن: تهران - خیابان سهروردی - کیهان شرقی پلاک ۷۳ بود. اندازه و قطع هفته‌نامه فکاهی «یاقوت» به اندازه ۲/۳ روزنامه امروز کیهان و اطلاعات بود. امضاهای کاریکاتورهای این هفته‌نامه شامل: وحید، هوشنگ، آزاده، عربانی بوده و آثار نشر و نظم: م - ح، فرفری، بهناز، پسرکد خدا، ماتک، زالاس، گامش حسن، بهروز، هومان، زارع الشعراء، نخودچی، ن - و - جوجه منقد، ناصر، ابولی، قاسم خان، جواد آقا، ابووحید ابوالبیخیر، هل هل فندی، طهمورث حسن پور، شیخ رحمت الله کنی، شبیه الشعراء، میرزا هیل هیو، محمدحاجی حسینی، مهندس بیلی ... است.

یاقوت از لحاظ کمیت و کیفیت چندان موفق و دلچسب و قوی نیست مگر آثار طنز پردازانی چون: محمد حاجی حسینی که رنگ و روئی به این نشریه می‌دهد. به نمونه‌ای از آثار نشر و نظم این نشریه که در شماره پنجم سال اول مورخ پنج‌شنبه بیستم دی ماه ۵۸ آمده، بنگرید:

ضرب المثل‌ها

چوب که توی آستین رفت، چه یه نی، چه صد نی!
یارو را توی ده راه نمی‌دادند، گفت من توده‌ای‌ام!
فکر «افیون» کن که عرق و شراب آبه!



سال اول شماره ۱
۲۸ شنبه ۲۳ آذر ۵۸
قیمت ۳۵ ریال

یاقوت

گروهی بک استاد کاراته را تا نزد ریاست جمهوری کرده اند



تو بنو رئیس جمهور من هم می شم نخست وزیر
بیستم کی می تونه جیک بزنه؟!!

جوابه
روزم صحرایه من خستیم



آب از ینگه دنیا گل آلوده...

چوب را که برداری، گربه دزده به محاصره اقتصادی متوسل میشه!
هرجا آشه، انقلابی نما فراشه!

«هل هل فندی»

|| از: شبیه الشعرا ||

توهم عجب حوصله داری ننه!

به آتشین حسرت من باد نزن
چه قصدی از ولوله داری ننه؟
توهم عجب حوصله داری ننه
به جیب من - بسته امیدت هنوز
با زندگی فاصله داری ننه
توهم عجب حوصله داری ننه
پول کلون، از جلو و از عقب
نظارت کامله داری ننه!
توهم عجب حوصله داری ننه
هرچی که چشمت می بینه، می خری
حالت اون چلچله داری ننه
توهم عجب حوصله داری ننه
پیش کشی، صحبت فقر و غنا
هفش نفر عائله داری، ننه
توهم عجب حوصله داری ننه

آی ننه جون، بیخودی فریاد نزن
من بمیرم - هی به سرم داد نزن
بازم که از من گله داری ننه
منم گرفتار خریدت هنوز!
حیف که با گیس سفیدت هنوز
بازم که از من گله داری ننه
تا کی می خوای - زمفلسی جون به لب
به دخل و خرجم، تو خودت روز و شب
بازم که از من گله داری ننه
دلت می خواد همش بشی مشتری
از این طرف به اون طرف می پری
بازم که از من گله داری ننه
چرا کنی این همه چون و چرا؟
مگر توهم مثل من بی نوا
بازم که از من گله داری ننه

یزدان

روزنامه فکاهی «یزدان» از نشریات میان کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ه. ش است. مدیر آن: رهسپار و سردبیر: ژیکولو نام داشت. شماره ۱۳۵۵ سال بیستم آن با بهای تک شماره ۳ ریال با ۸ صفحه در مورخ شنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۴ ه. ش در



سال چهارم و پنجم شماره ۱۲۲ شماره ۱۲۲ شماره ۱۲۲



این مقام بالا آمده برو آید کاره است نه و چسبید علی میراث نه
یادشاح سبکشم بشکوف کاره نه

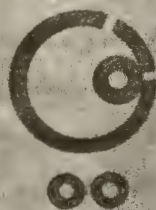
تهران چاپ و منتشر شده است. نشانی محل اداره آن تهران خیابان پهلوی قلعه وزیر بود. «یزدان» مطالب: شعر، داستان، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت به قطع بزرگ و روی جلد رنگی چاپ می شد:

یویو

روزنامه «یویو» به صاحب امتیازی، مدیرمسئولی و سردبیری: ع[— عماد]. عصار انتشار می یافت. شماره ۱ سال ۱ آن در ۱۸ فوریه ۱۹۴۴ در ۸ صفحه و شماره آخر آن یعنی شماره دوم سال چهاردهم در روز جمعه ۱۳۲۲/۱۲/۵ با بهای ۳ ریال در تهران منتشر شد. روی جلد و پشت جلد «یویو» گاه رنگی و گاه سیاه و سفید بود. این نشریه نیز مطالبی چون: سرمقاله، مقاله، کاریکاتور، داستان، شعر، عکس، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. نشریه «یویو» بعدها (یعنی اسفند ۱۳۲۳ ش/ مارس ۱۹۴۵ م) به اسم «آشفته» تغییر نام داد. طبق برخی آثار «یویو» برای اولین بار در سال ۱۳۰۹ ش (۱۹۳۰ م) چاپ می شد. به تحقیق یکی از محققان خارجی «بار دیگر به صورت هفتگی در ۲۸ بهمن ۱۳۲۲/۱۸ فوریه ۱۹۴۴ در عرصه مطبوعات ظاهر گشت. عضو جبهه استقلال و امضاء کننده اعلامیه طرفدار ساعد و هوادار سید ضیاء بود. در ماه شهریور و آبان ۱۳۲۳/ سپتامبر و اکتبر ۱۹۴۴ در بوته توقیف افتاد.^۱»



شماره هفتاد و هشت
۷۸۸
آبان ماه
مجله مشروطیت



مباحث امتیاز و مدیریت
مسئول و سردبیر
عماد عثمان

قیمت ماهیانه

شماره هشتاد و هشت

سال چهارم و هجدهم شماره اول



وشتاد و هشت

جناب آقای علاء

نماینده انجمن

برای اطلاع

احوال و احوال

شوم بعد از انقلاب

خواهم کرد

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

بسیار و بسیار

نشریات متفرقه

«نشریات متفرقه» پرداخته ذهن ماست و در واقع شامل نشریاتی است که بطور مستقل نشریه‌ای دیگر بوده و موضوع طنز (خواه نشر، خواه نظم و خواه کاریکاتور) یکی از موضوعات پرکاربرد آن بشمار می‌آید. سوای بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات که مقوله «طنز» یکی از چاشنی‌های آن محسوب می‌شد و در واقع گهگاه به طنز هم پرداخته می‌شد آن هم برای تفریح و سرگرمی و یا ضرورت و یا در پی هر عامل و پدیده‌ای دیگر مانند نشریات مؤسسه کیهان (به بنیانگذاری مصباح‌زاده)، مؤسسه اطلاعات (به بنیانگذاری عباس مسعودی)، روزنامه ابرار (به صاحب امتیازی غفورگرشاسبی)، نشریات سروش (به صاحب امتیازی رادبو و تلویزیون «صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» و...

مثلاً روزنامه ابرار پس از پایان انتشار «توفیق دیدار» که بصورت ضمیمه منتشر می‌شد، در دوره جدید انتشارش ستون «با عرض معذرت» ارائه می‌دهد که خواندنی است. و یا روزنامه اطلاعات ستون «دو کلمه حرف حساب» دارد که به قلم کیومرث صابری تحت نام‌های مستعارش بویژه «گل آقا» ارائه می‌شد و طرفدارانست و یاطن‌های محمد صالحی آرام در صفحه «زیر آسمان کبود» روزنامه اطلاعات.

* ●● اما این بخش شامل ذکر نام روزنامه یا مجله (تحت همان دایره نشریات متفرقه)، نام صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر و بنیانگذار، تاریخ آغاز انتشار و اولین شماره و محل انتشار می‌باشد.

* آئینه ایران (روزنامه) به مدیریت و صاحب امتیازی: (امیر جلیلی)، شماره اول آن در تاریخ سه شنبه ۷ آبان ماه ۱۳۰۸ ه. ش تهران.

* آئینه غیب‌نما (روزنامه)، به مدیریت و مؤسسی: سید عبدالرحیم کاشانی، سال ۱۳۲۵ ه. ق تهران.

* آثار جم (روزنامه)، به مدیریت: سید محمدرضا احتشام (احتشام نظام)، سال ۱۳۰۳ ه. ش شیراز.

* آدمیت (روزنامه)، به مدیریت و سردبیری: رکن زاده آدمیت، از سال ۱۳۰۵ ه. ش شیراز.

* آدمیت (روزنامه)، به مدیریت: میرزا عبدالمطلب یزدی، تأسیس: سال ۱۳۲۵ ه. ق تهران.

* آزادی (روزنامه)، به مدیریت: حسن ناجی قاسم زاده، شماره اول: هشتم محرم ۱۳۲۷ ه. ق اسلامبول.

* آزادی (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: محمود آزادی، در سال ۱۳۰۲ ه. ش، تهران.

* آزادی (روزنامه)، به مدیریت: گلشن آزادی، شماره اول آن در شهریور ۱۳۰۴ ه. ش، مشهد.

* آینده ایران (روزنامه)، به مدیریت: جمال عادل خلعت بری، تأسیس در سال ۱۳۰۷ ه. ش، تهران.

* ادب خراسان (روزنامه)، به مدیریت: ادیب الممالک، تأسیس و انتشار اولین شماره: چهارم ماه رمضان ۱۳۱۸ ه. ق/ ۱۹۰۱ میلادی، مشهد. و بعدها یعنی پس از شماره چهارده از سال سوم در تهران.

* اقدام (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: عباس خلیلی، تأسیس در سال ۱۲۹۹ ه. ش، تهران.

* ایران جوان (روزنامه)، به صاحب امتیازی: حسین نفیسی و مدیریت: محمد تنکابنی، شماره اول: جمعه پنج اسفند ماه ۱۳۰۵ ه. ش، تهران.

* زبان ایران (روزنامه)، به مدیریت و نگارندگی: میرزا ابوالحسن خان معدنچی، تأسیس در برج دلو ۱۲۹۹ ه. ش، بطور هفتگی. تهران.

* زبان زنان (روزنامه)، به مدیریت: بانو صدیقه دولت آبادی تأسیس در سال ۱۳۳۷ ه. ق، بطور هفتگی، اصفهان.

* زنبور (روزنامه)، به صاحب امتیازی: ش - افشار و مؤسسی: ح - کسرائی، تأسیس: ۱۳۰۰ ه. ش، تهران.

* سروش (روزنامه)، مدیر و موسسی: سید محمد توفیق. شماره اول و تأسیس: ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق، اسلامبول.

* سروش (روزنامه)، به مدیریت: عضدالاسلام لاهیجانی، از سال ۱۳۲۸ ه. ق. تهران.

- سروش ایران (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: س. رضای امیررضوانی، از سال ۱۳۳۵ ه. ق. تهران.
- * شکوفه (روزنامه)، به مدیریت: خانم مزین السلطنه، از سال ۱۳۳۱ ه. ق. تهران.
- * شیخ چغندر (روزنامه)، به مدیریت: حاجی نصرت الله ابوالمعالی و سردبیری و صاحب امتیازی: میرفتحعلی. از سال ۱۳۲۹ ه. ق. تهران.
- * شیدا (روزنامه)، فارسی و ترکی، به مدیریت: محمد ضیاء الدین، از سال ۱۳۲۹ ه. ق. استانبول.
- * صحت (روزنامه)، به مدیریت: میرزا حسین خان صحت، از سال ۱۳۰۴ ه. ش. اصفهان.
- * صدای اصفهان (روزنامه)، به مدیریت و سردبیری: میرزا محمدعلی مکرم، از سال ۱۳۰۹ ه. ق. اصفهان.
- * صدای ایران (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مؤسسی: نیرالسلطان و مدیریت: اجلال السلطان، از سال ۱۳۳۵ ه. ق. تهران.
- * صوراسرافیل (روزنامه)، به مدیریت: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی، از سال ۱۳۲۵ ه. ق. تهران.
- * طوفان (روزنامه)، به صاحب امتیازی و موسسی: فرخی، و مدیرمسئولی: موسوی زاده، از تاریخ جمعه ۲ ذی حجه مطابق با ۲ سنبله ۱۳۰۰ ه. ش. تهران.
- * طوفان هفتگی (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: فرخی، از سال ۱۳۰۶ ه. ش. تهران.
- * طهران مصور (تهران مصور- مجله)، به صاحب امتیازی: ع. نعمت. از سال ۱۳۰۸ ه. ش. تهران.
- * فرباد (روزنامه)، به مدیریت: میرزا حبیب ارومیه از ۲۱ محرم الحرام ۱۳۲۵ ه. ق. / ۲۱ فبروال ۱۹۰۷ م. ارومیه.
- * فکر آزاد (روزنامه)، به صاحب امتیازی (احمد دهقان)، از ۲۹ جولای [— جورای] ۱۳۰۱ ه. ش. مشهد و بعدها تهران.
- * فلق (روزنامه)، به مدیریت: صادق بروجردی، از سال ۱۳۰۱ ه. ش. تهران.
- * قرن بیستم (روزنامه)، به صاحب امتیازی: ر. میرزاده عشقی، از تاریخ جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۳۹ / ۱۶ ثور ۱۳۰۰ ه. ش. تهران.
- * کانون شعرا (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: حسین مطیعی و سردبیری: اسدالله

صابر همدانی از سال ۱۳۱۳ ه. ش. تهران.

* کرنا (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: رضا مینو، از تاریخ: شنبه دهم رجب ۱۳۴۲ ه. ق/ ۲۷ دلو ۱۳۰۲ ه. ش. تهران.

* کشکول (روزنامه)، به مدیریت: مجدالاسلام کرمانی از سال ۱۳۲۵ ه. ق. تهران.

* کشکول (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: مجدالاسلام کرمانی، همان مدیر روزنامه وطن، از سال ۱۳۲۷ ه. ق. اصفهان.

* نسیم صبا (مجله)، به صاحب امتیازی و مدیریت: حسین کوهی کرمانی، از سال ۱۳۰۲ ه. ش. تهران.

* نسیم شمال (روزنامه) به مدیریت: سید اشرف، از سال ۱۳۲۵ ه. ق. رشت و تهران.

* ناقور (روزنامه)، به مدیریت: آقا مسیح تویسرکانی، از سال ۱۳۲۶ ه. ق. اصفهان.

* نامه جوانان (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: ابراهیم خواجه نوری، از سال ۱۳۰۲ ه. ش. تهران.

* ناهید (روزنامه)، به مدیریت و سردبیری: میرزا ابراهیم خان ناهید، از سال ۱۳۰۰ ه. ش. تهران.

و نیز:

* بستان (روزنامه)، به مدیر مسئولی و مؤسسی: حسین سراجی و سردبیری: ب. از سال ۱۳۰۵ ه. ش. اصفهان.

* بهار دلکش (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: حسین تقی زاده از ۱۰ برج دلو ۱۳۰۲ ه. ش/ ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۴۲ ه. ق. تهران.

* پروانه (روزنامه)، به صاحب امتیازی: سید حسن مومن زاده و مدیریت: مرحوم وحید. از ۷ شوال ۱۳۲۸ ه. ق. اصفهان.

* پرورش (روزنامه)، به مدیریت: احمد مدنی، از جدی ۱۳۰۲ ه. ش. رشت.

* تقدم (روزنامه)، زیر نظر: احمد و عبدالرحمن فرامرزی، از شهریور ۱۳۰۶ ه. ق. تهران.

* جبل المتین (روزنامه)، به مدیریت: سید جلال الدین حسینی ملقب به مویداالاسلام از دهم جمادی الثانی ۱۳۱۱ ه. ق. کلکته.

* جبل المتین (روزنامه)، به مدیریت: میرزا سیدحسن کاشانی، از روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۵ ه. ق. تهران.

* جبل المتین (روزنامه)، با همان مدیریت سابق، از سال ۱۳۲۷ ه. ق. رشت.

- * حریف (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: سید نورالدین گلستانه، از دوشنبه ۲۷ ذیحجه الحرام ۱۳۴۵ ه. ق (= ۵ تیرماه ۱۳۰۶ ه. ش). شیراز.
- * حصار عدل (روزنامه)، به مدیریت و مؤسسی: حسن زاده و سردبیری: ابوالقاسم ذوقی، از سال ۱۳۰۱ ه. ش. تهران.
- * حلاج (روزنامه)، به مدیریت: حسن حلاج، از سال ۱۲۹۸ ه. ش. تهران.
- * کوشش (روزنامه)، به مدیریت: شکرالله صفوی از سال ۱۳۰۱ ه. ش. تهران.
- * گل زرد (مجله)، به مدیریت: میرزا یحیی خان ریحان، از سال ۱۳۳۶ ه. ق. تهران.
- * گلشن (روزنامه)، به مدیریت و سردبیری: آسید محمد رضا امیر رضوانی از سال ۱۲۹۶ ه. ش.

* و...

فهرست برخی از منابع پیشگفتار:

که در پایان کتاب یاد نشده است.

• • اطلاعات هفتگی (مجله): شماره ۲۴۶۰، چهارشنبه ۸ آذر ۱۳۶۸، ص ۴۲-۴۳، مقاله:
نمایش سنتی سیاه بازی

• • حیدری- غلام (نوشته): مقاله تراژدی سینمای کمدی ایران (۱)، نامه فیلمخانه ملی
ایران، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۶۸، ص ۶۷-۹۸ و تراژدی سینمای
کمدی ایران (۲)، همان مأخذ، سال اول شماره دوم، زمستان ۶۸ ص
۸۱ - ۱۰۰

• • خداپرست- کبری و فاطمه خورشیدی (گردآورندگان): فهرست روزنامه های موجود در
کتابخانه ملی ایران، جلد دوم، ناشر: کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

• • خلخالی- سید عبدالحمید (تألیف): تذکره شعرای معاصر ایران، جلد دوم، کتابخانه
طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۷.

• • درویشیان- علی اشرف (تألیف و گردآوری): افسانه ها، نمایشنامه ها و بازیهای
کردی، جلد دوم: نمایشنامه ها و بازیها، نشر روز، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۷.

• • دل میستروس. د. ب- ن [بکوشش]: فرهنگ فارسی- ایتالیائی، تهران، چاپ
بهمن، ۱۳۵۳ (۱۹۷۴).

• • دهخدا- علی اکبر (علامه): لغت نامه، از: آ- ی، انتشارات لغت نامه دهخدا وابسته به

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، چاپهای مکرر.

● زرین کوب — دکتر عبدالحسین (تألیف): شعربی دروغ، شعربی نقاب، چاپ سوم، انتشارات جاویدان، تهران، بهار ۱۳۵۶.

● سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (تهیه و توزیع از): فهرست روزنامه های موجود در کتابخانه سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، شماره اول، تهران، اسفند ۱۳۶۵.

● سرتیپ زاده — بیژن (تهیه و تنظیم از): با همکاری کبری خداپرست: فهرست روزنامه های موجود در کتابخانه ملی ایران، ناشر: کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۶.

● سرتیپ زاده — بیژن (تهیه و تنظیم از): با همکاری: کبری خداپرست: فهرست مجله های موجود در کتابخانه ملی ایران، وزارت فرهنگ و هنر، کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۷.

● سلطانی — مرتضی (گردآوری): فهرست مجله های فارسی از ابتدا تا سال ۱۳۲۰ شمسی، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۶.

● شکری — دکتر یدالله (به اهتمام): دیوان سراج الدین قمری آملی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۶۸.

● صادقی نسب — ولی مراد (تألیف): فهرست روزنامه های فارسی [جلد دوم] سال ۱۳۲۰ — ۱۳۳۲ شمسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، اسفندماه ۱۳۶۰.

● صفا — دکتر ذبیح الله (تألیف): تاریخ ادبیات در ایران، از جلد اول تا بخش دوم جلد پنجم، انتشارات فردوسی، با همکاری انتشارات ادیب، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۳.

- ● طیبیان — سید حمید (مترجم): فرهنگ لا روس عربی — فارسی، ۲ جلد، چاپ اول، تهران ۱۳۶۵.
- ● عباسی — محمد (تألیف): فرهنگ بزرگ فارسی به آلمانی، ناشر: کتابفروشی بارانی، شاه آباد، تهران — ۱۳۴۰.
- ● فهیمی — سید مهدی (تألیف): فرهنگ جبهه — اصطلاحات و تعبیرات، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ● کامینسکی — استیوارت (نوشته): سینمای کمدی و بیان فردی، ترجمه مسعود فراستی، سروش، تهران، ۱۳۶۷.
- ● کتاب تئاتر/ دفتر اول، مجموعه مقالات، به کوشش بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، تهران آبان ۱۳۶۵. مقاله «کمدی دلارانه و ریشه های تئاتر کمدی» و «میم» و «کمدی فرس».
- ● محیط طباطبائی — محمد: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، چاپ اول، انتشارات: مؤسسه انتشارات بعثت، تهران، زمستان ۱۳۶۶.
- ● مست — جرال (نوشته): مقدمه ای بر سینمای کمدی، ترجمه: منصور براهیمی، فصلنامه سینمایی فارابی، دوره اول، شماره ۲، بهار ۱۳۶۸، ص ۶۲ — ۸۹، تهران.
- ● مؤدیان — داریوش (ترجمه و تألیف): مقاله طنزآوران جهان در مجله نمایش، نشریه ای از: مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- ۱ — شماره ۲۱، سال دوم، تیرماه ۱۳۶۸، ص ۴۶ — ۵۰.
- ۲ — شماره ۲۲، سال دوم، پانزده مرداد ۱۳۶۸، ص ۴۴ — ۴۷.
- ۳ — شماره ۲۳، سال دوم، پانزده شهریور ۱۳۶۸، ص ۴۴ — ۵۱.
- ۴ — شماره ۲۴، سال سوم، پانزده مهرماه ۱۳۶۸، ص ۳۲ — ۳۷.
- ۵ — شماره ۲۵، سال سوم، آبانماه ۱۳۶۸، ص ۴۴ — ۴۷.
- ۶ — شماره ۲۶، سال سوم، دی ماه ۱۳۶۸، ص ۳۲ — ۳۷.

- ● نجف زاده بارفروش — محمد باقر (نوشته) و مسؤول صفحه فرهنگ مردم در مجله اطلاعات هفتگی از سال ۱۳۶۵ تا کنون.
- ● نجف زاده بارفروش — محمد باقر: نگاهی به تاریخچه طنزنویسی در ایران (مقاله)، رسانه شماره دوم، تابستان ۱۳۶۹، ص ۴۰ — ۴۳.
- ● نجف زاده بارفروش — محمد باقر: نگاهی به تاریخچه طنزنویسی — شوخ طبعان مطبوعات ایران (مقاله)، مجله رسانه، شماره اول، بهار ۱۳۶۹. (ص ۶۰)
- ● نجف زاده بارفروش — محمد باقر: طنز در شعر استاد شهریار، انتشارات خردمند، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- ● نجف زاده بارفروش — محمد باقر: طنزهای رهی معیری، زیر چاپ.
- ● نجف زاده بارفروش — محمد باقر: نگاهی به طنزنویسی رهی معیری، کیهان هوایی، شهریور ۱۳۶۸.
- ● نمایش (مجله) از شماره هجدهم سال دوم پانزدهم فروردین ماه ۱۳۶۸ تا شماره ۲۶ سال سوم دی ماه ۱۳۶۸، از انتشارات مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.